



نام کتاب: سرای دیگر نویسنده: دستغیب، عبدالحسین

تاریخ وفات مؤلف: ۱۴۰۲ ه. ق موضوع: تفسیر زبان:

فارسی تعداد جلد: ۱

ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم

هر فردی از افراد بشر، وقتی به خود می‌آید، از خودش می‌پرسد: به کجا می‌روم؟ مرز این زندگی به کجا می‌انجامد؟ آیا مرگ، نیستی است، یا زندگی به طرز دیگر؟ همان طوری که پرسش از مبدأ نیز فطری است؛ من نبودم، پیدا شدم، کی مرا پدید آورد؟ پدر و مادر یا خودم؟ آنها که نمی‌دانند و نمی‌توانند و جاهل عاجز که نمی‌تواند بیافریند. خودم هم که نبودم.

چگونه عدم می‌تواند ایجاد کند؟ و از این گذشته چه چیز را ایجاد کند؟ اگر هست پس چه چیز را بیافریند؟ این جاست که با یک تحلیل عقلی مختصر، مبدأ خود را می‌یابد و آن خداوند علیم قدیر است که بر هر چیزی آگاه و تواناست.

پرسش درباره مرز زندگی را نیز دنبال می کند، آیا با مرگ نیست می شوم و جز این زندگی دنیا چیزی نیست؟^۱ پس مانند حیوانات،

(۱) - «... مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا...» جاثیه: ۲۴

..

سرای دیگر، ص: ۴

می خوریم و بهره می بریم؟^۲ آنگاه امتیاز انسان به چیست؟ جز این که حیوان کاملتری است که در درندگی و شهوترانی و جمع مال، از سایر حیوانات گذرانده است. با این نتیجه گیری، می پرسیم: پس فایده دنیا چیست؟ جهان با این عظمت و آفرینش انسان با این اهمّیت، تنها برای استفاده چند روز از خوردنیها و پوشیدنیها و شهوات،

^۱ (۱) - «... مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا...» E\ جاثیه: ۲۴ ..

^۲ (۱) - «... وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» E\ محمد: ۱۲.

آن هم هر کدام همراه با مرارتها و زحمتها، آیا این آفرینش بیهوده نیست؟^۳

علت انکار معاد

کسی که به مبدأ آفرینش معتقد است، نمی تواند معاد را انکار نماید؛ چون مبدأ همان معاد است. از آن اصل وجودی که آمدیم، به همان هم بازگشت می نماییم.^۴ در این مقدمه، در صدد اثبات معاد و دلیلهای متعدد عقلی و نقلی آن نیستیم؛ زیرا در خود کتاب، به حدّ کافی در این زمینه ضمن تفسیر آیات، بحث شده است. تنها به پاسخ یک سؤال اکتفا می شود که چرا برخی، معاد را انکار می کنند؟ انگیزه منکرین معاد در این انکار چیست؟ و چرا اصرار دارند قایل شوند آخرتی در کار نیست؟ پاسخ این پرسش را از قرآن مجید بجوییم. در سوره قیامت می فرماید:

^۳ (۲) - «إِنَّا أَنفَخْنَاهُمْ أَمْثًا خَلَقْنَاهُمْ عَبَاثًا وَأَنتُمْ إِنَّا لَآتِرَجُوعُونَ» E\ مؤمنون: ۱۱۵ ..

^۴ (۳) - «... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ» E\ بقره: ۱۵۶ ..

(۱) - «... وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» محمد: ۱۲.

(۲) - «أَفَحَسِبْتُمْ أَنْ نَمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْ نَأْتِيَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» مؤمنون: ۱۱۵ ..

(۳) - «... إِنْ أَرَادَ اللَّهُ بِالنَّاسِ الْفِتْنَةَ لَا يُخْرِجُهُمُ مِنَ دِينِهِمْ وَلَا لِيُضِلَّ الْمُجْرِمِينَ إِنْ كَانُوا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُنَا وَلَا بَلَاءُنَا لَآتَيْنَهُمُ الْآيَاتِ لَا يَأْتِيَنَّكُمْ إِلَّا بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ لَا يُجْعِلُ لِلْكَافِرِينَ أَلْفًا وَلَا يَزِيدُ فِي كِبَرِهِمْ إِلَّا أَنْ يُرِيدَ اللَّهُ لِيُذِلَّنَا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» بقره: ۱۵۶ ..

سرای دیگر، ص: ۵

«بلکه انسان می خواهد در پیشامدش، بدکاری نماید».^۵ اگر قایل به معاد و در نتیجه، ثواب و عقاب شود، ناچار باید دست از فجور بکشد و مقید به عقاید و اعمال نیک گردد که هر دو بر نفس، سنگین است، پس برای خوش گذرانی و زیر بار بندگی نرفتن، می گوید: «نیست». چرا نیست؟ از کجا دانستی که نیست؟ آیا کسی می تواند ادعا کند: «یقین دارم آخرتی نیست؟» منتهای ادعایش می تواند بگوید: «نمی دانم آخرتی باشد؟».

^۵ (۱) - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ فَتَفْسَدُوا دِينَكُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ أَكْثَرُ الضَّالِّينَ» بقره: ۲۵ ..

ندانستن، دلیل بر نبودن نیست بلکه دلیل بر جهل و عدم تحقیق شخص است؛ بنابراین، به جرأت می‌شود ادعا کرد همان طوری که از اوّل آفرینش کسی پیدا نشده و نخواهد شد که بر نبودن خدا دلیل بیاورد، همین طور هم کسی نیامده و نخواهد آمد که بتواند بر نبودن معاد دلیل بیاورد و علتش را هم اشاره کردیم که «مبدأ»، همان «معاد» است.

مفاسد عمده در بی‌اعتقادی به معاد

اعتقاد به معاد و بی‌اعتقادی به آن، آثار اساسی در زندگی فردی و اجتماعی ما دارد که مسیر تمام حرکات و سکناتمان را مشخص می‌نماید.

نظری اجمالی به تأثیر عقیده به آخرت و بی‌عقیدگی به آن در زندگی دنیا می‌افکنیم:

کسی که به آخرت و پاداش، عقیده ندارد، باکی از تجاوز به مال و جان و ناموس و آبروی افراد دیگر ندارد. مخصوصاً کسانی که در منافع

(۱) - «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» **قیامت: ۵** ..

سرای دیگر، ص: ۶

مادّی، با او درگیری داشته باشند. آنچه از دستش برآید، به آنها تعدّی می‌نماید و چون عقیده‌ای به بازپرسی آخرت و انتقام الهی ندارد، چیزی جلوگیری نیست. نظری به هفته‌های قبل و رویدادهای همین یک ماه گذشته بیفکنیم.

در هفتم تیر ماه شصت، با انفجار بمب در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، بیش از ۷۲ نفر با وضع دلخراش شهید گردیدند که همه از آن اطلاع داریم. اینک از فرمان دهندگان و اجرا کنندگان این توطئه پرسیم:

آیا شما عقیده به معاد دارید یا نه؟ محال است کسی ایمان به روز واپسین و جزای اعمال داشته باشد و این گونه جنایات را مرتکب شود. چرا باید عده‌ای که در میانشان افرادی بودند که به اصطلاح آزارشان به موری هم نمی‌رسید، کشته شوند؟ به خاطر این که از حیث عقیده سیاسی، با من موافق نبودند، یا با کسی که من طرفدار او هستم، مخالفند.

یا در روزهای آخر تیر ماه (۲۶ / ۴ / ۶۰)، حملات کم نظیر اسرائیل به مناطق مسکونی بیروت - که بیش از هزار کشته و زخمی به جا گذاشت - آیا فرماندهان و اجرا کنندگان این جنایت هولناک، به روز واپسین معتقدند که از ایشان پرسیده می‌شود: بچه‌های کوچک و زنها و مردهای غیر نظامی و حتی غیر مسلمان و غیر فلسطینی که در زیر آوار خرابه‌های ساختمانهای چند طبقه زنده به گور شدند، چه گناهی داشتند؟

اینها دو نمونه از جنایت کسانی است که به زبان، ادّعی
قبولی معاد را دارند؛ ولی از عملشان یقین می کنیم که
دروغ می گویند. امّا جنایات

سرای دیگر، ص: ۷

بعثی های عراق گفتنی نیست؛ زیرا مرام کمونیستی آنها
واضح است و همه می دانیم حزب بعث اشتراکی و
مارکسیستی است و زندگی را در شهوات دنیا خلاصه
می کند هر چند برای تبلیغات عوام فریبانه در داخل و
خارج عراق، اخیراً مارک اسلام و مذهب به خود بزنند. و
آثار سوء بی عقیدگی به معاد را می توان در یک جمله
خلاصه کرد و آن: «زندگی حیوانی و جنگلی برای
انسان» است. در جایی که قانون در آن راهی ندارد تا از
ترس قانون، تعدّی ننماید. این جاست که منحصراً عقیده
به آخرت می تواند از آن تعدّیها جلوگیری کند.

خودسازی و فداکاری، اثر عقیده به معاد

در مقابل، کسی که به راستی، آخرت را باور داشته است، به هر اندازه که ایمان به معاد دارد، به همان اندازه نیز به آثارش متأثر است. در زندگی فردی، کارش خودسازی و عبادت و خلاصه، بار سفر بستن و خود را برای چنین سفری آماده کردن است. در زندگی اجتماعی، رعایت حقوق دیگران را می‌نماید و مواظب است مبادا حق پدر و مادر، برادر و خواهر، فرزند و بستگان، رفقا، همسایگان و مؤمنین ضایع، یا خدای نکرده به حقوقشان تجاوز گردد.

در مواردی که پیش بیاید، از جهاد مضایقه ندارد بلکه همان برنامه‌ای که اسلام برای مؤمنین پیش‌بینی فرموده که به یکی از دو نیکی می‌رسند: «یا فتح و پیروزی ظاهری، یا شهادت و پیروزی معنوی و در هر

سرای دیگر، ص: ۸

حال رضای خدا را جسته و زیان نکرده است»، می‌داند کوششهایش بی‌پاداش نمی‌ماند لذا شهادت را فوز عظیم می‌شمارد. در نتیجه، از هیچ قدرتی نمی‌ترسد؛ چون

بالا تر از کشته شدن که نیست، در کشته شدن هم سعادت
ابدی نهفته است، پس چرا بترسد؟

فلسفه انقلاب و ترس ابر قدرتها

این جاست که فلسفه انقلاب اسلامی ایران در ذهن
جهانیان، تازه و جالب می آید و ایده‌ای است که کاخ
ستمگران را خواهی نخواهی خراب می کند، همان
طوری که ناظر آن هستیم؛ چون جسمی که در آب بیفتد،
ارتعاشات حاصل از آن به تدریج سراسر سطح آب را فرا
می گیرد؛ انقلاب اسلامی ایران نیز در سطح جهانی،
لرزشی ایجاد کرده و به تدریج اثر خودش را خواهد
نمود.

و باز می فهمیم که چرا در رژیم منفور گذشته سعی
داشتند مردم، بویژه جوانان را به امور مادی و
سرگرمیهای تو خالی و حتی اعتیاد به مواد مخدر و
فیلمهای زننده مشغول کنند؛ برای این که از امور معنوی
باز مانند، این فلسفه طاغوت‌زا را در نیابند، به صورت

ظاهری به دین، اظهار علاقه نمایند و از اصل و حقیقت آن - که ولایت است و ولایت فقیه رشته‌ای از آن است - باز مانند و طاغوتیان به طغیانشان سرگرم باشند. در عین حالی که دم از اسلام و تبلیغات پوچ و توخالی دینداری می‌زدند، از نشر کتابهای سازنده و افشا کننده و آنچه مربوط به بیداری طبقه جوان بود، جلوگیری

سرای دیگر، ص: ۹

می نمودند. از مجالس دینی که تحت نظر افراد روشن و روشنگر بود، جلوگیری و چه بسیار از افراد بیدار را در بند می نمودند.

عقیده به معاد بود که شهدای عزیز، انقلاب اسلامی را به ثمر رساندند. و اعتقاد به ثواب و رحمت خداست که مبارزین را در تداوم راه شهدا کوشا می کند که در این راه از هر گونه زحمت و تهدید، بیمی به خود راه ندهند و از سرزنش سرزنش کنندگان نترسند.^۶ اینک به اصل

^۶ (۱) «... وَلَا يَخَافُونَ كُوفَةَ لَاحٍ...» E\مانده: ۵۴ ..

سخن باز گردیم. گفتیم که عقیده به معاد، امری فطری است که شخص با خودیابی، آن را درمی یابد؛ اما با آن همه اشتیاقی که به درک چگونگی آن دارد، از این دانش بی بهره است؛ هر چه عقلش را به کار بیندازد، از خصوصیات معاد خبردار نمی شود؛ چون هنوز در آن عالم گام نگذاشته تا بتواند دریابد. همان تشبیه جالب که چون بچه در رحم مادر از اوضاع دنیا بی خبر است، ما هم تا در رحم عالم طبع و ماده ایم، از سعه عالم ملکوت و جهان باقی بی اطلاعیم. زمان و مکان نمی گذارد مافوق آن را دریابیم و جز «راه وحی» و قبول کردن فرموده خدای عالمیان - که دنیا و آخرت مال اوست - راهی نیست. و خلاصه مطلب، «عقل»، اصل معاد را می فهمد و باور می کند؛ ولی چگونگی آن را جز از زبان فرستادگان الهی نمی توان دریافت.

سوره واقعه بیان کیفیت معاد

این سوره شریف، قسمتی از اوضاع و گزارشات قیامت و معاد را بیان

(۱) - «... وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...» مائده: ۵۴ ..

سرای دیگر، ص: ۱۰

فرموده و «نبا عظیم» و خبر بزرگ و مهم را برای ما آورده است.

از همان اوّل، از وقوع «واقعه» و قضیه بزرگ - که هیچگونه دروغی در آن نیست - خبر می دهد که بالا برنده و پایین آورنده است، چه افتاده‌هایی را که به درجات بالا و چه بزرگوارانی را که خوار می کند. از زلزله کوه خرد کن خبر می دهد که در چنین روزی، مردمان بر سه دسته اند:

خوبان، بدان، و مقرّبین. «خوبان»، نیکوکاران و دوستان علی علیه السلام هستند که نیکبایان بر بدبایان فزونی

داشته است. و «بدان»، دشمنان علی علیه السلام و کسانی هستند که در خوشیهای دنیا فرو رفته، جز زندگی مادی، هدفی نداشتند؛ اما شیعیان علی علیه السلام مقربین و سابقینند. آنان که پا، جای پای مولا گذاشتند و دنیا با این زرق و برقش نتوانست آنها را بفریبد.

آنگاه از پذیراییهای بهشتی از اصحاب یمین و سابقین، از شراب جالبی که سر درد و بیهوشی ندارد بلکه محبت و فراست می‌افزاید، از میوه‌ها و گوشت مرغ بهشتی و برخورداری از همسر مهربان و زیبا و با وفا به نام «حورالعین» سخن می‌رود.

بهشتیان با یکدیگر مأنوس و هرگز سخن لغو بیهوده و دشنام نمی‌دهند و میهمانیهای متعدد انبیا و خداوند به آنان، شادمانی و طراوت تازه‌ای می‌دهد؛ درختان پر سایه و پر میوه و خلاصه، سایه عرش خدا برای آنان است. در برابر آنان، اصحاب شمال هستند که باد گرم و آب جوشان و آتش سیاه و شراره‌های کوه‌پیکر برای آنهاست.

از نیش مارها و عقربها به آب آتشین، به نام «حمیم» پناه می‌برند و از شدت تشنگی آن را چون شتر مبتلا

سرای دیگر، ص: ۱۱

به استسقا می‌آشامند و شکمها را از آن آب جوشان پر می‌کنند.

سپس علت این گونه عذابها را فرو رفتن در خوش گذرانیهای دنیا و تکذیب معاد و اصرار بر گناه بزرگ می‌داند.

استدلالهای جالب برای معاد

بخش دیگری از این سوره شریف، مشتمل بر استدلالهای جالب و فطری است که برای هر فردی قابل درک و قبول می‌باشد که برای مبدأ و معاد آورده شده است.

از نطفه‌ای که در رحم افکنده می‌شود، آفریدن انسان را یادآور می‌گردد، آنگاه می‌فرماید: «شما که آفرینش نخستین را دیدید، پس همان کس که نخست آفرید،

دوباره نیز می‌آفریند». و بعد، از زراعت و آب آشامیدنی و باران و درخت آتش‌زا و مطالب دیگر برای مبدأ و معاد بحث می‌شود و در آخر، سخن از معارف قرآن مجید می‌رود.

سوگند به قرآنی که جز پاکان بهره ندارند

آنگاه سخن از قرآن کریمی می‌رود که نزد خدای بزرگ نگهداشته شده است. از کرم قرآن در این کتاب، به تفصیل و به طرز جالبی سخن رفته است. هر کس می‌تواند از بخشش آن بهره‌مند گردد اگر طالب معارف است، یا خواهان شفای از بیماری جهل، یا بدن و روان است، یا جویای ثوابهای آخرتی، یا چیزهای دیگر است، از این خوان گسترده الهی می‌تواند خواسته خودش را بیابد؛ البتّه از بطن و حقیقت قرآن، جز پاکان،

سرای دیگر، ص: ۱۲

بی بهره‌اند. و بهره‌برداری افراد، نسبت به پاکی‌شان می‌باشد. و خلاصه، «سخن بزرگ، چون خودش، بزرگ است». و در آخر از «مرگ» به عنوان نشانه عجز بشر و همچنین قدرت خداوند بر معاد یاد می‌فرماید:

«ای منکرین معاد! اگر شما جزا داده نمی‌شوید و بازگشتی نیست، محتضر را برگردانید».

بیانی جالب برای سخنان دلنشین

کتاب حاضر، خلاصه دو ماه سخنرانی حضرت آیه‌الله حاج سید عبدالحسین دستغیب، در ۲۵ سال قبل، در شرح و تفسیر این سوره شریفه است که راستی سخنان جالبی است که بر دل می‌نشیند، همراه با مثالها و داستانها و اندرزها و روشنگریها که به مضمون: «سخنی که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند»، به یقین افراد جویای حقیقت را راهنما و جوانان سرخورده از مکتبهای منحرف و کتابهای گمراه کننده را چراغ راه است. و باز به یقین، این کتاب نیز مانند حدود بیست اثر دیگر معظّم له، مورد

استقبال کم نظیر دوستان قرار گرفته و به یاری خداوند
متعال در تیراژهای بسیار و چاپهای زیاد در دسترس
علاقه‌مندان گذاشته می‌شود.

شیراز: حاج سید محمد هاشم دستغیب

۱۳۶۰ / ۵ / ۳

سرای دیگر، ص: ۱۳

جلسه اوّل: ^۲سوره واقعه چاره غفلت

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لِمَنْ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ * خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ».^۱

^۲ (۱) - شب دوشنبه ۱۹ / ۶ / ۱۳۳۵ هـ. ش ..

^۱ (۲) - واقعه: ۱ - ۳.

سوره مبارکه «واقعۀ»، دارای خواص ظاهری و معنوی است؛ چنان که هر کدام از سوره‌های قرآن چنین است؛ یعنی علاوه بر جهت فضیلت قرآن و توجّه به خداوند صاحب قرآن که برای همه سوره‌هاست، هر کدام آثار ویژه به خود دارند.

در تفسیر مجمع البیان مروی است: «کسی که سوره مبارکه واقعۀ را مکرر بخواند، از غافلین نوشته نمی‌گردد بلکه نوشته می‌شود از اهل غفلت نیست».^۹

بدیهی است کسی که سوره‌ای را که از اوّل تا آخرش راجع به اوضاع قیامت و راجع به مرگ و بهشت و جهنّم است، مکرر بخواند، دلش بیدار

(۱) - شب دوشنبه ۱۹ / ۶ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعۀ: ۱ - ۳.

(۳) - مجمع البیان: ۹ / ۲۱۲ ..

^۹ (۳) - مجمع البیان: ۹ / ۲۱۲ ..

سرای دیگر، ص: ۱۴

می‌شود، مگر مرده باشد دلی که بیدار نشود و گرنه از بیماری غفلت نجات می‌یابد.

نورافشانی و دوستی خداوند

از خواص خواندن این سوره مبارکه این است که هر کس شبهای جمعه این سوره را بخواند، در قیامت چهره‌اش مانند ماه در شبهای بدر (شب چهارده) می‌درخشد. همچنین هر کس هر شب پیش از خواب سوره واقعه را بخواند، خدا او را دوست می‌دارد؛ البته محبت خدا سبب می‌شود که خلق هم او را دوست بدارند؛ البته هر صاحب‌دلی نه هر حیوان دوپایی؛ مؤمن همیشه دشمنش زیادتر از دوستش می‌باشد. صاحب‌دل، مؤمن را دوست می‌دارد؛ چون جای محبت، قلب است. در حالی که بیشتر مردمان، قلب زنده ندارند، دلشان مرده است و حدّ ادراکی برای آنها نمانده است.

باید مؤمن باشد تا مؤمن را دوست بدارد.

نزدیک شدن به علی علیه السلام به خاطر رهایی از غفلت

از جمله خواصّ قراءت مداوم این سوره شریفه این است

که پس از مرگ، از رفقای مولا امیرالمؤمنین علیّ بن

ابی طالب علیه السلام است. و این بالاترین خاصیت

قراءت این سوره است که کارش به جایی برسد که رفیق

علی علیه السلام شود. ممکن است برای بعضی موجب

استبعاد شود؛ یعنی برایش مشکل باشد این را بپذیرد که

به واسطه خواندن مکرر این سوره به چنین مقامی برسد.

اگر نتیجه قراءت آن را که در اوّل عرض کردم توجه

کنید، این استبعاد بر طرف می شود. گفتیم: عمده نتیجه

آن - که از خود روایات فهمیده

سرای دیگر، ص: ۱۵

می شود - بر طرف شدن بیماری غفلت است. در این نکته

دقت کنید؛ اگر غفلت از بین رفت، دیگر گناهی از

شخص سر نمی زند و همیشه اقبال به آخرت دارد. در همین دنیا پاک می شود به قسمی که از هنگام مرگ، قابلیت مصاحبت و همنشینی با علی علیه السلام را داراست؛ بنابراین، سعی کنیم بر این سوره شریفه مداومت داشته باشیم به شرطی که با تدبّر در معانی اش آن را بخوانیم تا «امّ الامراض» - که غفلت است - از ما کم شود یا از بین برود.

غفلت منشأ تمام بدبختیها

برگشت همه بدبختیها به غفلت است. چشم بصیرت که کور می شود و گوش باطن که از شنیدن حقایق باز می ماند و دل که از درک واقعیات عاجز می ماند تا به جایی که از چهارپایان پست تر می گردد، همه در اثر غفلت است. از قرآن این حقیقت را بشنویم که می فرماید:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ
لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ

لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أَوْلِيَّكَ كَالَّذِينَ بَلَّوْا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۗ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ يَقُولُوا سُبْحَانَ اللَّهِ لَوْلَا رَبُّنَا الَّذِي أَلْهَمَنَا هَذَا الْقُرْآنَ لَنَحْمَلُهُ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ ۗ

«و هر آینه آفریدیم برای دوزخ بسیاری از جن و بشر را. برای آنها دل‌هایی است که به وسیله آنها نمی‌فهمند و چشم‌هایی است که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی است که با آنها نمی‌شنوند. ایشان مانند چهارپایانند بلکه ایشان گمراه‌ترند. آنها گروه بی‌خبرانند.»

(۱) - اعراف: ۱۷۹ ..

سرای دیگر، ص: ۱۶

ملاحظه کنید که خداوند چگونه اهل غفلت را معرفی می‌فرماید؛ کوران و کران و بی‌دلان، همه از غفلت چنین شده‌اند «أَوْلِيَّكَ هُمُ الْغٰفِلُونَ». چرا چنین شده‌اند؟ چون اهل غفلتند.

^{۱۱} (۱) - اعراف: ۱۷۹ ..

راه خدا که بسته شد، راه دنیا باز می شود. حدّ ادراکش در خور و خواب و شهوترانی و جاه و جلال خلاصه می شود. گردابی است که هر که در آن فرو رفت، بیرون آمدنش بسی مشکل است: «ظَلُمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ»^{۱۱} و آتشی است که مرتباً رو به زیادتی است: «... هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ»^{۱۲} با این که می بیند مردنی است، باز حرص عجیبی او را رها نمی کند. دنبال زیادتی مال و جاه می باشد.

اما اگر به برکت قرآن، بیماری غفلت علاج شد، «دیو چو بیرون رود فرشته در آید». آنچه اهل دنیا به آن راغبند، اهل آخرت نسبت به سرای باقی چنین اند. گوشش برای شنیدن اخبار قرآن از قیامت باز و دلش برای باور داشتن آن، آماده است.

^{۱۱} (۱) نور: ۴۰ ..

^{۱۲} (۲) - ق: ۳۰ ..

آن کس که خبرهای این سوره از عذابهای وحشتناک
دوزخ، او را از جا کنده است، دیگر خبرهای وحشتناک
دنیوی تأثیری در او ندارد.

در همین دنیا مانند کسی که مار او را گزیده باشد، کجا
به نیش پشه اعتنا دارد.

همچنین کسی که مشتاق نغمه‌های بهشتی است و از بس
آن را باور داشته مثل این است که از آن بهره‌مند است،
از صداهای دنیوی مانند

(۱) نور: ۴۰ ..

(۲) - ق: ۳۰.

سرای دیگر، ص: ۱۷

وزوز زنبور گریزان است. اخبار دنیوی، کی آمد و کی
رفت، او را سرگرم نمی‌سازد.

برطرف شدن تهیدستی

عمده اهمیت، برای آثار معنوی است و عاقل دنبال آن می‌رود، آنگاه آثار ظاهری هم در پس آن می‌آید. به عبارت دیگر، کسی گندم نمی‌کارد به قصد این که گاه برداشت کند بلکه بذر را به منظور گندم کشت می‌کند، گاه هم برداشت می‌نماید.

خواص دنیوی، به تبع آثار آخرتی نصیب می‌گردد. از جمله آثار ظاهری و دنیوی مداومت بر خواندن این سوره مبارکه، «برطرف شدن تهیدستی» است. علاوه بر روایاتی که در این زمینه رسیده، مکرر تجربه هم شده است کسانی که هر شب این سوره مبارکه را می‌خوانند، تا آخر عمر نیازمند نمی‌گردند. برای تبرک، به حدیث شریفی که در این باره در کتاب مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است، اکتفا می‌نماییم:

جناب عبدالله بن مسعود از بزرگان صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و از قاریان و حافظین قرآن است؛ کسی است که هفتاد سوره قرآن را مستقیماً از رسول خدا صلی

الله علیه و آله شنید و ضبط نمود و از اصحاب بدر است. در بیشتر غزوه‌ها در رکاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حاضر بود؛ در جنگ بدر، سر ابوجهل را برید و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد. از دوازده نفری است که هنگام تصدی خلافت توسط ابوبکر، به او اعتراض نمود و گفت: «می ترسم شما برگردید به زمان جاهلیت، مگر نه پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برگزید و وصی خود قرار داد و از

سرای دیگر، ص: ۱۸

هر جهت، او افضل از توست.»

پس از جمع آوری قرآن‌ها، ابن مسعود از دادن قرآنش خودداری کرد.

عثمان با ضربات لگد! پهلویش را شکست و او را در بستر بیماری انداخت که به مرگش منتهی شد.

ابن مسعود، از جمله هفت نفری است که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است که فرمود: «به برکت این هفت نفر، برکات آسمان نازل می‌شود: سلمان، ابوذر، عمار، مقداد، حذیفه، ابن مسعود و امامشان منم». ^{۱۳} وقتی که بر جنازه ابوذر نماز خواند و او را دفن کرد، عثمان او را احضار نمود و از او بازخواست نمود که: «چرا بر ابوذر - که مورد خشم من است! - نماز خواندی و او را دفن نمودی؟ و چهل تازیانه به او زد».

از مفاخر ابن مسعود این است که: وقتی حضرت زهرا علیها السلام از دنیا رفت، از جمله اشخاص انگشت شماری بود که علی علیه السلام او را اجازه داد بر جنازه زهرا علیها السلام حاضر شود و نماز بخواند. ^{۱۴}

احادیثی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به ابن مسعود فرموده، مرحوم مجلسی در عین الحیوة نقل نموده است.

^{۱۳} (۱) - سفینة البحار: ۲ / ۱۳۷ ..

^{۱۴} (۲) - همان.

بالجمله، ابن مسعود از اثر ضربات لگد عثمان به پهلوش، در سن شصت و چند سالگی در بستر مرگ افتاد. عثمان برای حفظ ظاهر، برای عیادتش آمد و پرسش و پاسخهایی دارد که منظورم از این مقدمه، همان است که شاهد عرضم باشد.

(۱) - سفینه البحار: ۲ / ۱۳۷ ..

(۲) - همان.

سرای دیگر، ص: ۱۹

عثمان گفت: «ای پسر مسعود! دردت چیست؟».

ابن مسعود بدون معطلی پاسخ داد: «درد من، گناهانم است».

راستی که درد اصلی همان است وگرنه این دردهای بدنی بر طرف می‌شود. خود بدن از بین می‌رود چه رسد به عوارض آن. تا وقتی که زنده است گرفتار بدن است،

اگر یک نوع گرفتاری برطرف شود، نوع دیگری پیش می‌آید تا وقتی که از این بدن خلاص گردد؛ اما آن دردی که اگر با خود بردی علاج شدنش خیلی معطلی و زحمت دارد، آن «گناه» است.

عثمان گفت: «چه اشتها داری؟». خیال می‌کرد ابن مسعود از او چیز دنیوی می‌طلبد و او هم با انجام آن کمی از خجالتش را جبران می‌کند.

ابن مسعود پاسخ داد: «**رحمة ربّی**؛ آرزویم این است که پروردگارم به من رحمت فرماید (اگر خدا رحمت کرد، همه چیز هست)».

عثمان گفت: «**افلا ادعو لك طبيبا**؛ آیا می‌خواهی برای ت طیب بیاورم؟».

پاسخ داد: «**الطّيب امر ضنی**؛ طیب مرا بیمار کرده است». «**يا طيب من لا طيب له**؛ چون ابن مسعود

متوجه بود که مردنی است. کسی دست به دامن طبیب می‌شود که امیدی به خوب شدن داشته باشد.

ضمناً متوجه باشید که عثمان او را از حقوق بیت المال محروم کرده بود و مدتها بود که درهمی دریافت نمی‌کرد با این که کمال نیاز را داشت.

حالا که عثمان آمده می‌بیند ابن مسعود در حال رفتن است، می‌خواهد با سخنانی، جبران ضربات تازیانه‌ها و لگدها را بنماید.

گفت: «آیا می‌خواهی آنچه از تو بازداشتم به تو برگردانم؟!».

سرای دیگر، ص: ۲۰

ابن مسعود فرمود: «آن وقت که به کارم می‌خورد، ندادی حالا که می‌خواهم بمیرم، به دردم نمی‌خورد که بدهی.».

عثمان گفت: «آن را برای دخترهایت معین کنم؟».

ابن مسعود (مرد فهیمده و صحابی آگاهی است، فریب نمی خورد بگوید: پس حالا کاری برای دخترهایم بکن و به این ظالم که برای حق کشی آمده پاسخ مثبت دهد) با جواب دندان شکنی او را ساکت کرد. فرمود:

«دختران من بی نیازند. احتیاج به حقوق و مستمری تو ندارند. من به آنها گفته‌ام: هر شب سوره واقعه را بخوانند؛ چون از حبیب محمد صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس سوره واقعه را در شب بخواند، تا آخر عمر، فقر و فلاکت به او راه نیابد».^{۱۰} عثمان برخاست و رفت. ابن مسعود هم از دنیا رفت. جنازه‌اش را با احترام به بقیع آوردند. و بنا به نقل ابن ابی الحدید، ابن مسعود وصیت کرده بود که عثمان بر جنازه او حاضر نشود و بر او نماز نخواند و لذا عثمان را از وفاتش خبر ندادند و شبانگاه او را دفن کردند.

(۱) - تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۴۲ ..

^{۱۰} (۱) - تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۴۲ ..

جلسه دوّم: ۱۶ سخن شهید ثانی در آداب قراءت

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لِمَنْ لَوْقَعَتَهَا كَاذِبَةٌ * خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ».^{۱۶}

خلاصه فرمایش شهید ثانی در آداب قراءت این است که هر چند، شخص سوره‌ای را از حفظ داشته باشد، بهتر آن است که از روی قرآن بخواند.

روایتی در کتاب کافی در این باره از حضرت صادق علیه السلام رسیده که راوی عرض می‌کند: «من قرآن را از حفظ دارم، آن را از حفظ بخوانم؟»

حضرت می‌فرماید: از روی قرآن بخوان؛ چون چشم هم باید بهره برد.

^{۱۶} (۱) - شب سه شنبه: ۲۰ // ۱۳۳۵ ه. ش.

^{۱۷} (۲) - واقعه: ۱ - ۳ ..

نگاه به مصحف، عبادت است هر چند نخواند». ^{۱۸} چنان
که در ضمن روایاتی که در باب استحباب نظر رسیده
ذکر شده است. ^{۱۹}

(۱) - شب سه شنبه: ۲۰ // ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۱ - ۳ ..

(۳) - اصول کافی: ۲ / ۶۱۳ - ۶۱۴ / ح ۵ ..

(۴) - از جمله نگاههای مستحب، نظر به کعبه و نظر به
والدین از روی مهر و نظر به عالم و به صورت ذرّیه طیّبه
است (سفینه البحار: ۲ / ۵۹۶) ..

سرای دیگر، ص: ۲۲

دیگر آن که با طهارت باشد. اگر وضو نداشته باشد، مسّ
خطّ قرآن حرام است. و جلد و حاشیه و جاهایی که خط
قرآن نیست، مکروه است.

^{۱۸} (۳) - اصول کافی: ۲ / ۶۱۳ - ۶۱۴ / ح ۵ ..

^{۱۹} (۴) - از جمله نگاههای مستحب، نظر به کعبه و نظر به والدین از روی مهر و نظر به عالم و به صورت ذرّیه طیّبه است (سفینه البحار: ۲ / ۵۹۶) ..

هنگام خواندن قرآن هم، بهتر این است که با طهارت باشد، از آن جمله، با ادب و رو به قبله بنشیند.

نسبت به یکی از عبّاد ذکر شده که: «وقتی عملش را نشان دادند، از قراءتهای قرآن او خبری نبود. پرسید: تلاوت قرآنم چه شد؟! گفتند:

خودت می‌دانی که چطور می‌خواندی، پاهایت را دراز می‌کردی.»

قرآن، کلام خداست، آن را هر چه محترم‌تر بدارد، صاحبش را محترم داشته است. با کمال وقار و ادب بنشیند بلکه عطر استعمال کند.

لزوم رعایت ترتیل در قرآن

از جمله آداب قراءت، «ترتیل» است. بنابر تفسیری که در **عدّه الداعی** از امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده: «**بحفظ الوقوف و اداء الحروف**» است^{۲۰} با تائی، طوری بخواند که حروف درست ادا شود. غلط نخواند. آخر هر آیه،

^{۲۰} (۱) - بحارالأنوار: ۸۵ / ۸ ..

وقف کند و هر جا که مطلب تمام می‌شود (معمولاً در قرآن‌ها علامت گذاشته‌اند) به اصطلاح وقف لازم را رعایت کند و از تند تند خواندن نهی شده است.

اگر کسی می‌داند که قرآن را غلط می‌خواند، باید در صدد درست کردن آن باشد نزد کسی برود که غلطش را به او بفهماند؛ ولی اگر یقین ندارد که غلط می‌خواند، خواندنش مانعی ندارد هر چند پیش بیاید که

(۱) - بحار الأنوار: ۸۵ / ۸ ..

سرای دیگر، ص: ۲۳

غلط بخواند.

چندین روایت رسیده به این مضمون که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که دعا و قرآن را غلط می‌خواند، ملک آن را به طور صحیح ثبت می‌نماید».^{۲۱} البتّه این، راجع به وقتی است که شخص عمداً غلط نخوانده است.

همچنین اگر دعا را غلط بخواند بدون توجه و التفات به غلط بودنش، مطابق نیتش برایش صحیح ثبت می‌گردد.

ما درون را بنگریم و حال را

جوینی در کتاب احسن القصص چنین تحریر کرده که: «مردی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله! شما را ادعیه و اوراد زیاد است و من مردی عاجزم و استحضار آنها به تمامی نتوانم. می‌خواهم که به تعلیم کلمه‌ای مرا از همه مستغنی سازی.

حضرت فرمود بگو: **اللهم انت ربّی و انا عبدک**. تو را همین کلمه کافی است. آن مرد نتوانست درست کلمات را ضبط کند. شب و روز به عکس می‌خواند و مداومت می‌کرد و می‌گفت: **اللهم انت عبدی و انا ربّک!!** هر گاه

^{۲۱} (۱) - قال النبی صلی الله علیه و آله: انّ الرجل الأعجمی من اتقى ليقراء القرآن بعجمیة فترفعه الملائكة علی عربیته (عدة الداعی: ۲۱) ..

که این کلمه را بر زبان می‌راند، ولوله در ملکوت اعلیٰ می‌افتاد و ملائکه از سیاست این گستاخی و جهالت آن مرد، بیمناک بودند.

روزی جبرئیل حضور پیغمبر اکرم شد عرض کرد: یا رسول الله! آن

(۱) - قال النبی صلی الله علیه و آله: انّ الرّجل الأعجمیّ من امتی لیقرء القرآن بعجمیّة فترفعه الملائکة علی عربیّته (عدة الداعی: ۲۱) ..

سرای دیگر، ص: ۲۴

مرد عجمی را کلماتی تعلیم فرموده‌ای که از معنای آن اطلاع ندارد، طوری ادا می‌کند که صاحب شرع او را تکفیر می‌نماید.

حضرت آن مرد را طلبید و حال وی باز پرسید. عرض کرد: از تعلیم حضرتت بسیار شادم و هر دم بدان تکلم

می کنم و می گویم: **اللّٰهُمَّ اَنْتَ عِبْدِي و انا رَبِّكَ و دل بر**
ثواب آن نهاده‌ام!

حضرت فرمود: عکس آنچه به تو آموخته‌ام می گویی.
زنها! بعد از این چنان نگویی که کافر گردی.

آن مرد به غایت، محزون گشت و غم گذشته‌ها بر دلش
مستولی شد و عرض کرد: یا رسول الله! مدّتی ندانسته
کفر گفته‌ام، اکنون بفرما چگونه آن را تدارک کنم.

حضرت تأمل فرمود. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا
رسول الله! حق تعالی فرموده: اگر غلط بر بنده من
رواست، بر من روا نیست. من نظر بر دل بنده دارم. اگر
سهوی بر زبان بنده‌ای گذرد و دل وی بر حقیقت مستقیم
باشد، ما آن خطای او را به صواب برداریم و به منتهای
همت‌ش رسانیم.»

بگذر ز زبان، دل سوی
دلدار بیار

اخلاص عمل به محضر
یار بیار

ما طالب اویم و
خریدار بیار^{۲۲}

در بحر دل ار گوهر
صدقی داری

یا مثلاً بلال مؤذن، «اشهد ان لا اله الا الله» را «اسهد»
می گفت؛ چون

(۱) - جامع الدرر: ۳۱۳ - ۳۱۴.

سرای دیگر، ص: ۲۵

نمی توانست «ش» را تلفظ کند. خدا به دل می نگرد نه به
ظاهر: «ان الله ينظر الى قلوبكم لا الى صوركم». ^{۲۳} ما
برون را ننگریم و قال راما درون را بنگریم و حال را

حضور قلب و تدبّر، از آداب مهم قرائت

از آداب مهم قرائت، «حضور قلب و التفات به معانی
قرآن» است.

^{۲۲} (۱) - جامع الدرر: ۳۱۳ - ۳۱۴.

^{۲۳} (۱) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۴۸ ..

شهید رحمه الله می فرماید: «در بعضی از تفاسیر در ضمن آیه شریفه:

«يَحْيِي خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ...»^{۲۴} چنین رسیده که کتاب را

با جد و کوشش بگیر؛ چون کتاب خداست. مردم اگر نامه‌ای از بزرگی بگیرند، آن را محترم می‌دارند و با دقت می‌خوانند بلکه مکرر می‌خوانند. روی سر می‌گذارند و می‌بوسند». قرآن نامه «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است که به وسیله جبرئیل و وساطت حبیبش محمد صلی الله علیه و آله ارسال شده است.

از جمله آداب قرائت قرآن، «تدبّر در آیات» است بلکه قرآن مجید کسانی را که تدبّر در آیاتش نمی‌کنند، سرزنش و توبیخ می‌فرماید.^{۲۵} آیات رجا و خوفش، آیات معارفش، به مقتضای هر کدام، باید اثر مطلوب در خواننده پیدا شود. از آیات خوفش، ترس و از آیات

^{۲۴} (۲) - مریم: ۱۲ ..

^{۲۵} (۳) - «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبِ أَفْعَالًا» E محمد: ۲۴ ..

رجائش، امیدش زیاد گردد و از آیات معارفش، شناسایی او زیادتر گردد.

اگر کسی قرآن را با تدبّر بخواند، بالأخره در او اثر خواهد گذاشت.

آب چشمه، قطره قطره بر سنگ می چکد و بر آن اثر می کند، قرآن اثرش از

(۱) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۴۸ ..

(۲) - مریم: ۱۲ ..

(۳) - «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» محمد: ۲۴ ..

سرای دیگر، ص: ۲۶

آب بیشتر^{۲۶} و دلها هم انشاء الله سخت نشده است. بالأخره با مداومت و تکرار، اثر مطلوب را خواهد بخشید و

^{۲۶} (۱) - «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَشِيعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» E\ حشر: ۲۱ ..

بیماری غفلت معالجه می‌گردد؛ البتّه مراتب دارد، تا کارش به جایی می‌رسد که با خواندن یا شنیدن آیه‌ای از قرآن، دل شکسته می‌گردد و حالش تغییر می‌کند.

جوانی که از آیه عذاب جان داد

در کتاب مصابیح القلوب در حالات منصور عمار نقل نموده که گوید:

«در مسافرتم، به مسجدی وارد شدم تا نماز بخوانم. دیدم جوان ظاهر الصلاحی مشغول نماز است. از طرز نماز خواندنش دانستم با این درگاه آشناست: از کوزه همان برون تراود که در اوست.

پس از تمام شدن نمازش، نزد او رفتم. گفتم: ای جوان! با قرآن چطوری؟ گفت: بسیار مایلم بشنوم. من هم برایش «**كَلَّا إِنَّهَا لَلْظَىٰ * نَزَّاعَةٌ لِّلشَّوَىٰ**». ^{۲۷} و آیاتی را که راجع به شعله‌ور بودن آتش جهنّم و جذّاب بودن آن است و گنهکاران را به خود می‌کشاند خواندم. ناگهان آن

^{۲۷} (۲) - معارج: ۱۵-۱۶ ..

جوان، صیحه‌ای زد و بی‌هوش افتاد. دلش پاک است
هنوز قساوت پیدانکرده است.

گوید: او را به هوش آوردم. به من گفت: ای مرد! غیر از
این آیه نیز سراغ داری، بخوان!

خواندم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا
وَقُودَهَا

(۱) - «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا ۱ لُقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَشِيًا مُّتَصَدِّعًا
مِّنْ خَشِيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ ۱ لَأُمَثَلُ نُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»
حشر: ۲۱ ..

(۲) - معارج: ۱۵ - ۱۶ ..

سرای دیگر، ص: ۲۷

النَّاسُ وَآلِحِجَارَةً...»^{۲۸} ای کسانی که ایمان آوردید!
خودتان و خانواده‌تان را از آتشی نگهدارید که آتشگیره
آن مردمان و سنگهاست.

اینها آیاتی است که اگر دل نمرده باشد، به حرکتش
می‌آورد. از خبرهای موحشی که در این سوره مبارکه به
اندازه کافی ذکر شده است، بینیم آیا دلی مانده که
بیدار نشود.

آیه دوّم را که خواندم، دوباره افتاد و کارش تمام شد و
نفسش قطع گردید. بستگان و رفقاییش و مؤمنین حاضر
شدند. من هم شرکت کردم.

خواهش نمودم خودم او را غسل دهم. هنگامی که او را
برهنه کردم دیدم روی سینه‌اش به قلم قدرت نوشته شده
است: «فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَّاضِيَةٍ* فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ»^{۲۹}.

او در زندگی خوش است، در بهشت عالی جایگزین
است.

^{۲۸} (۱) - تحريم: ۶ ..

^{۲۹} (۲) - حاقه: ۲۱ - ۲۲ ..

پس از غسل، او را کفن کردم و به خاک سپردم. شب در
عالم رؤیا او را دیدم که تاج کرامت بر سر دارد و با
جلال و شکوه فوق العاده‌ای است.

پرسیدم: خدا با تو چه معامله کرد؟

گفت: خدا به من درجه‌ای بالاتر از شهیدان عنایت
فرمود. به من گفتند: آنان کشته شمشیر کفارند؛ ولی تو
کشته آیه قهر خدا هستی».

مرهم لطف برای زخم دل

البته خدا تلافیها دارد. اگر دلی از آیه عذاب سوخت،
مرهم لطف

(۱) - تحریم: ۶ ..

(۲) - حاقه: ۲۱ - ۲۲ ..

سرای دیگر، ص: ۲۸

الهی هم برای اوست. چشمی هم که از خوف خدا
گریان شود، خدا هم به فضلش آن را روشن می‌فرماید.
گوشی هم که به استماع آیات قرآن، متأثر شود به گوش
هوشش خواهد رسید: «... أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا
بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ».^{۳۰}

«ترسید و اندوهناک نباشید! مژده باد شما را به بهشتی که
وعده داده شدید».

«يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً *
فَادْخُلِي فِي عِبْدِي * وَاَدْخُلِي جَنَّتِي».^{۳۱}

«ای کسی که دارای نفس مطمئن شدی و به خدای
خودت اطمینان پیدا کردی! حالا هنگامی است که به
سوی رحمت پروردگارت باز گردی در حالی که از او
خشنودی و خدا هم از تو خشنود است، پس داخل شو در
میان بندگان خاص من و داخل شو در بهشت ویژه من!

^{۳۰} (۱) - فصلت: ۳۰..

^{۳۱} (۲) - فجر: ۲۷ - ۳۰..

تطابق قرآن و مصیبت امام حسین علیه السلام در جاودانگی

شیخ شوشتری در مقام تطبیق میان قرآن و حسین علیه
السلام می‌فرماید:

«از عظمت بلکه معجزه قرآن آن است که تکرارش ملال
آور نیست.

هر کتاب به هر شیرینی که باشد، چند مرتبه که آن را
بخوانند ملال می‌آورد مگر قرآن که لطفش بیشتر
می‌گردد».

شیخ می‌فرماید: «مصیبت حسین علیه السلام هم همین
طور است. انسان هر چه بخواند یا بشنود، باز برایش تازه
است.

(۱) - فصلت: ۳۰..

(۲) - فجر: ۲۷ - ۳۰..

سرای دیگر، ص: ۲۹

دیگر آن که: نگاه کردن به خطّ قرآن عبادت است. تلاوت و گوش دادن به آن عبادت است. مرثیه حسین علیه السلام هم چنین است؛ خواندنش و گوش کردنش عبادت است؛ گریاندنش و گریه کردنش عبادت است: **من بکی او ابکی او تباکی وجبت له الجنة^{۳۲}**.

از جمله تطبیقات آن که: قرآن مجید به جمیع شؤون، معجزه است؛ به فصاحت و بلاغت؛ به اخبار از آینده و ... حسین هم به سر بریده‌اش، به اعضایش، به بدنش، همه معجزه است: **بابی انت و امّی یا ابا عبدالله!**

(۱) - بحار الأنوار: ۴۴ / ۲۸۹ / ح ۲۹ (با کمی تفاوت) ..

سرای دیگر، ص: ۳۰

^{۳۲} (۱) - بحار الأنوار: ۴۴ / ۲۸۹ / ح ۲۹ (با کمی تفاوت) ..

جلسه سوّم: ۳۳ مراتب قرائت

بقیه آداب قرائت را امشب ذکر کرده و سپس وارد شرح و تفسیر سوره شریفه «واقعہ» می‌گردیم. قرآن کلام ربّ العالمین است، باید آداب قرائت‌اش واضح گردد تا با رعایت کردن آن آداب، استفاده بیشتری از قرآن مجید ببریم.

«قراعت»، مراتب دارد؛ چنان که آثار و ثوابهایی که برای قراعت است یکنواخت نیست. گفتیم که برای ثواب قراعت سوره واقعہ، مصاحبت با امیرالمؤمنین علیہ السلام است، نه هر کس سوره مزبور را خواند رفیق علی علیہ السلام می‌شود، یا فردای قیامت صورتش مانند ماه می‌درخشد. اشخاص فرق می‌کنند و خواندن‌ها هم متفاوت است، مانند سایر عبادات: نماز و روزه و حج و انفاق نیز

۳۳ (۱) - شب چهارشنبه ۲۱ / ۶ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

مراتب دارد. مرتبه کامل ثواب، برای اشخاص کامل و کیفیت کامل است.

(۱) - شب چهارشنبه ۲۱ / ۶ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

سرای دیگر، ص: ۳۱

سخن شهید ثانی در آداب قراءت

امشب نیز از فرمایشات شهید ثانی در باب آداب قراءت بگویم.

می فرماید: انسان دارای سه مرتبه است: اعضای ظاهری، عقل، نسبت به ادراک کلیات و قلب در جهت ایمان و خضوع. هر یک از این مراتب سه گانه باید از قرآن بهره ببرد و هر کس به اندازه ظرفیتش از قرآن بهره می برد.

مرتبه اوّل - که جسد است - بهره برداری زبان از قرآن به ادای حروف است با تأنی و به اصطلاح شمرده خواندن، نه این که تندتند بخواند. دیگر آن که: صحیح بخواند و

همین اندازه کافی است. بعضی هستند که در تفریط افتاده‌اند. به واسطه دقت زیاد در الفاظ می‌مانند و چند مرتبه تکرار می‌کنند و گرفتار وسوسه در قرائت می‌شوند و برای ادای یک حرف یا یک کلمه، مدتهای طولانی در نماز معطل می‌شوند که در بعضی از موارد، موجب بطلان نمازشان نیز می‌گردد.

باید دانست همین اندازه که قرائت صحیح باشد کافی است، هر چند از مخارج حروف - که اهل تجوید ذکر فرموده‌اند - ادا نشود؛ مثلاً باید میان «ض - ظ - ذ - ز» در تلفظ، فرقی آشکار باشد این که خوانده «ض» بوده نه «ظ»، یا «ذ» بوده نه «ز»، خواه از مخرجی که در دهان برای ادای این حرف تعیین کرده‌اند صادر بشود یا نشود.

خواندن قرآن با صوت حزین

پس بهره‌برداری زبان از قرآن، به صحیح خواندن با تأنی و شمرده

سرای دیگر، ص: ۳۲

بودن است. اگر بتواند به حزن هم بخواند چه بهتر؛ مثل این که خودت را به تأثر وامی داری.

در کتاب شریف کافی در حالات حضرت سجّاد علیه السلام رسیده که وقتی حضرت در منزل قرآن می خواند، سقاها - که مشک آب به دوش داشتند - نزدیک منزل که می رسیدند حرکت نمی کردند و به صوت دلربای آن حضرت گوش می کردند.^{۳۴} ضمناً با صدای خوب خواندن، غیر از غنا و آواز خوانی است که حرام است و غنا در قرآن و مراثی گناهش بیشتر است.

همچنین قرآن خواندن در منزل مستحبّ است. در روایتی می فرماید:

«اكتفا نكنید به قرآن خواندن در مسجد بلکه در منزل نیز قرآن بخوانید؛ زیرا منزل هم باید بهره‌ای داشته باشد. خانه‌هایی که در آن تلاوت قرآن می شود، برای اهل

^{۳۴} (۱) - اصول کافی: ۲ / ۶۱۵ / ح ۴.

آسمانها روشنایی است؛ چنانچه ستارگان برای اهل زمین روشنایی اند.»^{۳۵}

باید مواظب بود مبدا در قراءت قرآن ریا شود که در نامه عمل، ضمن گناهان ثبت می گردد. و از جمله کسانی که به رو در آتش افکنده می شوند، قاریان قرآنند که در قراءت قرآن ریا می کنند.

برگردیم به مطلب. بهره برداری زبان، به خواندن و چشم، نگاه کردن به خط قرآن و گوش، به شنیدن آن و همه اعضای بدن به مؤدب نشستن و رعایت احترام قرآن مجید کردن است.

(۱) - اصول کافی: ۲ / ۶۱۵ / ح ۴.

(۲) - همان: ۶۱۰ / ح ۱ ..

سرای دیگر، ص: ۳۳

^{۳۵} (۲) - همان: ۶۱۰ / ح ۱ ..

بهره عقل از قرآن

«عقل» نیز باید از قرآن بهره ببرد. بهره عقل، ادراک مطالب کلی از قرآن مجید است. برهانهایی که در قرآن ذکر شده، شواهدی که برای معارف بیان شده و داستانهایی که برای عبرت ذکر شده، بفهمد. اگر مطلبی را نفهمید تکرار کند تا خوب بفهمد. اگر همراه خواندن یا شنیدن درک معنا نباشد، بهره‌اش خیلی کم است؛ تدبّر در آیات مهمّ است نه قرائت تنها.

تأثر و خضوع قلب از قرائت قرآن

برترین خاصیت قرائت قرآن - که نزول قرآن هم بیشتر برای همین است - تأثر قلب است پس از ادراک کلیات توسط عقل. از این آیات شریف، دلش خردار شود، از آیاتی که در آن وعده ثواب است، امید در دلش زیاد شود. از آیات وعید، ترس در دلش جا بگیرد. از آیات رحمت، به شوق بیاید؛ همان طوری که در خطبه همام،

علی علیه السلام در صفات اهل تقوا بیان می‌فرماید.^{۳۶}
شهادت و غیر او نیز فرموده‌اند: «قرآن را که انسان به دست
می‌گیرد، فکر کند نامه خصوصی از طرف پروردگار به
سوی بنده ضعیف خواننده است. نامه محبوب است. بین
چه خواسته است. مبادا آیات عذاب را راجع به خودت
ندانی! تو چه دانی به چه حالی می‌میری! ساعت آخر
عمرت چگونه است؟».

(۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۳ ..

سرای دیگر، ص: ۳۴

حساب قیامت برای مسلمانان

امام زین العابدین علیه السلام در مسجد الحرام برای
جمعی فرمود: «ای مردم! حساب روز قیامت برای شما
مسلمانان است که باید اعمال سنجیده شود، کی حسناتش
می‌چربد و کی گناهانش؛^{۳۷} اما کفار که حساب ندارند،

^{۳۶} (۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۳ ..

^{۳۷} (۱) - «... فَمَنْ تَفَلَّتْ مَوَا زَيْنُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَا زَيْنُهُ...» E\اعراف: ۸-۹ ..

همه اعمال آنها مانند عقیده‌شان شرّ است و برای آنها
میزانی بر پا نمی‌شود^{۳۸}.^{۳۹} مسلمان است که به زبانش «**لا**
اله الا الله» گفته، فحش هم داده، عمل صالح و زشت را با
هم مخلوط کرده^{۴۰} آنگاه با یکدیگر می‌سنجند.

خواستیم این معنا را متذکر شوم که بعضی، تا آیات عذاب
را می‌خوانند یا می‌شنوند، آن را از خود دور می‌دانند.

در روایتی رسیده: «وقتی حضرت رضا علیه السلام قرآن
می‌خواند به آیاتی که اولش «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا**...»؛ ای
کسانی که ایمان آوردید! می‌رسید، آهسته می‌فرمود:
لَبَّيْكَ؛ بلی؛ یعنی این خطاب به من است که ایمان آوردم
و این مطالب را باور دارم». ^{۴۱} همان طوری که به آیه‌ای
که در آن امر به تسبیح یا استغفار شده

^{۳۸} (۲)-۱ «... فَلَا تُقِيمُ كُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزُنًا» E\کَهِف: ۱۰۵ ..

^{۳۹} (۳)- بحارالأنوار: ۷ / ۲۵۰ / ح ۸ ..

^{۴۰} (۴)-۱ «... خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا ...» E\تَوْبَه: ۱۰۲ ..

^{۴۱} (۵)- بحارالأنوار: ۴۹ / ۹۵ / ضمن ح ۷ ..

(۱) - «... فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَا زِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ*
وَمَنْ خَفَّتْ مَوَا زِينُهُ...» اعراف: ۸- ۹ ..

(۲) - «... فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» كهف: ۱۰۵ ..

(۳) - بحار الأنوار: ۷ / ۲۵۰ / ح ۸ ..

(۴) - «... خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا...» توبه: ۱۰۲ ..

(۵) - بحار الأنوار: ۴۹ / ۹۵ / ضمن ح ۷ ..

سرای دیگر، ص: ۳۵

رسیدی، تسبیح کردن یا استغفار کردن وارد شده است؛
مثلاً می خوانی:

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ...» یا: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ...»، بگو:
«سبحان الله».

«سبحان ربی الاعلی»^{۴۲}. برگردیم به اصل مطلب. باید از
قرآن، قلب متأثر گردد. از آیات وعد و وعیدش امید و

^{۴۲} (۱) - بحار الأنوار: ۴۹ / ۹۵ / ضمن ح ۷ ..

بیم؛ شوق و خوف ایجاد گردد. هر چه تأثر قلب بیشتر باشد، بهره برداری از قرآن نیز زیادتر است. روایت شریفی به مناسبت تأثر از قرآن عرض کنم:

در کتاب شریف روضه کافی از ابو اسامه نقل می کند که می گوید:

«وقتی در مسافرتیم با حضرت صادق علیه السلام هم کجاوه بودیم، کجاوه‌ای که بر روی شتر می گذاشتند یکی این طرف و دیگری آن طرف می نشست. در اثنای راه، حضرت رو به من کرد و فرمود: قرآن داری؟ عرض کردم: آری.

فرمود: بخوان! قرآن را باز کردم و سوره‌ای خواندم، امام متأثر شد و فرمود:

ارعوا قلوبکم؛ مراعات دلهایتان را بکنید، مواظب قلبهایتان باشید.

سری به دلت بزن، احوالش را پیرس چرا؟ علتش را
خودش بیان فرمود: در شبانه روز ساعاتی است که در
دل، نه ایمان است نه کفر؛ مانند کهنه پوسیده **كالخرقة**
البالية». ۴۳

(۱) - بحار الأنوار: ۴۹ / ۹۵ / ضمن ح ۷ ..

(۲) - عن ابی اسامة قال: زاملت ابا عبدالله عليه السلام
قال: فقال لي: اقرأ [قال]: فافتحت سورة من القرآن
فقرأتها فرقاً و بكى، ثم قال يا ابا اسامة ارعوا قلوبكم بذكر
الله عزوجل واحذروا النكت فانه يأتي على القلب تارات
او ساعات الشك من صباح ليس فيه ايمان و لا كفر شبه
الخرقة البالية او العظم النخر يا ابا اسامة! أليس ربّما تفقدت
قلبك فلا تذكر به خيراً و لا شراً و لا تدري اين هو؟ قال:
قلت له: بلى انه ليصيبني و أراه يصيب الناس، قال: اجل
ليس يعرى منه أحد. قال: فاذا كان ذلك فاذكروا الله

۴۳ (۲) - عن ابی اسامة قال: زاملت ابا عبدالله عليه السلام قال: فقال لي: اقرأ [قال]: فافتحت سورة من القرآن فقرأتها فرقاً و بكى، ثم قال يا ابا اسامة ارعوا قلوبكم بذكر الله عزوجل واحذروا النكت فانه يأتي على القلب تارات او ساعات الشك من صباح ليس فيه ايمان و لا كفر شبه الخرقه البالية او العظم النخر يا ابا اسامة! أليس ربّما تفقدت قلبك فلا تذكر به خيراً و لا شراً و لا تدري اين هو؟ قال: قلت له: بلى انه ليصيبني و أراه يصيب الناس، قال: اجل ليس يعرى منه أحد. قال: فاذا كان ذلك فاذكروا الله عزوجل و احذروا النكت فانه اذا اراد بعبد خيراً نكت ايماناً و اذا اراد به غير ذلك نكت غير ذلك، قال: قلت: ما غير ذلك جعلت فداك (ما هو)؟ قال: اذا اراد كفوفاً نكت كفوفاً (روضة كافي: ۱۶۷-۱۶۸ / ح ۱۸۸) ..

عزوجلّ و احذروا النکت فانّه اذا اراد بعد خيراً نکت
ایماناً و اذا اراد به غیر ذلک نکت غیر ذلک، قال: قلت: ما
غیر ذلک جعلت فداک (ما هو)؟ قال: اذا اراد کفراً نکت
کفراً (روضه کافی: ۱۶۷-۱۶۸ / ح ۱۸۸) ..

سرای دیگر، ص: ۳۶

دلش همه جا هست جز به یاد خدا. التفاتی به حضور
پروردگار ندارد. پناه بر خدا اگر در چنین حالی مرگش
برسد، به حال غفلت می میرد.

شیخ شوشتری رحمه الله در مواعظش می فرماید:
«می ترسم روز آخر عمرم، بدترین روزهای زندگی ام
باشد. دل همه جا باشد جز نزد خدا».

در تعبیری که در روایت روضه کافی شده دقت کنید؛
«مانند پارچه کهنه». پارچه ای که نو باشد به این زودیها
پاره نمی شود، محکم است؛ اما وقتی پوسیده شد، با
حرکت مختصری پاره پاره می شود. دلی هم که غافل

است، علاوه بر این که قیمتی ندارد، با اشاره شیطان، منحرف می‌شود؛ چون تکیه به خدا ندارد که محفوظ بماند.

از سخنان گذشته این طور نتیجه می‌گیریم که با قرائت قرآن از روی التفات به معنا و تأثر قلب، غفلت را کم کنیم. دل را مراعات کنیم و مواظب قلب باشیم. متأسفانه اخبار دنیا به طوری ما را سرگرم نموده که به فکر علاج غفلت هم نمی‌افتیم.

سپس می‌فرماید: «ای ابا اسامه! ایس ربّما تفقدت قلبک فلا تذکر به خیراً و لا شرّاً و لا تدری این هو؛ فرمود: ای ابو اسامه! گاهی که به دلت رجوع می‌کنی می‌بینی هیچ چیز در آن نیست، نه یاد خدا و آخرت، نه اراده

سرای دیگر، ص: ۳۷

خیر و اقبال به بهشت و نمی‌دانی دلت کجاست؟» به قول
من در بانک است یا بازار، در معامله زمین است یا ماشین،
یا در جرّ و نزاع است.

نمی‌ترسی که مرگت خفته گیرد دلت را غافل و آشفته
گیرد

وای از آشفته‌گی دل! خدا کند دستور امام ارعوا قلوبکم
را ترتیب اثر دهیم. همین یک دستور ما را بس است.
انسان به فکر برود ساعت آخر عمرم دلم کجاست؟ اللهم
انّی اسئلك ایماناً لا اجل له دون لقاءک. اللهم انّی اسئلك
ایماناً تباشر به قلبی.^{۴۴}

ابو اسامه عرض کرد: آقا من که هیچ هستم، همه‌اش در
غفلت.

دیگران هم همین طور، پس چه کنیم؟!!

حضرت فرمود: (حاصل روایت شریفه) بلی من هم
می‌دانم لذا به تو می‌گویم، مواظب دلت باش.

^{۴۴} (۱) - مفاتیح الجنان/ دعای ابو حمزه ثمالی ..

مثلاً همین طور که راه می‌روی، تا دیدی دلت غافل است، خودت را متوجه کن که این بدنت به زیر همین خاک زیر پایت می‌رود. در خانه وقتی غافل هستی، یاد بیاور روزی را که در همین خانه صدا بلند می‌شود فلانی رفت. مجلس ختمت را می‌گیرند. در کوچه و بازار و خیابان، اعلانهای فاتحه را که می‌خوانی، متذکر باش که روزی هم اینها را برای من و تو می‌زنند. کجاست انسانی که متذکر شود؟ متأثر شود؟ مراعات دلش را کند؟ غفلت دلش را برطرف کند؟

(۱) - مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی ..

سرای دیگر، ص: ۳۸

دل غافل صید شیطان

آن لحظه‌ای که دل غافل است، در خطر صید شیطان است و علاجش تذکر است. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «اگر خدا اراده خیری به بنده‌ای فرماید

قلبش را به نور ایمان و توحید (لا اله الا الله) منور می فرماید.»

«... اولئك كتب في قلوبهم الايمان...»^{۴۵} کی از غفلت فرار کرد تا دلش را به نور ایمان و یاد خدا منور نکرد؟ شما جداً از خدا بطلبید و یقین بدانید دست رد به سینه کسی نمی زند. درد معلوم و دوا هم معلوم است؛ البته باید از خدا خواست و دنبالش رفت و گرنه اگر شخص خودش باشد و خودش، راه به جایی نمی برد.

(۱) - مجادله: ۲۲ ..

سرای دیگر، ص: ۳۹

جلسه چهارم: ^{۴۶} آیه بسمله جزء قرآن

^{۴۵} (۱) - مجادله: ۲۲ ..

^{۴۶} (۱) - شب يك شنبه ۲۵ / ۶ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که ابتدای هر سوره قرآن (جز سوره براءت) رسیده، اختلاف است که آیا جزء همان سوره است یا این که آیه‌ای است مستقل. و برای شروع در سوره باید به نام خدا شروع شود، لذا اوّل سوره ذکر شده است. بیشتر از فقهای شیعه بر قول اوّل هستند که «بِسْمِ اللَّهِ» جزء همان سوره می‌باشد؛ حتی تصریح می‌فرمایند که باید به قصد همان سوره خوانده شود بلکه اگر کسی بدون قصد هیچ سوره‌ای خواند، باید به قصد سوره معین تکرار نماید.

بسیاری از عامّه بر قول دوّم هستند بلکه پا را فراتر نهاده برخی قایلند که از سوره قرآن بودن خارج است، لذا در نماز، خود را از این آیه محروم ساخته‌اند، در حالی که بزرگترین آیه در قرآن مجید است که آن را از قرآن

(۱) - شب یک شنبه ۲۵ / ۶ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

سرای دیگر، ص: ۴۰

ساقط کردند و بنا به مذهب ما اگر کسی عمداً آن را ترک نماید، نمازش باطل است. و نه تنها ملتزم هستیم آن را در حمد و سوره بخوانیم بلکه جهر به «بسم الله» را - که از نشانه‌های مؤمن است^{۴۷} - رعایت کنیم؛ یعنی هر چند نماز ظهر و عصر باشد و قرائت را باید آهسته خواند؛ ولی «بسم الله» آن را بلند بگوییم.

بسم الله بر لبان حورالعین

بنا به روایتی از کتاب بحار الأنوار: «نوعی از حوریانند که خداوند بر صورت آنان به قلم قدرت، نقشهای نورانی نقش فرموده است؛ بر گونه راست، «محمد رسول الله» و بر گونه چپ، «علی ولی الله» و بر پیشانی نوشته: «الحسن» و بر ذقن «الحسین» و بر لبهایش نقش شده «بسم الله الرحمن الرحیم» و خداوند آن را آفریده برای

^{۴۷} (۱) - اشاره به روایت مشهور از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که می‌فرماید: نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: انگشتر به دست راست کردن، پیشانی به خاک مالیدن، ۵۱ رکعت نافله و فریضه در شبانه روز خواندن، زیارت اربعین خواندن و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم (تخذیب: ۶ / ۲ / باب ۱۶ / ح ۱۲۲) ..

کسی که با عظمت و معرفت بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^{۴۸}.

البته هر کس به اندازه معرفتش بهره می برد: «المعروف بقدر المعرفة» و هیچ کس محروم از این درگاه نیست.

(۱) - اشاره به روایت مشهور از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که می فرماید: نشانه های مؤمن پنج چیز است: انگشتر به دست راست کردن، پیشانی به خاک مالیدن، ۵۱ رکعت نافله و فریضه در شبانه روز خواندن، زیارت اربعین خواندن و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم (تهذیب: ۶ / ۲ / باب ۱۶ / ح ۱۲۲) ..

(۲) - بحار الأنوار: ۹۲ / ۲۵۸ / ح ۵۲ ..

سرای دیگر، ص: ۴۱

بِسْمِ اللَّهِ پسر، بهره گور پدر

^{۴۸} (۲) - بحار الأنوار: ۹۲ / ۲۵۸ / ح ۵۲ ..

بهره‌های «بسم الله» حتی به پدر و مادر گوینده هم می‌رسد هر چند گوینده‌اش طفل باشد.

در روایت شریفی می‌فرماید: «یکی از پیغمبران با همراهان از محلی گذشت، به آنان فرمود: زودتر رد شوید که صاحب قبری که در اینجاست معذب است. وقت دیگری گذرش به همان محل افتاد، به همراهان فرمود:

درنگ کنید که صاحب قبر، در روح و ریحان است. پرسیدند: چه شد، قبلاً فرمودی در عذاب است؟ فرمود: صاحب قبر پسری دارد که او را به مکتب گذاشتند. استاد او را یاد داد که بگوید «بسم الله الرحمن الرحيم»، به مأمورین عذاب ندا رسید، فرزند این شخص، ما را به رحمت رحمانیه و رحیمیّه خوانده است، سزاوار نیست پدرش (که در به وجود آمدن آن فرزند تأثیر قهری داشته) معذب بماند، عذاب را از او بردارید».^{۴۹}

^{۴۹} (۱) - لغالی الأخبار: ۳ / ۳۳۵ ..

سبب تأخیر عقوبت فرعون

در کتاب انوار نعمانیه نقل فرموده: «پیش از آن که فرعون دعوی خدایی کند، بر سر در قصرش نام خدا را نقش کرده بود. پس از طغیان فوق العاده‌اش و دعوی خدایی کردنش، فراموش کرد آن نقش را پاک کند. وقتی حضرت موسی علیه السلام نفرین کرد و عقوبتش به تأخیر افتاد از خداوند سببش را جویا شد، ندا رسید: تو گفتار و ادّعیای فرعون را می‌بینی و ما نام خودمان

(۱) - لئالی الأخبار: ۳ / ۳۳۵ ..

سرای دیگر، ص: ۴۲

را بر سر در قصرش، لذا پیش از عقوبت کردنش آن نام مبارک را از سر در قصرش پاک کرد.^{۰۰} لذا خواص عجیبی از این کار فهمیده می‌شود که این نام مبارک بر سر در منزل، موجب رفع عقوبت و نزول برکت است. هر

^{۰۰} (۱) - لئالی الأخبار: ۳ / ۳۴۵ ..

کس مایل است فضیلت «بسم الله» را بداند به اخبار
مربوط مراجعه نماید.

داغ بندگی بر خود نهادم

مطابق روایتی که از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما
السلام رسیده: «بسم را از مادّه و سَم به معنای داغ نهادن و
نشان کردن می‌داند. اسم علی نفسی سمّه من سمات الله،
و سَم به معنای علامت گذاری و نشانه گذاشتن و داغ
کردن است».^{۵۱}

حاصل فرمایش حضرت رضا علیه السلام این است که
«بسم الله» یعنی خودم را به داغ بندگی خدا داغ نمودم؛
من دیگر عبدالله شده‌ام نه عبدالهوی.

شیخ شوشتری - اعلی الله مقامه - در مواعظش می‌فرماید:
«آیا در عمرت یک مرتبه لا اله الا الله درست گفته‌ای؟».

بنده هم عرض می‌کنم: «آیا در عمرمان یک مرتبه «بسم
الله» درست گفته‌ایم؛ یعنی راستی داغ بندگی خدا را بر

^{۵۱} (۲) - تفسیر برهان: ۱/ ۴۴/ ح ۷.

خود نهاده‌ایم. می‌ترسم داغ بندگی شیطان را بر خود نهاده باشیم».

(۱) - لئالی الأخبار: ۳ / ۳۴۵ ..

(۲) - تفسیر برهان: ۱ / ۴۴ / ح ۷.

سرای دیگر، ص: ۴۳

نشانه داغ بندگی خدا یا شیطان؟!

می‌پرسی از کجا بفهمم داغ بندگی خدا بر خود نهاده‌ام یا بندگی شیطان؟ دانستنش خیلی آسان است. به گفته شاعر «از کوزه همان برون تراود که در اوست». اگر کسی نفس داغ بندگی خدا خورد، همه شؤنش بنده می‌شود. قلبش به توحید متحرک می‌گردد. زبانش، دستش، پایش، همه اعضا و جوارحش در راه بندگی خدا می‌افتد؛ اما اگر داغ بندگی شیطان خورده باشد، با خدا سر و کاری ندارد.

شنیده‌اید حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به در خانه
«بشر حافی» گذر فرمود. صدای لهُو بلند بود. کنیزی از
در خانه بیرون آمد تا زباله‌ها را بیرون بیندازد. حضرت به
او فرمود: این «صاحبخانه حرّ است یا عبد؟».

عرض کرد: «آقا خودش دارای غلامها و کنیزهاست
چگونه عبد باشد؟».

حضرت فرمود: «آری اگر بنده بود، وضعش چنین نبود».

کنیز به خانه برگشت ماجرا را برای بشر نقل کرد. او
شناخت که موسی بن جعفر علیه السلام بوده است، با پای
برهنه خودش را به حضرت رسانید و روی دست و پای
امام افتاد و عرض کرد: «آقا! می‌خواهم توبه کنم و بنده
باشم».

آلات لهُو را شکست و به برکت امام علیه السلام حالش
دگرگون گردید.^{۵۲} وای به حال آن بدبختی که نفاق

^{۵۲} (۱) - مجالس المؤمنین: ۲ / ۱۲ ..

می‌ورزد! به ظاهر، ادّعی‌ داغ بندگی خدا می‌کند؛ ولی
نفسش به داغ بندگی شیطان بسته شده است.

(۱) - مجالس المؤمنین: ۲ / ۱۲ ..

سرای دیگر، ص: ۴۴

جلسه پنجم:^{۵۳} معنای الله در بسم الله

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لِمَنْ لَوْقَعَتِهَا كَازِبَةٌ * خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ».^{۵۴}

از حضرت رضا علیه السلام منقول است که: «اسم از مادّه
سمه به معنای علامت است. «بسم الله»؛ یعنی نفس خودم
را نشانه‌دار کرده‌ام به بندگی خدا، دیگر بنده الله شده‌ام
و از بندگی غیر خدا کنارم و تنها بنده خدایم».^{۵۵} «الله»،

^{۵۳} (۱) - شب دوشنبه ۲۶ / ۶ / ۱۳۳۵ ه. ش.

^{۵۴} (۲) - واقعه: ۱ - ۳ ..

^{۵۵} (۳) - تفسیر برهان: ۱ / ۴۴ / ح ۷ ..

نام است برای ذات اقدس احدیت که همه صفات کمالیه را در بر دارد؛ یعنی این اسم مبارک «الله» همه اسمای حسنی و صفات علیای حق را می‌رساند؛ خالقیت، رازقیت، فریاد رسی کردن، حیات دادن، جان گرفتن و ... همه شؤون الوهیت و ربوبیت خداوند در تحت این نام مبارک است؛ از نامهای ویژه خداست که به غیر خداوند گفته نمی‌شود.

(۱) - شب دوشنبه ۲۶ / ۶ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۱ - ۳ ..

(۳) - تفسیر برهان: ۱ / ۴۴ / ح ۷ ..

سرای دیگر، ص: ۴۵

«الله» نام مخصوص خداوند است که مبدأ و معاد همه موجودات می‌باشد؛ آن وجود مقدسی که هر صاحب فطرتی، شکی در وجودش ندارد.

کوزه بدون کوزه ساز نمی‌شود

اگر کوزه‌ای نشان شما بدهند و بگویند خودش درست شده! آیا عقل شما باور می‌کند؟ خاک چگونه ممکن است به خودی خود به صورت کوزه‌ای که نظم در آن مشاهده می‌شود درآید؟ شکل منظم کوزه نشان دهنده این است که فاعل مختار عاقلی آن را ساخته و از روی فهم و شعور برای غرض خاصی خاک را به این صورت در آورده است.

آیا بدن من و تو گواهی نمی‌دهد که دست قدرتی از همان نخست، ذرات گیاهی را در بدن پدر و مادر جمع و به صورت نطفه درآورد تا به این وضع رسانید؟! با چه ترکیب عجیب و غریبی، از استخوانهای کوچک و بزرگ، غضروف و رگ و پی و اعصاب و گوشت و پوست و مغز و دست و پا و چشم و گوش، زبان و بینی، مفاصلی که بتوانی بدن را به آسانی جابه‌جا کنی.

کدام جهت از قدرت نمایی خدا در همین بدن من و شما را ملاحظه کنیم؟ یا **مصور**! ای خدایی که نقاشی می کنی! چه تصویری زیبا در ظلمات ثلاث: رحم، مشیمه و شکم، در وسط نقطه آبکی که نطفه باشد به وجود می آوری. چشم زیبا را چگونه در آن تاریکخانه ساخت و همچنین لبها و بینی و غیره را. راستی کور باد چشمی که تو را نبیند!^{۵۶}

(۱) - عمیت عین لا تراک (مفاتیح الجنان / دعای عرفه امام حسین علیه السلام) ..

سرای دیگر، ص: ۴۶

نمونه‌ای از رحمت رحمانیه خداوند

«الرحمن»؛ رحمت رحمانیه حق را که همه اشیاء را فرا گرفته است نخست در بدن خودت ملاحظه نما. در هر عضوی چگونه رحمتش شامل گردیده؟ چشم را چگونه

^{۵۶} (۱) - عمیت عین لا تراک (مفاتیح الجنان / دعای عرفه امام حسین علیه السلام) ..

بادامی و زیبا در بهترین شکلهای هندسی برای منافع متعدد ساخته است. برایش ناودانی به صورت ابروهای قوسی قرار داده تا علاوه بر جهت کنترل نور و بهتر دیدن، مانع ریزش عرق به چشم گردد.

دهان که حیرت آور است؛ فک بالا و پایین به قسمی که پایین می‌جنبند و اعلا ساکن است. دندانها را با چه نظمی معین فرموده؛ دندانهای جلو به صورت نیش، باریک است تا خوراک را پاره کند و دندانهای آسیا پهن است تا خوراک را خرد و نرم کند.

قاشق و دستگاه هدایت کننده خودکار در دهان را «زبان» قرار داد که خوراک را این طرف و آن طرف بیندازد و با بزاقی که تراوش می‌کند، هضم غذا را زودتر و آسانتر سازد و به قدری در کارش سرعت دارد که خود زبان لای دندانها همراه خوراک گیر نمی‌کند. اگر وقتی لای دندان ماند آن وقت معلوم می‌شود چه زرنگی خدا به او داده است که معمولاً گیر نمی‌افتد.

ضرب المثل مشهوری است که می گویند: «تعرف الاشياء باضدادها؛ چیزها به ضدهایشان شناخته می شوند». یا به قول سعدی: «قدر عافیت آن کس داند که به مصیبتی گرفتار آید». اگر وقتی زبانت لای دندانهایت ماند،

سرای دیگر، ص: ۴۷

می دانی که چگونه خداوند این ساختمان عجیب و غریب بدن را بدون استشعار من و تو اداره می کند. ما چه دانیم معده و کبد ما چه کارها می کند؛ اما وقتی بیماری عارضش شد، معلوم می شود رحمت خدا چگونه ما را فرا گرفته بود و التفات نداشتیم.

گواهی همه اعضا به وحدانیت خداوند

دست راستت را دقت کن. گواهی می دهد به این که سازنده من همان سازنده دست چپ است و همان کسی است که پاهایم را ساخته است.

چشم و گوش را به من داده است؛ چون همه در جای خود و با یکدیگر همکاری دارند و به یک هدف و غرض ساخته شده‌اند.

آفتاب گواهی می‌دهد که سازنده من همان سازنده ماهتاب و زمین است. و زمین گواهی می‌دهد سازنده من، سازنده افلاک است. ربط و ارتباطی که بین اجزای عالم، کوچک و بزرگ برقرار است، گواه وحدت آفریننده عالم است.

تَحْيَرُ خَرْدَهَا دَر خَدَاوَنَد

در کلمه «الله» ذکر کرده‌اند که از مادّه «اله» به معنای «تَحْيَرُ» است.

«تَحْيَرُ فِيهِ الْعُقُولُ؛ خَدَاوَنَدِي كِه دَر ذَاتَش هَمِه حَيْرَانَنَد.»
هیچ کس به حقیقت او پی نتواند برد. بلی به افعال و صفاتش می‌شود آشنا شد. به آثارش می‌توان پی برد؛ امّا ذات مقدّسش محیط به همه است و محاط نمی‌شود.

سرای دیگر، ص: ۴۸

یا از «اله» به معنای فزع می‌باشد: «**یَفْزَعُ إِلَيْهِ كُلُّ مَخْلُوقٍ**؛ هر آفریده‌ای به او پناهنده می‌شود». هر مخلوقی هنگام اضطرار و بیچارگی می‌گوید «**يَا اللَّهُ!**». انسان در وقتی که اسباب قطع شده باشد، مطابق فطرتش به خدا متوجه می‌گردد. هنگامی که در کشتی نشسته و کشتی می‌خواهد غرق شود، یا هواپیما دچار سانحه می‌گردد، یا ماشین تصادف می‌کند، می‌بینید بی‌اختیار می‌گوید «**يَا اللَّهُ!**» و متوجه مبدأ خودش می‌شود.

خداوند، تنها معبود به حق

«اللَّهِ»؛ یعنی معبود به حق. آن کسی که او سزاوار پرستش است. کسی که لایق است برایش خضوع و تذلل گردد و جز او برای احدی سزاوار نیست.^{۵۷}

الا كلَّ شَيْءٍ مَا خِلاَ اللّٰهَ باطل و كلَّ نعيمٍ لاَ محالة زائل^{۵۸}

^{۵۷} (۱) «...» E\ حج: ۶۲ ..

^{۵۸} (۲) - بحار الأنوار: ۲۲ / ۲۶۷ ..

جز خدا همه نیازمند به خدایند.^۹ آن که بی نیاز است
سزاوار پرستش و تذلّل است. سزاوار است نیاز به سوی او
دراز نمایند نه غیر او که خود نیازمند اوست.

به راستی حیرت آور است. بعضی از افراد بشر چقدر خود
را گم کرده و پست شده اند که جماد، یا نبات، یا حیوانی
را می پرستند. ستاره و ماه و خورشید پرستها یا درخت و
گاو پرستها را که شنیده اید و حال آن که

(۱) - «ذَا لِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
هُوَ الْبَطْلُ...» حج: ۶۲ ..

(۲) - بحار الأنوار: ۲۲ / ۲۶۷ ..

(۳) - «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ
لِحَمِيدٍ» فاطر: ۱۵ ..

سرای دیگر، ص: ۴۹

^۹ (۳-۱) «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» E فاطر: ۱۵ ..

پرستنده از پرستیده شده برتر است؛ تو اشرف از جماد و نبات و حیوان هستی، تو عقل داری که گاو ندارد.

شاه پرستی ننگی برای بشر

همچنین کسانی که برای بشری چون خود خضوع می کنند، تجاوز از حدّ است. تو با شاه چه فرقی داری؟ در حمام که هر دو برهنه می شوید و همچنین در حمام آخر؛ غسلخانه که هر دوی شما را لخت می کنند چه فرقی دارید؟ در قبرستان هم هر دو زیر خاک مثل هم هستید، پس چرا برای بشری مثل خودت خضوع می کنی؟ چون جاهل هستی. هر دو بنده یک خدایید. مؤمن کوچکی نمی کند مگر برای خدا و آنچه برگشتش به خدا باشد.

گفتگوی طاووس یمانی با هشام بن عبدالملک

در کتاب احیاء العلوم نقل کرده: «در سفری که هشام بن عبد الملک مروان به حج آمد، در مدینه منوره مرکز

صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و پرسید:
از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی باقی مانده
است؟ گفتند: نه. پرسید: از تابعین کسی باقی است؟
(تابعین به کسانی می گفتند که خود پیغمبر صلی الله علیه
و آله را درک نکردند؛ ولی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه
و آله را درک کرده اند) گفتند: آری طاووس یمانی باقی
است، او را احضار کرد.

هشام با یک دنیا کبر، روی کرسی نشسته است که طاووس
یمانی وارد شد. بدون اعتنا با پای کفش تا نزدیک بساط
هشام پیش آمد آن گاه

سرای دیگر، ص: ۵۰

کفش خود را در آورد زیر بغل گذاشت و سلام کرد و
گوشه ای نشست. آن گاه گفت: هشام حالت چطور است؟
هشام خیلی ناراحت شد و پرسید: سبب این اهانتها
چیست که به من کردی؟

طاووس گفت: مگر چه کردم؟

گفت: توهین از این بدتر که با پای کفش بر بساط من وارد شدی و نزدیک من کفشت را در آوردی و لقب مرا ذکر نکردی و نگفتی یا امیرالمؤمنین! اقلّاً چرا کنیه مرا نگفتی؟ معلوم می‌شود تو مرا خلیفه نمی‌دانی؟!!

طاووس جوابش داد و گفت: من شبانه روز پنج مرتبه بر بساط ربّ العالمین کفشهایم را در می‌آورم و خداوند مرا مؤاخذه نمی‌فرماید. و اما هنگام ورود به تو، امیرالمؤمنین نگفتم؛ چون نخواستم دروغ بگویم همه مؤمنین تو را به امیری قبول ندارند.

اما این که نامت را بردم و کنیه ات را ذکر نکردم؛ خداوند در قرآن، نام پیغمبران را می‌برد و به کنیه آنها را نمی‌خواند:

– «يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ...»^{۶۰} – «... يَمْوَسَىٰ اِنِّي اَنَا اللّٰهُ...»^{۶۱}

^{۶۰} (۱) - مزیم: ۱۲ ..

– «يَدَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...»^{٦٢} – «... يَعْيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ...»^{٦٣}

(١) – مريم: ١٢ ..

(٢) – قصص: ٣٠.

(٣) – ص: ٢٦.

(٤) – مائده: ١١٦ ..

سرای دیگر، ص: ٥١

بلی نسبت به کفار سراغ دارم که به کنیه خوانده است:

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»^{٦٤}.

هشام گفت: چرا در برابر من نشستی؟

طاووس پاسخ داد: از مولایم علی بن ابی طالب علیه

السلام شنیدم فرمود: اگر کسی بخواهد یک نفر جهنمی

^{٦١} (٢) – قصص: ٣٠.

^{٦٢} (٣) – ص: ٢٦.

^{٦٣} (٤) – مائده: ١١٦ ..

^{٦٤} (١) – مسد: ١ ..

را ببیند نگاه کند به کسی که نشسته و دیگری در برابر او ایستاده است.^{۶۵} تو با او چه فرقی می‌کنی که تو باید نشسته باشی و او ایستاده باشد.

چرا نمی‌گذاری او هم بنشیند. هر دو اصلتان از خاک است و به خاک هم باز می‌گردید. اینهاست که دعوی‌های خدایی می‌آورد؛ ولی مثل فرعون اسباب برایش پیش نمی‌آید و گرنه هم اکنون دعوی خدایی می‌کرد اگر جراتش را داشت.

به هر حال، هشام را ساکت کرده آن گاه هشام گفت: مرا نصیحتی کن.

گفت: شنیدم از مولایم علی علیه السلام که فرمود: در دوزخ، خداوند مارهایی آفریده که هر کدام به اندازه شتری است و عقربهایی آفریده که به اندازه قاطری است، این نوع گزندگان برای هر سلطان و حکمرانی است که ظالم باشد.^{۶۶}

^{۶۵} (۲) - إذا اردت ان تنظر الی رجل من اهل النار فانظر الی رجل جالس و حوله قوم قیام (سفینة البحار: ۲ / ۹۵) ..

^{۶۶} (۳) - ان فی جهنم حیات کالتلال و عقارب کالبغال تلدغ کل امیر لا یعدل فی رعیتہ (سفینة البحار: ۲ / ۹۵) ..

(۱) - مسد: ۱ ..

(۲) - اذا اردت ان تنظر الى رجل من اهل النار فانظر الى رجل جالس و حوله قوم قيام (سفينة البحار: ۲ / ۹۵) ..

(۳) - ان في جهنم حيات كالتلال و عقارب كالبعال تلدغ كل امير لا يعدل في رعيتته (سفينة البحار: ۲ / ۹۵) ..

سرای دیگر، ص: ۵۲

این را گفت و برخاست و از مجلس بیرون رفت.»

غرض، تذلل بنده پیش بنده دیگر است در حالی که هر دو بنده عاجزند، تنها یکی بر دیگری چند روزی حکومت بدون حق داشت آن هم امر اعتباری، امروز رئیس است فردا از ریاست می افتد.

ضمناً بدانید منحصر به شاه و حاکم نیست، بعضی برای شاگردهایشان یا زن و بچه‌شان حکمرانی و ریاست به خرج می دهند. اگر دسترسی به بالاتر پیدا می کردند، آنها

هم چنین بودند؛ یعنی فرعون کوچکی که دعوی خدایی می کند.

سرای دیگر، ص: ۵۳

جلسه ششم: ^{۶۷} رحمت رحمانیه و رحیمیه خداوند

الرحمن» و «الرحیم» دو اسم از اسماء الله الحسنى می باشند. هر چند هر دو اسم شریف، حکایت از رحمت بی پایان حق می کنند؛ ولی دو جور رحمت است:

«الرحمان اسم خاصّ لصفة عامّة، والرحیم اسم عامّ لصفة خاصّة».^{۶۸} «رحمان» اسم خاص و ویژه خداوند است و نباید نام کسی را رحمان بگذارند و اگر به مخلوقی گفته شود، حتماً باید کلمه «عبد» قبل از آن اضافه گردد، «عبدالرحمان»؛ یعنی بنده خداوندی که رحمان است؛

^{۶۷} (۱) - شب سه شنبه ۲۷/۶/۱۳۳۵ هـ. ش ..

^{۶۸} (۲) - تفسیر المیزان: ۱/ ۲۳ ..

اما رحیم، اسم عام است؛ یعنی هم به خداوند گفته می‌شود، هم به غیر خداوند.

رحمت رحمانیه خداوند عمومی است؛ از عرش تا فرش،
از ملک تا

(۱) - شب سه شنبه ۲۷ / ۶ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - تفسیر المیزان: ۱ / ۲۳ ..

سرای دیگر، ص: ۵۴

ملکوت، جمادات، نباتات، حیوانات، انسان و جمیع اجزای عالم وجود را رحمت رحمانیه حق فرا گرفته است. به رحمت رحمانیه‌اش هست که گیاهان را می‌رویاند و زمین مرده را زنده می‌گرداند.^{۶۹} هر موجودی آنچه لازم داشته به او داده است. گیاهی که نیاز به ساق دارد، ریشه‌اش پهن است مثل درخت گردو. آن که میوه‌اش چون هندوانه و خربزه سنگین است، زمین دایه اوست و

^{۶۹} (۱) - «فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...» E\ روم: ۵۰ ..

نیازی به ساقه ندارد. بدیهی است اگر هندوانه ساقه داشت، چند عدد که می‌شد، تحمل نداشت و شاخه هایش می‌شکست:

«خداست آن رحمانی که هر چیزی را آفرید و هدایت تکوینی فرمود».^{۷۰}

شعور نباتی در برخی گیاهان

در پاره‌ای از نباتات استشعار مشاهده می‌شود؛ آنها که لاله می‌اندازند، نزدیک دیوار که می‌رسند کج می‌شوند، یا مثل درخت انگور وقتی به دیوار یا چوب می‌رسد، از آن بالا می‌رود و پشت بام پهن می‌شود.

برخی از درختان کوچک که زیر درخت بزرگ واقع می‌شوند، چون محتاج نور آفتاب هستند و در سایه واقع شده‌اند، راه خود را کج می‌کنند به قسمی که برابر نور آفتاب قرار گیرند.

^{۷۰} (۲) - «... اَلَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» طه: ۵۰ ..

درخت پشه خوار نیز کشف شده است که برگهایش مواد چسبندگی دارد، پشه را که رویش می‌نشیند، می‌مکد و در خود هضم می‌نماید.

(۱) - «فَانظُرْ إِلَىٰ ءَاثِرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...» روم: ۵۰ ..

(۲) - «... اَلَّذِي اَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ» طه: ۵۰ ..

سرای دیگر، ص: ۵۵

این قسم شعور در نباتات و حیوانات، فراوان مشاهده می‌گردد و اختصاص به انسان ندارد.

غرض آن که خداوند به هر موجودی هر چه لازم داشته است به رحمت رحمانیه‌اش عنایت فرموده است و در

جهت رحمت، فرقی بین انواع مخلوقات نیست.^{۷۱} در قرآن مجید می‌فرماید:

«آیا بالای سرشان مرغها را نمی‌بینند بال زندگان و خود داری کننده از بال زدن، نگه نمی‌دارد آنها را مگر رحمان». ^{۷۲} رحمت رحمانیه حق، طوری بالهای آنها را قرار داده که با این که آرام است، در حال حرکت و سیر طریق می‌باشد. به زمین نمی‌افتد با این که برخی از آنها وزن معتناهی دارند.

خداوند به هر پرنده‌ای بال مخصوص به خودش را که نیاز دارد به او عنایت فرموده است. جمع می‌شود و باز می‌شود. چگونه پرها را به نظم، ردیف و به هم چسبانده. هر پری مرکب از اجزای ظریف، اطراف یک ستون استخوان مانند را گرفته‌اند.

^{۷۱} (۱) - «... مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَمَوتٍ ...» E\ ملك: ۳ ..

^{۷۲} (۲) - «... أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَبَ وَيَنْفِضُنَّ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ ...» E\ ملك: ۱۹ ..

رحمت رحمانیه همه موجودات را فرا گرفته است؛^۳ ولی
چشمی که ببیند لازم است. نیست مخلوقی مگر این که
غرق رحمت است.

(۱) - «... مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوُّتٍ...» ملک: ۳

..

(۲) - «أُولَئِكَ يَرَوْنَ إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفْتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا
يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ...» ملک: ۱۹ ..

(۳) - «... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...» اعراف: ۱۵۶ ..

سرای دیگر، ص: ۵۶

اندیشه منفی انسان جهول

انسان در اثر جهل به اوضاع عالم وجود، هر چه بر خلاف
میلش می شود همان را می بیند. چون طالب سلامتی
است، هنگامی که مریض می شود، یا چون طالب ثروت

^۳ (۳) - «... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...» اعراف: ۱۵۶ ..

است، هنگامی که تهدیدست می‌شود، آن را از خدا می‌بیند، دیگر از همه نعمتها و رحمتهایی که در آن غرق است، غافل می‌ماند؛ چون راستی «جاهل» یا به تعبیر قرآن مجید، «جهول» است؛^{۷۴} مبالغه در جاهل؛ یعنی خیلی نادان است. همان را که به نظرش ناقص می‌آید، همین بیماری و تهدیدستی اینها هم رحمت است. چه بسا این بیماری، برای جلوگیری از یک خطر عظیم، یا بیماری بسیار شدیدتری آمده است؛ چنانچه در روایتی در بحار الأنوار به این مطلب تصریح شده است. خلاصه‌اش را عرض کنم:

«سلمان فارسی دچار زکام شدیدی گردید سروگردن را پیچیده بود و خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید. حضرت به او فرمود: در هر فردی شش رگ است: رگ دیوانگی، کوری، جذام، طاعون، برص و بواسیر.

^{۷۴} (۱) - «... إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» E\ احزاب: ۷۲ ..

آن وقت فرمود: هنگامی که رگ دیوانگی به حرکت درآید؛ یعنی در بدن، مقدمات دیوانگی فراهم شود، خداوند شخص را به زکام مبتلا می‌فرماید. وقتی که کتافهای سر مرتباً به واسطه زکام خارج می‌گردد، از یک نوع جنون جلوگیری می‌نماید.

(۱) - «... إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» احزاب: ۷۲..

سرای دیگر، ص: ۵۷

وقتی که شخص بخواهد مبتلا به کوری شود، خدا او را به چشم درد مبتلا می‌فرماید. و برای جلوگیری از جذام؛ یعنی خوره، موی بینی از آن پیشگیری می‌کند، لذا باید با مقراض؛ یعنی قیچی این موها را چیدن این که آنها را کند.

و اگر زمینه طاعون در کسی پیدا شود، به برکت سرفه از آن جلوگیری می‌شود.

و برای جلوگیری از برص؛ یعنی پیسه که پوست
دگرگون و زشت می‌گردد، خدا او را به دمل و کورک
مبتلا می‌فرماید که خون فاسد خارج شود و از تأثیرش در
پوست جلوگیری نماید.

و هنگامی که زمینه بواسیر پیدا شود، ته پا ترک
می‌خورد. بخاراتی از شقاق پا خارج می‌شود که مانع از
بیماری سخت‌تر می‌گردد. هر چند وقتی هوا سرد
می‌گردد، شخص ناراحت می‌شود و نمی‌تواند درست راه
برود لیکن می‌ارزد؛ شرّ کم در برابر خیر کثیر که
جلوگیری از شرّ کثیر است، ارزش دارد».

این حدیث برای نمونه‌ای از مصالح عالم وجود و رحمت
رحمانیه حق، ما را بس است که منفی بین نباشیم و جهات
عدمی را ملاحظه نماییم بلکه بدانیم هر چه هست و پیش
می‌آید، رحمت است و دارای حکمت می‌باشد، هر چند
ظاهرش خوش نباشد؛ ولی دنبال یا همراهش خیر است.

کسی که خدا را به رحمت و حکمت و رأفت شناخت،
مقدمه رسیدنش به مقام رضا و تسلیم می‌گردد.

سرای دیگر، ص: ۵۸

پدری دلسوز و مادری نادان

برای روشن تر شدن مطلب، مثالی عرض کنم: بچه‌ای
مریض می‌شود، طبیب حجامت را برایش تجویز می‌کند؛
مادری که بچه را خیلی دوست می‌دارد ولی نادان است
می‌گوید: «بچه‌ام ناراحت می‌شود! زیر تیغ حجام اذیت
می‌شود! نمی‌گذارم!»؛ اما پدری که دانا است، بچه را
می‌گیرد و نزد حجام می‌برد و به اعتراض مادر گوش
نمی‌کند؛ چون مهربان است و دانا.

مادر هر چند مهربان است اما نادان می‌باشد. مقتضای
دوستی و رأفت به بچه این است که او را حجامت کنند
هر چند بچه ناراحت شود. شرّ اندک که خیر بسیاری در
پی داشته باشد، عاقل از آن استقبال می‌کند.

جلسه هفتم: ^{۷۰} تمایز انسان با حیوان در مبتلا شدن به بیماری

در مسأله رحمت رحمانیّه الهی، سؤالی کردند: مگر نه این که خدا قادر است که بشر در راحتی و آسایش باشد؛ مانند حیوانات که خیلی از آنها از انسان قوی ترند و هر مقدار عمری که دارند از شش ماه تا هزار سال یا بیشتر، مبتلا به مرض نمی شوند، یا به طور محدود آن هم دارویی نباتی و گیاهی با الهام خداوندی به کار می برند و خوب می شوند؛ مثلاً درباره افعی نوشته اند: پس از هزار سال که از عمرش می گذرد، چشمانش کور می شود، دوايش هم درخت رازیانه است که به چشمش بمالد، لذا از لانه اش بیرون می خزد، فرسنگها در صحرا حرکت

^{۷۰} (۱) - شب چهارشنبه ۲۸ / ۶ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

می کند و بو می کشد تا بالأخره درخت رازیانه را بیابد و به آن استشفا نماید.

یا مثلاً گربه، به دل درد که مبتلا می شود، علف پشت بامها دوایش می باشد. خلاصه، حیوانات بیماری کم دارند و دارویشان هم معلوم است و

(۱) - شب چهارشنبه ۲۸ / ۶ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

سرای دیگر، ص: ۶۰

با الهام الهی به کار می برند و خوب می شوند. عجایی در این باره دمیری در کتاب حیوة الحیوان ذکر کرده است.^{۷۶} اما انسان، مبتلا به انواع بیماری است که در کتابهای طب قدیم تا چهار هزار بیماری برایش شمرده اند. هر بیماری چقدر زحمت داشته و چقدر طول می کشد تا خوب شود، آن هم با مراجعه به طبیب برای

^{۷۶} (۱) - شیر که بیمار می شود، با خوردن بوزینه علاج می شود. سگ با خوردن برگ نیل. گراز با خوردن خرچنگ. شتر با خوردن برگ بلوط. کفتار با خوردن فضله سگ. ببر با خوردن سگ. خرس با خوردن مورچه. گرگ با خوردن خاک. یوز با خوردن موش. کلاغ با خوردن جو. هدهد با خوردن عقرب. کبوتر کوهی با خوردن ملخ ..

تشخیص بیماری و استعمال دوا و تحمل رنجهای طاقت
فرسا؟

پاسخ این سؤال این است که: انسان را نباید با حیوان در
این باره مقایسه کرد؛ زیرا خانه حیوانات، دنیاست و باید
در این جا خوش باشند:

«الدّیّا دار من لا دار له».^{۷۷} «دنیا خانه کسی است که در
سرای باقی خانه نداشته باشد».

و در دعای ابو حمزه ثمالی نیز می خوانی: «ارحم فی
هذه الدّیّا غربتی».

دنیا دار الغربه است و برای بشر وطن نیست.

تو را ز کنگره عرش می زنند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

(۱) - شیر که بیمار می شود، با خوردن بوزینه علاج

^{۷۷} (۲) - بحارالأنوار: ۷۳ / ۵۴ / ح ۲۶ ..

می شود. سگ با خوردن برگ نیل. گراز با خوردن خرچنگ. شتر با خوردن برگ بلوط. کفتار با خوردن فضله سگ. ببر با خوردن سگ. خرس با خوردن مورچه. گرگ با خوردن خاک. یوز با خوردن موش. کلاغ با خوردن جو. هدهد با خوردن عقرب. کبوتر کوهی با خوردن ملخ ..

(۲) - بحار الأنوار: ۷۳ / ۵۴ / ح ۲۶ ..

سرای دیگر، ص: ۶۱

انسان چند صباحی به واسطه جهات حیوانی و مصالح دیگر ناچار است در این آب و خاک بماند. به منزله عبور از پل است، لذا توقع خوشی نباید داشته باشد.

پی بردن به حکمت گیاهان به برکت بیماری

اما سبب بیماریها و دنبال علاج رفتنها این است که: چون این بشر چشم عالم وجود است، باید آثار قدرت و حکمت خدا را ببیند و بشناسد.

یک رشته حکمت آفرینش گیاهها و سایر اشیاء خواصی است که در آنها نهفته است و برای انسان آفریده شده است.^{۷۸} هر گیاهی خاصیت مخصوص به خود دارد. بیماری، انسان را وامی دارد که در خواص هر گیاه و نبات یا جمادی فرو رود و تحقیق کند؛ مثلاً فشار دل درد او را وامی دارد در خواص «گل گاو زبان» تحقیق کند. هزاران سال است که بشر در تحقیق خواص نباتات است و مرتباً مطالب تازه‌ای کشف می‌کند. چندی قبل روزنامه‌ها نوشتند: «داروی جوانی، در گیاهی در کوههای چین کشف شده است (که قبل از اینها شیخ الرئیس به آن اشاره کرده است)».

اگر بیماری نبود، گیاه‌شناسی و علم تشریح و غیره هم رونقی نداشت؛ علمی که جاهل به آن، در خداشناسی مردانه و کامل نیست.^{۷۹} پس خود

^{۷۸} (۱) «... خَلَقَ لَكُمْ مِمَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...» E\ بقره: ۲۹ ..

^{۷۹} (۲) - من لم يعرف الهيئة و التشریح فهو عنین فی معرفة الله (کشف الظنون: ۱ / ۴۰۹) ..

(۱) - «... خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...» بقره: ۲۹ ..

(۲) - من لم يعرف الهيئة و التّشريح فهو عين في معرفة
الله (كشف الظنون: ۱ / ۴۰۹) ..

سرای دیگر، ص: ۶۲

این بیماری، سبب برکت عظیمی است که درک و فهم
حکمت آفرینش اشیاء است و در نتیجه خداشناسی اش
بیشتر می گردد؛ البته بسیاری از ما، درد را تحمل می کنیم،
زحمّتش را می کشیم؛ اما بهره اش را نمی بریم، تقصیر و
کوتاهی از خود ماست.

تزکیه نفس، حکمت برتر بیماری

از جمله مصلحتها و حکمتها برای بیماریهایی که برای بشر
پیش می آید، تصفیه نفس اوست. اگر مرض نباشد روح،
آن طوری که شایسته است پاک نمی شود. روایتی از
رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که می فرماید:

«کسی که یک شب تب کند، معادل یک سال عبادت بوده و ثواب آن برایش نوشته می‌شود».^{۸۰} یعنی آن خاصیتی که در یک سال عبادت است، تو را صفا می‌دهد و از علایق دنیا می‌کند، آن یک شب تب، با روح تو چنین می‌کند؛ دلت را از دنیا می‌کند. آدم ناخوش، حسد و کینه و حرص کم می‌شود. تجربه کرده‌اید می‌گویید: «دنیا به کام هر کس می‌خواهد باشد، خدا مرا شفا بدهد، از این بستر بیماری برخیزم، مال دنیا آتش بگیرد».

می‌بینید قدر عافیت را مریض می‌داند. نعمت شناس می‌گردد. مدتی کمر درد می‌گیرد که زمینگیر می‌شود، می‌گوید: «خوش به حال کسی که سالم باشد! هر چند تهیدست باشد و نان خشک بخورد».

(۱) - حمی لیلۃ من مرض تعدل عبادۃ سنة (سفینة البحار: ۱ / ۳۴۵) ..

^{۸۰} (۱) - حمی لیلۃ من مرض تعدل عبادۃ سنة (سفینة البحار: ۱ / ۳۴۵) ..

سرای دیگر، ص: ۶۳

اما وقتی که سالم است، به آرزوهای دور و دراز مبتلا می‌گردد.

خانه‌اش در نظرش کوچک و ناچیز جلوه می‌کند، آرزوی پارک و باغچه می‌کند.

در روایات دستور داده‌اند: «به عیادت مریض که رفتید از او بخواهید برایتان دعا کند که دعایش مستجاب است».^{۸۱} زیرا در حال بیماری، از دنیا بیشتر دل‌کنده و به خدا و آخرت مایل است. انسان هر چه آمال و آرزوهایش کمتر شود به خدا نزدیکتر است.^{۸۲} مریض، دلش رقیق است. رقت قلب پیدا می‌کند، لذا دستور داده شده سر به سر مریض نگذارید. از مواعقی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاها را برهنه می‌فرمود، در عیادت مریض بود. نعلین را به دست می‌گرفت و با پای برهنه حرکت می‌کرد، می‌فرمود:

^{۸۱} (۱) - من عاد مریضاً فی الله لم یسئل المریض للعائد شیئاً الا استجاب الله له (سفینة البحار: ۲ / ۲۸۵) ..

^{۸۲} (۲) - و اناک لا تحتجب عن خلقک الا ان تحبهم الأعمال دونک (مفاتیح الجنان/ دعای ابی حمزه ثمالی) ..

«به محلی می روم که محلّ نزول رحمت خداست».^{۸۳} هر جا مریض است، رحمت خدا آن جا نازل است. بنابر این، مرض به نظر ظاهری، زیان و ناراحتی و شرّ است؛ ولی به

(۱) - من عاد مریضاً فی اللّٰه لم یسئل المریض للعائد شیئاً
إلّا استجاب اللّٰه له (سفینه البحار: ۲ / ۲۸۵) ..

(۲) - و انک لا تحتجب عن خلقک إلّا ان تحجبهم الأعمال
دونک (مفاتیح الجنان / دعای ابی حمزه ثمالی) ..

(۳) - کان علیّ علیّ السلام یمشی فی خمسة حافیا و یعلّق
نعلیه بیده الیسری: یوم الفطر و النحر و الجمعة و عند
العیادة و تشیع الجنازة؛ و یقول: انّها مواضع اللّٰه، و احبّ
أن اكون فیها حافیاً (بحار الأنوار: ۴۱ / ۵۴ / ح ۱) ..

سرای دیگر، ص: ۶۴

^{۸۳} (۳) - کان علیّ علیّ السلام یمشی فی خمسة حافیا و یعلّق نعلیه بیده الیسری: یوم الفطر و النحر و الجمعة و عند العیادة و تشیع الجنازة؛ و یقول: انّها مواضع اللّٰه، و احبّ أن اكون فیها حافیاً (بحار الأنوار: ۴۱ / ۵۴ / ح ۱) ..

نظر دقیق، علاج امراض درونی است، دواى دردهای باطنی است.

رام شدن سرکشان به واسطه فقر، مرض و مرگ

حدیث شریفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که می فرماید:

«اگر سه چیز نبود بنی آدم هیچ وقت سر فرود نمی آورد: تنگدستی، بیماری و مرگ».^{۸۴} این سه چیز است که بشر را خاضع می کند و به یاد آخرتش می اندازد.

چه بسا اشخاصی که بی باکند، گردن کلفتی می کنند چون پولدار و سالم هستند؛ اما به برکت مرض و فقر رو به راه می آید. نسبت به همین اشخاص اگر خدای نکرده مالش زیادتر شد و سلامتی اش استمرار پیدا کرد، طغیانش هم زیادتر می گردد.^{۸۵} البته انسان هم نباید طلب فقر و مرض کند بلکه باید بی نیازی و عافیت را از خدا بخواهد؛ ولی اگر صلاحش را چنین دانست که تهیدست یا بیمار

^{۸۴} (۱) - لو لا ثلثة فی ابن آدم ما طأطأ رأسه شیء: المرض و الموت و الفقر (سفینة البحار: ۲ / ۴۶۰) ..

^{۸۵} (۲) - ... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَنْ رَزَاهُ اسْتَعْتَىٰ «E\ علق: ۶ - ۷ ..

باشد، باید شاکر باشد. نشانه این که فقر، نعمت است، توجه به خداست. اگر فقر آمد و دل به خدا بیشتر مایل شد، معلوم می‌شود لطف خدا شامل حال او شده است. بنابر این، می‌بینیم چقدر پروردگار به ما لطف دارد. سر تا پا در همه حالات، غرق نعمت و احسان او هستیم. در صحت و مرض، بی‌نیازی و

(۱) - لو لا ثلثه فی ابن آدم ما طاطأ رأسه شیء: المرض و الموت و الفقر (سفینه البحار: ۲ / ۴۶۰) ..

(۲) - ... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَنْ رَعَاهُ اسْتَعْنَى «علق: ۶ - ۷» ..

سرای دیگر، ص: ۶۵

تهیدستی، آزادی و گرفتاری و غیر ذلک. و آن وقت می‌فهمیم که چقدر ناسپاس بوده و هستیم. چگونه نعمتهای خدا را ندیده بلکه وارونه می‌دیدیم و چقدر خدا به ما نیکوکار بوده و ما نیکباهش را به بدی و کفران

تلافی کرده‌ایم. «انت المحسن و نحن المسيئون» اگر نسبت به دیگری، ما احسان کرده باشیم و طرف، آن را ندیده بگیرد، چقدر از نمک شناسی او منزجریم، در حالی که وضع خود ما با خدایمان چنین بوده و هست^{۸۶} مثل این که خدا به ما هیچ نعمتی نداده است!

رحمت خداوند به جوان مست

داستان لطیفی از ذوالنون مصری نقل کرده‌اند که می‌گوید: «روزی به دلم افتاد کنار رود نیل بروم. از خانه بیرون آمدم. ناگاه دیدم عقربی به سرعت می‌رود. با خود گفتم با این سرعت، حتماً مأموریتی دارد. آن را دنبال کردم. به کنار رود نیل رسید تا کنار آب آمد. قورباغه‌ای خودش را به ساحل رسانید. پشتش را به دیواره آب زد. عقب سوار قورباغه شد و به آن طرف نیل آمد. من گفتم حتماً عجیبه‌ای است. خودم را با قایق به آن طرف رودخانه رساندم. دیدم قورباغه خودش را به دیواره

^{۸۶} (۱) - فلم أرمولاً كريماً اصبر على عبد لييم منك على (مفاتيح الجنان/ دعای افتتاح) ..

رودخانه چسبانید و عقرب پیاده شد و باز به سرعت حرکت کرد تا رسید به نزدیک درختی که زیر آن جوانی مست افتاده و مار بزرگی هم روی سینه‌اش نشسته و سرش را نزدیک دهان جوان مست می‌آورد که عقرب، خودش را

(۱) - فلم أرمولیّ کریماً اصبر علی عبد لئیم منک علیّ
(مفاتیح الجنان / دعای افتتاح) ..

سرای دیگر، ص: ۶۶

به گردن مار رسانید و نیش خودش را به او زد. سمّی داشت که مار سمّی را از کار انداخت، آن وقت برگشت. با پا به جوان مست زدم. گفتم: وای بر تو! برخیز بین تو چه کردی و خدا با تو چه می‌کند؟ جریان عقرب را گفتم و لاشه مار را نشان دادم.
جون منقلب شد و روی پای ذوالنون افتاد و توبه کرد.

«انک تدعونی فاوئی عنک و تتحبّ الیّ فاتبعض الیک».

در دعای افتتاح می‌گویی: «پروردگارا! تو مرا می‌خوانی؛ ولی من رو برمی‌گردانم. تو به من محبت می‌ورزی، ولی من به تو دشمنی می‌کنم.

نعمتی می‌دهی و ما نمی‌پذیریم (فلا اقبل منک)».

سرای دیگر، ص: ۶۷

جلسه هشتم: ^{۸۷} رحمت رحیمیّه ویژه مؤمنین

«الرحیم»، اسم عامّ لصفه خاصّه. «رحیم» هر چند مانند «رحمان» اسم خاص خداوند نیست و به غیر خدا هم گفته می‌شود؛ ولی رحمتش خاص و ویژه مؤمنین است. رحمت باقی و معنوی خداوند است که تنها به کسانی عنایت می‌فرماید که هدایتش را پذیرفته باشند.

^{۸۷} (۱) - شب پنجشنبه ۶/۲۹/۱۳۳۵ ه. ش ..

هر چند از این جهت، اخص از رحمان است؛ یعنی رحمت رحمانیه خداوند، هر موجودی را فرا می‌گرفت؛ ولی رحمت رحیمیّه تنها عده‌ای از بشر را در بر می‌گیرد؛ ولی از نظر کیفیت و مقدار، از آن فزونی دارد.

رحمت رحمانیه در برابر رحیمیّه خیلی مختصر است؛ چون دنیا و ما فیها در جنب آخرت و نعمتهایش - که مقتضای رحیمیت خداست - قطره است و دریا.

در تعبیر روایت چنین رسیده که: «رحمت خداوند صد شعبه دارد،

(۱) - شب پنج شنبه ۲۹ / ۶ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

سرای دیگر، ص: ۶۸

یک صدم آن در این دنیا ظاهر شده است و ۹۹ درصد دیگر، به ضمیمه همین یک درصد، در آخرت ظاهر

می‌شود».^{۸۸} آنچه رحمت در این عالم همه را فرا گرفته
یک صدم آنچه در آخرت است بلکه از این هم کمتر
است. باز به تعبیر روایت از همین یک صدم است رحمت
و رأفت مادر به اولادش، در انسان و سایر حیوانات. مادر
چقدر به اولادش مهر دارد، این رشته‌ای است از رحمت
رحمانیه حق که مادر را مسخر کرده و حاضر است جانش
را برای حفظ بچه‌اش فدا کند.

بی‌خوابی و رنج را تحمل کند و از فرزندش نگهداری
نماید.

البته برای مادر هم خیر و رحمت است. زحمتهایی که
برای بچه می‌کشد، از گناه پاک می‌شود و کفاره
بدیهایش می‌گردد. هر شب بی‌خوابی به خاطر بچه،
ثواب احیای عبادت در نامه عملش ثبت می‌گردد. با
همین تشبیه، سعه رحمت رحیمیه حق را متوجه می‌شویم.

اکمال رحمت رحمانیه به رحمت رحیمیه

^{۸۸} (۱) - قال امیرالمؤمنین علیه السلام: اللّٰهُ رحیم بعباده و من رحمته اَنّه خلق مائة رحمة جعل منها رحمة واحدة فی الخلق کلّهم، فیها یتراحم الناس، و ترحم الوالدة ولدها، و تحتنّ الایمهات من حیوانات علی اولادها، فاذا کان یوم القیمة اضاف هذه الرحمة الواحدة الی تسع و تسعین رحمة فیرحم بها امة محمّد صلی اللّٰهُ علیه و آله (بحارالانوار: ۸ / ۴۴) ..

نکته‌ای که در این جا باید یادآور شوم این است که هر چند رحمت رحمانیّه خدا همه موجودات را فراگرفته است؛ ولی تا استفاده باقی و معنوی از آن نشود کافی نیست، لذا رحمت رحمانیّه، به رحمت رحیمیّه تکمیل می‌شود.

(۱) - قال امیرالمؤمنین علیه السلام: اللّٰهُ رَحِيمٌ بَعَادَهُ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ اَنْهُ خَلَقَ مَاءً رَحْمَةً جَعَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً فِي الْخَلْقِ كُلِّهِمْ، فِيهَا يَتَرَا حِمَّ النَّاسِ، وَ تَرَحَّمُ الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا، وَ تَحَنُّنُ الْاُمَّهَاتُ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ عَلَى اَوْلَادِهَا، فَاِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ اُضِيفَ هَذِهِ الرَّحْمَةُ الْوَاحِدَةُ اِلَى تِسْعٍ وَ تِسْعِينَ رَحْمَةً فَيُرَحَّمُ بِهَا اُمَّةٌ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ (بحار الأنوار: ۸ / ۴۴) ..

سرای دیگر، ص: ۶۹

در قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «و رحمت من همه چیز را فراگرفته است، پس آن را می‌نویسم و واجب

می‌نمایم برای کسانی که پرهیزگارند و زکات می‌دهند».^{۸۹} هر چند رحمت همه را فراگرفته؛ ولی بهره برداری از آن رحمت که به امر باقی آخرتی بکشد، برای پرهیزگاران از اهل ایمان است و گرنه کفار و مشرکین از رحمت رحمانیّه خدا سوء استفاده می‌کنند و خشم و غضب خدا را برای خود می‌خرند. پس در حقیقت برای آنان قهر بود نه رحمت؛ یعنی رحمت خدا را خودشان خراب می‌کنند و برای خود آتش کسب می‌نمایند.

نمونه‌هایی از رحمت برای مؤمنین

«رحمت رحیمیّه» - که برای مؤمنین است - رشته‌های مختلف دارد که قابل شماره و احصا نیست. به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

۱ - استفاد از روایات و آیات آن است که: «مؤمن اگر نیت عبادت کند، یک حسنه برایش ثبت می‌شود و اگر آن را انجام داد، ده حسنه؛ اما در گناه، بر نیت شر،

^{۸۹} (۱) - «... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَفَسَاكُتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ...» E\اعراف: ۱۵۶ ..

عقوبتی نمی فرماید و اگر مرتکب شد، تنها یک گناه در نامه عملش ثبت می فرماید.^{۹۰} وای بر آن بدبختی که گناهانش بر حسناتش بچربد! با این همه سعه

(۱) - «... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ...» اعراف: ۱۵۶ ..

(۲) - «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» انعام: ۱۶۰ ..

سرای دیگر، ص: ۷۰

رحمت که گناه یکی و ثواب ده برابر است.

۲- از رشته های عظیم رحمت رحیمیّه، «توبه» است که برای اهل ایمان است. هیچ گناهی نیست که قابل آمرزش نباشد. از شرک و کفر بدتری نیست، مع الوصف توبه از آنها هم پذیرفته است و معلوم است که توبه از کفر و شرک، ایمان به خدا و رسول و روز جزاست؛ بنابر

^{۹۰} (۲) - «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» E\ انعام: ۱۶۰ ..

این، صحیح است گفته شود: «توبه، ویژه اهل ایمان است». باید مؤمن شود تا گناه کفر یا شرکش آمرزیده گردد.

البته توبه پیش از مرگ به درد می خورد. قبل از آن که هنوز امید به زنده ماندن داشته باشد؛ اما وقتی فهمید رفتنی است، دیگر توبه معنا ندارد؛ زیرا توبه عبارت از پشیمانی از گذشته و تصمیم بر ترک و جبران در آینده است. کسی که می بیند می خواهد بمیرد، آینده ای برای خودش سراغ ندارد تا تصمیم به ترک گناه یا جبران آن بگیرد، برای او توبه ای نیست؛ همان طوری که نصّ قرآن مجید است که: «توبه هنگام مرگ بی فایده است».^{۹۱}

توبه از هر گناه به مقتضای همان گناه است. توبه از ترک واجبات انجام آنها و قضای گذشته است. توبه از محرّمات، ترک آنها و کفّاره آنهاست، اگر کفّاره داشته باشد به شرحی که در آخر کتاب «گناهان کبیره» ذکر شده است.

^{۹۱} (۱) - «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ النَّ...» E\نساء: ۱۸ ..

و نیز کسی که هنگام مرگش و دیدن آثار گناهانش
پشیمان شود، توبه نیست؛ زیرا توبه، پشیمانی از مخالفت
خداوند است، نه پشیمان شدن به سبب دیدن عذاب.

(۱) - «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ
أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ النَّ...» نساء: ۱۸ ..

سرای دیگر، ص: ۷۱

اتمام حجّت بر همگان

حضرت سجّاد علیه السلام در دعای وداع شهر رمضان از
صحیفه سجّادیّه عرض می کند:

«دری از رحمت خود را به روی بندگانت باز فرمودی و
نام آن را توبه گذاشتی و همگان را به آن خواندی و
فرمودی به سوی خدا باز گردید بازگشت اصلاح کننده؛
پس چه عذری برای کسی باقی می ماند که در این باب

داخل نگردد پس از باز بودنش». ^{۹۲} راستی «... **فَلِلَّهِ** ا
اُلبَلِغَةُ...»؛ ^{۹۳} «برای خداست حجت و دلیل رسا».

هیچ کس حجتی بر خدا ندارد اگر بگوید شهوت بر من
غالب شد و هوای نفس مرا به گناه واداشت، به او پاسخ
می‌دهند: مگر نه در توبه باز بود؟ چرا باز نگشتی استغفار
کنی تا رحمت خدا گناهت را بشوید.

تبدیل سیئه به حسنه

از رشته‌های رحمت رحیمه حق، تبدیل گناه به ثواب
است در اثر توبه کامل؛ چنان که صریح قرآن مجید است
که نسبت به کسانی که توبه حقیقی بکنند، دلسوخته باشند
و با آه و ناله کثافت‌هایشان را شستشو داده باشند، می‌فرماید:

(۱) - انت الّذی فتحت لعبادک باباً الی عفوک و سمّيته
التّوبه ... فما عذر من اغفل دخول ذلك المنزل بعد فتح
الباب (صحیفه سجّادیه / دعای ۴۵ / فراز ۱۰ - ۱۱) ..

^{۹۲} (۱) - انت الّذی فتحت لعبادک باباً الی عفوک و سمّيته التّوبه ... فما عذر من اغفل دخول ذلك المنزل بعد فتح الباب (صحیفه سجّادیه / دعای ۴۵ / فراز ۱۰ - ۱۱) ..

^{۹۳} (۲) - انعام: ۱۴۹ ..

سرای دیگر، ص: ۷۲

«ایشانند که خداوند گناهانشان را به حسنه تبدیل می‌فرماید».^{۹۴} نه تنها گناه پاک می‌شود بلکه جای آن حسنه و نیکی ثبت می‌گردد.

جز رحمت حق چه تعبیری می‌شود کرد؟!!

سعی شیطان در توبه نکردن مؤمن

در تفسیر مجمع البیان و سایر تفاسیر در ضمن آیه شریفه:

«سپس پروردگارت آمرزنده و مهربان است نسبت به کسانی که کارهای زشت را از روی نادانی مرتکب شدند، سپس توبه کردند و اصلاح نمودند...»^{۹۵} حدیث شریفی نقل نموده‌اند:

^{۹۴} (۱) - «... فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ...» E\ فرقان: ۷۰ ..

^{۹۵} (۲) - «... ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ نَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» E\ نحل: ۱۱۹ ..

«پس از نزول این آیه شریفه، شیطان در سرزمین مکه صیحه‌ای زد و اولادهایش را فرا خواند. اطرافش جمع شدند. دیدند مضطرب است.

پرسیدند: تو را چه می‌شود؟ گفت: آیه‌ای نازل شده که گناه آمرزیده می‌شود هر چند زیاد باشد. شرایطی که در امت‌های قبل برای پذیرفتن توبه بود، از این امت برداشته شده است. هر قدر ما زحمت بکشیم، با توبه مؤمن باطل می‌شود و گناهایی که به اغوای ما مرتکب شده، پاک می‌گردد.

چاره‌ای بیندیشید. شما را برای مشورت فرا خوانده‌ام. هر کس چیزی گفت. شیطانی - که در روایت از او به نام خناس نام برده - گفت: باید کاری کنیم که انسان موفق به توبه نشود. رأی او مورد

(۱) - «... فَأَوْلِيكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ...» فرقان: ۷۰

..

(۲) - «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ
بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» نحل: ۱۱۹ ..

سرای دیگر، ص: ۷۳

پسند و تصویب همگی قرار گرفت.

کار شیطان این است که تا شخص به فکر توبه می افتد، او را منحرف می سازد؛ تو هنوز جوان هستی، سالم هستی، وقت برای توبه زیاد است. با این وسوسه ها گنهکار را از توبه کردن باز می دارد، ناگهان اجل می رسد و بی توبه می میرد.

چاره این وسوسه این است که با خود بگویند: من که خبر ندارم کی مرگ من می رسد. شاید اگر توبه نکردم، گناه روی گناه به جایی برسد که ایمانم از بین برود^{۹۶} آن وقت راه نجاتی برایم نماند، لذا امر قرآن را اطاعت کند

^{۹۶} (۱) - «ثُمَّ كَانَ عَقِبَةُ الَّذِينَ أُشُوا السُّوءَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» E\ روم: ۱۰ ..

که: «بشتایید به سوی (اسباب) مغفرت پروردگارتان (که توبه باشد، سرعت کنید در توبه کردن)».^{۹۷}

لزوم توبه حقیقی

آنچه مهم است تصمیم جدی بر ترک گناه در آینده و پشیمانی از گذشته است. اگر راستی از کرده خود شرمسار است، آنگاه با زبان نیز از خدای خودش پوزش بخواهد و بگوید: «استغفر الله ربی واتوب الیه». این توبه می شود و گرنه زبان تنها، بدون شرم از گذشته و تصمیم بر ترک در آینده، تعارف است نه توبه حقیقی، لذا اول از خدا بخواه او حال توبه دهد، او کمک کند تا توبه حقیقی سرزند.

(۱) - «ثُمَّ كَانَ عَقِبَهُ الَّذِينَ أَسُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَةِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ» روم: ۱۰ ..

(۲) - «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...» آل عمران: ۱۳۳ ..

^{۹۷} (۲) - «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...» E آل عمران: ۱۳۳ ..

جلسه نهم: ^{۹۸} نامهای قیامت و معنای واقعه

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لِمَنْ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ * خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ».^{۹۹}

برای «قیامت»، نامهای متعددی است که خداوند در قرآن بیان فرموده است. متجاوز از هفتاد نام دارد. از بس روز بزرگی است، به اعتبار آثار عظمتش نامهای مناسبی برای آن است. مقداری از آن نامها را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب مسجد کوفه ضمن مناجات پس از نماز خوانده و در مفاتیح الجنان نیز این دعا موجود است. اگر حال دعایی پیدا کردید با توجه بخوانید.

^{۹۸} (۱) - شب شنبه ۷/۷/۱۳۳۵ ه. ش.

^{۹۹} (۲) - واقعه: ۱-۳ ..

از نامهای قیامت «آزفه» و «قارعه» و در این جا «واقعه» است.

واقعه چیست؟

هر امر مهمی که در عالم اتفاق بیفتد که موجب انقلاب و تغییرات

(۱) - شب شنبه ۷ / ۷ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۱ - ۳ ..

سرای دیگر، ص: ۷۵

مهم گردد، از آن به «واقعه» تعبیر می‌گردد؛ مثلاً نسبت به روز عاشورا و قضایای موحشی که رخ داد، به «واقعه» یا «وقعه طف» تعبیر می‌کنند.

هیچ روزی مثل قیامت نیست. همه انقلابات دنیا در برابر قیامت ناچیز است؛ مثلاً زلزله‌هایی که در دنیا آمده

همه‌اش در برابر زلزله قیامت^{۱۰۰} چیزی نیست؛^{۱۰۱} زلزله قیامت، کوهها را ریزه ریزه می‌کند. این است واقعه، نه زلزله دنیوی.

«در قیامت خورشید در هم پیچیده می‌شود و ستاره‌ها فرو می‌ریزند».^{۱۰۲} آن را با آفتاب گرفتن دنیوی نمی‌شود مقایسه کرد.

وقوع قیامت

نکته‌ای که در آیات مربوط به قیامت مشاهده می‌شود، تعبیر به ماضی کردن است در حالی که قیامت هنوز بر پا نشده؛ اما قرآن مجید آن را بر پا شده حساب می‌فرماید: **«وَقَعَتِ الْوَأَقِعَةُ»**؛ «هنگامی که واقع شد قیامت».

این اصطلاح قرآن، مطابق استعمال عرب است و همچنین در سایر زبانها کم و بیش به کار می‌رود. امری که بعداً

^{۱۰۰} (۱) - «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُرَّارَهَا» E\ زلزله: ۱.

^{۱۰۱} «... إِنَّ زُرَّارَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» E\ حج: ۱ ..

^{۱۰۲} (۲) - برای شرح مطلب، به بخش قیامت از کتاب معاد از سری بیانات حضرت مؤلف محترم مراجعه فرمایید ..

^{۱۰۳} (۳) - «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» E\ تکویر: ۱- ۲ ..

واقع می‌شود، اگر هیچ شکی در وقوعش نباشد، آن را واقع شده به شمار می‌آورند. مضارع متحقق

(۱) - «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» زلزله: ۱.

- «... إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» حج: ۱..

(۲) - برای شرح مطلب، به بخش قیامت از کتاب معاد از سری بیانات حضرت مؤلف محترم مراجعه فرمایید ..

(۳) - «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» تکویر:

۱- ۲..

سرای دیگر، ص: ۷۶

الوقوع در حکم ماضی است.

قیامت در آینده است؛ اما چون هیچ گونه شکی در وقوعش نیست مثل این است که واقع شده است. در مثالهای محسوس دقت کنید:

اگر از چند فرسخی که سیل جریان دارد و به زودی به شهر می‌رسد، اهل شهر که خبردار می‌شوند، به یکدیگر که می‌رسند می‌گویند: «سیل آمد». «شهر را آب برد». چون مطلبی است مسلم، لذا به کلمه «آمد» و «برد» - که مربوط به زمان گذشته است - تعبیر می‌کنند، در حالی که «می‌آید» و «می‌برد» و هنوز نیامده و نبرده است. قیامت برای اهل دل، یقینی است و آن را واقع شده به حساب می‌آورند.

در نامه‌ای که ابی عبدالله الحسین علیه السلام به بنی هاشم می‌نویسد، می‌فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ الدُّنْيَا كَأَنَّهَا لَمْ تَكُنْ وَالْآخِرَةُ كَأَنَّهَا لَمْ تَزَلْ».

«دنیا مثل این است که نبود و آخرت مثل این است که همیشه هست و از بین رفتنی نیست».

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ».

«هنگامی که بر پا شد قیامت».

حتمی بودن وقوع قیامت

«لَيْسَ لَوْفَعْتَهَا كَاذِبَةٌ».

«برای واقع شدن قیامت، دروغی نیست».

این جا «کاذبه» بر وزن فاعله به معنای مصدر؛ یعنی «کذب» به کار

سرای دیگر، ص: ۷۷

رفته است.

حقیقت بودن قیامت، علاوه بر خبر دادن قرآن مجید، حکم عقل نیز می‌باشد. هر عاقلی می‌فهمد این دستگاه عظیم روز واپسینی در پی دارد؛ زیرا اگر حیات بشر منحصر به همین عالم باشد، بر خلاف حکمت و مصلحت است. راستی لغو و بیهوده است. به تعبیر دیگر (هر چند زشت است) کارخانه نجاست سازی درست کردن است در حالی که می‌بینیم ذرات عالم وجود، بی حکمت و مصلحت نیست.

انبیا از آدم تا خاتم علیهم السلام همه به خدای یکتا فرا خواندند و از معاد خبر دادند. قرآن مجید هم در حدود هزار آیه‌اش درباره معاد و بهشت و دوزخ است. خدا کند از این آیات شریف، دل خبردار و بیدار گردد.

قیامت؛ پایین آورنده و بالا برنده

«خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ».

«قیامت پایین برنده و بالا برنده است».

قیامت روزی است که عدّه‌ای را پست، پایمال، ذلیل، بدبخت و کوچک می‌کند مانند مورند. هیچ کس به آنها اعتنایی نمی‌کند هر چند در دنیا عزیز و گرامی بودند. در مقابل، عدّه‌ای که آنها را در دنیا خوار می‌شمردند و ارزشی برایشان قایل نبودند، رفیع می‌شوند. تاج عزّت بر سر وردای خلعت بر دوش و گرامی شده خدایند.

دیده‌اید افرادی که از ترس طلبکار فراری هستند در چه
ذلتی زندگی می‌کنند؟! بیشتر مردمان در قیامت چنین
حالی دارند که از زن و فرزند و

سرای دیگر، ص: ۷۸

پدر و مادر و برادر و خواهر فرار می‌کنند؛^{۱۰۳} چون هر
کدام حق خود را می‌طلبند، چه ذلتی عارضش می‌گردد.
صورت‌هایی که در آن روز، غبار اندوه آن را فرا گرفته،
خواری و مذلت از آن می‌بارد.^{۱۰۴} از رسوایی و فضحیت
سرزنش و انگشت‌نمایی، آرزو می‌کند فرار گاهی باشد و
پنهان شود، ولی نیست.

در انقلابات دنیا می‌بینید سلطان را از تخت به زیر
می‌آورند، چگونه آن عزیز به خاک مذلت می‌افتد؟!^{۱۰۵}
این انقلابات در برابر انقلاب قیامت که چیزی نیست، مع
الوصف اسباب عبرت است و نمونه‌ای است از خافضه

^{۱۰۳} (۱) -i\ «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَدِّيقِهِ وَنَجِيهِ» E\ عيس: ۳۴-۳۶ ..

^{۱۰۴} (۲) -i\ «... وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ» E\ عيس: ۴۰-۴۱ ..

^{۱۰۵} (۳) - این مطالب چندین سال قبل ایراد شده و هم اکنون خود ما شاهد دربه دری و فرار محمد رضا پهلوی خائن بودیم که نقطه امنی برای او نبود. با این همه اموالی که به غارت برد، از مصر به مغرب و از آن جا به آمریکا و سپس به پاناما و آخر به مصر فرار کرد و چه زود هم به خاک رفت!! «... فاعتبروا يا اولي الابصار» ..

بودن قیامت. برای تنوع در کلام، قضیه‌ای تاریخی را
یادآوری کنم:

مورّخین نوشته‌اند: «در تاریخ خلفای عباسی، القاهر بالله
برادر المقتدر بالله است که سلطنتش دو سال بیشتر طول
نکشید؛ خلافتی که بر بلاد اسلام آن روز که امپراتوری
بزرگی را تشکیل می‌داد؛ ایران و عراق و حجاز و مصر و
سوریه و غیره هر کدام استانی از آن را تشکیل می‌دادند،
عده‌ای از اتراک ریختند، او را کور کردند و از خلافت
عزلش کردند، اموالش را هم بردند.»

(۱) - «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمُّهُ وَأُيُوبِهِ *

وَصَحْبَتَيْهِ وَبَنِيهِ» عبس: ۳۴ - ۳۶ ..

(۲) - «... وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ» عبس:

۴۰ - ۴۱ ..

(۳) - این مطالب چندین سال قبل ایراد شده و هم
اکنون خود ما شاهد دربه دری و فرار محمد رضا پهلوی

خائن بودیم که نقطه امنی برای او نبود. با این همه اموالی که به غارت برد، از مصر به مغرب و از آن جا به آمریکا و سپس به پاناما و آخر به مصر فرار کرد و چه زود هم به خاک رفت!! «... فاعتبروا یا اولی الابصار» ..

سرای دیگر، ص: ۷۹

دمیری در حیوة الحیوان می نویسد: «در مسجد جامع بغداد او را دیدند که به واسطه کوری، عصایی به دست گرفته و در صف جماعت می گردد و می گوید: رحم کنید بر کسی که دیروز بر شما حکومت می کرد و امروز به کمک شما نیازمند است».

راستی که چنین انسانی، مردن برایش بهتر از چنین زندگی است؛ اما خدا نگهش می دارد تا اسباب عبرت دیگران شود.

چه عزیزها که لباسهای فاخر به تن می کردند؛ ولی در قیامت عریان هستند. وای از خجالت برهنگی محشر! امام

سجّاد علیه السلام چه ناله‌هایی که در دعای ابو حمزه در این باره دارد.

«ابکی لخروجی من قبری عریاناً ذلیلاً حاملاً ثقی علی ظهری».

چه افرادی که دستشان برای یک حسنه دراز است. روز وانفست.

هیچ کس وزر و وبال دیگری را بر نمی‌دارد و از او کم نمی‌کند.^{۱۰۶} همه به خود مشغولند.^{۱۰۷} هر کس سرگرم خودش است که چه بر سرش می‌آید، حتی نسبت به انبیا دارد که آنها هم وانفست! می‌گویند: خدایا! به فریاد ما برس! تنها خاتم الأنبیا صلی الله علیه و آله است که می‌گوید: «ربّ امتی؛ خدایا! به فریاد امتم برس!».

در بحار الأنوار ضمن حدیثی که در حال احتضار پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده، به زهرا علیها السلام سخنانی دارد تا می‌رسد به این جا که می‌فرماید: «بر جسر

^{۱۰۶} (۱) - «أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وُزِرَ أُخْرَى» E\ نجم: ۳۸ ..

^{۱۰۷} (۲) - «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» E\ عبس: ۳۷ ..

(۱) - «أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» نجم: ۳۸ ..

(۲) - «لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» عبس: ۳۷ ..

سرای دیگر، ص: ۸۰

جهنم می ایستم. امّتم که رد می شوند می گویم: ربّ سلّم
امّتی؛ پروردگارا! امّتم را به سلامت بدار از آتش
دوزخ.^{۱۰۸} مگر دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله شامل
حال ما شود وگرنه کی به سلامت رد می شود؟! خدا هم
وعده فرموده است که پیغمبرش را خشنود نماید.^{۱۰۹}

چه باک از موج بحر

چه غم دیوار امّت را

آن را که باشد نوح

که باشد چون تو

کشتیان

پشتیان

بشارت برای عزاداران امام حسین علیه السلام

^{۱۰۸} (۱) - بحارالأنوار: ۷ / ۱۱۱ ..

^{۱۰۹} (۲) - «i» ولسوف يُغْطِيكَ رُبُّكَ فَتَرْضَى» E\ ضحی: ۵ ..

نظیر همین تعبیر هم از حضرت صادق علیه السلام درباره عزاداران حسین علیه السلام رسیده است. در سجده با حالت گریه عرض کرد:

«خداوندا! من به تو می سپارم آنهایی را که به زیارت قبر جدّم حسین علیه السلام می روند؛ آنهایی که عزای حسین علیه السلام را بر پا می کنند به تو می سپارم...»^{۱۱۰}

(۱) - بحار الأنوار: ۷ / ۱۱۱ ..

(۲) - «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» ضحی: ۵ ..

(۳) - اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتُوْدِعُكَ ... (نفس المهموم: ۵۳۸ / فصل ثواب زیارة الحسين عليه السلام) ..

سرای دیگر، ص: ۸۱

جلسه دهم: ^{۱۱۱} نزدیک بودن قیامت

^{۱۱۰} (۳) - اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتُوْدِعُكَ ... (نفس المهموم: ۵۳۸ / فصل ثواب زیارة الحسين عليه السلام) ..

^{۱۱۱} (۱) - شب يك شنبه ۸ / ۷ / ۱۳۳۵ هـ. ش. ۲ - واقعه: ۱ - ۳ ..

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لِمَنْ لَوْقَعَتَهَا كَاذِبَةٌ * خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ».^{۱۱۲}

عالم آخرت نزد اهل جهل، دور است؛ ولی نزد اهل یقین از هر نزدیکی، نزدیکتر است. قرآن مجید می‌فرماید:

«آنان قیامت را دور می‌بینند؛ ولی ما آن را نزدیک می‌بینیم».^{۱۱۳} تمام عمر دنیا در برابر آخرتی که یک روزش پنجاه هزار سال است و همیشگی است، چیزی نیست. دنیا زود می‌گذرد مثل این که آخرت فرداست.

پس «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»؛ «هنگامی که واقع شد قیامت». مثل این که شده است، از بس نزدیک است. آری: «قیامت نزدیک است»^{۱۱۴} «نزدیک

(۱) - شب یک شنبه ۸ / ۷ / ۱۳۳۵ ه. ش. ۲ - واقعه: ۱ - ۳ ..

^{۱۱۲} (۲) ..

^{۱۱۳} (۳) «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا * وَنُزِّلَ لَهُ قُرْيَانًا» E\ معارج: ۶ - ۷ ..

^{۱۱۴} (۴) «... لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ» E\ شوری: ۱۷ ..

(۲).

(۳) - «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا* وَنَرَاهُ - هُ قَرِيبًا» معارج: ۶- ۷ ..

(۴) - «... لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ» شوری: ۱۷ ..

سرای دیگر، ص: ۸۲

شد قیامت»^{۱۱۰} (قطع نظر از معنای مضارع، متحقق الوقوع در حکم ماضی است که دیشب ذکر شد).

«لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ».

«در حالی که دروغ در واقع شدن قیامت نیست».

خبر راستی و درستی حقیقی، قیامت است. گفتیم «کاذبه»

به معنای مصدر؛ یعنی کذب است. وجه دیگر آن است

که «کاذبه» به همان معنای وصفی باشد؛ یعنی برای وقوع

قیامت دروغ گوینده‌ای نیست، خبر دهنده آن

راستگوست «لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا (نفس) كَاذِبَةٌ» (بنابر این

«کاذبه» صفت برای نفس موصوف محذوف است) بر همه

^{۱۱۰} (۱) - «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا* وَنَرَاهُ قَرِيبًا» E\قر: ۱ ..

مادّیین، کفار و فسّاق، صدق انبیا و اولیا واضح می‌شود،
عالم شهود است.

روشنایی قیامت نسبت به تاریکی دنیا

در قرآن مجید معمولاً از «قیامت» به «یوم» یعنی «روز»
تعبیر فرموده است؛ مثلاً: «لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ». ^{۱۱۶} در
حالی که آفتاب در قیامت درهم پیچیده شود، ^{۱۱۷} آن جا
فقط نور ایمان و ولایت کار می‌کند. ^{۱۱۸} برای

(۱) - «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ...» قمر: ۱ ..

(۲) - قیامت: ۱.

(۳) - «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» تکویر: ۱ ..

(۴) - شرح این مطلب در کتاب «معارفی از قرآن؛ تفسیر
سوره حدید» از بیانات حضرت مؤلف مفصلاً بیان شده
است ..

^{۱۱۶} (۲) - قیامت: ۱.

^{۱۱۷} (۳) - «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» E\ تکویر: ۱ ..

^{۱۱۸} (۴) - شرح این مطلب در کتاب «معارفی از قرآن؛ تفسیر سوره حدید» از بیانات حضرت مؤلف مفصلاً بیان شده است ..

سرای دیگر، ص: ۸۳

مؤمن که نور ولایت در دلش تابیده، همه جا روشن است؛ ولی برای غیر مؤمن تاریکی محض است. وجوه مختلفی در این باره ذکر کرده‌اند. وجه مناسب برای تعبیر به «یوم» آن است که دنیا نسبت به آخرت، شب است، ظلمات غفلت و جهل به واقع آن را فراگرفته است لیکن قیامت سرای شهود و حضور است. این جا باید ایمان به غیب پیدا کرد؛ ولی آن جا بوی بهشت از هزار سال راه به مشام می‌رسد. زبانه‌های آتش جهنم بلند است. میزان عدل الهی و سنجش اعمال برپاست. چه جور می‌شود انکار کرد؟! مقام انبیا و عظمت شأن اهل ایمان آشکار است، لذا روز، روز قیامت است و دنیا نسبت به آن شب است. فعلاً مردم در ظلماتند و هر چه هم می‌شنوند خبر است لیکن «شنیدن کی بود مانند دیدن».

«لَيْسَ لَوْفَعْتَهَا كَاذِبَةٌ». هر چه دروغ است، مال دنیا و اخبار دنیا است؛ اما برای واقعه قیامت دروغگوینده‌ای نیست یا دروغ نیست.

گفتار زمخشری در تفسیر «کاذبه»

وجه دیگری برای «کاذبه» در این آیه شریفه از زمخشری در تفسیرش نقل شده است که گوید: «وقتی غایله‌ای پیش می‌آید، افرادی که تسلط بر نفس دارند، نفسشان آنها را تشجیع می‌کند، به خودش می‌گوید:

چیزی نیست. مهم نیست. برای این که از عهده آن واقعه برآید، خود را تسلی می‌دهد و به مقاومت وامی‌دارد، هر چند صدمه فوق العاده هم ببیند.

این تشجیع نفس، کذب است؛ یعنی خودش هم می‌داند که زمینه سخت و طاقت فرساست». غایله مهم است؛ ولی به خودش تلقین می‌کند: ما از این بدترهایش را دیده‌ایم

و تحمل کرده‌ایم. در واقعه‌های غیر قیامت و مربوط به دنیا «نفس کاذبه» داریم و کار هم می‌کند.

سرای دیگر، ص: ۸۴

اما نسبت به قیامت: «لَيْسَ لَوْقَعَتَهَا كَاذِبَةٌ» برای قیامت «نفس کاذبه‌ای» در کار نیست. هیچ کس امید نجاتی (جز رحمت خدا) ندارد و هیچ کس نمی‌تواند به خودش تسلی بدهد که از عهده هول چنین واقعه‌ای برآید. در قرآن مجید صریحاً می‌فرماید: «هر گروهی را می‌بینی به زانو در آمده‌اند».^{۱۱۹}

وحشت عمرو بن معدیکرب از قیامت

عمرو بن معدیکرب از شجاعان عرب و در ردیف عمرو بن عبدود بود. شمشیرش را هیچ کس نمی‌توانست از سنگینی بلند کند مخصوص خودش بود. هیکل عجیبی داشت. خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده و هنوز ایمان نیاورده است. در همان مجلس نخستین، رسول خدا صلی

^{۱۱۹} (۱) - «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِعَةً...» E\جائیه: ۲۸ ..

الله عليه و آله خواست هدایتش بفرماید. به او فرمود:
«برای فردای قیامت و زلزله آن چه تدارکی دیده‌ای؟».

عرض کرد: «بدن مرا هم می‌لرزاند؟».

حضرت فرمود: «زلزله قیامت کوهها را متلاشی می‌کند^{۱۲۰}
بدن تو که چیزی نیست!».

این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله چون تیری به
دلش نشست. موعظه

(۱) - «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً...» جاثیه: ۲۸ ..

(۲) - «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا*

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» طه: ۱۰۵-۱۰۶ ..

سرای دیگر، ص: ۸۵

پیغمبر صلی الله علیه و آله او را منقلب کرد. پرسید: «چه
کنم تا از چنین هولی برهم؟».

^{۱۲۰} (۲) - «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا* فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» E طه: ۱۰۵-۱۰۶ ..

فرمود: «ایمان به خدا بیاور و بگو: لا اله الا الله، لذا در همان مجلس اوّل، مسلمان شد».

مهم بودن ذلّت و عزّت قیامت

«خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ» این دو صفت، برای قیامت؛ یعنی قیامت پست کننده و بالا برنده است. انقلاب وضعش همین است. هیچ انقلاب دنیوی را با قیامت نمی شود مقایسه کرد. در انقلاب دنیوی شاه، گدا می شود، آخرش چه؟ یعنی پس از چند سال می میرد؛ اما در انقلاب قیامت اگر کسی پست شد، دیگر بلند شدنی نیست مگر مورد ترحم خدا واقع شود.

مفسّرین در این آیه شریفه سخنانی دارند: «خَافِضَةٌ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى النَّارِ، رَافِعَةٌ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِلَى الْجَنَّةِ». قیامت روزی است که دشمنان خدا را پایین می آورد و دوستان خدا را بلند می کند؛ دشمنان را به سوی دوزخ و دوستان را به سوی بهشت.

«خَافِضَةٌ»؛ قوم بالعدل. «رَافِعَةٌ» قوم بالفضل. عدّه‌ای به حکم عدل، پست می‌شوند. وای اگر خدا به عدلش معامله کند! انتقام الهی ذلیل و رو سیاه می‌کند. گروهی نیز به فضل و بخشش الهی رفیع می‌گردند. اگر کسی در بهشت جایگزین شد، دیگر فرود ندارد. رفعتی است که پس از آن ذلتی نیست. خلود است؛ یعنی جاودانی و همیشگی است.

از جمله وجوهی که ذکر کرده‌اند: «خافضة اقوام بالدعوى و رافعة اقوام بالحقائق».

سرای دیگر، ص: ۸۶

عدّه‌ای را که اهل ادّعا بودند پایین می‌برد. آنان که مدّعی ایمان و معرفت و تقوا بودند؛ اما از حرام پرهیز نمی‌کردند. ادّعای ایمان دارد؛ ولی از قیامت ترس ندارد. آن جا دار ظهور است و حقیقتها آشکار می‌شود.^{۱۲۱}

^{۱۲۱} (۱) - «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» E\ طارق: ۹ ..

کسی که به زبان می گوید: بنده خدایم؛ ولی با عمل ادعای خدایی می کند، رسوا می شود.

وجه دیگر که در تفسیر مجمع البیان است، از یکی دیگر از مفسرین:

«خافضة قوم کانوا فی الدنیا رافعین. و رافعة قوم کانوا فی الدنیا خافضین». قیامت روز انقلاب عظیم است.

کسانی که در دنیا بلند بودند، ثروتمند و دارای اسم و رسم و مقام و جاه و جلال بودند، آن روز پست می شوند. از طرف دیگر کسانی که در دنیا به آنها اعتنایی نبود بلکه بسیاری از اهل ایمان مورد سخریه و استهزا قرار می گرفتند، مجرمین به آنها می خندیدند^{۱۲۲} و به آنها چشمک می زدند، آن روز بلند می شوند. عزیز می گردند و آنها را مسخره می کنند.^{۱۲۳} چه غلامها و کنیزهایی که سر فرازند و چه آقاها و خانمهایی که سر بیزیرند. چه

^{۱۲۲} (۲) -i «إِنَّ الَّذِينَ أَحْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ* وَإِذَا مَرُوا بِهِمْ يَنْصَبُونَ» E\ مطفنین: ۲۹-۳۰ ..

^{۱۲۳} (۳) -i «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ» E\ مطفنین: ۳۴ ..

بدبختی برای آنها از این بالاتر و راستی که حسرتشان از همه زیادتر است.

در روایتی شنیده‌اید که فرمود: «سه طایفه‌اند که حسرتشان در قیامت از همه بیشتر است:

(۱) - «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَابُ» طارق: ۹ ..

(۲) - «إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا

يَضْحَكُونَ* وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ» مطففین: ۲۹ - ۳۰ ..

(۳) - «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ» مطففین:

۳۴ ..

سرای دیگر، ص: ۸۷

اوّل: هر عالم و واعظی که به علم و نصیحتش، دیگران عمل کردند؛ ولی خودش بی‌عمل از دنیا رفت. فردای قیامت وقتی می‌بیند دیگران به برکت و عظمی و علم او بهشتی شدند اما خودش را به دوزخ می‌برند، چه خجالتی

دارد؟! آرزو می کند زودتر او را به جهنم ببرند که مردم او را نبینند.

دوم: مالداري که از مالش بهره نبرد و گذاشت و رفت؛ اما ورثه اش آن را در خیرات و مبرات صرف کردند. زحمتش را او کشیده و استفاده اش را دیگران نمودند، فردا هم حسرتش برای اوست.

سوم: مولایی است که در اثر بی عملی در عذاب است؛ ولی غلامش در ثواب^{۱۲۴}. اینها عذاب روحانی است، قطع نظر از عذاب جهنم و بدتر از آن است. یک عمر می گفت: «من مولایم، خانمم، نوکر و کلفت دارم»، خدمتگزاران را می بیند که آقا و خانم حقیقی هستند و خودش بدبخت و پست و ذلیل است.

(۱) - لئالی الأخبار: ۵ / ۹۳ - ۱۰۱ ..

سرای دیگر، ص: ۸۸

^{۱۲۴} (۱) - لئالی الأخبار: ۵ / ۹۳ - ۱۰۱ ..

جلسه یازدهم: ^{۱۲۵} لرزش و ریزش کوهها و زمین در قیامت

«إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا * وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا * وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» ^{۱۲۶} «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا».

«زمانی که حرکت داده شد و مضطرب گردید زمین، حرکت داده شدنی و مضطرب شدنی».

روز قیامت، زمین می لرزد و به نحوی زلزله اش فوق العاده است که یک ساختمان باقی نمی ماند. زیر و رو می شود. کوهها نیز جا به جا می شوند بلکه زمین هموار می گردد. کوهها ریزه ریزه شده، با تکانهای شدید، پستی و بلندیها هموار و یکنواخت می گردد؛ چنانچه می فرماید:

^{۱۲۵} (۱) - شب دوشنبه ۷/۹/۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۱۲۶} (۲) - واقعه: ۴-۱۰.

(۱) - شب دوشنبه ۷ / ۹ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۴ - ۱۰.

سرای دیگر، ص: ۸۹

«و شکسته می شود کوهها شکسته شدنی (از جا کنده می شوند و ریزه ریزه می گردند)».

«فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا».

«پس ذره‌ای پراکنده می گردد (در اطراف پخش می شود، مانند غبار و ذرات غباری که در برابر آفتاب مشاهده می گردد)».

در امان ماندن مساجد از زلزله قیامت

زلزله قیامت همه جا را خراب می کند جز مسجد. علتش را در روایت، برای خدا بنا شدن مسجد بیان فرموده و

آیه: «... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...» را شاهد می‌آورد.^{۱۲۷} جایی که به عنوان خدا درست شده است. هر چیزی که برای خدا شد می‌ماند؛ همان طوری که اهل ایمان و ولایت از فزع اکبر قیامت - که همه را سرگردان می‌کند - در امانند؛^{۱۲۸} چون با خدا و برای خدا بودند. بلی هر چیزی که وجه خدا باشد (مثل مسجد) می‌ماند^{۱۲۹} «وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ...».^{۱۳۰}

مؤمن به مسجدی که علاقه داشت، فردای قیامت برایش به صورت مرکبی در می‌آید و او را به بهشت می‌رساند. گفتیم: هر چه برای خدا بود می‌ماند، حتی بدن مؤمن هم از بین نمی‌رود. نمی‌پوسد. یاد خدا در این رگ و پوست چه می‌کند که او را نیز

^{۱۲۷} (۱) - و ذلك لما عبد الله فيها ... لأنّها أمّا بنيت لوجه الله (لنالی الأخبار: ۵ / ۵۶) ..

^{۱۲۸} (۲) - «... وَهُمْ مِّنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ» E\ نمل: ۸۹ ..

^{۱۲۹} (۳) - لنالی الأخبار: ۵ / ۵۶ ..

^{۱۳۰} (۴) - الرحمان: ۲۷ ..

(۱) - و ذلك لما عبد الله فيها ... لأنها إنما بنيت لوجه الله
(تالی الأخبار: ۵ / ۵۶) ..

(۲) - «... وَهُمْ مِّن فَرَعٍ يَوْمَبِدٍ ءَامِنُونَ» نمل: ۸۹ ..

(۳) - تالی الأخبار: ۵ / ۵۶ ..

(۴) - الرحمان: ۲۷.

سرای دیگر، ص: ۹۰

باقی می دارد. روحانیت روح به بدن هم سرایت می کند.

سالم ماندن بدن کلینی و ابن بابویه رحمهما الله

در کتب رجالیه است در حالات یکی از خلفا که ناصبی
است شنید که شیعیان قایلند بدن امام معصوم نمی پوسد.
تصمیم گرفت شخصاً حرکت کند و قبر حضرت موسی بن
جعفر علیه السلام را بشکافد. یکی از وزرایش - که شیعه
بود و او را همراهی می کرد - در پی چاره بود. نزدیک
پل که رسیدند (جسر دجله) گفت: «آیا می دانی که شیعه

درباره بزرگان از علمایشان نیز چنین عقیده‌ای دارند؟
این جا قبر کلینی است، می‌توانی امتحان کنی. اگر
جسدش سالم است معلوم می‌شود راست می‌گویند و
دیگر نیازی نیست که به قبر موسی بن جعفر علیه السلام
دست بزنی و گرنه می‌توانی آن را هم خراب کنی».
خلیفه حرف وزیر را پسندید و قبر کلینی را شکافت.
دیدند سالم است. و عجیب‌تر آن که بچه‌ای هم با او
دفن است که او هم سالم است.

شاید فرزند یا فرزندزاده خود او بوده که روحانیتش در
آن جسد نیز تأثیر کرده است.

در کتاب روح و ریحان - که در تاریخ حضرت عبدالعظیم
است - می‌نویسد: «در زمان ناصرالدین شاه وقتی که
خواستند قبر ابن بابویه را تعمیر کنند. نزدیک هزار سال
از وفات آن بزرگوار می‌گذرد. قبر اشتباهاً نبش می‌شود و
بدن شریف صدوق آشکار می‌گردد. عجب‌تر این که

رنگ حنای ناخن ایشان نیز پاک نشده بود. به ناصرالدین
شاه خبر می‌دهند. او

سرای دیگر، ص: ۹۱

خودش شخصاً برای تماشا و عبرت می‌آید.»

اینها برای کسی است که روحانی محض شده باشد و
گر نه لازمه ترکیب مادی انهدام و پوسیدگی است.

اصناف سه‌گانه مردمان در محشر

«وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً».

«و شما در آن روز سه گروهید.»

اولین و آخرین که در محشر جمعند، بر سه گروهند. از
مسلمات است و در قرآن مجید مکرر فرموده و سزاوار
است هر فردی خودش را بسنجد که از کدام دسته است.

در اصطلاح عرب، «صنف» را به «زوج» تعبیر می‌کنند،
پس معنای ازواج، اصناف است؛ شما بر سه گروهید.

«فَأُصْحَبُ الْمُيْمَنَةَ مَا أُصْحَبُ الْمُيْمَنَةَ».

«ما» استفهامی و مبتدای دوّم و اصحاب المیمنه، خبر دوّم است؛ یعنی چه چیز است مقام اصحاب یمین؟ برای تعظیم به طور استفهام بیان می‌فرماید.

«میمنه» از «یمن» به معنای مبارکی و سعادت است و وجه نامیدن آنان به «اصحاب یمین» این است که در عالم، در طرف راست آدم ابوالبشر بودند یا در محشر، نامه‌شان را به دست راستشان می‌دهند. یا در یمین (سمت راست) عرش جای آنهاست. یا به واسطه یمن و مبارکی آنهاست که اسباب برکت خود و بستگان می‌باشند. همسر و فرزند و حتی

سرای دیگر، ص: ۹۲

همسایگان مؤمن نیز از او بهره می‌برند. چه بلاهایی که به برکت مؤمن، از محله یا شهری بر طرف می‌گردد.

یا برکت روحانی است. چه افراد معصیتکاری که به برکت برخورد با مؤمن، رو به تقوا کشانده شدند. پس «أَصْحَابُ لَمِيمَنَةٍ»؛ یعنی صاحبان برکت برای همسر و فرزندان و دیگران؛ چنان که صریح قرآن مجید است که فرزندان مؤمن که در ایمان او را پیروی کردند، به مؤمن ملحق می‌شوند^{۱۳۱} هر چند درجاتشان کمتر باشد.^{۱۳۲} ضمناً وجوه مختلف مانع الجمع نیست، همه این جهات صحیح است و همه هم باشد مانعی ندارد.

«فَأَصْحَابُ لَمِيمَنَةٍ مَّا أَصْحَابُ لَمِيمَنَةٍ». به طور تجلیل و تعظیم می‌فرماید، در فارسی خودمان هم می‌گوییم: «زید چه زیدی!» برای این که عظمت شأن او را برساند.

شامت و بدبختی برای مجرمین

«وَأَصْحَابُ لَمَشَمَةٍ مَّا أَصْحَابُ لَمَشَمَةٍ».

«اصحاب شمال و چپ؛ آنهایی که شامت و بدبختی با آنهاست».

^{۱۳۱} (۱) - «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ حَتَّىٰ دَخَلُوا الْجَنَّةَ» وَمَا أَلْتَنَّهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ... E\ طور: ۲۱ ..

^{۱۳۲} (۲) - شرح این مطلب در کتاب «قیامت و قرآن» تفسیر سوره طور در بیانات حضرت مؤلف مشروحاً آمده است ..

مقابل اصحاب یمین هستند. وجه نامیدنشان به «اصحاب شمال» هم به مقابله با یمین است. یا این است که در عالم ذر، طرف چپ آدم ابوالبشر

(۱) - «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَّهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ...» طور: ۲۱ ..

(۲) - شرح این مطلب در کتاب «قیامت و قرآن» تفسیر سوره طور در بیانات حضرت مؤلف مشروحاً آمده است ..

سرای دیگر، ص: ۹۳

قرار گرفتند. یا در روز قیامت نامه عملشان را در دست چپشان می گذارند.

یا در سمت چپ عرشند. یا برای این است که در دنیا و آخرت شومند.

نکبت و بدبختی با آنهاست.

گاهی شامت او به زن و بچه‌اش هم می‌رسد. خودش
اهل معصیت است، خانواده‌اش را نیز به گناه وامی‌دارد.

گریختن حضرت مسیح علیه السلام از انسان احمق

راستی اصحاب شمال احمق‌اند! کسانی که با این همه
راهنمایی انبیا و اولیا و عقلی که خدا داده است، باز کج
می‌روند.

شنیده‌اید حضرت عیسی علیه السلام فرار می‌کرد؟
پرسیدند: چرا فرار می‌کنی؟

فرمود: «از دست احمق! ^{۱۳۳} من مرده را زنده و کور را به
اذن خدا شفا دادم؛ اما چاره احمق را نکردم».

احمقها اصحاب شمالند که خود و خانواده و معاشرین را
در خطر می‌اندازند. مال و آبروی یکدیگر را می‌برند، لذا
با احمق نباید همنشین و مجاور شد.

^{۱۳۳} (۱) - «احمق» کسی است که در جهل مرکب گرفتار است؛ یعنی نمی‌داند و از جهالت خود بی‌خبر است بلکه خود را دانا می‌پندارد ..

حضرت فرمود: «ایاکم و مجالسة الموتی؛ مبادا با مرده بنشینید!».

عرض کردند: «مرده کیست؟».

حضرت فرمود: «هر کس از ایمان به خدا و دستورات اسلام بر کنار است».

(۱) - «احمق» کسی است که در جهل مرکب گرفتار است؛ یعنی نمی‌داند و از جهالت خود بی‌خبر است بلکه خود را دانا می‌پندارد ..

سرای دیگر، ص: ۹۴

و در روایت دیگر فرمود: «هر ثروتمندی که خوشگذران و اسراف کننده است».^{۱۳۴} ظاهرش را نگاه نکن که می‌جنبد. جنبش انسانی غیر حیوانی است و از حیات طیبه انسانیت بهره نبرده است.

^{۱۳۴} (۱) - قيل له يا رسول الله و ما مجالسة الموتی؟ قال صلى الله عليه و آله: مجالسة كل ضال عن الايمان و حائر في الاحكام (بخارالأنوار: ۱ / ۲۰۳ / ح ۲۰).

و فی حدیث اخر: كل غبی مترف (بخارالأنوار: ۷۴ / ۱۹۵ / ح ۲۲) ..

زنده دل مرده ندانی که کیست آن که ندارد به خدا اشتغال

آن کس که با مرده دل نشست، شامتش او را نیز
می گیرد.

سخن یکی از بزرگان در حال مرگ

در یکی از تذکرها در حالات مردی بزرگ نوشته شده
است: «هنگام مرگش، شاگردانش - که مدتها از او بهره
می بردند - جمع بودند. به او گفتند:

استاد بزرگوار! عمری از تو بهره می بردیم، امروز نیز
بهره‌ای به ما عنایت فرما.

فرمود: من در عمرم خیلی پرهیز کردم از مجالستی که
نکبتش مرا نگیرد؛ ولی دو مرتبه به مجالست مرده دل مبتلا
شدم یکی را بیست سال، دعاها و توسلات کردم تا لکه‌اش
از دلم پاک شد؛ ولی آثار دوّمی هنوز هنگام مردنم در
دل من هست».

شاید برای خود شما هم پیش آمده باشد ساعتی که نزد
اهل یمین بگذرانی روح در راحت است و آثارش تا
چندی بعد می ماند و ساعتی

(۱) - قیل له یا رسول الله و ما مجالسه الموتی؟ قال صلی
الله علیه و آله: مجالسه کلّ ضالّ عن الایمان و حائرٍ فی
الأحكام (بحار الأنوار: ۱ / ۲۰۳ / ح ۲۰).

و فی حدیث اخر: کلّ غنیّ مترف (بحار الأنوار: ۷۴ / ۱۹۵ /
ح ۲۲) ..

سرای دیگر، ص: ۹۵

که نزد اهل شمال بنشین، نکبت و شامتش تو را می گیرد
و رغبتی به نماز و قرآن و دعا نداری. نور را کم می کند.
اگر استمرار پیدا کند، شک و ریب نیز در شخص ایجاد
می نماید. آنچه گذشت درباره نکبت در دنیا بود؛ اما در
آخرت:

«وَأَصْحَابُ الْمَشْمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْمَةِ».

در قیامت اینها به اندازه‌ای شومند که نزدیکترین اشخاص به آنها دشمن‌ترین به آنها‌ینند. زن و فرزند و بستگان و دوستان از او متنفرند. در دوزخ که قرار می‌گیرد، مجاورینش نیز از او در اذیتند.

این نسبت به خصوص درباره زناکاران رسیده که از بوی چرک عورت آنان، اهل دوزخ ناله می‌کنند. دوزخیان به یکدیگر فحش می‌دهند، مثل وقتی که در دنیا بودند. ملکات همین‌طور باقی است.

«وَأَصْحَابُ الْمَشْمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْمَةِ».

«یاران شامت؛ چه یاران شامتی! سراسر تاریکی و رو سیاهی».

کسانی که بی حساب به بهشت می‌روند

«وَالسَّبِقُونَ السَّبِقُونَ * أَوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ».

احتمال اوّل این است که «السَّبِقُونَ» اوّل مبتدا و «السَّبِقُونَ» دوّم خبرش باشد و احتمال دارد «السَّبِقُونَ» دوّم تأکید برای «السَّبِقُونَ» اوّل باشد و جمله: «أَوْلئِكَ اَلْمُقَرَّبُونَ» خبر برای «السَّبِقُونَ» اوّل باشد.

«السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ».

یعنی: «پیشی گیرندگان که پیشی گیرندگانند».

سرای دیگر، ص: ۹۶

اصحاب یمین و شمال کسانی بودند که به حسابشان رسیدگی می‌شد و اگر نیکبایان می‌چرید، اصحاب یمین و گرنه اصحاب شمال بودند؛ اما سابقین کسانی هستند که بی حساب داخل بهشت می‌شوند. ایشان در موقف حساب، معطلی ندارند.

معنای دیگر برای سابقین

بیان دیگر برای سابقین آن است که ایشان کسانی هستند که از اوّل تا آخر عمر از جاده بندگی تجاوز نکردند و در

دلشان هرگز شک و ریبی راه نیافته است و در مقام عمل، تنها راه بندگی را پیموده‌اند، ایشانند که مقربان درگاه خدایند.

اصحاب یمین، گاه گاهی هوای نفس بر آنها چیره می‌شد و لغزشهایی داشتند و لیکن با ایمان مرده‌اند. یا به آب توبه شستشو شدند. یا رحمت خدا و دوستی اهل بیت به فریادشان رسید و بالأخره در سختی موافق، مرگ و برزخ و حساب قیامت پاک شدند.

اصحاب شمال نیز کسانی هستند که یا بی‌ایمان مرده‌اند، یا گناهانشان بر نیکیهایشان چربیده و جهنمی شده‌اند. و البته مراتب دارد و اگر با ایمان باشند نجات می‌یابند، هر چند پس از صدها هزار سال عقوبت باشد.

لیکن کسی که از اوّل تا آخر یک نواخت بود و هرگز آلوده به شرک و شک و گناه نشد، در همه عمر استقامت ورزید، سابق است. در رأس همه سابقین، **اسدالله الغالب** **علی بن ابی طالب علیه السلام** است.

سرای دیگر، ص: ۹۷

علی علیه السلام سرور سابقین امت پیامبر صلی الله علیه و آله

روایاتی که درباره سابق بودن علی علیه السلام از طریق شیعه و سنی رسیده بسیار است. در منهج الصادقین از تفسیر ثعلبی و از ابو حافظ و ابونعیم و غیره روایاتی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ذکر کرده‌اند که برای نمونه به یکی از آنها اشاره می‌کنم:

حضرت فرمود: «سابقین سه نفرند: یکی مؤمن آل یاسین و دیگر مؤمن آل فرعون و سوّم ایشان - که افضل آنهاست - علی بن ابی طالب علیه السلام است».^{۱۳۵} و در روایت دیگر، چهار نفر شمرده شده و «هاییل» را نیز ضمیمه می‌فرماید.^{۱۳۶} نخستین مرد مسلمان، علی علیه السلام است که در ده سالگی به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و تا مدتی که از شش ماه تا هفت سال

^{۱۳۵} (۱) - متن روایت و شرح آن در کتاب «قلب قرآن» شرح و تفسیر سوره یس از بیانات حضرت مؤلف محترم چاپ شده است، به آن جا مراجعه شود ..

^{۱۳۶} (۲) - تفسیر برهان: ۴ / ۲۷۶ / ح ۱ ..

نقل شده، تنها مردی بود که پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز جماعت می خواند و دیگران در بت پرستی بودند.

«علی علیه السلام سابق در ایمان، از مهاجرین و انصار بود»^{۱۳۷} «و سابق الی الخیرات بود»^{۱۳۸} نخستین خیر از خیرات الهی نماز است که هم اکنون

(۱) - متن روایت و شرح آن در کتاب «قلب قرآن» شرح و تفسیر سوره یس از بیانات حضرت مؤلف محترم چاپ شده است، به آن جا مراجعه شود ..

(۲) - تفسیر برهان: ۴ / ۲۷۶ / ح ۱ ..

(۳) - «وَالسَّبِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ...» توبه: ۱۰۰ ..

(۴) - «... وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ ...» فاطر: ۳۲ ..

^{۱۳۷} (۳) - «وَالسَّبِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ...» توبه: ۱۰۰ ..

^{۱۳۸} (۴) - «... وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ ...» فاطر: ۳۲ ..

سرای دیگر، ص: ۹۸

اشاره کردم، بنا به روایتی تا هفت سال تنها نماز گزار پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بود. حضرت فرمود: «در هفت سال، ملائکه بر من و علی علیه السلام صلوات می فرستادند که در این مدت، نمازی بالا نمی رفت^{۱۳۹} (نماز خوانی نبود که صورت معنوی نمازش به آسمان بالا رود)، لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و نخستین کسی که در قیامت با من مصافحه می کند، تو هستی».^{۱۴۰}

علی علیه السلام و شیعیانش سابقین هستند

از طریق شیعه و سنی این روایت به مضمونهای مختلف رسیده است:

^{۱۳۹} (۱) - صلت الملائكة علی و علی علی سبع سنین لم ترفع فیها صلوة (بخارالأنوار: ۳۸ / ۲۰۴) ..

^{۱۴۰} (۲) - بخارالأنوار: ۳۸ / ۲۱۰ / ح ۹.

«یا علی! انت وشیعتک هم السّابقون؛ یا علی! تو و شیعیانت سابقونید.»

اما اگر کسی راستی شیعه علی علیه السلام باشد، تابع علی علیه السلام شدن، پشت سر علی علیه السلام بودن، مهم و مشکل است، تقوای کامل می خواهد.

جابر از روی دلسوزی به حضرت سجّاد علیه السلام عرض کرد: «چرا خودتان را در عبادت به زحمت می اندازید؟ حضرت فرمود: صحیفه علی علیه السلام را بیاورید و بخوانید. شرح حال و عبادات علی علیه السلام را خواندند. آنگاه حضرت فرمود: کی به حدّ علی علیه السلام می رسد؟!»^{۱۴۱}

(۱) - صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ عَلِيٌّ سَبْعَ سِنِينَ لَمْ تَرْفَعْ فِيهَا صَلْوَةً (بحار الأنوار: ۳۸ / ۲۰۴) ..

(۲) - بحار الأنوار: ۳۸ / ۲۱۰ / ح ۹.

^{۱۴۱} (۳) - همان: ۴۶ / ۷۴ / ح ۶۵ ..

سرای دیگر، ص: ۹۹

سخنان ابن عباس درباره امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از رحلت امیرالمؤمنین علیه السلام از ابن عباس پسر
عمو و شاگرد حضرت - که در تفسیر، ید طولایی داشت -
درباره امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند، گفت:

«علی علیه السلام است آن آقای که نخستین گوینده و
گواهی دهنده به وحدانیت خدا و رسالت خاتم الأنبياء
صلی الله علیه و آله فرمود: **انی تارک فیکم الثقلین کتاب
الله و عترتی؛**^{۱۴۲} من در میان شما دو چیز گرانبها و سنگین
از خود باقی می گذارم: کتاب خدا و خاندانم (قرآن و
علی و آل او علیهم السلام).

علی علیه السلام است آن آقای که دو بیعت مشهور را
انجام داد؛ بیعت عقبه و بیعت شجره. آن آقای که به هر
دو قبله نماز گزارد؛ به بیت المقدس که قبله نخستین

^{۱۴۲} (۱) - بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۲۶ ..

مسلمانان بود و کعبه شریف و دو مرتبه جنگید. در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگید؛ با طلحه و زبیر و عایشه در جنگ جمل و با معاویه و یارانش در جنگ صفین و با خوارج در جنگ نهروان. یک بار برای تنزیل و بار دیگر برای تأویل (برای اصل قرآن و معنای قرآن).

علی علیه السلام است آن آقای که دو مرتبه آفتاب برایش برگشت، یکی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگر در جنگ صفین، پس از آن که از نظرها پوشیده شد.

علی علیه السلام است آن آقای که او را دو بسطه و نعمت فوق العاده دادند:

(۱) - بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۲۶ ..

سرای دیگر، ص: ۱۰۰

بسطة علم و بسطة جسم.^{۱۴۳} و اوست صاحب دو بازگشت
(پیش از قیامت به دنیا رجعت می فرماید) و او در آیت
عجیب و غریب بودن مانند ذی القرنین است (که قرآن
مجید در سوره کهف بیان می فرماید). اوست مولای من
علی بن ابی طالب علیه السلام».^{۱۴۴}

(۱) - «... وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ...» بقره: ۲۴۷ ..

(۲) - واللّه هو احد الثّقلین، سبق الشّهادتین، و صلّی
بالقبلتین و بايع البيعتین و اعطى البسطتین، وردّت له
الشمس مرتّین بعد ما غابت عن المقلتین، و جرد السّيف
تارتین، و هو صاحب الكرّتین و مثله في الاية كمثل ذی
القرنین و ذلك مولای علیّ ابن ابیطالب [عليه السلام]
(تفسیر منهج الصادقین: ۱۴۶ / ۹) ..

سرای دیگر، ص: ۱۰۱

^{۱۴۳} (۱) - «... وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ...» E\ بقره: ۲۴۷ ..

^{۱۴۴} (۲) - واللّه هو احد الثّقلین، سبق الشّهادتین، و صلّی بالقبلتین و بايع البيعتین و اعطى البسطتین، وردّت له الشمس مرتّین بعد ما غابت عن المقلتین، و جرد السّيف تارتین، و هو صاحب الكرّتین و مثله في الاية كمثل ذی القرنین و ذلك مولای علیّ ابن ابیطالب [عليه السلام] (تفسیر منهج الصادقین: ۱۴۶ / ۹) ..

جلسه دوازدهم: ^{۱۴۵} معنای افواج در قرآن

«وَأَصْحَابُ الْأَمْشَمَةِ مَا أُصْحِبُ الْأَمْشَمَةَ*
وَالسَّبِقُونَ السَّبِقُونَ* أَوْلَئِكَ الْأَمْقَرُونَ».

روایت شریفی به مناسبت اصحاب شمال و مشمه، در تفسیر مجمع البیان است که معاذ از رسول خدا صلی الله علیه و آله از معنای آیه: «... فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» ^{۱۴۶} سؤال کرد.

رسول خدا فرمود: «ای معاذ! از امر بزرگی سؤال کردی (معنای افواجاً) آنگاه گریه کرد و فرمود: در قیامت گنهاران درده فوج وارد محشر می‌شوند که هر گروهی شکل ویژه خود دارند. فوج اول به صورت بوزینگان و فوج دوم به صورت خوکان و سومین فوج، سرنگون

^{۱۴۵} (۱) - شب چهارشنبه ۱۱ / ۷ / ۱۳۳۵ هـ. ش.

^{۱۴۶} (۲) - نبأ: ۱۸ ..

هستند؛ یعنی سرها پایین و پاها بالا می باشد: المنکوسون
على رؤوسهم. فوج چهارم کوران و پنجم گنک و کرها
هستند. دسته ششم زبانشان را بدون

(۱) - شب چهارشنبه ۱۱ / ۷ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - نبأ: ۱۸ ..

سرای دیگر، ص: ۱۰۲

اختیار می شوند و دسته هفتم: المقطعة ایدیهم و ارجلهم؛
دست و پا بریده هاینند و دسته هشتم بوی فرجشان مانند
لاشه مردار، محشر را فرا گرفته است. نهم، گروهی که
کنار جهنم به دار آویزان می گردند تا وقتی خلائق از
حسابشان خلاص گردند. آنگاه سرنگون به دوزخ افکنده
شوند و دسته دهم کسانی که سر تا پا لباس آتشین
پوشیده اند.

معاذ عرض کرد: اینها چه کسانی هستند؟

حضرت فرمود: فوج اوّل، سخن چین‌ها هستند؛ اینها ایند که میمون صفتند. این طرف و آن طرف می‌جهند. سخنی از این بگیرند و برای آن نقل کنند و آتشی روشن نمایند. فردای محشر نیز ملکوتش - که میمون صفت بود - ظاهر می‌شود و به صورت بوزینه محشور می‌گردند.

فوج دوّم، حرامخوارانند. دین و انصاف را کنار گذاشته از هر راهی برسد صرف می‌کنند هر چند حرام و نجاست حقیقی باشد. خوک کارش کثافت خواری است. هر جا لجن و نجاست است، طالبش می‌باشد. این شخص حرامخوار خوک را پیروی می‌کرد، فردای قیامت نیز اینها به صورت خوک محشور می‌گردند.

طایفه سوّم - که سرنگون هستند - رباخوارانند. ملکوتشان اینک آشکار شده است. در دنیا بر غیر روش صحیح که خدا معین فرموده بود، حرکت می‌کردند. وضع طبیعی انسان روی دو پا بودن است، اینها باطنشان بر طبع انسانی نبود، لذا ظاهرشان هم باید وارونه باشد. در معاشرت و

معامله با مردم مادّی بودند، از سر یک شاه‌ی سود نمی‌گذشتند. عقل فطری می‌گوید: مال برای رفع نیاز است نه این که خودش مطلوب بالذات باشد.

سرای دیگر، ص: ۱۰۳

پول اضافی داری، به رفیق مؤمنت وام بده، راه انسانیت و دوستی این است.

(در مورد ربا، رسول خدا صلی الله علیه و آله گیرنده و دهنده و نویسنده و شاهد و دلال را لعنت فرموده است.^{۱۴۷} و در قرآن مجید وضع حشر ربا خوار را به اصطلاح مانند مصروع و جن زده بیان می‌فرماید^{۱۴۸} و ربا خواری را جنگ با خدا اعلام می‌فرماید.^{۱۴۹}

از عجایب این است که در دنیا نیز رباخواران معمولاً فقیر می‌شوند و می‌میرند. ورشکست و گرفتار می‌شوند. بالأخره عاقبت ندارد. وعده خداست که ربا از بین

^{۱۴۷} (۱) - برای شرح مطلب به جلد اول «گناهان کبیره» به قلم حضرت آیه الله دستغیب مراجعه شود ..

^{۱۴۸} (۲) - «... لَا يَفْهَمُونَ إِلَّا كَمَا يَنْفَعُهُمُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ...» E\ بقره: ۲۷۵ ..

^{۱۴۹} (۳) - «... فَأَذْ تَوْأَمْزَجُ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ...» E\ بقره: ۲۷۹ ..

می رود^{۱۰۰} حالا یا به دست خودش یا فرزندانش).^{۱۰۱} طایفه چهارم، کسانی هستند که متصل زبان خود را می‌جویند و چرک و خون از دهان آنها خارج می‌شود. آنها قاضیهایی هستند که به غیر حق حکم می‌کنند و عالمان بی‌عملند که کردارهای آنها بر خلاف

(۱) - برای شرح مطلب به جلد اول «گناهان کبیره» به قلم حضرت آیه الله دستغیب مراجعه شود ..

(۲) - «... لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...» بقره: ۲۷۵ ..

(۳) - «... فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...» بقره: ۲۷۹ ..

(۴) - «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ...» بقره: ۲۷۶ ..

(۵) - پس از چندین سال که از ایراد این سخنرانیها می‌گذرد و انقلاب اسلامی در ایران پیروز گردید، وضع

^{۱۰۰} (۴) - «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ...» E\ بقره: ۲۷۶ ..

^{۱۰۱} (۵) - پس از چندین سال که از ایراد این سخنرانیها می‌گذرد و انقلاب اسلامی در ایران پیروز گردید، وضع اسفبار رباخواران و محکومیت آنها در دادگاههای انقلاب اسلامی به پرداختن مال مردم یا مصادره اموال و غیره موجب عبرت است و يك بار دیگر باید از روی یقین، اعتراف به صدق و حقیقت وعده خداوند کرد که فرمود: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا...» E\ خداوند ربا را نابود می‌فرماید» ..

اسفبار رباخواران و محکومیت آنها در دادگاههای انقلاب اسلامی به پرداختن مال مردم یا مصادره اموال و غیره موجب عبرت است و یک بار دیگر باید از روی یقین، اعتراف به صدق و حقیقت وعده خداوند کرد که فرمود: **«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَّاءَ»؛ «خداوند ربا را نابود می‌فرماید» ..**

سرای دیگر، ص: ۱۰۴

گفتارهایشان است. واجبات و محرمات را خوب می‌دانند و خوب موعظه می‌کنند؛ اما خودشان به آنچه می‌دانند عمل نمی‌کنند (و گفتیم که پشیمان تر و حسرت دارترین اهل جهنم کسی است که به سبب علم و ارشاد او، دیگری پذیرفت و بهشتی شد و خودش به واسطه عمل نکردن، جهنمی شده است. و نیز مروی است که: جهنمیان از بوی گند عالم بی‌عمل، اذیت می‌شوند. و نیز مروی است: بدترین خلق در قیامت، عالم بی‌عمل است).

طایفه پنجم، **کوراند**؛ یعنی کور وارد محشر می‌شوند و آنها کسانی هستند که حق را نادیده گرفته و به باطل

حکم می کنند. حکام جورند و به بندگان خدا ستم می کنند و خلاصه، حکمرانان ستمگرند.

طایفه ششم، کسانی اند که کر و گنگ وارد محشر می شوند. خود پسندها و از خود راضیها هستند که خود و کارهای خود را خوب و پر ارج و بزرگ می پندارند و به خود مغرورند و از راه بندگی - که حقیقت عجز و نیاز است - منحرفند و به خود می بالند.

طایفه هفتم، کسانی هستند که دست و پا بریده وارد محشر می شوند و آنها کسانی هستند که به همسایه خود آزار می رسانند.

(و در بحار الأنوار از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است: هر کس به همسایه خود آزار رساند، خداوند حرام می فرماید بر او بوی بهشت را و جایش جهنم است).

طایفه هشتم، کسانی هستند که بوی گند آنها از مردار بدتر است و آنها کسانی اند که از شهوات و لذتهای حرام

برخوردار بودند و از هیچ حرامی پرهیز نداشتند و حق واجب الهی در اموالشان را

سرای دیگر، ص: ۱۰۵

نمی دادند.

طایفه نهم، کسانی هستند که به شاخه‌هایی از آتش بسته شده‌اند و آنها غمّازان و سعایت کنندگان نزد سلاطین بودند و اسباب زحمت مردم و آزار رساندن به آنها را فراهم می کردند.

طایفه دهم، کسانی هستند که جبّه‌های آتشین بر آنها پوشانیده شده است و آنها تکبر کنندگان و فخر و ناز کنندگان هستند».^{۱۵۲}

پیشی گیرندگان نسبی

^{۱۵۲} (۱) - بحشر عشرة اصناف من امتی اشتاتاً قد میزهم الله من المسلمین و بدّل صورهم بعضهم على صورة القردة و بعضهم على صورة الخنازیر و بعضهم منكوسون ارجلهم من فوق و وجوههم من تحت ثم یسحبون علیها و بعضهم عمی یتردّدون و بعضهم صم بکم لا یعقلون و بعضهم بمضغون السنّتهم فیسبل القیح من افواههم لعابا یتقدّروهم اهل الجمع و بعضهم مقطّعة ایدیهم و ارجلهم و بعضهم مصلبون علی جذوع من نار و بعضهم اشدّتنا من الجیف و بعضهم یلبسون جبایا سابعة من قطران لازقة بجلودهم فأما الذّین علی صورة القردة فالقتات من الناس و اما الذّین علی صورة الخنازیر فاهل السّحت و اما المنکوسون علی رؤسهم فاکلة الزّنا و العمی الجائرون فی الحکم و الصّمّ البکم المعجبون باعمالهم و الذّین بمضغون بالسّنّتهم فالعلماء و القضاة الذّین خالف اعمالهم اقوالهم و المقطّعة ایدیهم و ارجلهم الذّین یؤذون الجیران و المصلّبون علی جذوع من نار فالشّعاة بالناس الی السّلطان و الذّین هم اشدّ تنأ من الجیف فالذّین یتمتّعون بالثّهوات و اللذات و ینعون حقّ الله فی اموالهم و الذّین یلبسون الجباب فاهل الفخر و الخیلاء) تفسیر مجمع البیان: ۱۰ / ۴۲۳؛ لغالی الأخبار: ۵ / ۱۰۶) ..

گفتیم که سابق مطلق، علی علیه السلام است که در ایمان و عمل گوی سبقت را از دیگران ربوده است؛ اما سابق نسبی هم داریم؛ یعنی برخی در بعض امور

(۱) - يحشر عشرة اصناف من امتي اشتاتا قد ميزهم الله من المسلمين و بدل صورهم بعضهم على صورة القرده و بعضهم على صورة الخنازير و بعضهم منكوسون ارجلهم من فوق و وجوههم من تحت ثم يسحبون عليها و بعضهم عمى يترددون و بعضهم صم بكم لا يعقلون و بعضهم يمضغون السننهم فيسيل القيح من افواههم لعابا يتقذرهم اهل الجمع و بعضهم مقطعة ايديهم و ارجلهم و بعضهم مصلبون على جذوع من نار و بعضهم اشدتنا من الجيف و بعضهم يلبسون جبابا سابعة من قطران لازقة بجلودهم فاما الذين على صورة القرده فالقتات من الناس و اما الذين على صورة الخنازير فاهل السحت و اما المنكوسون على رؤسهم فاكله الربا و العمى الجائرون في الحكم و الصم البكم المعجبون باعمالهم و الذين يمضغون بالسننهم

فالعلماء و القضاء الذين خالف اعمالهم اقوالهم و المقطعة
ايديهم و ارجلهم الذين يؤذون الجيران و المصلبون على
جذوع من نار فالسعاء بالناس الى السلطان و الذين هم
اشدّ نتناً من الجيف فالذين يتمتعون بالشهوات و اللذات و
يمنعون حقّ الله في اموالهم و الذين يلبسون الجباب
فاهل الفخر و الخيلاء (تفسير مجمع البيان: ١٠ / ٤٢٣؛ لنألي
الأخبار: ١٠٦ / ٥) ..

سرای دیگر، ص: ١٠٦

نسبت به دیگران پیشی گرفته‌اند.

در تفسیر منهج الصادقین از مولای متّقیان امیر مؤمنان علیه
السلام مرتبه‌ای از سابقین را نقل نموده است، می‌فرماید:
« کسانی که در نماز جماعت پیشی بگیرند، به اول تکبیر
افتتاحیه؛ یعنی تکبیره الاحرام امام جماعت را درک
نمایند.»

نسبت به اوقات نماز نیز چنین است. مقید است وضو را قبل از وقت می‌گیرد. آماده است تا وقت نماز داخل شد، وارد در نماز گردد مثل خود رئیس سابقین علی علیه السلام.

شنیده‌اید در جنگ صفین هنگام زوال بود، حضرت نگاه به سمت بالا می‌کرد. ابن عباس عرض کرد: «آیا از وقت نماز جستجو می‌کنید؟».

حضرت فرمود: «آری آیا این جنگ ما، جز برای بر پا شدن نماز است؟».

صبح نوزدهم ماه رمضان که او را با فرق شکافته از مسجد بیرون می‌بردند، چشمش به فجر که افتاد، فرمود: «هیچ وقت ندمیدی که علی در خواب باشد».

نسبت به حج، نمی‌گذارد از سال استطاعت تأخیر بیفتد. در خمس و زکات و خلاصه هر عبادتی چه واجب و چه مستحب، در دستگیری از بیچارگان درنگ نمی‌ورزد.

این افراد هم سابق هستند؛ اما نسبی؛ یعنی در بعضی امور نسبت به دیگران؛ اما سابق مطلق - که در همه امور بر دیگران پیشی دارند - انوار طیبه ائمه معصومین علیهم السلام هستند.

سرای دیگر، ص: ۱۰۷

امام معصوم علیه السلام؛ سابق مطلق

در تفسیر آیه شریفه: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكُتُبَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ...»^{۱۵۳} در کلمه (سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ)

روایات متعددی رسیده که مقصود، امام معصوم است، در مقام علم و عمل از همه سبقت گرفته‌اند.^{۱۵۴} در مقام سبقت در عمل، بهترین بیان همان روایت ابن عباس است که گذشت و در مقام علم، همین دو جمله کافی است که فرمود:

^{۱۵۳} (۱) - فاطر: ۳۲ ..

^{۱۵۴} (۲) - تفسیر برهان: ۳ / ۳۶۲ ..

«اگر پرده عقب رود، علم من زیاد نمی شود».^{۱۵۵} «و از من پرسید آنچه می خواهید، پیش از آن که مرا نیابید».^{۱۵۶}

(۱) - فاطر: ۳۲ ..

(۲) - تفسیر برهان: ۳ / ۳۶۲ ..

(۳) - لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً (بحار الأنوار: ۴۰ / ۱۵۳ ح ۵۴) ..

(۴) - سلونی قبل أن تفقدونی (بحار الأنوار: ۴۰ / ۱۳۱ ح ۸) ..

سرای دیگر، ص: ۱۰۸

جلسه سیزدهم:^{۱۵۷} انسان؛ مسافری غریب در دنیا

^{۱۵۵} (۳) - لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً (بحار الأنوار: ۴۰ / ۱۵۳ ح ۵۴) ..

^{۱۵۶} (۴) - سلونی قبل أن تفقدونی (بحار الأنوار: ۴۰ / ۱۳۱ ح ۸) ..

^{۱۵۷} (۱) - شب شنبه ۱۴ / ۷ / ۱۳۳۵ هـ. ش. ۲ - واقعه: ۱۰ - ۱۲ ..

«وَالسَّبِقُونَ السَّبِقُونَ* أَوْلَئِكَ أَلمُقَرَّبُونَ* فِي جَنَّةٍ
النَّعِيمِ». ۱۵۸

انسان در دنیا همچون مسافری است که چندی در غربت
توقف دارد و بعد به وطن بر می‌گردد. سرمایه‌ای داشته
که با آن باید سوداگری می‌کرده است.

عمر عزیز، سرمایه گرانبهائی است که در این دار غربت؛
یعنی دنیا باید مصرف شود. برای حیات پس از مرگ. آن
روزی که کافران آرزو می‌کنند: «ای کاش! برای چنین
روزی تدارکی دیده بودند». ۱۵۹ عمر هم که یکی بیشتر
نیست و کسی را پس از بردن، دیگر بر نمی‌گردانند، هر
چند

(۱) - شب شنبه ۱۴ / ۷ / ۱۳۳۵ ه. ش. ۲ - واقعه: ۱۰ - ۱۲ ..

۱۵۸ (۲) ..

۱۵۹ (۳) «... وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثَرِيًّا» E\ نبأ: ۴۰ ..

(۲).

(۳) - «... وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» **نبا: ۴۰** ..

سرای دیگر، ص: ۱۰۹

آرزو داشته باشد و التماس کند.^{۱۶۰} غرض از بیاناتی که این شبها می‌شود، این است که گوینده و شنونده به فکر بار بستن بیفتیم. آیا فکر کرده‌اید از اصحاب یمین هستیم یا خدای نکرده از اصحاب شمال؟ تادیر نشده و وقت نگذشته، تدارکی دیده و گذشته‌ها را جبران نماییم.

آیا دنبال کسب و کار نرویم؟

بعضی تا این موعظه‌ها را می‌شنوند، نفس هواپرست، آنها را وامی‌دارد بگویند: «پس دنیا را چه کنیم؟ آیا نباید تدارک زندگی دنیا را کرد؟!».

جواب آن است که: اگر دنیا را برای آخرت بخواهی - که کمتر کسی را سراغ دارم این چنین باشد - این

^{۱۶۰} (۱) - «... رَبِّ اجْعَلْنِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا...» E\مؤمنون: ۹۹-۱۰۰.

خودش مطلوب و به حساب آخرت گذاشته می‌شود.
شخص دنبال هر کاری می‌رود، کسب تجارت، زراعت،
صنعت، همه برای اطاعت امر خداوند به آنها باشد در این
صورت: «الکادّ علی عیاله کالمجاهد فی سبیل اللّٰه». ^{۱۶۱}

دیگر آن که: خداوند ضامن رزق هر جنبنده‌ای در این
عالم است ^{۱۶۲} و برای حکمتها و مصلحتهایی، دستور داده
شده که شخص اشتغال به کار داشته باشد. دنبال کسب
برود (نه این که خدا برای روزی دادن نیاز به کسب و
کار من و شما داشته باشد)؛ البتّه مقداری از وقتش را
صرف کسب

(۱) - «... رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا
...» مؤمنون: ۹۹ - ۱۰۰.

(۲) - بحار الأنوار: ۱۰۳ / ۱۳ / ح ۵۹ ..

^{۱۶۱} (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۳ / ۱۳ / ح ۵۹ ..

^{۱۶۲} (۳) - «... وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...» E\ هود: ۶ ..

(۳) - «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...» هود:

۶..

سرای دیگر، ص: ۱۱۰

و کار کند، نه این که حرص بزند. اندوخته کند. تمام همّ و غمّ او زندگی شود و از آخرت به کلی باز ماند.

کار عمده انسان تدارک سفر آخرت است چنان که خداوند صریح می فرماید:

«جز آنچه کوشیده، بهره ندارد و هر چه سعی نموده به زودی می بیند و پاداش می یابد».^{۱۶۳}

اقسام مردم

گفتیم مردمان بر سه دسته اند: گروهی که معارف جزء رگ و پوست آنها شده، یقین کرده اند که برای عالم دیگرند، هیچ گونه غفلی از خدا و آخرت به آنها راه ندارد، آنها که ایستاده و نشسته و خوابیده به یاد

^{۱۶۳} (۱) - «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأُولَى» E\ نجم: ۳۹ - ۴۱ ..

خدایند؛^{۱۶۴} یعنی در هر حال، غفلت از خدا ندارند،
«سابقین» هستند.

دسته دوم - که مقابل دسته اولند - آنهایی هستند که
ادراکشان از عالم خاک تجاوز نکرده و پیروی هوای
نفس شان آنهاست.^{۱۶۵} گمان کرده‌اند مانند حیوانات،
دیگر حساب و کتابی برای آنها نیست و همین زندگی

(۱) - «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى *
ثُمَّ يُجْزَلُهُ أَجْزَاءَ الْوَأْفَى» نجم: ۳۹ - ۴۱ ..

(۲) - «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...»
آل عمران: ۱۹۱ ..

(۳) - «... أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...» اعراف: ۱۷۶ ..

سرای دیگر، ص: ۱۱۱

^{۱۶۴} (۲) - «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...» آل عمران: ۱۹۱ ..

^{۱۶۵} (۳) - «... أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...» اعراف: ۱۷۶ ..

دنیاست که می‌میرند و بازگشتی ندارند.^{۱۶۶} خداوند را فراموش کردند، خدا هم آنان را فراموش کرد.^{۱۶۷} دیگر به فکر صلاح و سعادت خود نیستند، چون حقیقت خودشان را فراموش نموده‌اند.

سومین گروه که بین دسته اول و دوم هستند، اصحاب یمین‌اند. آنها که ایمان دارند، در صد تدارک سفر آخرت هم هستند؛ اما گاهی لشکریان شیطان آنها را زمین می‌زنند و نمی‌توانند پا روی نفس و هوا بگذارند.

نصیحتها و موعظه‌ها برای تقویت مؤمن است تا نیروی بیابد و با شیطان مقابله و مقاومت کند. در روایت می‌فرماید: «مؤمن، عضد؛ یعنی بازوی مؤمن است» به برادر ایمانی‌اش کمک می‌کند. همین وعظ و نصیحت و یادآوری سفر آخرت، حق رفاقت را ادا کردن است. اصلاً به تعبیر قرآن مجید سفارش به حق و بردباری^{۱۶۸} در

^{۱۶۶} (۱) - «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا...» E\مؤمنون: ۳۷ ..

^{۱۶۷} (۲) - «... تَسْمُوا اللَّهَ فَنَسَلْ - هُمْ أَنْفُسَهُمْ...» E\حشر: ۱۹ ..

^{۱۶۸} (۳) - «... وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» E\عصر: ۳ ..

اطاعت و بندگی خدا، یا صبر در معصیت، از وظائف مؤمن و راه جلوگیری از زیان است.

مثلاً به رفیقش می‌رسد می‌گوید: «برادر! شبها بلند شده، آیا دو سه ساعت از شبت را برای تدارک بار سفر به کار می‌بری؟ نشنیده‌ای هر کس تمام شب را بخوابد، فردای قیامت مفلس وارد محشر می‌شود؟!».

نجات اصحاب یمین با لطف خداوند

اصحاب یمین، نه مثل سابقینند که کاملاً یک طرفه رو به خیر باشند

(۱) - «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا...» مؤمنون: ۳۷

..

(۲) - «... نَسُوا اللَّهَ فَنَسَلْ - هُمْ أَنْفُسَهُمْ...» حشر: ۱۹ ..

(۳) - «... وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» عصر: ۳ ..

سرای دیگر، ص: ۱۱۲

و نه مثل اصحاب شمال که نقطه مقابل سابقینند بلکه وسط هستند و در کشمکشند. شیطان آنها را به سوی خود می کشاند؛ اما اسباب هدایت الهی که از آن جمله رفیق صالح است (و الآن گفتم) او را با موعظه باز می دارد. خداوند هم مدد می فرماید. هر چه شیاطین می زنند که او را اصحاب شمال نمایند، خدا هم به لطفش، با الهام ملائکه او را نگه می دارد. مگر این که خود شخص، هدایت الهی را نپذیرد.

مروی است: «پس از آفرینش آدم و دشمنی شیطان با او و ذریّه اش، آدم عرض کرد: پروردگارا! ذریّه من ضعیف و شیطانها هم که بر آنها مسلطند، ندا رسید: در مقابل هر شیطانی ملکی می آفرینم تا وسوسه های شیطان را با الهام و اندرز برطرف نمایند».^{۱۶۹}

فریاد رسی علی علیه السلام برای دوستان

^{۱۶۹} (۱) - و لا یولد ولد آلا جعل ملک او ملکاً یحفظانه (سفینة البحار: ۱ / ۱۰۰) ..

در روز قیامت، هنگام سنجش اعمال که اصحاب یمین به زحمت می‌افتند، مخصوصاً از جهت مظالم و حقّ الناس، خداوند هم اسبابی برای رحمت خود آماده فرموده که موجب دلخوشی به رحمت خداوند است.

نمونه‌ای از آن را عرض کنم:

در بحار الأنوار، در بحث شفاعت، روایت مفصّلی از حضرت عسکری علیه السلام نقل می‌نماید تا می‌رسد به این جا که شاهد عرض ماست:

«وقتی دوستان اهل بیت متوقف شدند و از حرکت بازماندند - به

(۱) - و لا یولد ولد اّلا جعل ملک او ملکان یحفظانه (سفینه البحار: ۱ / ۱۰۰) ..

سرای دیگر، ص: ۱۱۳

واسطه حقوقی که بر عهده آنهاست - امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها فریادرسی می‌فرماید. یک عمل از اعمالش را تقدیم دوستانش می‌کند که آن عمل، بر همه پخش می‌شود و به فریاد همه دوستان می‌رسد؛ آن عمل، یک نفس کشیدن حضرتش در لیلۃ المبیت است».^{۱۷۰}

تفضل خداوند و اهل بیت نسبت به شیعیان

در لیلۃ المبیت که علی علیه السلام به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید و جانش را برای فدا کردن در راه خدا آماده کرد^{۱۷۱} و با این عمل خود، پیغمبر صلی الله علیه و آله را از گزند مشرکین ننگه داشت، اسلام را ننگه داشت دین خدا را تا قیامت ننگه داشت، هر نفس کشیدنش - که خدا ثوابش را می‌داند - به هر مؤمنی که قسمتی از این ثواب برسد، سیئاتش بدل به حسنات می‌شود، درجات صاحبان درجه بالاتر می‌رود.

^{۱۷۰} (۱) - بحارالأنوار: ۸ / ۶۰ / ح ۸۲ ..

^{۱۷۱} (۲) - «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ زُؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» E\ بقره: ۲۰۷ ..

در روایت دیگری که سید بحرانی نقل فرموده، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و علی و زهرا و حسنین علیهم السلام یاد کردند شیعیان و دوستان را تا قیامت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من نصف اعمالم را به امّتم واگذار کردم. علی علیه السلام هم فرمود: من هم نصف اعمالم را به شیعیانم واگذار کردم زهرا و حسنین علیهم السلام نیز همین را فرمودند. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: حق تعالی می‌فرماید:

من از شما بیشتر ایشان را دوست دارم، همه آنها را می‌آموزم».

(۱) - بحار الأنوار: ۸ / ۶۰ / ح ۸۲ ..

(۲) - «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» بقره: ۲۰۷ ..

سرای دیگر، ص: ۱۱۴

تنها راه امید همین است و گرنه با این ضعف در برابر مکر شیطان و با این بی‌عملی به کجا می‌رسیم.

سعدی مگر از خرمن یک خوشه ببخشند که
اقبال بزرگان ما تخم نکشیم

چرا سابقین را آخر ذکر فرمود؟

به تفسیر آیه شریفه باز گردیم: «وَالسَّبِقُونَ السَّبِقُونَ».

علت این که «سابقین» را آخر ذکر فرمود؛ یعنی اوّل اصحاب یمین و بعد اصحاب شمال و سپس سابقین را ذکر فرمود، گفته‌اند: چون می‌خواهد نخست وصف ایشان را بیان فرماید، لذا اوّل اصناف سه‌گانه را بیان می‌فرماید و سابقین را که آخر فرمود، نخست در توصیف آنان سخن می‌فرماید.

از جمله وجوه در تفسیر سابقون: «السابقون الی التوبه» است؛ کسانی که به توبه و بازگشت به سوی خدا پیشی

می‌گیرند، آنها‌یند که مقرب درگاه الهی‌اند و زودتر از دیگران نیز به بهشت می‌روند. «السابقون الی الخیرات، السابقون الی الجنات» همان طوری که مسامحه‌کاران در آخرت نیز عقب هستند، بعضی هزار سال طول می‌کشد که از صراط رد شوند.

سرای دیگر، ص: ۱۱۵

جلسه چهاردهم: ۱۷۲ وصف سابقین

«وَالسَّبِقُونَ السَّبِقُونَ * أُولَئِكَ أَلْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ *
ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ * وَقَلِيلٌ مِّنَ الْأَخِيرِينَ * عَلَى سُرُرٍ
مَّوْضُونَةٍ * مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَبِّلِينَ». ۱۷۳

اینک پروردگار عالم، شرح و وصف هر یک از دسته‌های سه‌گانه را بیان می‌فرماید. نخست توصیف «سابقین» را

۱۷۲ (۱) - شب پنج‌شنبه ۲۲/۹/۱۳۳۵ ه. ش. ..

۱۷۳ (۲) - واقعه: ۱۰-۱۶.

ذکر می کند و به همین مناسبت، نام آنان را در ردیف
آخر آورد تا پس از پایان نام سه دسته، شرح سابقین را
بیان فرماید و سپس اصحاب یمین و در آخر کار، اصحاب
شمال.

«أَوْلَئِكَ اَلْمُقَرَّبُونَ».

«ایشانند اهل قرب ربّ العالمین».

هیچ تعبیری برای عظمت شأن «سابقین»، از این تعریف
بالا تر نیست:

«مقرب درگاه خدا». در مثال ظاهری برای افراد کوتاه
نظر ملاحظه کنید،

(۱) - شب پنج شنبه ۲۲ / ۹ / ۱۳۳۵ ه. ش..

(۲) - واقعه: ۱۰ - ۱۶.

سرای دیگر، ص: ۱۱۶

می‌گویند: «فلانی به دربار شاه راه دارد». برای بیان بزرگی طرف، نزدیکی به شاه را ذکر می‌کنند. این مطلب درباره قرب حقیقی به ربّ العالمین واقعیت پیدا می‌کند؛ یعنی عظمت حقیقی برای مقربین خداست.

منظور از قرب

بدیهی است خداوند عالم از مادّه، منزّه و مبرّاست. زمان و مکان در او راه ندارد بلکه او آفریننده زمان و مکان و محیط به آنهاست. و «قرب» در این جا نیز به حسب مکان و منزلت و مقام است نه به حسب مکان و جا، لذا یکی از مفسّرین، نکته جالبی بیان فرموده است که آیه شریفه تعبیر به: «المقربون» فرموده نه «المتقربون». قرب ایشان فعل خداست نه فعل خودشان. مقامی است که خدا به آنها عطا فرموده است؛ مقامی است که به بیان نمی‌آید تنها به یک روایت که در جلد سوم بحار الأنوار است اکتفا می‌شود:

«مقرّین - که در بهشت جا می گیرند - هفته‌ای^{۱۷۴} یک مرتبه به مقام قرب دعوت می شوند؛ مثل این که مقام مکالمه است. بدون واسطه خداوند با آنان سخن می فرماید به قدری منور می گردند که وقتی باز می گردند، بهشتیان می فهمند ایشان از سابقین هستند. وقتی نزد حوریان می آیند

(۱) - مقصود از «هفته» در بهشت چیست؟ به درستی معلوم نیست؛ اگر بهشت برزخی باشد که همین هفته به معنای هفت روز زمین است و گرنه ممکن است مقصود گذشت مقداری از زمان باشد که با مقایسه با دنیا به اندازه یک هفته دنیوی می گردد ..

سرای دیگر، ص: ۱۱۷

می پرسند: این نور تازه از چیست؟ گویند: از مکالمه ربّ العالمین است.»

^{۱۷۴} (۱) - مقصود از «هفته» در بهشت چیست؟ به درستی معلوم نیست؛ اگر بهشت برزخی باشد که همین هفته به معنای هفت روز زمین است و گرنه ممکن است مقصود گذشت مقداری از زمان باشد که با مقایسه با دنیا به اندازه يك هفته دنیوی می گردد ..

بهره‌های بهشتی و قرب الهی

«فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ».

«در بهشتها بهره‌مندند».

مفسرین فرموده‌اند: «برای این که خداوند بفهماند تنها نعمت روحانی قرب پروردگار نیست بلکه نعمتها و لذتهای بهشتی دیگر نیز هست، این آیه را ذکر فرمود. انسان در بهشت، هم از حور و خوراکیهای بهشتی و نغمه‌های آن بهره می‌برد و هم از قرب و جوار ربّ العالمین».

مطابق روایت وارده از پیغمبر صلی الله علیه و آله: «طعام بهشتی یک صد هزار مزه دارد که در آن واحد، مؤمن همه آن مزه‌ها را می‌چشد و از آنها بهره می‌برد».

کثرت «سابقین» در گذشتگان

«ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ * وَقَلِيلٌ مِّنَ الْأَخِيرِينَ».

«بسیاری از پیشینیان و کمی از پسینیان».

«ثَلَّةٌ» یعنی «گروه کثیر» و مراد از اولین، سالفین و امت‌های گذشته‌اند.

از آدم ابوالبشر تا عصر خاتم الأنبیا محمد صلی الله علیه و آله و از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا قیام قیامت را آخرین گویند و به همین مناسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغمبر آخر الزمان گویند.

به حسب تعداد نفرات و جمعیتها، بدیهی است ۱۲۴ هزار پیغمبر و

سرای دیگر، ص: ۱۱۸

پیروان بسیاری از آنان نسبت به امت آخر الزمان بیشترند. قرن‌ها و دورانهای گذشته یک طرف و دوران این پیغمبر هم یک طرف، از حیث زمان و همچنین جمعیتهای گذشتگان، بیشتر است.

نکته دیگر این که: از سابقین شدن در این امت، به مراتب برتر از سابقین در سایر امتهاست، لذا خیلی مشکلتر است و

شیطان نیز انواع دامها را افکنده است. اگر کسی بخواهد از سابقین بشود، باید از همه چیز بگذرد، لذا مشتری اش هم کم است.

کثرت بهشتیان مسلمان از سایر امتها

بعضی از مفسرین متذکر شده‌اند آیه شریفه که می‌فرماید: «از پیشینیان گروه کثیری و از آخرین اندکی، از سابقین هستند» منافاتی با روایت رسیده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد که فرمود: «اهل بهشت ۱۲۰ صف هستند و هشتاد صف از آنها امت من می‌باشند».^{۱۷۵} یعنی دو ثلث از بهشتیان از مسلمانانند؛ چون منظور از بهشتیان، اصحاب یمین هستند که از مسلمانان بیشترند؛ ولی از سابقین دیگر امتها بسیارند و مسلمانان کم. و راستی همان تعبیر مشهور برای صراط: «از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر» راه سابقین است که یک عمر باید مجاهده کنند.

^{۱۷۵} (۱) - قال رسول الله صلى الله عليه و آله: اهل الجنة عشرون و مائة صفة هذه الامة منها ثمانون صفار بحار الأنوار: ۷ / ۱۳۰ / ح ۲) ..

(۱) - قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اهل الجنة
عشرون و مائة صف هذه الامّة منها ثمانون صفاً
(بحار الأنوار: ۷ / ۱۳۰ / ح ۲) ..

سرای دیگر، ص: ۱۱۹

دوران پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین زمانها

وجه دیگر برای آیه شریفه این است که «اولین و
آخرین» راجع به این امت مرحومه باشد. سبقت
گیرندگان از این امت بسیاری از اولین هستند و کمی از
آخرین. در اوایل اسلام سابقین زیادند؛ ولی در اواخر کم
می شوند. هر چه به زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله
نزدیکتر است، سابقین زیادترند و هر چه از زمان پیغمبر
دورتر می شویم، کم می شوند و دوران رو به نکبت
می رود.^{۱۷۶} به عبارت دیگر، برمی گردد به همان حدیث
شریف که فرمود: «خیر القرون قرنی ثم مایلیه».^{۱۷۷}

^{۱۷۶} (۱) - صاحب المیزان می فرماید: «این وجه، خلاف تحقیق است و وجه قبل را تأیید می نماید و ظاهر آیه شریفه، اولین، انتهای پیشین و آخرین، امت پیغمبر آخر الزمان می باشد ..

^{۱۷۷} (۲) - عوالی اللغالی: ۱ / ۳۳.

«بهترین قرون و دورانها زمان و دوران من است سپس
دورانهای پس از دوران من (یعنی هر چه رو به پایین
می رود، نکبت بیشتر است)».

مهاجرین، دنیا را پشت سر انداخته اند

به حسب جریان خارجی هم مشاهده می کنیم، در زمان
خاتم الأنبیا صلی الله علیه و آله چهار صد نفر خانه و
کاشانه خود را از ترس مشرکین رها کردند و به سوی
پیغمبر صلی الله علیه و آله مهاجرت کردند. از هستی و
سرمایه و زندگی خود گذشتند تا دینشان را نگه دارند. در
مدینه با کمال تهیدستی و فقر ساختند تا فرمان خدا و
رسول را اجرا کرده باشند. هر گاه بابت زکات چیزی

(۱) - صاحب المیزان می فرماید: «این وجه، خلاف تحقیق
است و وجه قبل را تأیید می نماید و ظاهر آیه شریفه،
اولین، اّمتهای پیشین و آخرین، اّمّت پیغمبر آخر الزمان
می باشد ..

سرای دیگر، ص: ۱۲۰

می رسید، پیغمبر هم آنها را اداره می کرد. با کمی خرما می ساختند.

خداوند در قرآن، آنها را مدح فرموده^{۱۷۸} و به پیغمبرش سفارش می فرماید: «روی از آنها برنگیر».^{۱۷۹} روزی یکی از همین اصحاب صفا به پیغمبر صلی الله علیه و آله اظهار داشت:

«خوراک منحصر به مشت خرمایی شده است».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من، دنیا به روی شما باز می شود».

یکی از حاضرین گفت: «آیا جزء عمر ما هم هست؟».

حضرت فرمود: «این زمان بهتر است؛ من می ترسم از زمانی که دنیا به شما روی آورد».

^{۱۷۸} (۱) - «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْضِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» E\ بقره: ۲۷۳ ..

^{۱۷۹} (۲) - «... وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ...» E\ کهف: ۲۸ ..

و همین طور هم بود. چه فسادها که پس از پیغمبر صلی
الله علیه و آله شد و از عهده امتحان به مال و جاه
برنیامدند.

پیش از مرگ، رسول خدا به بقیع آمد و به اهل قبور
سلام کرد، سپس فرمود: «خوش به حال شما که خوب
وقتی مردید؛ چون فتنه‌هایی مانند ابر تاریک رو به
مسلمین است.»

زمان ما بدترین زمانها

در روایتی که از کتاب «من لا یحضره الفقیه» نقل شده،
امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره آخر الزمان و
قبل از قیام مهدی علیه السلام سخن می‌فرماید و از آن
جمله درباره زنها می‌فرماید:

(۱) - «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» بقره: ۲۷۳

..

(۲) - «... وَلَا تَدْعُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ...» کهف: ۲۸ ..

سرای دیگر، ص: ۱۲۱

«کاشفات عاریات».

«در حالی که بی حجاب هستند، برهنه اند».

تا به این جمله - که شاهد عرض ماست - می رسد و می فرماید:

«و هو شرّ الأزمنة».^{۱۸۰} «بدترین زمانها آن زمان است».

امروز فقط اسمی از اسلام در میان است: «لا یبقی من الاسلام الا اسمه».^{۱۸۱} این همه اخبار آخرت را غافلند. حاضر نیستند بشنوند؛ چون دنیا پیش آنها مهم است، آخرت را بازی پنداشته اند.

بهشت؛ مکانی راحت برای مؤمنان

«عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ * مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَّقِلِينَ».

^{۱۸۰} (۱) - و فی الفقیه عن امیرالمؤمنین علیه السلام: ینظر فی آخر الزمان و اقتراب الساعة و هو شرّ الأزمنة، نسوة کاشفات عاریات، متبرجات من الدین، داخلات فی الفتن، مائلات الی الشهوات، مسرعات الی اللذات، مستحلات للمحرمات، فی جهنم خالدات (من لا یحضره الفقیه: ۳ / ۳۹۰) ..

^{۱۸۱} (۲) - مستدرک سفینه البحار: ۴ / ۳۱۱ ..

«سر» جمع «سریر» به معنای تخت است. «موضونه» هم به معنای زرباف است. بر تختهایی که با طلا و جواهرات آراسته شده رو بروی یکدیگر تکیه زنندگانند.

تکیه و راحت مؤمنین در بهشت است. آنان که سابقین اند دنیا را محل اتکا و زیست قرار نداده‌اند، بر عکس اهل جهل که دنیا را آسایشگاه

(۱) - و فی الفقیه عن امیرالمؤمنین علیه السلام: یظهر فی آخر الزّمان و اقتراب السّاعه و هو شرّ الأزمنه، نسوء کاشفات عاریات، متبرجات من الدّین، داخلات فی الفتن، مائلات الی الشّهوات، مسرعات الی اللذّات، مستحلّات للمحرّمات، فی جهنّم خالدات (من لا یحضره الفقیه: ۳/ ۳۹۰)..

(۲) - مستدرک سفینه البحار: ۴ / ۳۱۱ ..

سرای دیگر، ص: ۱۲۲

پنداشته‌اند، در حالی که این جا جای آرمیدن نیست،
جای کار کردن است، خوشیهای بعد را به خود وعده
دهید.

«برو با گور افکن خواب خوش را».

راحتی برای مؤمن، جز ملاقات رحمت خدا نیست: «لا
راحة للمؤمن دون لقاء الله». ^{۱۸۲} تختهای مطلای سلطنتی
مؤمن در بهشت، شصت ذراع طول و چهل ذراع عرض
آنهاست. با انواع جواهرات لؤلؤ و یاقوت و مرجان
آراسته شده که یک دانه‌اش در خزینه هیچ سلطانی یافت
نمی‌شود.

عرض کردم: «متکئین» یعنی تکیه زندگان، اشاره به
استراحت و راحتی مؤمن در آخرت است. سابقین در
دنیا غیر از زحمت و مجاهده چیزی نداشتند؛ دائماً در
جنگ با نفس بودند، مجاهده در ترک حرام و انجام
واجب و در ترک غفلت و یاد خداست.

^{۱۸۲} (۱) - کشف الحفاء: ۲ / ۱۷۲ ..

اعضا و جوارحش همه در کنترل است، چشم و گوش و
زبانش را مواظب است، جز به رضای خدا کار نکند بلکه
بعضی اوقات از مباحات هم باید پرهیز کند تا از تدارک
بار سفر باز نماند. بهتر آن است که شرح مطلب در ضمن
حدیث و حکایت بیان شود.

گفتگوی حضرت یحیی علیه السلام با شیطان

وقتی ابلیس جلو حضرت یحیای پیغمبر خدا آشکار شد، با
اشکال و

(۱) - کشف الخفاء: ۲ / ۱۷۲ ..

سرای دیگر، ص: ۱۲۳

لباسهای گوناگون، حضرت یحیی علیه السلام از او پرسید:
«این شکلهای و لباسها چیست؟».

گفت: «دامهایی است که به هر کدام در جای خودش
مردم را فریب می‌دهم».

حضرت یحیی علیه السلام پرسید: «آیا برای من هم دامی داری؟».

عرض کرد: «بلی».

حضرت یحیی - که از چهار سالگی، خدا به او حکمت داده است^{۱۸۳} - فرمود: «چگونه است؟».

گفت: «شب که خوراک می خوری، پیش نظرت جلوه می دهد تا لقمه ای زیادتر بخوری و سحر دیرتر برای عبادت برخیزی».

این مباحی است که سد راه عبادت می شود و هر چند مختصر باشد؛ لذا حضرت یحیی علیه السلام عهد کرد تا زنده است، شب سیر نخورد و شیطان هم عهد کرد که رازش را با بنی آدم فاش نسازد.

خلاصه، مؤمن کامل؛ یعنی سابقین در دنیا، همه اش در زحمتند، راحتی آنها وقتی است که بر سریرهایی که خدا برایشان معین فرموده است، تکیه زنند.

^{۱۸۳} (۱) - «... وَءَاتَيْنَاهُ الْحِكْمَ صَبِيًّا» E\مریم: ۱۲ ..

در بحارالأنوار مروی است: «وقتی بدن مؤمن را در
مغتسل می گذارند، روح مؤمن بالای بدن قرار می گیرد.
ملک به روحش می گوید: آیا میل داری دوباره به این
بدن باز گردی؟ گوید: نه، من پس از یک عمر زحمت و
مرارت، پس از یک عمر بدخواهی برای عبادت و شب
زنده داری برای

(۱) - «... وَعَاتَيْنَهُ اَلْحُكْمَ صَبِيًّا» مریم: ۱۲ ..

سرای دیگر، ص: ۱۲۴

آخرت، تازه خلاص شده ام».^{۱۸۴}

لذت انس مؤمنین با یکدیگر

«مُتَقَبِلِينَ»؛ «در حالی که رو به روی یکدیگرند».

«تقابل» به معنای مواجهه و رو به رو بودن است. از

نعمت های بهشتی آن است که مؤمنین سابقین، از

^{۱۸۴} (۱) - بحارالأنوار: ۶ / ۱۹۷ / ح ۵۰ ..

مجالست و گفتگوی با یکدیگر لذت می‌برند، از انوار الهی که در مؤمن ظاهر است، رفیقش نیز بهره‌مند می‌شود.

در بهشت هیچ گونه کینه و حسد نیست، همه با هم برادرنند.^{۱۸۵} به مقام مؤمن دیگر، نه تنها حسد نمی‌برد، بلکه خوشوقت هم می‌شود. به عکس جهنم که در عذابهای روحی آن مجاورت با جهنمیان دیگر است، هر کس از جلیس و هم زنجیری‌اش در رنج است. و مطابق روایت وارده، با شیطان خودش در زنجیر است و گرفتار زخم زبان و دشنام اوست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «انسان در جهنم، از ترس شماتت جلیس خود، ناله نمی‌کند».

«و مع الشیاطین فلا تغلنا».

«خدا یا! ما را با شیاطین هم زنجیر مفرما».

نعمت مجاورت با اهل بیت علیهم السلام

^{۱۸۵} (۲) - «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا...» E\ حجر: ۴۷ ..

در بهشت، سه نعمت است که از اصل بهشت بالاتر است:
نعمت خلود

(۱) - بحار الأنوار: ۶ / ۱۹۷ / ح ۵۰ ..

(۲) - «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا...» حجر: ۴۷

..

سرای دیگر، ص: ۱۲۵

و همیشگی بودن در بهشت، نعمت رضوان؛ یعنی
خشنودی خداوند از بهشتیان - که خود نعمت روحی
است - و سوّم - که شاهد عرض ماست - نعمت مجاورت با
آل محمد صلی الله علیه و آله است. همسایگان محمد
صلی الله علیه و آله، از انوار ایشان بهره می گیرند.

هر چند ما خود را لایق نمی دانیم که با این کمی عمل و
بار سنگین، به چنین مقامی برسیم؛ ولی رحمت حق و
لطف آقایان وسیع است، به قسمی که نالایقی چون ما را

نیز در بر می‌گیرد: «سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با
مورش».

سرای دیگر، ص: ۱۲۶

جلسه پانزدهم: ۱۸۶ خادمان بهشتی

«يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ
مِّن مَّعِينٍ * لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْفُونَ * وَفِيهَا مِمَّا
يَتَخَيَّرُونَ * وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ».^{۱۸۷}

پسری که هنوز به سن بلوغ نرسیده، «وُلَيْد» گفته می‌شود
و «مخلّد» هم به معنای همیشگی است، پس ترجمه آیه
شریفه این می‌شود:

^{۱۸۶} (۱) - شب سه شنبه ۴ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش.

^{۱۸۷} (۲) - واقعه: ۱۷ - ۲۱ ..

«می‌گردند اطراف مؤمنین، پسرهایی که همیشه جوان هستند (برای خدمتگزاری)، این خادمین زیبا در بهشت، جمالشان هم مانند جوانی‌شان همیشگی است.»

بعضی از مفسّرین احتمال داده‌اند: «مخلّد» از «خلد» به معنای گوشواره و زینت آمده باشد؛ یعنی پسرانی که خادم اهل بهشتند، آرایش

(۱) - شب سه شنبه ۴ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۱۷ - ۲۱ ..

سرای دیگر، ص: ۱۲۷

شدگان به گوشواره‌های زرّین هستند.

این خادمهای بهشتی کیستند؟ برخی احتمال داده‌اند از مخلوقات ابداعی بهشت باشند؛ مانند حورالعین که از خود بهشت آفریده شده است.

اما آنچه از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است این است که: «این خادما اولاد کفار و مشرکین هستند که قبل از بلوغ از دنیا رفته‌اند».^{۱۸۸} اولاد مسلمانان که قبل از بلوغ از دنیا می‌روند، شکی نیست که بهشتی هستند و اگر پدر و مادرشان بهشتی شدند با آنان محشورند. و بنا به روایتی که رسیده: «اگر کوچک و شیرخوار بودند و مردند، در تحت کفالت حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام هستند تا روز قیامت که به والدین خود می‌رسند».^{۱۸۹}

البته قدر مسلم، اولاد شیعیان علی علیه السلام هستند که تحت تکفل حضرت ابراهیم و ساره علیهما السلام می‌باشند.

اما اولاد کفار و مشرکین، قبل از بلوغ در دنیا تابع پدر و مادرند، نجس هستند و اگر بمیرند، حکم آن بنا بر خبری که عبدالله بن سلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده

^{۱۸۸} (۱) - بحار الأنوار: ۵ / ۲۹۱ / ح ۶ ..

^{۱۸۹} (۲) - همان: ۲۹۳ / ح ۱۸.

روشن می‌شود که پرسید: «آیا قومی را عذاب می‌کنند بدون این که حجت بر آنها تمام شود؟
حضرت فرمود: معاذالله! نه چنین است.

عبدالله گفت: بنابر این، آیا اولاد کفار و مشرکین در بهشتند یا جهنم؟

اگر به بهشت بروند که شرایط در آنها نبوده و اگر به جهنم بروند که

(۱) - بحار الأنوار: ۵ / ۲۹۱ / ح ۶ ..

(۲) - همان: ۲۹۳ / ح ۱۸.

سرای دیگر، ص: ۱۲۸

استحقاق عذاب نداشتند؛ یعنی تکلیف بر آنها نبوده است.»

حاصل روایت شریفه آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدای تعالی حجت را بر آنها تمام خواهد فرمود، همه را در محلّ واحد جمع می کنند، آنگاه ندا می رسد: **ما دینکم و ما الهکم و ما تعبدون؟**؛ چه دینی دارید و خدایتان کیست و چه کسی را می پرستید؟
گویند: پروردگارا! تو شاهدی که ما، قبل از بلوغ از دنیا رفتیم. ندا می رسد: آیا اگر فرمان من به شما می رسد اطاعت می کردید؟

گویند: بلی. ندا می رسد، هم اکنون به گوشه محشر بنگرید. فضایی از آتش ظاهر می شود. به آنها دستور داده می شود به آتش بروید. اینها بر دو دسته می شوند. گروهی وارد آتش می شوند و آتش ذرّهای آنها را نمی سوزاند. این عدّه به بهشت درمی آیند و «**وَلِدَانٌ مُّخَلَّدُونَ**» هستند که خادم بهشتیان می باشند، از عهده امتحان بیرون آمدند.

ولی آن عده‌ای که سرپیچی می‌کنند و به آتش
نمی‌روند، مورد عتاب واقع می‌شوند، گویند: گناه ما
چیست؟ ندا می‌رسد: این جا بلا واسطه امر کردیم اطاعت
نکردید، آیا در دنیا اطاعت می‌کردید؟».^{۱۹۰}

مکان مستضعفین پس از مرگ

در روایات دیگر این است که اولاد مشرکین و کفار - که
قبل از بلوغ مرده‌اند - مثل دیوانه‌ها و زنهایی که عقلشان
کم است بلکه هر ضعیف

(۱) - بحار الأنوار: ۵ / ۲۹۱ / ح ۷ ..

سرای دیگر، ص: ۱۲۹

العقل و سفیهی و هر جاهل قاصری که در دنیا اسم خدا و
آخرت را نشنیده؛ مثلاً میان جنگلها و پشت کوهها زندگی
می‌کرده و خلاصه هر کس حجّت برایش تمام نشده، اینها
«مستضعفین» هستند و در قیامت در اعراف؛ جایی میان

^{۱۹۰} (۱) - بحار الأنوار: ۵ / ۲۹۱ / ح ۷ ..

بهشت و دوزخ، آنان را جا می‌دهند؛ نه معذبند و نه متنعم؛^{۱۹۱} چون در بهشت حتماً باید ایمان همراه باشد و جهنم جای اهل کفر و جرم است، لذا این عده، نه در کات دوزخ را دارند و نه درجات بهشت را.

خدا عادل است، به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد؛ ولی باید از او فضلش را مطالبه نمود:

«اللَّهُمَّ عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک».

بنابر این، معنای آیه شریفه واضح گردید که بهشتیان را پسران زیبایی - که همیشه جوان و زیبایند - خدمت می‌کنند.

پذیرایی با ظرفهای بهشتی

«بِأَنْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ».

^{۱۹۱} (۱) - بحارالأنوار: ۸ / ۳۴۱ / ح ۲۳ ..

ظرفهایی که دسته و لوله ندارد «کوب» نامیده می‌شود و جمع آن «اکواب» است و ظرفهایی که دسته و لوله دارد آن را «ابریق» گویند و جمعش «اباریق» است.

بعضی هم فرموده‌اند: «ابریق»، معرب آبریز است؛ یعنی اسم آن در عجمی آبریز بوده و به عربی آن را ابریق خوانده‌اند. و نیز در وجه

(۱) - بحار الأنوار: ۸ / ۳۴۱ / ح ۲۳ ..

سرای دیگر، ص: ۱۳۰

مناسبتش گفته‌اند که: «براقیت آن موجب نامیدنش به ابریق شده است».

«کأس» هم به معنای جام است. خادمهای بهشتی - که در آیه قبل گذشت - این ظرفها را با جام نزد اهل ایمان می‌آورند، ابریق هم برای شستن دست است، آنگاه از «معین» شراب گوارا از بهشتیان پذیرایی می‌کنند.

«معین» شراب ناب و پاک را گویند. شراب بهشتی که پاک محض و هوش و محبت آور است، با شراب دنیوی، اشتراک در اسم و تضاد در معناست. در حقیقت متباین است.

عدم درد و بیهوشی در شراب بهشتی

«لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ».

«از آن شراب سر درد نمی گیرند و بی هوش نیز نمی شوند».

در شراب دنیوی چهار مفسده موجود است:

اوّل: کسی که شراب خورد، مبتلا به صداع؛ یعنی سردرد می شود.

دوّم: مست می گردد و عقلش ضایع می گردد.

سوّم: مبتلا به قی کردن می شود.

چهارم: ادرار زیاد می گردد.

اینها نتیجه کثافت شراب دنیوی است؛ اما شراب بهشتی به عکس است؛ نه سر دردی دارد و نه بی‌هوشی و مستی بلکه شراب بهشتی هوش را زیاد می‌کند، ادراک و وسعت می‌یابد و دوستی خدا را زیاد می‌کند؛ لذا نشاطش بیشتر می‌شود. به خاطر همین می‌فرماید: «لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا».

سرای دیگر، ص: ۱۳۱

«بهشتیان از آن شراب، سر درد نمی‌گیرند».

«وَلَا يُنْزِفُونَ».

«و نه عقلشان از کار می‌افتد که بی‌هوش شوند (بلکه مزید بر هوش و ادراک و محبت می‌گردد)».

معنای دیگر برای «لَّا يُصَدَّعُونَ»؛ یعنی «لا یمنعون»؛ بهشتیان هرگز از آن شراب باز نداشته نمی‌شوند، هر لحظه‌ای که اراده کنند و مایل باشند، برایشان آماده است و در اختیارشان گذاشته می‌شود.

میوه‌ها و گوشت مرغ بهشتی

«وَفَكِيهَةٌ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ».

«و میوه‌ها از آنچه برمی‌گزینند».

خادمان بهشتی از میوه‌های بهشتی (هر چه را که بهشتیان مایل باشند) آماده می‌سازند. میوه بهشتی، سفل و ثقل ندارد، هر چه میل کند باز مزید بر میلش می‌شود.

«وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ».

«و گوشت مرغ از آنچه به آن مایلند».

در تفاسیر رسیده که: «مرغ بهشتی سخن می‌گوید مثل سایر اجزای بهشت که همه دارای حیات و ادراکند. برگ درختان و پرنده‌ها و حتی خلخال پای حوریان نیز نطق دارند، فوق عالم طبع است و دستگاه دیگری است».

سرای دیگر، ص: ۱۳۲

باز در تفاسیر است: «مرغی از مرغان بهشتی روی شاخه درخت، با لحن جالب با مؤمن سخن می‌گوید: ای ولی خدا! من مرغی هستم که خدا مرا در بهشت آفریده،

نیست چشمه‌ای مگر این که من از آن آشامیده‌ام و نیست میوه‌ای در بهشت مگر این که از آن خورده‌ام. گوشت من از این آبها و میوه‌هاست. آیا به گوشت من مایل هستی؟

مؤمن گوید: آری. مرغ، خودش را جلو او می‌افکند، پر می‌زند، از هر پری قسمتی از گوشت بیرون می‌ریزد که هر کدام طعمی دارد و مؤمن میل می‌کند، آنگاه مرغ دوباره به پرواز در می‌آید».

نیروی مؤمن در بهشت

مروی است: «در بهشت، مؤمن دارای قصری است که در آن هفتاد خانه از یاقوت سرخ و در هر خانه‌ای سریر و روی هر سریری، هفتاد خوان طعام و هر خوان، طعامی، هفتاد رنگ است و مؤمن از همه آنها استفاده می‌کند. و نیز از تمام حورها که برایش آماده شده بهره‌مند می‌شود».

راستی به فرموده علی علیه السلام: «چقدر طالب بهشت کم است! ندیدم متاعی این قدر گرانبها و کم مشتری باشد».

چنین مقامی را باید شخص راغب باشد و عمرش را به امید آن صرف کند. کسی که بهشت را شناخت مشغولیات دنیا او را نمی‌فریبد.

سخنان علی علیه السلام درباره بهشت و طالبان آن

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌فرماید: «خداوندا! مهمانخانه‌ای

سرای دیگر، ص: ۱۳۳

تدارک فرمودی در حد عظمت خودت و در آن انواع مأكولات و مشروبات و کاخها و نعمتها تدارک دیدی، آنگاه قاصد فرستادی تا مردمان را به آن مهمانخانه بخواند؛ اما وا اسفا! که این خلق، نه خواننده الهی را اجابت کردند و نه بر سر شوق آمدند. طلب بهشت

نمی‌کنند؛ اما طالب ملک نکبت بار دنیوی هستند. سگ
صفتان، لاشخوروار روی جیفه عالم طبع افتاده، مثل این
که تنها برای این جا آفریده شده‌اند».^{۱۹۲}

(۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۰۹ ..

سرای دیگر، ص: ۱۳۴

جلسه شانزدهم:^{۱۹۳} بهترین لذت جسمانی در بهشت

«وَحُورٌ عَيْنٌ * كَأَمْثَلِ اللَّوْثِ الْمَكْنُونِ».^{۱۹۴}

از نعمتهای الهی در بهشت «حورالعین» است. بنا به
روایتی که از حضرت صادق علیه السلام مروی است،
می‌فرماید: «برای بهشتیان هیچ لذتی برتر از حورالعین

^{۱۹۲} (۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۰۹ ..

^{۱۹۳} (۱) - شب چهارشنبه ۵ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش.

^{۱۹۴} (۲) - واقعه: ۲۲ - ۲۳ ..

نیست»؛^{۱۹۰} البتّه نسبت به نعمتهای جسمانی و گرنه نعمتهای روحانی - که گذشت - برتر از همه است.

«حور» به معنای سفید اندام است و وجه تسمیه‌اش آن است که در اثر جمال و کمالش، عقل در او حیران می‌گردد که چه مخلوق لطیف و عجیبی است.

«عین» هم به معنای چشم است؛ گشاده چشمان. یا سیاهی چشم ایشان

(۱) - شب چهارشنبه ۵ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۲۲ - ۲۳ ..

(۳) - قال: انّ اهل الجنّة ما يتلذّذون بشيء في الجنّة اشهى عندهم من النّكاح (بحار الأنوار: ۸ / ۱۳۹ / ح ۵۳) ..

سرای دیگر، ص: ۱۳۵

^{۱۹۰} (۳) - قال: انّ اهل الجنّة ما يتلذّذون بشيء في الجنّة اشهى عندهم من النّكاح (بحار الأنوار: ۸ / ۱۳۹ / ح ۵۳) ..

در نهایت سیاهی و زیبایی و سفیدی آن در نهایت سفیدی و در نهایت صفا و طراوت باشند. درباره جمال و لطافت حوریان، روایات متعددی رسیده که در برخی می‌فرماید: «به قدری لطیف‌اند که هفتاد حُلّه می‌پوشند که هر کدام رنگی ویژه خود دارند، مع الوصف از زیر تمام حُلّه‌ها بدن لطیفش نمایان است».

در روایت دیگر، این‌طور تعبیر می‌فرماید که: «مغز استخوان ساق پایش نمایان است».

یا: «کبدش به منزله آینه است که مؤمن صورت خودش را در آن می‌بیند».

«گردنبند حور، به روی مؤمن می‌خندد و موجب نشاطش می‌گردد، خلخال پایش به انواع نغمه‌ها آواز می‌خواند».

گفتیم که بدن حور از زیر هفتاد حُلّه پیداست. راوی عرض کرد:

چگونه می شود؟ حضرت مثال می زند، می فرماید: «مثل این که سکه پولی در آب صاف و عمیق بندازید، از زیر آب این پول پیدا است».^{۱۹۶} البته این مثالی که امام می زند، برای رفع استعجاب است و گرنه لطافت اجسام آن عالم، قابل مقایسه با لطافت آب یا هوا نیست. این جا جمالی نیست بلکه کثافت جسم و ماده اش غالب است؛ اما در آن عالم، جهت لطافتش غالب است.

راوی عرض کرد: «آیا حوریان سخن هم می گویند؟».

(۱) - كما يرى احدكم الدرهم اذا القيت في ماء صاف قدره قيد رمح (بحار الأنوار: ۸ / ۱۳۶ / ح ۴۸) ..

سرای دیگر، ص: ۱۳۶

حضرت فرمود: «آری، سخنان دلربایی دارند و می گویند: ماییم نعمت داده شدگان در بهشت. ماییم که در بهشت، همیشگی هستیم. ماییم که از شوهران خود خشنود هستیم.

^{۱۹۶} (۱) - كما يرى احدكم الدرهم اذا القيت في ماء صاف قدره قيد رمح (بحار الأنوار: ۸ / ۱۳۶ / ح ۴۸) ..

خوش به حال کسی که ما را برای او آفریدند و او را
برای ما قرار دادند».^{۱۹۲}

صفات دیگر از بهشت

حدیث دیگری از حضرت جعفر صادق علیه السلام رسیده
و در آن نکات چندی جلب توجه می کند:

پس از آن که فرمود: «خداوند برای مؤمن، در بهشت
کاخی آفریده که در آن هفتاد خانه است و در هر خانه
هفتاد سریر و بر هر سریر، هفتاد فراش و بر هر فراشی،
حوری از حوریان بهشتی قرار گرفته و مؤمن نیروی صد
مرد دارد و از همه آنها بهره می برد»، آن وقت حضرت،
شرح مبسوطی می فرماید، مجملًا آن که: «مؤمن هنگامی
که از خوردن و آشامیدن فارغ شد، با حوری از حوریان
بهشتی مانوس می گردد. ناگاه نور تازه‌ای طالع می شود
که بر نور سابق افزوده می شود و (به تعبیر روایت) چهل
هزار برابر، نور قوی تر پیدا می شود. از ملائکه می پرسد:

^{۱۹۲} (۱) - نحن التاعمات فی الجنات، نحن الخالدات، نحن الراضیات، نحن خیرات حسان خلقنا لازواج الکرام (تفسیر منهج الصادقین: ۱۳۹ / ۹) ..

این نور چیست؟ آیا از انوار تجلیات الهی است؟ پاسخ می‌دهد: قدوس قدوس جلّ جلاله؛ اینها از انوار الهیه نیست بلکه نور یکی از حوریان مربوط به تو است که در خیمه بود، تو را که دید تبسم کرد، این نور تبسم حور

(۱) - نحن النّاعمات فی الجنّات، نحن الخالدات، نحن الرّاضیات، نحن خیرات حسان خلقنا لازواج الکرام (تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۳۹) ..

سرای دیگر، ص: ۱۳۷

است و از شوق ملاقات تو است.

مؤمن او را احضار می‌کند، هزار خادم و هزار خادمه آن حور را با آن حُلّه‌های بهشتی می‌آورند. به دست هر یک از خدمه، طبقهای بهشتی است که بر راهش نثار می‌کنند. مؤمن حیران می‌شود از جمال حور، با او معانقه می‌کند و چهل سال همبستری آنان طول می‌کشد».

در همین روایت رسیده که: «مؤمن از او می پرسد: تو کیستی؟ گوید:

نخواندی آیه قرآن را: «ولدینا مزید» و نزد ما - که خدا عالمیم - زیادتی است، من از زیادتی فضل خدا هستم».^{۱۹۸} یعنی زاید بر استحقاق و همچنین لطف معمولی حضرت حق، عنایت خاصی است که مربوط به کار و کوشش شخص نیست بلکه صرف فضل خداست. هنگامی که مؤمن با آن حور سر گرم است، ناگاه نور دیگری طالع می شود که چهل هزار برابر نور حور کذایی است. مؤمن حیرتش بیشتر می شود. زنی را می بیند که جمال و زینتش چهل هزار برابر آن حور است.

می پرسد: «تو کیستی؟». پاسخ می دهد: «من همسر صالح تو هستم».

^{۱۹۸} (۱) - بحارالانوار: ۸ / ۲۱۴ / ح ۲۰۵ ..

هر دو رکعت نمازی که مؤمن و مؤمنه می خوانند، بر نور و جمالش افزوده می شود.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «علت این که زنان مؤمنه جمالشان از حور بیشتر و وجیه ترند (در آخرت) این است که ایشان نماز خوانند. حور

(۱) - بحار الأنوار: ۸ / ۲۱۴ / ح ۲۰۵ ..

سرای دیگر، ص: ۱۳۸

از بهشت آفریده شده؛ ولی مؤمنه نور نماز کسب کرده است (البته نماز باید باشد، نه صرف راست و خم شدن بدون حضور قلب و طهارت).

آنگاه روی بازوی راستش به قلم نور نوشته شده:
«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ».

«شکر خدای را که آنچه به ما وعده فرموده بود، درست وفا فرمود».

روی دست چپش به قلم نوشته شده: «الحمد لله الذي
أذهب عنا الحزن».

«سپاس خدای را که اندوه را از ما برد».

و روی سینه‌اش نوشته: «حیبي انا لك لا اريد سواك».

«عزیزم! من برای تو هستم جز تو را نمی‌خواهم و غیر از
تو، به کسی نظر ندارم».

این مقداری است که می‌شود بیان کرد و گرنه مطلب،
فوق بیان است.

خدا کند از این سخنها شوقی در گوینده و شنونده برای
نعمت باقی پیدا شود.

مکاشفای درباره حور

یکی از بزرگان درباره بهشت، رؤیا و مکاشفای صحیح
ذکر کرده می‌فرماید: «خداوند توفیق تهجد و بیداری
سحرها و سرگرمی به عبادت را به من عنایت فرموده بود.
شب‌ی به عادت همیشگی برخاستم لیکن دیدم کسل هستم.

گفتم مقدار دیگری می‌خواهم و نزدیک صبح برمی‌خیزم.
تا خوابم برد، زنی با جمال بی‌نظیر را در خواب دیدم
که دو گونه‌اش سخت

سرای دیگر، ص: ۱۳۹

می‌درخشید. پرسیدم تو کیستی؟

پاسخ داد: خدا مرا برای تو آفریده است، مال تو هستم.

گفتم: گونه‌هایت چرا این قدر می‌درخشد؟

پاسخ داد: این جمال من، اثر اشکهای چشم تو در
سحرهاست.

خواستم با او در آمیزم، گفت: راهی به من نداری مگر
این که این حایل تن برداشته شود؛ یعنی مرگ تو، اول
وصال ماست. اگر مشتاق من هستی، چرا این قدر
می‌خواهی؟ می‌فرماید: پس از آن رؤیا، دیگر از شوق آن
حور، خوابم نمی‌برد.»

«وَحُورٌ عَيْنٌ * كَأَمْثَلِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ».

«حورالعین مانند مروارید در صدف نگه داشته شده، اصلاً دست نخورده و غباری بر آن ننشسته است».

کیفیت بوی حور

از حیث بوی حور، در روایات اهل بیت، تعبیرهای مختلف برای معطر بودن حور رسیده است. امام علیه السلام می‌فرماید: «حور از تربت بهشتی آفریده شده و معطر است (به عطر بهشت) و هر لباسی از او بوی خوش ویژه‌ای دارد».

در حدیثی که از حضرت خاتم الأنبیا صلی الله علیه و آله نقل شده می‌فرماید: «بوی حور، بوی گل سرخ بهشتی است».

گل سرخ زیبا، قطره‌ای است از خزینه آخرت که در این عالم چکانده شده است، اصل و خالصش آن جاست. کسانی که مایلند با حور تزویج

سرای دیگر، ص: ۱۴۰

کنند، مهرش گران است، نقل یک میلیون نیست، مهرش تقواست.

ملائکه و بوی یاس بهشتی

در روایتی، بوی ملائکه را یاس بهشتی بیان می‌فرماید و بوی ارواح انبیا، به بهشتی است، خبری را به عنوان مژده عرض کنیم: «خداوند وعده فرموده که مؤمن در ساعت آخر عمرش، ملائکه رحمت به او مژده و دلگرمی می‌دهند».^{۱۹۹} چه خوش است ساعت آخر عمر! طلیعه بهشت را با بوی یاس بهشتی که از ملائکه رحمت تراوش می‌کند استشمام نماید.

بعضی هستند که علاوه بر بوی یاس، بوی گل سرخ بهشتی را نیز می‌شنوند.

در خبری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده، فرمود: «دخترم زهرا علیها السلام بوی انبیا، ملائکه و حوریان را داراست (یعنی هم بوی به و هم یاس و هم

^{۱۹۹} (۱) -i «إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» E\ فصلت: ۳۰ ..

گل سرخ بهشتی را دارد)». ^{۲۰۰} آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری. «یا وجهه عند الله اشفعی لنا عند الله».

(۱) - «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» فصلت: ۳۰ ..

(۲) - ریاحین الشریعه: ۱ / ۲۰۸ ..

سرای دیگر، ص: ۱۴۱

جلسه هفدهم: ^{۲۰۱} نورانیت حوریان بهشتی

«وَحُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَلِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ * جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». ^{۲۰۲}

^{۲۰۰} (۲) - ریاحین الشریعه: ۱ / ۲۰۸ ..

^{۲۰۱} (۱) - شب پنجشنبه ۶ / ۱۰ / ۱۳۳۵ هـ. ش ..

^{۲۰۲} (۲) - واقعه: ۲۲ - ۲۴ ..

بعضی از مفسّرین فرموده‌اند: «حور، از ماده حیرت است و وجه تسمیه‌اش این است که جمالی که خداوند در او قرار داده است، سبب حیرت عقل می‌باشد به طوری که در این عالم، کسی طاقت دیدن آن جمال را ندارد». در این زمینه روایاتی رسیده است. در بعضی این طور تعبیر می‌فرماید: «اگر حوری در این عالم بیاید، نورش بر نور آفتاب چیره می‌شود همان طوری که نور آفتاب بر نور ماهتاب چیره می‌شود و محو می‌گردد».

(۱) - شب پنج شنبه ۶ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۲۲ - ۲۴.

سرای دیگر، ص: ۱۴۲

در بعضی دیگر این طور تعبیر می‌فرماید: «اگر حوری در این عالم بیاید، همه اهل عالم هلاک می‌شوند».

و در روایت دیگر می‌فرماید: «اگر قطره‌ای از آب دهان حور به دریا‌های شور ریخته شود، همه شیرین می‌گردد».

«اگر لباسی از لباس‌های حور را در این عالم بیاورند، همه مردمان بی‌هوش می‌گردند و گفتیم که اگر خود حور بیاید، همه می‌میرند».^{۲۰۳}

جایی که جمال یوسف را تحمل نکنند!

قرآن مجید در سوره یوسف، داستان ملاقات زنان مصری با یوسف و بریدن دستهایشان را ذکر فرموده است: «به قدری از جمال یوسف بی‌خود شدند که دستشان را به جای ترنج بریدند و نفهمیدند».^{۲۰۴} و حال آن که جمالی که خدا به یوسف داده بود، در حدّ این عالم بود و اصل جمال در بهشت است.

بعضی از مفسّرین گفته‌اند: «... **أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ** ...»؛^{۲۰۵} «به درستی که خداوند حایل است میان

^{۲۰۳} (۱) - مدرک این روایات، در لغال الأخبار: ۴ / ۳۶۴ می‌باشد ..

^{۲۰۴} (۲) - «... فَلَمَّا رَأَتْهُ أَكْبَرَتْهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ...» E\ یوسف: ۳۱ ..

^{۲۰۵} (۳) - انفال: ۲۴ ..

شخص و دلش» اشاره است به پرده‌ای که خداوند بین این عالم و عالم دیگر قرار داده است، میان چشم قلب و عالم ملکوت، حجاب است؛ زیرا طاقت درک آن را در

(۱) - مدرک این روایات، در لئالی الأخبار: ۴ / ۳۶۴ می‌باشد ..

(۲) - «... فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ...» یوسف: ۳۱ ..

(۳) - انفال: ۲۴ ..

سرای دیگر، ص: ۱۴۳

این عالم ندارد.»

از جهت عذاب هم همین طور، اگر یک قطره از زقوم جهنم در این عالم بیاید همه جا را آتش می‌زند؛ اگر بر کوه بیفتد تا هفت طبقه زمین را سوراخ می‌کند؛ لذا دنیا بازیچه و آخرت، بزرگ و حقیقت است:

« اَلْحَاقَّةُ * مَا اَلْحَاقَّةُ * وَمَا اُدْرِلُ - كَمَا اَلْحَاقَّةُ ». ۲۰۶

درخشان تر از مروارید

« كَأَمْثَلِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ».

« حوریان بهشتی مانند مروارید نهان شده هستند ».

مرواریدی که از دریا می‌گیرند، آن را در جعبه‌ای قرار می‌دهند تا غباری به آن نرسد و ضمناً محفوظ هم باشد. وقتی دستمالی نشود و غباری هم به آن نرسد، درخشانتر است.

« مَكْنُونِ »؛ یعنی مستور و پنهان. تعبیری از این لطیف‌تر نیست.

می‌فرماید: « حوریان چون مروارید نهان شده‌اند »؛ یعنی در نهایت درخشندگی و لطافتند.

نعمتهای بهشتی نتیجه کردار نیک

« جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ».

«برای پاداش آنچه بجا می آوردند».

(۱) - حاقه: ۱ - ۳ ..

سرای دیگر، ص: ۱۴۴

مکرر در قرآن مجید، دعوت به عمل فرموده است. انبیا هم به عمل خواندند. انسان بدون عمل به درجات نمی‌رسد، اگر کسی خیال کند بدون عمل صالح او را به بهشت راه می‌دهند، خیال خام است.

فضل الهی به جای خود؛ اما زمینه آن، ایمان و عمل صالح است:

«اگر بی‌ایمان رفت، بوی بهشت را نیز نخواهد شنید و بهشت بر او حرام است».^{۲۰۷} میزان هم، ساعت آخر است تا با چه حال بمیریم. نمی‌دانیم آیا ایمان را با خود می‌بریم یا نه؟ در اواخر دعای شریف کمیل می‌خوانید:

^{۲۰۷} (۱) - «... مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَزَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ...» E\ماتده: ۷۲ ..

«اگر نبود که حکم فرمودی که منکرینت را عقوبت کنی و دشمنانت را همیشه در آتش دوزخ نگهداری، هر آینه آتش را همه، خنک و سلامت می گرداندی؛ ولی سوگند یاد فرموده‌ای که دوزخ را از کافرین پر فرمایی.»^{۲۰۸} این همه سوز و گدازها برای ساعت آخر است بلکه توفیق عنایت فرماید با ایمان از دنیا برویم؛ با حبّ خدا و اهل بیت، نه با حبّ دنیا و شهوات.

ضمناً عاقبت به خیری هم در نتیجه عمل است. آن حدیث شریف را

(۱) - «... مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ...»
مأئده: ۷۲ ..

(۲) - لولا ما حکمت به من تعذیب جاحدیک و قضیت به من اخلاص معاندیک لجعلت النار کلّها بردا و سلاما و ما کان لأحد فیها مقرّاً و لا مقاما لکنک تقدّست اسمائک

^{۲۰۸} (۲) - لولا ما حکمت به من تعذیب جاحدیک و قضیت به من اخلاص معاندیک لجعلت النار کلّها بردا و سلاما و ما کان لأحد فیها مقرّاً و لا مقاما لکنک تقدّست اسمائک أقسمت ان تملاها من الکافرین) مفاتیح الجنان/ دعای کمیل) ..

أقسمت ان تملأها من الكافرين (مفاتيح الجنان / دعای
کمیل) ..

سرای دیگر، ص: ۱۴۵

که مکرر عرض کرده‌ام: «**کما تعيشون تموتون و کما
تموتون تبعثون**».^{۲۰۹} «همان طور که زندگی کردید
می‌میرید و همان طور که مردید برانگیخته می‌شوید».

پس کسی که یک عمر، اهل عمل با صدق بود، عاقبتش
هم به خیر است. خدا رحیم‌تر از آن است که او را ساعت
آخر به خودش واگذارد.

هر کس جهنم می‌رود، به واسطه اعتقاد و عملش می‌باشد؛
چنانچه بهشت هم همین است:

«**جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**».

«روز قیامت روزی است که هر کس عملش را آماده
می‌یابد، انوار اعمال صالحه و ظلمات گناهان را

^{۲۰۹} (۱) - عوالم اللالی: ۴ / ۷۲ ..

می بیند».^{۲۱۰} غرض آن که: بهشت رفتن، با حور جمع شدن، بر سریر بهشتی جا گرفتن، خلاصه از نعمتهای بهشت بهره مند شدن، بدون عمل، خیال خام است.

(۱) - عوالی اللئالی: ۴ / ۷۲ ..

(۲) - «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ...» آل عمران: ۳۰ ..

سرای دیگر، ص: ۱۴۶

جلسه هجدهم: ^{۲۱۱} خداوند؛ صاحب روز جزا

«جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا *
إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا».^{۲۱۲}

^{۲۱۰} (۲) - «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ...» E آل عمران: ۳۰ ..

^{۲۱۱} (۱) - شب سه شنبه ۸ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش.

^{۲۱۲} (۲) - . واقعه: ۲۴ - ۲۶ ..

از نامهای قیامت، «دین» است و دین به معنای جزاست.
حضرت سجّاد علیه السلام در دعای صحیفه عرض می کند:
«خداوندا! اگر اولین و آخرین جمع شوند که تو را
وصف کنند نتوانند، مگر آنچه خودت در قرآن خود را
وصف فرمودی: «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؛ یعنی: صاحب روز
جزای اعمال بندگان».

از اوّل تکلیف تا آخر عمر، کوچک و بزرگ کارها حساب
می شود.

به نصّ قرآن مجید: «خرد و بزرگ امور شمرده شده در
نامه اعمال، جزا داده می شود».^{۲۱۳}

(۱) - شب سه شنبه ۸ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۲۴ - ۲۶ ..

(۳) - «... وَيَقُولُونَ يَوْمَئِذٍ مَا لَ هَذَا اَلْكُتُبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً
وَلَا كَبِيرَةً اِلَّا اَحْصَاهَا ...» كهف: ۴۹ ..

^{۲۱۳} (۳) - «... وَيَقُولُونَ يَوْمَئِذٍ مَا لَ هَذَا اَلْكُتُبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً اِلَّا اَحْصَاهَا ...» كهف: ۴۹ ..

«خداوند کار نیک شما را ضایع نخواهد گذاشت». ^{۲۱۴}

عدم دشنام و ناسزاگویی در بهشت

بعد از نعمتهای صوری بهشت که ذکر فرمود، یکی از نعمتهای بزرگ روحانی در بهشت را یادآوری می‌فرماید:

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا».

«بهشتیان در بهشت، سخن بیهوده و دشنام نمی‌شنوند».

لغو و دشنام، مال جهنمیان است که آن جا هم به عادت

دنیا به یکدیگر فحش و دشنام می‌دهند و یکی از

عقوبتهای روحی دوزخ همین موضوع است که مبتلا به

سب و شتم و شماتت و اتهام یکدیگر است. آن یکی

می‌گوید: «تقصیر تو بود که من جهنمی شدم». دیگری

می‌گوید: «بلکه تو مرا هلاک کردی».

^{۲۱۴} (۱) - «... أُنْقِ الْأَضْيَعُ عَمَلٍ عَمِلَ مِنْكُمْ...» E آل عمران: ۱۹۵ ..

«تأثیم» از مادّه «اثم» به معنای گناه و نارواست. بهشتیان، لغو و ناروا و دشنام و فحش نمی‌شنوند. آن‌جا دارالسلام است. سلامت از هر ناروایی در آن جاست. نتیجه عمل خودشان که در دنیا از لغو‌گریزان بودند.^{۲۱۰} آن‌جا نه تنها لغو نمی‌شنوند بلکه:

«إِنَّا قِيًّا سَلَمًا سَلَمًا».

«مگر گفتاری که عبارت از درود باشد».

(۱) - «... أَنِّي لَأُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ...» آل عمران: ۱۹۵

..

(۲) - «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» مؤمنون: ۳..

سرای دیگر، ص: ۱۴۸

«سَلَمًا» دوّم تأکید است؛ یعنی در بهشت همه‌اش تحیت و درود است.

^{۲۱۰} (۲) - «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» E مؤمنون: ۳..

می‌دانید که سلام کردن در اسلام تأکید شده است؛ حتی «اگر کسی به شما برسد و چیزی از شما پرسد، اگر اوّل سلام نکند، پاسخش را ندهید».^{۲۱۶} سلام، علاوه بر این که نشانه مسلمانی و شعار اسلام است^{۲۱۷} و می‌رساند که گوینده‌اش مسلمان است، معنای دیگری هم دارد و آن این است که از اذیت من در سلامت هستی و من با تو در سلّم می‌باشم.

هنوز هم در عرب مرسوم است که اگر کسی با دیگری نزاع دارد به او سلام نمی‌کند.

سلام هم در بهشت به معنای سلامتی از فنا و زوال است. سلام مؤمنین به یکدیگر، بشارت به خلود و همیشگی بودن در بهشت است.

مژده به سلامتی، مطلق از پیری، بیماری، ناتوانی و خستگی است؛ حتی در بهشت تکرار هم - که ملال آور است - راه ندارد: «تازه به تازه نو به نو» است. غیر از فرح

^{۲۱۶} (۱) - عن التّیّح صلی الله علیه و آله من بدء بالكلام قبل السلام فلا تجیبوه (سفینة البحار: ۱ / ۶۴۵) ..

^{۲۱۷} (۲) - «... وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْنَا مُؤْمِنًا...» (E\ نساء: ۹۴) ..

و نشاط چیزی نیست؛ چنان که در دوزخ هر روز عذابی تازه است.

(۱) - عن النبیّ صلی الله علیه و آله من بدء بالكلام قبل السلام فلا تجبوه (سفینه البحار: ۱ / ۶۴۵) ..

(۲) - «... وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا...»
نساء: ۹۴ ..

سرای دیگر، ص: ۱۴۹

اقسام سلام در بهشت

در بهشت سه قسم سلام است:

مرتبه اول: سلام و تحیت مؤمنین با یکدیگر است. با یکدیگر که تلاقی می کنند درود می فرستند.

مرتبه دوم: سلام ملائکه بر اهل ایمان است؛ چنان که در قرآن مجید صریحاً این موضوع را تذکر می فرماید که:

«ملائکه از هر دری بر مؤمنین وارد می‌شوند، به آنان درود می‌فرستند و به ایشان تبریک می‌گویند».^{۲۱۸} در ذیل همین آیه، از حضرت صادق علیه السلام حدیثی رسیده که می‌فرماید:

«پس از آن که مؤمن در بهشت جا گرفت و با حوری که خداوند برایش قرار داده است نشست، خداوند به هزار ملک امر می‌فرماید به عنوان مبارکباد بر او وارد شوند. وقتی می‌آیند از دربان می‌خواهند برایشان از ولی خدا اذن بگیرد که برای زیارتش وارد شویم. حاجب گوید: بین من و او سه قصر فاصله است.

باید بروم به دربان دیگر بگویم. بالأخره به مؤمن خبر می‌دهند و او هم اذن می‌دهد.

قصری که مؤمن در آن است، هزار در دارد و هر ملکی از دری وارد

^{۲۱۸} (۱) -i... وَالْمَلِئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فِئَعْمَ غَفَى الدَّارِ» E\ رعد: ۲۳-۲۴ ..

(۱) - «... وَالْمَلِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَبِعَنِّي الدَّارِ» رعد: ۲۳ - ۲۴ ..

سرای دیگر، ص: ۱۵۰

می شود، به دست هر کدام دسته گلی است و به او سلام و تهنیت می گویند». ^{۲۱۹} مرتبه سوم: سلام ربّ العالمین به بنده مؤمن است. کار انسان به جایی می رسد که ذات اقدس احدیت به او سلام می کند: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» ^{۲۲۰} که راستی از نعمتهای بزرگ روحانی خدا در بهشت است.

صاحب کفایة الموحدين، نعمتهای روحی بهشت را (علاوه بر نعمتهای جسمانی) در هفت عنوان ذکر فرموده است. بنده امشب چندتای آن را مختصراً عرض می نمایم:

نعمتهای روحانی در بهشت

^{۲۱۹} (۱) - بحارالأنوار: ۸ / ۱۵۹ / ضمن ح ۹۸.

^{۲۲۰} (۲) - یس: ۵۸ ..

نخستین نعمت روحانی بهشت، «سلطنت الهی» است که به مؤمن داده می‌شود. از حضرت عسکری علیه السلام منقول است: «تاجی که بر سر هر یک از بهشتیان گذاشته می‌شود، دارای جواهراتی است که یک دانه آن بر تاج هیچ پادشاه دنیوی نبوده است».

وسعت ملک مؤمن در بهشت هم در روایات متعدد یادآوری شده است. از آن جمله می‌فرماید:

«کمتر کسی که در بهشت جا دارد، هشتاد هزار خادم و ۹۲ درجه دارد و بین هر درجه تا درجه دیگر، هفتاد سال راه است» مرتبه بالاتر

(۱) - بحار الأنوار: ۸ / ۱۵۹ / ضمن ح ۹۸.

(۲) - یس: ۵۸ ..

سرای دیگر، ص: ۱۵۱

ملکش دو برابر دنیا و آنچه در آن است، می‌باشد.

راستی که با سلطنت دنیوی اصلاً قابل مقایسه نیست. در دنیا چند صد حکومت در ربع مسکون زمین نه همه آن هست، آن هم چقدر ناملایمات که به همراه دارد.

سلطنت حسابی مال حضرت سلیمان بن داوود علیهما السلام پیغمبر بود که خدا به او داد: «لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي». برای کسی جز او اتفاق نیفتاده است. شنیده‌اید بساطی که از طلا و ابریشم بود و سه هزار کرسی طلا که اجنه تدارک دیده بودند، سلیمان در وسط می‌نشست و اطرافش علما و دانشمندان و سایر مردم و تعدادی از لشکریان و اطرافیانش می‌نشستند، آنگاه به باد امر می‌کرد هر جا می‌خواست بساط را ببرد، بامداد تا ظهر، یک ماه راه را طی می‌کرد، صبح از شام به یمن و عصر به استخر فارس می‌رسید، هر چند خصوصیات و تفصیلی که در تواریخ ثبت شده، ثابت و مسلم نیست لیکن احتمالاً دستگاه سلطنت سلیمانی فوق العاده بوده و سلطنت بر انس و جن و حیوانات داشته است.

تشریفات طبخ طعام و غیره بماند. تمام این سلطنت سلیمان و جز آن در برابر سلطنت مؤمن در بهشت، چیزی نیست.

از زبان روایت بشنوید که می‌فرماید: «تمام سلطنتهای دنیوی (از آن جمله سلطنت سلیمان) در برابر سلطنت مؤمن در بهشت، مثل ریگ است در بیابان».

سرای دیگر، ص: ۱۵۲

و در روایت دیگر می‌فرماید: «خداوند به مؤمن هفتصد برابر دنیا را عطا می‌فرماید». ^{۲۲۱} کدام سلطان در دنیاست که هر چه بخواهد بشود؟ در حالی که بهشتیان چنین‌اند: **«لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ...»** ^{۲۲۲} **دوم:** از نعمتهای روحانی بهشت، «التفات به تحیت و اکرام ربّ العالمین» است. آن وقتی که متوجه می‌شود مورد لطف خدا واقع شده، چه وجدی دارد؟! لذتی نصیبش می‌شود که بالاتر از خود بهشت است.

^{۲۲۱} (۱) - کفایة المؤمنین: ۴ / ۳۷۱ - ۳۸۵ ..

^{۲۲۲} (۲) - فرقان: ۱۶ ..

سوم: از نعمتهای روحانی، «زیاد شدن معارف و فضایل» است؛ چنان که در تفسیر آیه شریفه:

«فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ».^{۲۲۳} از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: «يتسائلون عن المعارف و الفضائل».

مؤمنین زیر درخت طوبا جمع می‌گردند و بر کرسیهایی از نور قرار می‌گیرند و از الطاف خدا و فضایل محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله سخن می‌گویند و با یکدیگر مذاکره می‌نمایند و هر کدام به مقدار استعداد خودش، معرفتش افزوده می‌گردد که خود زیاد شدن معرفت، حظّ روحانی است و بر حظّ جسمانی غالب است.

(۱) - كفاية الموحّدين: ۴ / ۳۷۱ - ۳۸۵ ..

(۲) - فرقان: ۱۶ ..

(۳) - صافات: ۵۰.

^{۲۲۳} (۳) - صافات: ۵۰.

چهارم: از نعمتهای روحانی بهشت، «ضیافتهای پی‌درپی انبیا» است.

حدیث شریفی در این باره ذکر می‌فرماید:

«پس از این که اهل بهشت در آن جای گرفتند، روز شنبه اعلان می‌کنند که روز ضیافت آدم ابوالبشر است. آن حضرت از مؤمنین در **جَنَّةِ الْخُلْدِ** پذیرایی می‌نماید. همه بهشتیان در **جَنَّةِ الْخُلْدِ** جمع می‌شوند. روز شنبه نوبت ضیافت حضرت آدم ابوالبشر است.

روز یکشنبه نوبت ضیافت حضرت نوح شیخ المرسلین است که در **جَنَّةِ النِّعِيمِ** از بهشتیان پذیرایی می‌کند و از الطاف خاص الهی بر همه تقسیم می‌گردد.

روز دوشنبه روز ضیافت حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است در **جَنَّةِ الْمَأْوَى**.

روز سه شنبه میهمان حضرت موسی بن عمران در
دارالسلام هستند.

و روز چهارشنبه میهمان حضرت مسیح علیه السلام در جنّه
عدن هستند.

و به همه بشارت می دهند که فردا میهمان خاتم الأنبیا در
سدره المنتهی هستند. روز پنجشنبه، جمیع انبیا و مؤمنین
و مؤمنات در سدره المنتهی جمع می گردند و انواع
بوهای خوش محمدی صلی الله علیه و آله بینشان تقسیم
می گردد و از محضرش همه برخوردار می گردند.

روز جمعه روز ضیافت خاص خداوند است. از حضرت
صادق و حضرت عسکری علیهما السلام روایت شده و
همچنین روایات دیگری نیز رسیده

سرای دیگر، ص: ۱۵۴

که از شرح آن عاجزم، تعبیراتی که در روایت شده
عرض کنم:

تمام انبیا پیش می آیند، هر کدام با تجلیاتی. سپس امامان و شهدا و صدیقین و خواص اهل ایمان. برای هر یک مرکبهایی آماده می شود تا آنان را به مقام قرب برساند. این جاست که فهم از درک آن عاجز است. تنها می توان گفت: جای «سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ» است، از طرف خداوند به حاضرین عنایتی به عنوان سلام و تحیت عطا می گردد.

همه گویند: **أنت السلام و من عندك السلام** (سلام نام خداوند است) حالت وَجَدِي نَصِيبِ حَاضِرِينَ می گردد. عرض می کنند: پروردگارا! ما در دنیا در معرفت تو کوتاهی کردیم، اذن بفرما تا اینک به سجده افتیم. ندا می رسد: این جا جای کلفت و زحمت نیست. شما بندگان ما که به غیب ایمان آوردید و ما را اطاعت کردید.

آنگاه یک تجلی از تجلیات انوار الهی برای آنها می‌شود
که همه به سجده می‌روند. بوهای خوشی نثارشان
می‌شود که در بهشت نمی‌یافتند.

انوار تازه‌ای به آنها افاضه می‌گردد که آرزو می‌کنند
همان جا بمانند.

ندا می‌رسد: برگردید! حوریان منتظر شمایند. وعده ما با
شما جمعه دیگر. میان دو جمعه، هفت هزار سال
است».^{۲۲۴}

(۱) - از تعبیر آخر روایت که میان جمعه تا جمعه دیگر،
هفت هزار سال است، شبهه‌ای که ممکن است در ذهنها
بیاید چنین است: مگر نه در بهشت، آفتاب و ماهتاب و
گردش زمین و روز و شب نیست، پس ایام هفته معنا
ندارد.

^{۲۲۴} (۱) - از تعبیر آخر روایت که میان جمعه تا جمعه دیگر، هفت هزار سال است، شبهه‌ای که ممکن است در ذهنها بیاید چنین است: مگر نه در بهشت، آفتاب و ماهتاب و گردش زمین و روز و شب نیست، پس ایام هفته معنا ندارد.
پاسخش این است که: مقداری از زمان را به هفت قسمت تقسیم کرده و از آن- به سابقه ذهنی که بمشتیان از دنیا دارند- به نام روزهای هفته می‌نامند و در هر قسمتی، لطفی از طرف پیغمبری از پیغمبران اولوالعزم به همه می‌شود و در قسمت آخر، لطف خاص خداوندی به طور مستقیم به همه افاضه می‌گردد ..

پاسخش این است که: مقداری از زمان را به هفت قسمت تقسیم کرده و از آن - به سابقه ذهنی که بهشتیان از دنیا دارند - به نام روزهای هفته می نامند و در هر قسمتی، لطفی از طرف پیغمبری از پیغمبران اولوالعزم به همه می شود و در قسمت آخر، لطف خاص خداوندی به طور مستقیم به همه افاضه می گردد ..

سرای دیگر، ص: ۱۵۵

پنجم: «ورود ملائکه است بر مؤمن برای تهنیت»، بعد از آن که مؤمن در قصر خود بر تخت بهشتی قرار گرفت که آن قصر هزار باب دارد، پس از هر دری هزار ملک از طرف خداوند می آیند و اذن می گیرند که بر مؤمن وارد شوند و پس از اذن از هر دری وارد می شوند و بر او سلام می دهند و تبریک می گویند؛ چنانچه در قرآن مجید به این مطلب تصریح فرموده است.^{۲۲۵} **ششم:** «مقام رضوان» است؛ یعنی خوشنودی حضرت آفریدگار از

^{۲۲۵} (۱) -i... وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فِئْتِمُ الْغَنِيِّ الدَّارِ» E\ رعد: ۲۳ - ۲۴ ..

بنده مؤمن؛ چنانچه فرموده: «... وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ
...»^{۲۲۶}.

در کتاب کفایة الموحدين، ظهور این مقام را در روزهای
جمعه در بهشت دانسته - که قبلاً اشاره شد - و دو روایت
طولانی در کیفیت آن ذکر کرده است.

(۱) - «... وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِّن كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» رعد: ۲۳ - ۲۴ ..

(۲) - توبه: ۷۲.

سرای دیگر، ص: ۱۵۶

جلسه نوزدهم:^{۲۲۷} سخنی پیرامون اصحاب یمین

^{۲۲۶} (۲) - توبه: ۷۲.

^{۲۲۷} (۱) - شب يك شنبه ۹ / ۱۰ / ۱۳۳۵ هـ. ش ..

«وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ* فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ*
وَوَطْحٍ مَّنْضُودٍ* وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ* وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ* وَفَكِهَةٍ
كَثِيرَةٍ* لَّامَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ».^{۲۲۸} پس از آن که از ذکر
سابقین و مقرّبین و بیان درجات آنان و ثوابهای جسمی و
روحانی ایشان فارغ شد، در شرح حال طبقه دوّم که
اصحاب یمین اند شروع می‌فرماید.

گفتیم: «سابقین» کسانی هستند که بی حساب وارد بهشت
می‌شوند؛ ولی اصحاب یمین، اهل عمل و ایمان هستند؛
اما نه به پایه سابقین، آن طوری که باید نکوشیده‌اند،
ایشان در یمین؛ یعنی سمت راست عرشند. نامه اعمالشان
به دست راستشان داده می‌شود و در این آیات، خداوند
از آنان تجلیل می‌فرماید و پاره‌ای از نعمتهای آنان را یاد
می‌فرماید:

(۱) - شب یک شنبه ۹ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۲۲۸} (۲) - . واقعه: ۲۷ - ۳۳.

سرای دیگر، ص: ۱۵۷

«وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ».

«و کسانی که در سمت راست اند، چه کسانی؟».

«فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ».

معنای ظاهری **سدر** درخت کُنار است که در عربستان فراوان می باشد. این درخت مبارک همراه با خار فراوان است. و «مخضود» به معنای بدون خار و پاک از مزاحم است؛ لذا صفت «مخضود» را برای درخت سدر به کار می برد؛ یعنی اصحاب یمین در بهشت از درخت سدري که بی خار و بدون مزاحم است، بهره می برد.

«وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ». «طلح» به معنای درخت بزرگ تنه دار است و «منضود» به معنای پیچیده شده روی هم می باشد. پس «طلح منضود»؛ یعنی درختان بزرگ پر میوه که از

ساق تا بالا دارای میوه‌های درهم پیچیده شده است. اصحاب یمین از چنین درختانی نیز بهره می‌برند.

«وَزَلَّ مَمْدُودٍ». «ظِلٌّ» به معنای سایه و «مَمْدُودٍ» به معنای کشیده شده و دامنه‌دار است. درختان بهشتی از بس بزرگند، سایه‌های دامنه‌داری دارند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است: «اگر سواری زیر سایه درخت بهشتی حرکت کند، صد سال راه برود به پایانش نمی‌رسد». ^{۲۲۹} «وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ».

(۱) - بحار الأنوار: ۸ / ۱۵۱ / ح ۹۱ ..

سرای دیگر، ص: ۱۵۸

«و آب ریخته شده از زیر عرش که دائم در جریان است».

«وَفِكِهَةٌ كَثِيرَةٌ * لَأَمْقُوعَةٌ».

^{۲۲۹} (۱) - بحار الأنوار: ۸ / ۱۵۱ / ح ۹۱ ..

«و میوه‌های بسیاری که قطع شدنی نیست.»

در دنیا ممکن است درخت میوه از میوه دادن خود داری کند بلکه به حسب فصل خودش، میوه تابستانی با پایان تابستان قطع می‌شود و میوه زمستانی با پایان زمستان؛ اما در بهشت این طور نیست، میوه‌ها همیشگی است، زمستان و تابستان ندارد.

«وَلَا مَمْنُوعَةٌ»؛ «و نه باز داشته شده است.»

در دنیا ممکن است میوه باشد ولی به دست همه نرسد، یا برای بعضی از افراد مضر باشد و نتواند از آن بهره ببرد؛ اما در بهشت هیچ مانعی در کار نیست و به دست همه بهشتیان در هر وقتی که مایل باشند، می‌رسد.

اهمیت درخت سدر

این جا جای پرشی است که در بعضی تفاسیر نیز آمده است.

نعمت‌های الهی در بهشت بسیار زیاد است. چرا با بودن این همه درختان میوه‌دار و گوناگون، اسم «درخت سدر» را می‌برد؟ با این که درخت سدر در نزد بشر، ارزش چندانی ندارد.

چند وجه مناسب برای ذکر «درخت سدر» گفته شده:

یک وجه آن است که در جزیره العرب - که قرآن در آن جا نازل شده است - عمده درختی که مهم بوده و حالا هم پس از نخل چنین است، «سدر» بوده است، به قدری برایشان جالب بوده که در تفاسیر ضمن این آیه

سرای دیگر، ص: ۱۵۹

نوشته‌اند: هنگام نزول این آیه شریفه، در راه طائف یک وادی بوده که درختان سدر متعددی داشته است، بعضی از مسلمانان می‌گفتند: آیا در بهشت یک چنین وادی نصیب ما می‌گردد؟

حدّ ادراکشان همین بوده است، لذا خداوند متعال که از خواسته‌های آنان با خبر بوده و اهمّیت درخت سدر را نزد آنان می‌دانست، خبرشان داد که آری، در بهشت درخت سدر هست؛ ولی بهتر از این جا؛ زیرا دیگر خار ندارد. ای اعراب بادیه نشین که تمنّای شما درخت سدر است! در بهشت هر گونه نعمتی به خواسته شما پیدا می‌شود و هست، بهتر و خوبتر از آنچه این جا می‌یابید. وجه دیگر که فخررازی در تفسیر کبیرش ذکر نموده، خلاصه‌اش آن که: «از شؤون فصاحت و بلاغت آن است که طرفین مطلب؛ یعنی کمترین و بیشترین ذکر می‌شود تا عمومیت و همگانی را برساند؛ مثلاً می‌گوید: از کوچک و بزرگ خانواده آمدند، مقصودش این است که همه افراد خانواده آمدند و در اصطلاح خودمان می‌گوییم: از سفیدی ماست تا سیاهی ذغال و گرنه بخصوص ماست و ذغال یا کوچک و بزرگ مورد نظر نیست، می‌خواهیم عمومیت و همگانی را برسانیم». ^{۲۳۰} نکته‌ای که لازم است

^{۲۳۰} (۱) - تفسیر الکبیر: ۲۹ / ۱۶۲ ..

تذکر داده شود: کوچکی برگ درخت سدر است از سایر درختها. برگش کوچکتر است و از حیث بزرگی، برگ «درخت طلح» نمونه است؛ بنابراین، می‌خواهد بفرماید: در بهشت انواع و اقسام

(۱) - تفسیر الکبیر: ۱۶۲ / ۲۹ ..

سرای دیگر، ص: ۱۶۰

درختان از سدر با برگ کوچکش تا طلح با آن برگهای بزرگش، از سدر با آن میوه اندکش تا طلح که از پایین تا بالا غرق در میوه است، همه در بهشت موجود است، همه قسم درخت در بهشت وجود دارد.

وجه سوّم - که بعضی دیگر بیان فرموده‌اند و صحیح است - آن است که سدر و طلح اشتراک در لفظ است و مابینت در حقیقت؛ یعنی در بهشت هر چه هست لفظش با آنچه در دنیا است یکی است؛ ولی از حیث حقیقت، کاملاً چیز دیگری است. از هر قسم نعمتش که

حساب کنید از خوردنیها، آشامیدنیها، پوشیدنیها و بهره‌برداریهای جنسی غیر از اوضاع عالم طبیعت است. درخت سدر هم در بهشت هست؛ ولی نه آن سدری که در دنیاست.

در روایت می‌فرماید: «میوه‌اش از عسل شیرین‌تر است بدون این که خارداشته باشد».

بعضی دیگر احتمال داده‌اند که منظور از سدر، همان «سدره المنتهی» است که در تفسیر سوره شریفه «و النجم» مفصلاً ذکر گردید، دیگر تکرار نکنم.^{۲۳۱}

سایه عرش یا لطف حق

«وَوَظِلٌّ مَّمدُودٍ»؛ «سایه دامنه‌دار».

(۱) - کتاب تفسیر سوره «نجم» به نام «معراج» تاکنون چندین بار در تیراژهای چشم‌گیر به چاپ رسیده است. برای شرح معنای «سدره المنتهی» به آن کتاب مراجعه شود..

چندین بار در تیراژهای چشم‌گیر به چاپ رسیده است.

^{۲۳۱} (۱) - کتاب تفسیر سوره «نجم» به نام «معراج» تاکنون چندین بار در تیراژهای چشم‌گیر به چاپ رسیده است. برای شرح معنای «سدره المنتهی» به آن کتاب مراجعه شود..

برای شرح معنای «سدره المنتهی» به آن کتاب مراجعه شود ..

سرای دیگر، ص: ۱۶۱

بعضی فرموده‌اند: «مراد، سایه عرش خداوند است که بهشت را فرا گرفته است».

بعضی دیگر فرموده‌اند: «مراد سایه نور نیست بلکه معنای کنایی که در عرب و عجم زیاد به کار می‌رود و کنایه از لطف است؛ مثلاً شما به دیگری می‌گویید: خدا سایه شما را کم نکند، مرحمت و لطف است. ظل خداوند؛ یعنی لطف و رحمتش اصحاب یمین را فرا گرفته است و دائمی هم هست در حالی که سایه آدمی (به معنای لطف) منقطع و ناپایدار است.

برای تأیید این معنا به آیه شریفه: «... وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا».^{۲۳۲} (یعنی در می‌آوریم ایشان را در رحمتی که

^{۲۳۲} (۱) - نساء: ۵۷ ..

زیاد فرا گرفته است) استشهاد می نمایند. مقصود از ظل در این آیه، رحمت و رأفت است؛ لذا در روایات وارد شده: روزی که سایه‌ای جز سایه خدا نیست^{۲۳۳} (یعنی رحمت و لطف)».

سایه لطف خداوند بر هفت طایفه

به این مناسبت و برای تنوع در سخن، حدیث جالبی به نظر آمد.

هفت طایفه را خداوند در زیر سایه لطف خود قرار می دهد، روزی که جز سایه لطف او لطفی نیست:

۱- کسی که در مسجد نماز واجبش را می خواند و بیرون می رود ولی دلش در مسجد است، منتظر است وقت نماز دیگر بشود و خودش را به مسجد برساند.

(۱) - نساء: ۵۷ ..

^{۲۳۳} (۲) - . یوم لا ظل الا ظله (حصال: ۲ / ۳۴۳ / ح ۷).

(۲). - یوم لا ظلّ اّلا ظلّه (خصال: ۲ / ۳۴۳ / ح ۷).

سرای دیگر، ص: ۱۶۲

۲- کسی که برایش شهوت حرامی پیش آید و از خدا بترسد و آن را ترک نماید.

۳- کسی که در پنهانی صدقه می‌دهد، به قسمی که غیر از خدا هیچ کس متوجه نشود.

۴- کسی که یاد گناهش بیفتد و بترسد و بلرزد و اشک از چشمانش جاری شود.

۵- امام عادل؛ یعنی پیشوایی که عادل است و برای خدا، مؤمنین را راهنمایی می‌نماید.

۶- جوانی که جوانی خود را در عبادت و اطاعت خداوند صرف نماید.

۷- دو نفری که یکدیگر را برای خدا دوست دارند و با هم بودن و از هم جدا بودنشان (یعنی در همه حال) در

فرمانبرداری از خدا باشد.^{۲۳۴} و وجه مناسب تعبیر از «لطف خدا» به «سایه» آن است که چنانچه سایه، پناه گرما زده است، همچنین رحمت و لطف خداوند، پناه بنده گنهکار از حرارت و سختیهای جهنم و قیامت و آسایشگاه اوست.

(۱) - قال رسول الله صلى الله عليه وآله: سبعة في ظلّ عرش الله عزّوجلّ يوم لا ظلّ إلّا ظلّه امام عادل، و شابّ نشأ في عبادة الله عزّوجلّ، و رجل تصدّق بيمينه فأخفاه عن شماله، و رجل ذكر الله عزّوجلّ خاليا ففاضت عيناه من خشية الله عزّوجلّ، و رجل لقي اخاه المؤمن فقال: انّي لأحبّك في الله عزّوجلّ، و رجل خرج من المسجد و في نيّته ان يرجع اليه، و رجل دعت امرئته ذات جمال الى نفسها، فقال انّي اخاف الله ربّ العالمين (خصال: ۲ / ۳۴۳ / ح ۸) ..

^{۲۳۴} (۱) - قال رسول الله صلى الله عليه وآله: سبعة في ظلّ عرش الله عزّوجلّ يوم لا ظلّ إلّا ظلّه امام عادل، و شابّ نشأ في عبادة الله عزّوجلّ، و رجل تصدّق بيمينه فأخفاه عن شماله، و رجل ذكر الله عزّوجلّ خاليا ففاضت عيناه من خشية الله عزّوجلّ، و رجل لقي اخاه المؤمن فقال: انّي لأحبّك في الله عزّوجلّ، و رجل خرج من المسجد و في نيّته ان يرجع اليه، و رجل دعت امرئته ذات جمال الى نفسها، فقال انّي اخاف الله ربّ العالمين (خصال: ۲ / ۳۴۳ / ح ۸) ..

سرای دیگر، ص: ۱۶۳

جالب بودن آب جاری برای ساکنان جزیره العرب

«وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ»؛ «و آب ریخته شده روان».

درباره آب جاری، در این آیه شریفه نیز (مفسرین) فرموده‌اند: «چون در جزیره العرب آب جاری خیلی کم است، برخی در تمام عمر هم آب جاری ندیده‌اند، تنها در بادیه‌ها و گودالهایی که از آب باران پر شده دیده‌اند، به آنها گویند: آب جاری در بهشت است. و برای دیگران هم می‌گویند آب جاری بهشتی غیر از آبهای جاری دنیوی است و اشتراک در اسم و اختلاف در حقیقت است، به شرحی که هم اکنون ذکر گردید».

سخنان حضرت باقر علیه السلام با عالم نصرانی

درباره بهشت و بهشتیان، حدیث شریفی از حضرت باقر علیه السلام در کتابهای روایتی رسیده که تنها مقدار شاهد آن را ذکر می‌نمایم. حاصل روایت آن که:

«هشام خلیفه اموی، حضرت را از مدینه به شام طلبید - بنا به روایت قطب راوندی - پیش از رسیدن به شام و بنا به روایت دیگر، پس از بازگشت از شام، به جایی رسیدند که مردمان دور پیرمردی گرد آمده بودند که از شدت پیری، ابروهایش روی چشمانش افتاده بود و آن را با دستمال، بالا بسته بودند تا چشمش به حضرت باقر علیه السلام و فرزندش حضرت صادق علیه السلام افتاد، از حضرت پرسید از ما هستید؟ (یعنی مسیحی).

حضرت فرمود: نه.

پرسید: از اُمَّتِ مَرْحُومِهِ هستید؛ یعنی مسلمانید؟

سرای دیگر، ص: ۱۶۴

حضرت فرمود: آری.

پرسید: از علما هستید یا از نادانان؟

حضرت فرمود: از نادانان نیستم.

عرض کرد: من پرسم یا شما می پرسید؟

حضرت فرمود: تو پیرس!

گفت: شما می گوید در بهشت درخت طوبا است و نیست
خانه‌ای در بهشت مگر این که شاخه‌ای از این درخت در
آن خانه هست، آیا برایش نظیری در دنیا هست؟

حضرت فرمود: مانند آفتاب که در جای بخصوصی است؛
ولی تابش نورش همه جا را فرا گرفته است.

پرسید: بهشتیان که خوراک می خورند و می آشامند و
مدفوع ندارند آیا در دنیا نظیر دارد؟

حضرت فرمود: بلی، مثل بچه در شکم مادر که تغذیه
دارد؛ ولی مدفوع ندارد.

پرسید: هر چه از میوه‌های بهشتی صرف کنند از آن کم
نمی شود، آیا در دنیا نظیر دارد؟

حضرت فرمود: مانند یک چراغ که هزارها چراغ از آن
روشن کنند، بدون این که از آن کم شود (به خاطر
روشن کردن چراغها از آن).

پرسید: در بهشت نه آفتاب است و نه ماهتاب، آیا در دنیا نظیری دارد؟

سرای دیگر، ص: ۱۶۵

حضرت فرمود: ساعتی که نه از روز است و نه از شب و آن بین الطلوعین است؛ یعنی پس از اذان صبح تا دمیدن آفتاب.

راهب گفت: مگر نگفتید من از علما نیستم؟

حضرت فرمود: من گفتم از نادانان نیستم».^{۲۳۵}

(۱) - بحار الأنوار: ۴۶ / ۳۰۹ - ۳۱۰ / ح ۱ ..

سرای دیگر، ص: ۱۶۶

جلسه بیستم:^{۲۳۶} مراتب نعمتهای بهشتی

^{۲۳۵} (۱) - بحار الأنوار: ۴۶ / ۳۰۹ - ۳۱۰ / ح ۱ ..

^{۲۳۶} (۱) - شب دوشنبه ۱۰ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش.

«وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ * إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً * فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا * عُرْبًا
أُثْرَابًا * لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ».^{۲۳۷}

گفتیم که اصحاب یمین در درجات نازلتر نسبت به سابقین
قرار دارند و مقداری از نعمتهایی که خداوند به آنان
عنایت فرموده است ذکر گردید.

نکته‌ای در مورد درجه سابقین نسبت به اصحاب یمین،
بعضی از مفسرین متذکر شده‌اند. درباره سابقین
می‌فرماید:

«وَفِكْهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ»؛ «و میوه از آنچه مایل باشند».

اما درباره اصحاب یمین می‌فرماید: «وَفِكْهَةٍ كَثِيرَةٍ»؛ «و
میوه فراوان».

معلوم است که طرز برخورداری از نعمتها یکسان نیست. سابقین هر چه میل داشته باشند، فوراً برایشان آماده می‌گردد؛ اما اصحاب یمین «مَمَّا»

(۱) - شب دوشنبه ۱۰ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۳۴ - ۳۸ ..

سرای دیگر، ص: ۱۶۷

يَتَخَيَّرُونَ» ندارند و به طور کلی نعمتهای بهشتی مراتب دارد و برای بهشتیان یکنواخت نیست.

فرشهای گسترده بر سریرهای بلند

«وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ». «فُرُشٍ» جمع «فراش» و آن بساطی است که پهن می‌کند و روی آن می‌نشینند و استراحت می‌نمایند. فرشهای بهشتی که زیبایی‌اش چشم را خیره می‌کند.

«مَرْفُوعَةٍ» هم به معنای عالیه و بلند شده است.

در ضمن تفسیر این آیه شریفه، از مولای متقیان
امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که می‌فرماید: «فرش
مرفوعه یعنی فرشهای برداشته شده بر بالای سریرهای
افکنده و سبید گز از سطح بهشت بالاست و هنگامی که
مؤمن اراده نشستن می‌کند پایین می‌آید». ^{۲۳۸} بنا بر این،
«فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ»؛ یعنی بساطهایی که روی تختهای بهشتی
برافراشته شده است.

زنان بهشتی با کمال عقل و زیبایی

بعضی از مفسرین فرموده‌اند: «فراش، کنایه از همسر
است؛ زیرا در زبان عرب، پاره‌ای از الفاظ مثل لباس و
فراش از همسر کنایه آورده می‌شود. در قرآن مجید
می‌فرماید: «... هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ...»؛ ^{۲۳۹} همسران شما لباس
شمایند».

(۱) - تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۵۲ - ۱۵۳.

^{۲۳۸} (۱) - تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۵۲ - ۱۵۳.

^{۲۳۹} (۲) - بقره: ۱۸۷ ..

سرای دیگر، ص: ۱۶۸

و در حدیث نبوی مشهور می‌فرماید: «الولد للفراش و
للعاهر الحجر».^{۲۴۰}

«فرزند به همسری صحیح ملحق شود و زناکار سنگسار
می‌شود».

بنابر این، مثل لباس و فراش، کنایه از همسر است.

پس «فُرُشٍ» به معنای زنان و «مَرْفُوعَةٍ» هم به معنای عالیه
است.

زنان بهشتی از حیث عقل و کمال و جمال، در مرتبه
بلندی قرار دارند؛ حتی زنهای مؤمنه به برکت ایمان و
عمل صالح، دوش به دوش مرد از حیث کمال در بهشت
ظهور می‌کنند.

^{۲۴۰} (۱) - فروع کافی: ۷ / ۱۶۳ ..

در روایتی که از حضرت خاتم الأنبیا محمد صلی الله علیه و آله مروی است: «فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» را به زندهای دنیوی تفسیر می‌فرماید، غیر از حورالعین، زندهایی که در دنیا اهل ایمانند و خدا، جمال و کمالشان را در قیامت انشا و ایجاد می‌فرماید.»

لذا در آیه بعد می‌فرماید: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً»؛ «به درستی که ما ایجاد کردیم ایشان را ایجاد کردنی.»

بانوان مؤمنه و انتخاب شوهر در بهشت

در تفسیر «تبیان» است که زن مؤمنه اگر بی شوهر مرده است، در بهشت اختیار با خود اوست، همسر هر مؤمنی که خواست، می‌شود و اگر در دنیا شوهر کرده و در قیامت شوهرش بهشتی باشد، با او ازدواج می‌نماید و اگر جهنمی بود، اختیار با خود زن است، با هر مؤمنی خواست

(۱) - فروع کافی: ۷ / ۱۶۳ ..

ازدواج می نماید.

اگر در دنیا شوهرهای متعدّد کرده و همه بهشتی هستند،
با آخرین ازدواج می کند و اگر یکی بیشتر بهشتی نبوده با
او ازدواج می نماید.

غرض آن که: مقصود از «فرش مرفوعه»، مؤمنات هستند
که خداوند «جمال و کمال» آنان را انشا می فرماید.

بعضی از مفسّرین، صفتی پس از انشا تقدیر گرفته و
فرموده اند:

«انشاء عجباً»؛ یعنی ما این همسران را ایجاد کردیم به
طور عجیب و شگفتی. مخصوصاً با تعبیری که از رسول
خدا صلی الله علیه و آله رسیده می فرماید:

«اینها پیره زنانی هستند که موهایشان در دنیا در عبادت
خدا سفید شده است و زنهایی که از پیری گوشه
چشمانشان چرک می کند، این پیره زالهای سپیده موی

چشم چرکین هستند که خدای عالم آنها را در قیامت
جوان فرموده و در سن ۳۳ سالگی وارد بهشت می‌شوند.»

جوان بودن بهشتیان

مروی است که: «حضرت خاتم الأنبیا صلی الله علیه و آله
بر عایشه وارد شد. پیره زنی نزد او بود. حضرت پرسید:
این زن کیست؟ عایشه عرض کرد: یکی از خاله‌های من
است. پیره زن درخواست نمود و عرض کرد: یا رسول
الله صلی الله علیه و آله دعا بفرماید خدا مرا به بهشت
داخل فرماید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی‌دانی پیره زن
به بهشت نمی‌رود. پیره زن حمل بر ظاهر کرد و گریان
شد. هنگامی که می‌خواست برود، عایشه عرض کرد: یا
رسول الله صلی الله علیه و آله این زن از فرمایش شما
گریان شده است.

سرای دیگر، ص: ۱۷۰

حضرت فرمود: به او بگو: این که گفتم پیره زن به بهشت نمی رود؛ یعنی جوان می شود و به بهشت وارد می شود». ^{۲۴۱} این جاست که جعلی بودن حدیث: «ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة!!» معلوم می شود که در برابر حدیث مسلم و مورد اتفاق شیعه و سنی که حسن و حسین علیهما السلام دو آقای جوانان بهشتند، در آورده اند که ابوبکر و عمر دو آقای پیرهای اهل بهشت اند!! بهشت که پیر مردانی ندارد تا آقا داشته باشند؛ نظیر آن که در برابر حدیث مسلم و مشهور: «انا مدینه العلم و علی بابها» ^{۲۴۲} من شهر علم هستم و علی در آن است».

که من شهر علمم، علیم
در است
درست این سخن
گفت پیغمبر است

^{۲۴۱} (۱) - تفسیر منهج الصادقین: ۱۵۴ / ۹ ..

^{۲۴۲} (۲) - مستدرک سفینه البحار: ۳۳۶ / ۷ ..

در آورده‌اند که: «و عمر سقفا؛ جناب عمر هم سقف آن است!!». شهر که سقف ندارد.

باکره بودن و شوهر دوستی بانوان بهشتی

«فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا»؛ «و ایشان را باکره قرار دادیم».

چه حوریان و چه زنان دنیوی که بهشتی شده‌اند، همیشه دختر و دست نخورده باقی می‌مانند. و در روایتی که از حضرت صادق علیه السلام مروی است: «آن جا حیض و این قبیل امور نیست».

(۱) - تفسیر منهج الصادقین: ۱۵۴ / ۹ ..

(۲) - مستدرک سفینه البحار: ۳۳۶ / ۷ ..

سرای دیگر، ص: ۱۷۱

«عُرْبًا أُتْرَابًا» «عُرْب» جمع «عروب» است به معنای شیفته و واله.

زنان بهشتی عاشق شوهر خود هستند. محبت حقیقی که راستی موجب شدت انس و لذت شوهر می‌گردد.

در حدیثی می‌فرماید: «حور به مؤمن گوید: وقتی تو در دنیا سر گرم عبادت و به یاد خدا مشغول بودی، من نگران و شیفته تو بودم، هر وقتی می‌گفتی: **وزوجنی من الحور العین؛ خدایا! حور را با من تزویج فرما من هفتاد مرتبه می‌گفتم: خدایا! مرا به وصال او برسان**».

بنابر این، «عُرب» به معنای عاشقات است، زنهای بهشتی محبت الهی دارند نه نفس و هوا.

همسال بودن بهشتیان

«أَثْرَابًا» «تَرِبٌ» (به فتح تا و کسر را) به معنای همزاد است. دو نفری که با هم به دنیا می‌آیند، «ترب» نامیده می‌شوند و جمعش «اتراب» است.

مردان بهشتی، جوان و در حدود ۳۳ سالگی محشور می‌شوند، زنان بهشتی هم به همین سن هستند.

در تفسیر روح البیان است: «زنهایی که کوچک بوده و
مرده‌اند، جوان ۳۳ ساله می‌شوند».^{۲۴۳} چرا این طور
است؟ چون همزاد و دوش به دوش مرد بودن در سن به
محبت نزدیکتر است. در خارج هم مشاهده می‌کنید اگر
مرد پیری زن

(۱) - تفسیر روح البیان: ۹ / ۳۲۶ ..

سرای دیگر، ص: ۱۷۲

جوان داشته باشد یا بر عکس، هر دو ناراحتند؛ ولی وقتی
سَنّشان به هم نزدیک باشد، الفت بیشتر حاصل می‌شود.
در تفسیر عامه و خاصه روایت شده که: «در بهشت، زن و
مرد به حسب شکل و جمال مثل یکدیگرند».
یمین، علی علیه السلام و اصحاب یمین، دوستان اویند

^{۲۴۳} (۱) - تفسیر روح البیان: ۹ / ۳۲۶ ..

این همه نعمت برای کیست؟ «لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ»؛ «برای کسانی که یاران یمن باشند».

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

«اليمين هو امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه

السلام».^{۲۴۴} «یمین، علی علیه السلام است (که از یمن علی علیه السلام دوستانش به این درجات می رسند)».

بنابر این، سابقین؛ یعنی شیعیان علی علیه السلام و اصحاب یمن؛ یعنی دوستان علی علیه السلام.

دوست علی علیه السلام اهل نجات است. اگر به مرحله شیعه علی علیه السلام رسید، از سابقین است و گرنه از اصحاب یمن و رستگاران خواهد بود، هر چند گرفتار حساب خواهد بود، باید مراحل و منازل را طی کند تا به جوار علی علیه السلام برسد؛ چنان که در بحار الأنوار از خود امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود:

^{۲۴۴} (۱) - تفسیر قمی: ۲ / ۳۴۸ ..

(۱) - تفسیر قمی: ۲ / ۳۴۸ ..

سرای دیگر، ص: ۱۷۳

«بعضی از شما به (شفاعت) ما نمی‌رسید مگر پس از سیصد (هزار) سال».^{۲۴۵} از دوستان علی علیه السلام است؛ ولی غرق گناه است. «برای یک گناه، صد سال معطل می‌شود»^{۲۴۶} یک لحظه‌اش هم طاقت فرساست. از این گذشته، فراق علی علیه السلام طاقت فرساتر است.

(۱) - قد روی عن امیرالمؤمنین أنه قال: لا تتكلموا بشفاعتنا، فان شفاعتنا قد لا تلحق بأحدكم إلا بعد ثلاث مائة سنة (بحار الأنوار: ۷۳ / ۳۳۱ - ۳۳۲ / ح ۱۶) ..

(۲) - ان العبد ليحبس على ذنب من ذنوبه مائة عام (همان) ..

سرای دیگر، ص: ۱۷۴

^{۲۴۵} (۱) - قد روی عن امیرالمؤمنین أنه قال: لا تتكلموا بشفاعتنا، فان شفاعتنا قد لا تلحق بأحدكم إلا بعد ثلاث مائة سنة (بحار الأنوار: ۷۳ / ۳۳۱ - ۳۳۲ / ح ۱۶) ..

^{۲۴۶} (۲) - ان العبد ليحبس على ذنب من ذنوبه مائة عام (همان) ..

جلسه بیست و یکم: ^{۲۴۷} ورود هفتاد هزار نفر به بهشت بدون حساب

«**ثَلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ * وَثَلَّةٌ مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ**». ^{۲۴۸} «**ثَلَّةٌ**» به معنای

«جماعت کثیر» است. اصحاب یمین، گروه بسیاری از پیشینیان و گروه بسیاری نیز از آخرین می باشند.

در سابقین، از امت آخر کم هستند؛ ولی از اصحاب یمین بسیارند.

احتمال دیگر آن است که: «**ثَلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ**» یعنی از اوّل این امت مرحومه، گروه بسیاری از اصحاب یمین و از آخرین ایشان نیز گروه بسیاری هستند. به تعبیر دیگر، هر چند سابقین از مسلمانان کمند؛ اما اصحاب یمین از ایشان چه از اوّلین و چه از آخرینشان بسیارند. سعاد و

^{۲۴۷} (۱) - شب دوشنبه ۱۱ / ۱۰ / ۱۳۳۵ هـ. ش ..

^{۲۴۸} (۲) - واقعه: ۳۹ - ۴۰.

رستگاران از امت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله بیش از
امتهای گذشته است.

به این روایت قبلاً اشاره کردیم که: «اهل بهشت، ۱۲۰
صف می شوند

(۱) - شب دوشنبه ۱۱ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۳۹ - ۴۰.

سرای دیگر، ص: ۱۷۵

که هشتاد صف آن را مسلمانان تشکیل می دهند».^{۲۴۹} در
ذیل آیه مبارکه، در تفسیر شریف مجمع البیان و غیر آن،
حدیثی ذکر شده که سندش به جناب عبدالله بن مسعود
می رسد، می گوید:

«شبی پس از نماز، در محضر حضرت خاتم الأنبياء صلی
الله علیه و آله بودیم و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما

^{۲۴۹} (۱) - بحار الأنوار: ۷ / ۱۳۰ / ح ۲ - ۶ ..

از امتهای گذشته حدیث نقل می فرمود و بیشتر از شبهای دیگر، مجلس طولانی شد. فردا صبح که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شدیم، پیغمبر فرمود: دیشب پیغمبران و پیروانشان را به من عرضه داشتند (ارواح انبیای گذشته را دیدم)، پیغمبری را دیدم که دارای امت کثیری است. دیگری کمتر. پیغمبر دیگری سه نفر تابع داشت. پیغمبر دیگری تنها یک نفر تابع و دیگری خودش تنها بود. بعد پیغمبر دیگری را دیدم، جمعیت انبوهی امتش را تشکیل می داد که من غبطه او را خوردم.

پرسیدم: او کیست؟ گفتند: موسی بن عمران است و امتش بنی اسرائیل اند.

پرسیدم: امت من چه مقدارند؟ ندا رسید، به سمت راست نگاه کن. به مقداری که چشم کار می کرد، صحرای مکه را مملو از امتهای دیدم. ندا رسید:

آیا خشنود هستی؟ عرض کردم: بلی پروردگارا! ندا رسید:
پس نگاه به سمت چپ کن. ناگاه افق را پر شده از
مردان امّتم دیدم. ندا رسید: آیا خشنود هستی؟ عرض
کردم: آری. آن وقت فرمود: در میان این جمعیت،
هفتاد هزار نفر از آنها بدون حساب به بهشت در می آیند.

(۱) - بحار الأنوار: ۷ / ۱۳۰ / ح ۲ - ۶ ..

سرای دیگر، ص: ۱۷۶

عکاشه (که از مسلمین نخستین بود و سوابق زیادی در
خدمت به اسلام داشت، در جنگ احد شمشیرش شکست
و نالان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد.
حضرت تگه چوبی را برداشت و به دستش داد، فوراً
شمشیر بر آن گردید و با آن جنگید. خلاصه مردی با
اخلاص بود).

در این هنگام برخاست و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله از خدا بخواهید تا مرا از این هفتاد هزار نفر قرار دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم دست به دعا برداشت و عرض کرد: **اللهم اجعله منهم؛** خدایا! او را از ایشان قرار ده.

دیگری هم گفت: برای من هم دعا کنید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او بر تو پیشی گرفت (شاید دوّمی، آن اخلاص و لیاقت را نداشته است).

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله موعظه کرد و فرمود: بکوشید خود را جزء آن هفتاد هزار نفر (سابقین) قرار دهید. اگر نتوانستید اقلّاً جزء دست راستیها (اصحاب یمین) که به من نشان دادند باشید. اگر این هم نشد، جزء آنها که افق را پر کرده بودند باشید؛ یعنی جزء امت من باشید. با ایمان بمیرید.

اصحاب به گریه افتادند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: امیدوارم ربع بهشت را،
بعد فرمود: نصف و سپس فرمود: عمده بهشت را خدا
برای امت من قرار دهد».^{۲۵۰}

مراد از هفتاد هزار نفر در روایت دیگری، شیعیانند. به
علی علیه السلام

(۱) - مجمع البیان: ۹ / ۲۱۹ ..

سرای دیگر، ص: ۱۷۷

فرمود: «ایشان شیعیان تو هستند و تو پیشوای ایشان
هستی».^{۲۵۱} آری، اگر کسی شیعه علی علیه السلام شد،
بی حساب به بهشت می رود؛ ولی راستی شیعه علی علیه
السلام شدن سخت است؟ شاهدش حدیث شریفی است

^{۲۵۰} (۱) - مجمع البیان: ۹ / ۲۱۹ ..

^{۲۵۱} (۱) - هم شیعتك و أنت امامهم (لئالی الأخبار: ۴ / ۳۰۳) ..

^{۲۵۲} (۲) - تفسیر نورالتقلین: ۵ / ۲۲۰ ..

که از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که
مضمون آن چنین است:

«شخصی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد:
یکی از شیعیان شما در خانه همسایه چشم چرانی می کند.

حضرت فرمود: الآن در نامه عمل تو یک بلکه دو گناه
نوشته شد.

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام چرا؟ خلاصه،
مضمون روایت آن که فرمود: اگر این طور است که
می گویی، پس چرا شیعه علی علیه السلام گناه کبیره
هلاک کننده از او صادر می شود؟! (یعنی کجا شیعه علی
علیه السلام چنین کاری می کند. این بد نام کردن شیعه
علی علیه السلام است). اگر این شخص با این گناهان ما
را دوستدار است، باید بگویی دوست ماست نه شیعه
ماست».^{۲۵۳} در روایت دیگر می فرماید: «اگر کسی قلب
سلیم داشته باشد، شیعه علی علیه السلام است».^{۲۵۴}

^{۲۵۳} (۳) - تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ۳۰۷.

^{۲۵۴} (۴) - همان: ۳۰۹.

یعنی در دلش بیماری نداشته باشد. حرص و کینه و حب دنیا نداشته باشد. شیعه علی علیه السلام کسی است که از مولایش پیروی کند. این هفتاد هزار نفر کسانی هستند که ارواحشان را در عالم ملکوت برای ابراهیم علیه السلام جلوه

(۱) - هم شیعتهک و أنت امامهم (لئالی الأخبار: ۴ / ۳۰۳) ..

(۲) - تفسیر نورالثقلین: ۵ / ۲۲۰ ..

(۳) - تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ۳۰۷.

(۴) - همان: ۳۰۹ ..

سرای دیگر، ص: ۱۷۸

دادند که انوارشان اطراف چهارده نور پاک معصومین، ملاً اعلا را پر کرده بود. به او گفتند: اینها شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام هستند.

عرض کرد: پروردگارا! شیعیان علی علیه السلام به چه چیز شناخته می‌شوند؟

ندا رسید: نوافل یومیه را ترک نمی‌کنند، مخصوصاً نماز شب^{۲۵۵} را کسی شیعه علی علیه السلام باشد و تا صبح بخوابد؟ مولای او شبها چه ناله‌ها داشت؟

بامداد نوزدهم ماه مبارک رمضان که از مسجد او را بیرون می‌بردند، چشمش که به فجر افتاد، فرمود: تو گواه هستی که هیچ وقت ند میدی که علی خواب باشد.

دیگر از نشانه‌های شیعه، جهر به **بسم الله** است؛ یعنی **بسم الله** را بلند گفتن، هر جا باشد و غیر آن که شاهد عرض ما نیست.

ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خدایا! مرا جزء شیعیان علی علیه السلام قرار ده.^{۲۵۶} بنابر این، متوجه می‌شوید که مرتبه کامله شیعیان علی علیه السلام چقدر رفیع است. جزء این هفتاد هزار نفر شدن آسان نیست. باید از هر

^{۲۵۵} (۱) - تفسیر برهان: ۴ / ۲۰ / ح ۲ ..

^{۲۵۶} (۲) - «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِي لَإِبْرَاهِيمَ» E\ صفات: ۸۳ ..

حرامی پرهیز کند. دلش از هر گناه قلبی پاک باشد. دلی که در آن، عجب و کبر، حرص و حسد باشد به این دستگاه راهی ندارد.

به غیر خدا امید داشتن، تکیه به غیر حق داشتن، فرح و سرور یا ناراحتی از امور دنیوی، اینها نشانه بیماری قلب است.^{۲۵۷}

(۱) - تفسیر برهان: ۴ / ۲۰ / ح ۲ ..

(۲) - «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَأْهِمَ» صافات: ۸۳ ..

(۳) - برای شرح این مطلب به کتاب «قلب سلیم» مراجعه شود ..

سرای دیگر، ص: ۱۷۹

معرفت و سخن جاودانه عمّار در برابر قاضی وقت

^{۲۵۷} (۳) - برای شرح این مطلب به کتاب «قلب سلیم» مراجعه شود ..

بنابر خبری که در تفسیر حضرت عسکری علیه السلام است: «جناب عمّار دهنی از بزرگان اصحاب حضرت صادق علیه السلام در کوفه است. محاکمه‌ای در محضر قاضی وقت، ابن ابی دؤاد یادگیری واقع گردید و جناب عمّار جزء شهود بود. هنگامی که ادای گواهی کرد، قاضی به او گفت: گواهی تو پذیرفته نیست؛ چون تو رافضی هستی! جناب عمّار تا این را شنید به صدای بلند گریه کرد. قاضی تحت تأثیر قرار گرفت؛ چون جناب عمّار از بزرگان و محترمین و مشهورین بود. به او گفت: تو که از اهل علم و حدیث هستی اگر ناراحت شدی از این سخن، اعلان کن که شیعه علی علیه السلام نیستی تا گواهی‌ات را بپذیرم.

گفت: گریه من بر خودم و بر تو است؛ اما گریه‌ام برای خودم از این جهت است که نسبت بزرگی به من دادی، گفتم رافضی، رافضی کسی است که هر چه باطل است ترک کند. تو به من می‌گویی رافضی، این نسبت بزرگ

را به من می‌دهی، من کجا و شیعه علی علیه السلام و
ترک هر باطل کجا؟

و گریه‌ام از جهت تو آن است که نسبت بزرگی را با
سبکی و اهانت ذکر کردی.

جریان به حضرت صادق علیه السلام گفته شد، فرمود:
(مضمون روایت شریفه) عمّار به واسطه این ادب و
تواضعی که کرد، اگر گناهانش بزرگتر از آسمان و زمین
بود، پاک شد و هر خردلی از اعمال صالحه‌اش را
خداوند هزار برابر بالا برد.»

بلندی از آن یافت که
او پست شد

در نیستی کوفت تا
هست شد

کسی که خود را کوچک دید- همان طوری که واقع
مطلب است- خدا او را بزرگ می‌کند. آری، ما کجا و
شیعه علی علیه السلام کجا؟ چیزی که هست شکل شیعه

علی علیه السلام هستیم و به همین هم دلخوشیم، آنها را دوست داریم و امیدواریم خدا ما را با آنان محشور فرماید.

سرای دیگر، ص: ۱۸۱

جلسه بیست و دوم: ^{۲۵۸} برخی از صفات شیعیان علی علیه السلام

«لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ * ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ * وَثَلَاثَةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ».^{۲۵۹}

خواص یادآوری صفات شیعیان

شب گذشته کلام به اوصاف شیعیان علی علیه السلام رسید و عرض شد بنا به روایتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده «سابقین»؛ یعنی کسانی که بی حساب به

^{۲۵۸} (۱) - شب چهارشنبه ۱۲/۱۰/۱۳۳۵ ه. ش.

^{۲۵۹} (۲) - . واقعه: ۳۸ - ۴۰ ..

بهشت وارد می شوند، شیعیان علی علیه السلام هستند، نه
دوستان علی علیه السلام. هر شیعه‌ای دوست هست ولی
هر دوستی شیعه نیست؛ زیرا ممکن است دوست باشد ولی
پیروی نداشته باشد، در حالی که بی حساب وارد محشر
شدن به خاطر کمال پیروی از اهل بیت است.
امشب به نظر رسید مقداری از اوصاف شیعیان علی علیه
السلام ذکر شود.

(۱) - شب چهارشنبه ۱۲ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۳۸ - ۴۰ ..

سرای دیگر، ص: ۱۸۲

اوّلًا: به یاد آنها بودن موجب نزول رحمت حق
می شود^{۲۶۰} و همه بهره‌مند می گردند.

^{۲۶۰} (۱) - عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة (سفينة البحار: ۱ / ۴۴۷) ..

ثانیاً: پس از توجه به صفات شیعیان، نظری به خود می‌کنیم و عقب ماندگی خود را درک می‌کنیم. سعی می‌کنیم ان شاءالله خودمان را به آنان برسانیم.

ثالثاً: وقتی فهمیدیم این صفات در ما نبوده، لا اقل عجب ما را نمی‌گیرد؛ یعنی دیگر به خودمان فریب راه نمی‌دهیم که شیعه علی علیه السلام هستیم.

علائم شیعیان از زبان علی علیه السلام

بنا به روایتی که در بحار الأنوار نقل نموده است: «در شب ماهتابی مولای متّقیان امیر مؤمنان از منزل بیرون آمدند، جماعتی را دیدند که رو به حضرتش آورده‌اند. فرمود: شما کیستید؟

عرض کردند: شیعیان شما ایم.

حضرت فرمود: چه می‌شود که در سیمای شما نشانه شیعیان را نمی‌بینم؟

پرسیدند: نشانه شیعیان چیست؟

حضرت فرمود: شیعیان من کسانی هستند که از بس روزه گرفتند و گرسنگی به خود دادند، پوست شکمشان بهم چسبیده است و از بس شبها

(۱) - عند ذکر الصّالحین تنزل الرّحمه (سفینه البحار: ۱ / ۴۴۷) ..

سرای دیگر، ص: ۱۸۳

روی قدمها ایستاده‌اند، کمرشان خمیده شده است. از بسیاری ذکر خدا لبهایشان خشکیده شده و از بس از بیم و امید الهی گریه کرده‌اند، در چشمانشان آب جمع شده است، اثر خشوع بر چهره‌هایشان هویدا است».^{۲۶۱} در خطبه شریفه همام از نهج البلاغه، امیرالمؤمنین علیه السلام شرح صفات پرهیزگاران را (که شیعیان علی علیه السلام هستند) ذکر فرموده است و برای تکمیل عرایضم به برخی از فرمایشات حضرت اشاره می‌کنم.

^{۲۶۱} (۱) - سفینه البحار: ۱ / ۷۳۰ ..

«منطقهم الصّواب و ملبسهم الاقتصاد و مشيهم التّواضع

...»^{۲۶۲} « (شیعیان) گفتارشان درست است (از هر گونه ناروایی در سخن پاکند؛ یعنی از غیبت، دروغ، تهمت، قول بدون علم، آبروی مؤمن ریختن، راز مؤمن را فاش کردن، دشنام و قذف، مبراً هستند) در لباس پوشیدن، حدّ وسط را رعایت می کنند و راه رفتنشان از روی فروتنی است. چشمانشان را از حرام پوشانده اند و به دانشی که برایشان سودمند است، گوش فرا می دهند.

اگر اجل حتمی و مقدرّ الهی برایشان نبود، یک چشم به هم زدن جانهایشان در کالبدهایشان آرام نمی گرفت، از ترس بازخواست و شوق به پادشاهای الهی؛ یعنی اجل مقدرّ، موجب دوام حیاتشان شده و گرنه از بیم و امید، قالب تهی می کردند.»

(۱) - سفینه البحار: ۱ / ۷۳۰ ..

^{۲۶۲} (۲) - نصح البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۳ ..

(۲) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۳ ..

سرای دیگر، ص: ۱۸۴

«عظم الخالق فی انفسهم فصغر مادونه فی اعینهم...»^{۲۶۳}.
«خداوند در جانهایشان بزرگ است و جز او در پیش
چشمانشان کوچک. عظمت خدا در جانشان تأثیر گذاشته،
لذا بی ارزشی دیگران پیش چشمانشان است.

ایشان نسبت به بهشت، چون کسانی هستند که آن را
می بینند و در آن از نعمتهایش برخوردارند و نسبت به
دوزخ مانند کسانی هستند که آن را می بینند و از
عذابهای ناراحتند، مثل این است که صدای التهاب
آتش در یخ گوششان طنین افکنده است.»

«فهم لأنفسهم متهمون، و من اعمالهم مشفقون....»^{۲۶۴}.
«ایشان کسانی هستند که به خودشان بد بین هستند. به
خودشان تهمت می زنند (مثلاً با این که خیرات فراوان

^{۲۶۳} (۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۳ ..

^{۲۶۴} (۲) - همان.

دارد می گوید: دست من از عمل خیر تهی است بلکه از کارهایشان ترسناکند، از خود راضی بودند نشانه جهل است، شیعیان علی علیه السلام اهل علمند)».

شیعه علی علیه السلام عملش هر چند زیاد باشد نگاه به اعمال مولایش علی علیه السلام می کند: «السَّلام علی میزان الأعمال»، می گوید: من کجا و علی علیه السلام کجا؟! پاک است اما باز ترسناک است. ناپرهیزگاران به دیگران تهمت می زنند؛ اما شیعیان علی علیه السلام به خودشان تهمت می زنند و به خودشان بدگمانند.

(۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۳ ..

(۲) - همان.

سرای دیگر، ص: ۱۸۵

سلمان فارسی نخستین شیعه علی علیه السلام است. در کتاب «عدّه الداعی» است که: «هنگام مرگ گریه

می کرد - سلمان فارسی مردی که دارای علوم عجیبه و آگاه از جریانهای گذشته و آینده و دارای کرامات و خوارق عادات بود؛ چنین مرد بزرگواری هنگام مرگ می گریست - از او علت گریه اش را پرسیدند، گفت: می ترسم به وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل نکرده باشم.

در حجّة الوداع رسول خدا صلی الله علیه و آله حلقه کعبه را گرفت و رو به ما کرد و فرمود: ای مسلمانان! در دنیا مانند سوار زندگی کنید. آدمی که سوار است، چه مقدار تدارک می بیند؟ من می ترسم به این وصیت عمل نکرده باشم».

در حالی که در خانه سلمان جز پوست گوسفندی و کاسه ای و آفتابه ای نبود باز می گوید: می ترسم به وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل نکرده باشم.

حالات این بزرگان را که می خوانیم و می شنویم، راستی خجالت می کشیم بگوئیم ما شیعه علی علیه السلام هستیم.

«یَمسون حزنا و یصبحون فرحا...».

«شب می کنند با اندوه و صبح می کنند با شادی، چرا؟
می فرماید:

اندوهشان در اوّل شب از این است که مبدا عبادات از
آنان فوت شود. بر کتھایی که می توانند از این شب ببرند
موفق نشوند. وقت سحر هنگامی است که قافله آخرت،
بار سفر می بندد؛ لذا در اندوه است، مبدا خوابش ببرد.
آیا وقت سحر بیدار می شود یا نه؟ اگر بیدار شود آیا حال
دعا

سرای دیگر، ص: ۱۸۶

و توجه دارد یا نه؟

روشان را به حقیقت،

شب مردان خدا، روز

شب ظلمانی نیست

جان افروز است

صبح می کند در حالی که شادمان است از لطف و رحمت حق که شکر خدای را که او را موفق داشت. دیگر این که او را زنده نگهداشت تا بتواند بار سفر ببندد».

اما وضع ما چطور است؟ اندوه و شادی ما در امور دنیاست. غصه ما وقتی است که کار دنیایمان خراب شود و شادی ما وقتی است که امر دنیایمان خوب گردد.

سرای دیگر، ص: ۱۸۲

جلسه بیست و سوم: ^{۲۶۵} سخنانی از علی علیه السلام در وصف پرهیزگاران

«لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ * ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ * وَثَلَاثَةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ».^{۲۶۶}

^{۲۶۵} (۱) - شب پنجشنبه ۱۳ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۲۶۶} (۲) - واقعه: ۳۸ - ۴۰.

کلام در صفات شیعیان علی علیه السلام بود. امشب هم برای تبرک، دو سه فقره از فرمایشات مولا علی علیه السلام در خطبه مبارکه همام تذکر داده شود، شاید بویی از آن هم در ما پیدا شود.

«و هم لانفسهم متهمون».

گفتم شیعیان علی علیه السلام، به خودشان تهمت می زنند نه به دیگری، به نفس خودشان بد بین هستند نه به دیگران؛ زیرا اهل علمند و مفسد نفس را دانسته اند. می فهمند که عیوب نفس آشکار نیست. گاهی بر خود انسان نیز مشتبه می گردد. گاهی پس از چند سال ممکن است بفهمد فلان عیب، هنوز در نفسش مانده است مانند آتش زیر خاکستر ممکن است پنهان باشد لیکن در شرایطی که پیش می آید، اثر خودش را می کند و انسان را به

(۱) - شب پنج شنبه ۱۳ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

سرای دیگر، ص: ۱۸۸

هلاکت ابدی می‌رساند؛ لذا شیعیان علی علیه السلام خودشان را خوب نمی‌دانند؛ چون اهل دانشند، می‌گویند: «ما دارای عیب‌هایی هستیم که معلوم نیست پاک شده باشیم».

فلسفه علم اخلاق

کتابهای اخلاقی متعدد نوشته شده و استاد‌های اخلاقی هم هستند که علم اخلاق را می‌آموزند لیکن آنچه در این علم مهم است سر در آوردن در اخلاق خود است. یک دوره اخلاق را دیده و کتابهای اخلاقی را از حفظ داشته باشد ولی اگر هنوز خودش را شناخته باشد که کدامیک از رذایل در او باقی است، عالم نشده است؛ زیرا علم اخلاق حقیقی، تطبیق وضع خودش با حقایق است؛ یعنی پس از آن که مفاصد نفس را شناخت، به فکر

خودش بیفتد بلکه آن مفاسد را از خود دور کند و ملکات
فاضله را جایگزین گرداند.

در روایت شریفه می‌فرماید: «مؤمن صبح تا شام همیشه به
خودش بد گمان است و با خودش چون و چرا می‌کند؛
چرا چنین کردی، چرا چنان نکردی». ^{۲۶۷} چون دانا شده
احتمال می‌دهد هنوز عیب‌هایی در نفسش باشد که خبر
ندارد و ممکن است بعدها بفهمد.

«و من اعمالهم مشفقون».

(۱) - انّ المؤمن لا یصبح و لا یمسی الاّ و نفسه ظنون
عنده، فلا یزال زارياً علیها و مستزیداً لها (نهج البلاغه
صبحی صالح / خ ۱۷۶) ..

سرای دیگر، ص: ۱۸۹

«و ایشان از کارهایشان ترسناکند (با این که پاکند، از هر
گناهی به دورند، باز هم از کارهایشان ترسناکند)».

^{۲۶۷} (۱) - انّ المؤمن لا یصبح و لا یمسی الاّ و نفسه ظنون عنده، فلا یزال زارياً علیها و مستزیداً لها (نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۷۶) ..

در کتاب ارشاد القلوب دیلمی می‌نویسد: «سابقین، ترسشان از خیرات بیشتر از ترس ما از گناهانمان است». یعنی پیشینیان از عباداتشان می‌ترسیدند مبادا مشوب باشد به عجب و ریا و سمعه و غرور و تکیه به عمل و خلاصه، از آنچه کار نیک را خراب و در صفحه گناهان ثبت می‌کند، می‌ترسیدند.

«اذا زگی احد منهم خاف ممّا یقال له...»^{۲۶۸} «هنگامی که یکی از ایشان ستایش کرده شود، از آنچه درباره‌اش گفته می‌شود، می‌ترسد و می‌گوید: من خودم را بهتر از دیگران می‌شناسم و خدایم مرا بهتر از خودم می‌شناسد، خداوند! مرا به آنچه می‌گویند، نگیر و از آنچه درباره من گمان برده‌اند برتر قرار ده و گناهانم را که آگاه نیستند بپامرز!».

مرسوم شده است مؤمنین به یکدیگر تعارف می‌کنند: «خدا امثال شما را زیاد کند، راستی که مثل شما کم

^{۲۶۸} (۱) - مستدرک سفینه البحار: ۴ / ۲۹۹ ..

است». این حرفها در شیعیان علی علیه السلام تأثیر
نمی‌کند بلکه از این قسم تعارفات می‌ترسند و می‌گویند:
آنها ظاهر مرا می‌بینند و خیال می‌کنند آدم خوبی هستم؛
ولی من نفس خودم را بهتر می‌شناسم، به فضل خدا
عیوب نفسم را تا حدّی دانسته‌ام هنوز موحد نشده‌ام.
توحید در مقام توکل، خوف و رجا نصیب من نشده، هنوز
به مقام

(۱) - مستدرک سفینه البحار: ۴ / ۲۹۹ ..

سرای دیگر، ص: ۱۹۰

رضا و تسلیم نرسیده‌ام.

هر مقدار هم که خودم را شناخته‌ام، پروردگارم مرا بهتر
می‌شناسد.

خدایا! مرا به آنچه می‌گویند مورد قهر خودت قرار نده.

در عین حال امید و تکیه‌اش به فضل خداست؛ لذا درخواست می‌کند:

«و مرا از آنچه دربارهام گمان می‌کنند بالاتر قرار ده و بیمارز گناهانم را که از آن آگاه نیستند».

این سخنها نتیجه طلوع نور ایمان در قلب است که از لفظ فراتر رفته و واقع را درمی‌یابد. مردم بگویند: خوب هستی یابد، چه تأثیری در واقع مطلب دارد. خدا باید خوب کند و خدا باید پاک فرماید.

«فمن علامة احدهم انک تری له قوه فی دین...»^{۲۶۹}
«نشانه اهل تقوا و شیعیان علی علیه السلام قوت در دیانت است».

در دینداری، هیچ چیز او را از پای در نمی‌آورد بلکه متزلزل هم نمی‌کند. بهتر آن است که برای بیان نیروی دین و ثبات در ناملایمات، داستانی از نمونه پرهیزگاران و دوستان علی علیه السلام یادآوری کنم:

^{۲۶۹} (۱) - بحارالأنوار: ۶۷/۳۱۶ ..

جناب محمد بن ابی عمیر - که از اصحاب اجماع و مورد وثوق فریقین است به قسمی که مرسلاتش را در حکم مسندات می‌دانند - سالهای متمادی در زندان هارون الرشید به جرم شیعه موسی بن جعفر علیهما السلام بودن، گرفتار بود. در مقام بازجویی از او، نام شیعیان را پرسیدند، نگفت. هزار تازیانه به او زدند که از هوش رفت. با این که تاجر معتبر و ثروتمند بود به

(۱) - بحار الأنوار: ۶۷ / ۳۱۶ ..

سرای دیگر، ص: ۱۹۱

واسطه طول زندان و مصادره اموال، سخت تهیدست شد، به قسمی که هنگام رهایی از زندان هیچ نداشت. در ایام ثروتش به یک نفر ده هزار درهم وام داده بود، اتفاقاً آن بدهکار نیز ورشکست و خانه نشین شده بود. وقتی شنید جناب ابن ابی عمیر به فلاکت افتاده است،

خانه مسکونی خودش را فروخت و ده هزار درهم را
برای ابن ابی عمیر آورد.

وقتی او را دید، خواست پول را تقدیمش کند. ابن ابی
عمیر به او گفت: شنیده‌ام تو ورشکست و فقیر شده‌ای.
این پول را از کجا آوردی؟

گفت: درست است ولی خانه مسکونی‌ام را فروختم و
پولش را برای شما آوردم.

ابن ابی عمیر گفت: شنیدم از ذریح محاربی که گفت:
خودم از مولایم جعفر بن محمد علیهما السلام شنیدم که
فرمود: اگر کسی بدهکار شد از خانه مسکونی‌اش به خاطر
بدهی‌اش بیرونش نمی‌کنند.^{۲۷۰} خانه و فرش و لباس و
خلاصه ما یحتاج اولیّه زندگی از مستثنیات است، به قدر
لازم و کافی برای خودش می‌گذارند.

فرمود: به جان مولایم یک درهم از آن را بر نمی‌دارم با
آن که امروز محتاج یک درهم آن هستیم.»

^{۲۷۰} (۱) - لا یخرج الرجل عن مسقط رأسه بالذین (سفینة البحار: ۱/ ۳۱۴) ..

نیروی دین، از این نمونه دینداری آشکار می‌شود. چگونه
زیر شلاق، آن هم هزار تازیانه مقاومت می‌کند و برادر
شیعه‌اش را معرفی نمی‌کند.

(۱) - لا یخرج الرَّجُلُ عن مسقط رأسه بالدِّین (سفینه
البحار: ۱ / ۳۱۴) ..

سرای دیگر، ص: ۱۹۲

زحمت را به خودش هموار می‌کند تا مؤمنی را به
زحمت نیندازد.

دیگر آن که در راه موسی بن جعفر علیهما السلام از همه
چیزش می‌گذرد.

مالش را از کف می‌دهد. خانه و زندگی آرام و آزادی را
از دست می‌دهد.

آخر کار هم می بینید چگونه به خاطر فرمان امام علیه السلام از گرفتن طلب خودش در نهایت نیاز، خودداری می کند.

«و تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ وَ قِصْدًا فِي غِنَى ... وَ صَبْرًا فِي شِدَّةٍ».

«در تنگدستی شکبیا و در فراخی و راحتی میانه رو هستند. بریز و پاش بی جا ندارند. اسرافکاری نمی کنند. در زحمات و ناملایمات بردباری می کنند و منتظر فرج الهی هستند».

غرض اشاره‌ای به بعضی از صفات متقین است، نه شرح و تفصیل خطبه شریفه. می فرماید:

«قَلِيلًا أَكَلَهُ قَانِعٌ نَفْسَهُ خَاشِعًا قَلْبَهُ مَكْظُومًا غِيْظَهُ سَهْلًا
امر ۵». ۲۷۱

«از نشانه‌های پرهیزگاران این است که خوراکشان کم است و نفسشان قانع است. حرص نمی زنند. کارشان آسان است».

۲۷۱ (۱) - نصح البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۳ - همان ..

یعنی در امور دنیوی و مادّی سختگیر نیستند. به خانه اشرافی یا فرش اعلا اهمّیت نمی دهند. بعضیها به قدری مقیدند که خود را یکپارچه در قید مادّه و مادّیات اسیر کرده اند؛ امّا شیعیان علی علیه السلام آزادند. نفس و هوا حکومتی بر آنها ندارد.

«مکظوما غیظه»؛ (۲) «خشم خود را فرو می برد».

(۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۳ . ۲ - همان ..

سرای دیگر، ص: ۱۹۳

غضب حیوانی را اعمال نمی کند. این همه ناسزا و کتک کاری و غیره ناشی از گرفتاری در برابر غضب نفس است، آن هم خشم حیوانی؛ امّا شیعه علی علیه السلام جهت انسانیتش قوی شده، اگر خشم هم می کند، برای خدا و در برابر منکرات است. از شؤون انسانیت، حلم است که با علم آمیخته اند.

شهوات و آرزوهای واهی در آنها مرده است: «میتة شهوته». شهوات مختلف است. از همسر و مال و مسکن و شهرت و ... «خاشعاً قلبه»؛ دلش برای خدا خاشع است. ذکر و سکوتش، حرکت و سکونش، همه برای خداست.

بعضی فرموده‌اند: «شیعه از شعاع است. اصل نور، آل محمد و شیعیان، پرتوی از انوار ایشانند. نور ولایت در هر دلی تایید این برکات و آثار خیر از او تراوش می‌نماید».

«الخير منه مأمول و الشر منه مأمون».^{۲۷۲} «شیعیان کسانی

هستند که هر خیری از آنها مورد امید است؛ یعنی مردمان از آنها امید خیر دارند و هر بدی از آنها دور و کسی توقع شر از آنان ندارد».

خودش را برای آخرتش به زحمت می‌اندازد و دیگران را از شر خودش در راحت نگه می‌دارد.

«يعفو عمنّ ظلمه و يعطي من حرمة و يصل من قطعه».^{۲۷۳}

^{۲۷۲} (۱) - نوح البلاغه صبحی صالح/ خ ۱۹۳ ..

^{۲۷۳} (۲) - همان.

«از آن کس که به او ستم روا داشته، درمی‌گذرد و به آن کس که به او

(۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۳ ..

(۲) - همان.

سرای دیگر، ص: ۱۹۴

نداده، عطا می‌کند و به کسی که از او بریده پیوند می‌کند».

خیر محض شده‌اند، به قسمی که نه تنها به دیگری ستم و تجاوز روا نمی‌دارند بلکه از آنان که به آنها ستم کرده‌اند درمی‌گذرند. حسّ انتقام در آنها نیست بلکه به خدا وا می‌گذارند که او انتقام بگیرد. کسی که او را محروم ساخته و در هنگام نیاز کمکش نکرده است. شیعه علی علیه السلام برمی‌گردد و به او عطا می‌کند. بدی را به نیکی پاداش می‌دهد. قوم و خویش اگر از او برید، شیعه علی

علیه السلام برمی گردد به او پیوند می کند. اگر برادرش به خانه اش نیامد، او به خانه برادر می رود.

ضمناً برای این که خدای نکرده یأس، کسی را نگیرد، بگویم که اینها مرتبه عالی است. هیچ کس محروم از این درگاه نیست. هر کس به اندازه خودش از ولایت بهره می برد و همه ان شاء الله اهل نجاتند به برکت ولایت اهل بیت؛ ولی مقامات و درجات مراتب دارد.

در روایتی که در بحار الأنوار از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده می فرماید: «ام ایمن کنیز زهرا علیها السلام از اهل بهشت است به گواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ ولی آن معرفتی که شما دارید از امامت، او نداشت؛ یعنی از اصحاب یمین است نه سابقین. شیعیان از سابقین هستند و دوستان از اصحاب یمین و در بهشت جای دارند. سعی کنیم دست و پای بزنیم بلکه تا عمر باقی است، بهره های وافیه و کافی از ولایت علی علیه السلام ببریم.

جلسه بیست و چهارم: ^{۲۷۴} وصف اصحاب شمال

«وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ *
وَوَظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ * لِأَبَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ». ^{۲۷۵}

پس از آن که پروردگار عالم، حالات سابقین و اصحاب
یمین را ذکر فرمود و نعمتهای بهشتی و درجات هر یک
را بیان فرمود، آن گاه حالات اصحاب شمال را بیان
می فرماید. آنهایی که نامه اعمالشان را به دست چپشان
می دهند یا کسانی که سمت چپ عرش هستند.

«وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ».

«یاران چپ؛ چه یاران چپی!».

^{۲۷۴} (۱) - شب يك شنبه ۱۶ / ۱۰ / ۱۳۳۵ هـ. ش.

^{۲۷۵} (۲) - واقعه: ۴۱ - ۴۴ ..

یعنی حالشان خیلی وخیم است. خیلی فزاحت است.
کسانی که بی ایمان از دنیا رفته‌اند. یا اگر با ایمان مرده،
گناهانش از نیکیهایش زیادتر است.

(۱) - شب یک شنبه ۱۶ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۴۱ - ۴۴ ..

سرای دیگر، ص: ۱۹۶

«فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ».

«سموم» را چنین گفته‌اند: «التی تدخل مسام البدن
فیحرق الأجساد و الأكباد».

«آن باد سمّی که در نهایت گرمی است و از سوراخهای
بدن داخل بدن می‌شود (از سوراخ گوش و بینی و چشم
و دهان و منافذی که از آنها عرق بیرون می‌آید) این باد
گرم به بدن داخل شده، جگر را آتش می‌زند».

«حمیم» را نیز چنین معنا کرده‌اند: «آبی که در نهایت درجه گرمی است».

«وَضِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ».

«ظل» به معنای سایه و «یحموم» به معنای دودگر سیاه است، از ماده «حممه» به معنای تاریکی است؛ یعنی آتش سیاه.

و بعضی از مفسّرین گفته‌اند: «یحموم، کوهی است در میان آتش که دوزخیان به سایه آن پناه می‌برند».

در دوزخ هر چه که هست تاریکی است، آتش هم سیاه است.

معنای منافخ جهنّم

در حدیثی چنین رسیده: «روزی جبرئیل خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد در حالی که مهموم و اندوهناک بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله از او پرسید:

چرا گریانی؟

عرض کرد: هم اکنون منافخ جهنم تمام شد.

فرمود: منافخ جهنم چیست؟

سرای دیگر، ص: ۱۹۷

گفت: وقتی خداوند جهنم را آفرید، هزار سال در آن دمیدند تا سرخ شد. بعد هزار سال در آن دمیدند تا سفید گردید. سپس هزار سال در آن دمیدند تا سیاه شده و هم اکنون از دمیدن آن فارغ شدند.^{۲۷۶} اهل جهنم هم همه سیاهند. لباسهای آتشینشان نیز سیاه است.

«... ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ...»؛^{۲۷۷} اما در بهشت سیاهی

نیست جز چشم و ابرو و مژگانها که بر جمال آنان می‌افزاید.

(بقیه حدیث را عرض کنیم) سخن جبرئیل که به این جا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز گریان گردید. وحی الهی نازل شد که یا محمد صلی الله علیه و آله تو و

^{۲۷۶} (۱) - بحار الأنوار: ۸ / ۲۸۰ / ح ۱ ..

^{۲۷۷} (۲) - نور: ۴۰.

جبرئیل را ننگه می‌داریم از این که گناهی از شما سرزند
که سزاوار دوزخ گردید لیکن بر این حال ترسناک از
عذاب ما باشید؛ یعنی هر چند خداوند شما را ننگه
می‌دارد؛ ولی خوف هم لازم است. مبادا در انجام
وظایف کوتاهی کند و خدا او را به خودش واگذارد. به
هر حال، جایی که محمد صلی الله علیه و آله باید بترسد،
من و شما که دیگر جای خود داریم. او که معصوم قطعی
است، گریان و نالان می‌شود، ما که گنهکار قطعی هستیم
چگونه بی‌باکیم.

این خبرهای وحشتناک برای کیست؟ «این چنین
خداوند بندگانش را می‌ترساند»،^{۲۷۸} برای تخویف است.

همه باید بترسند شیخ شوشتری می‌فرماید: «نمی‌دانم
شیطان در این

(۱) - بحار الأنوار: ۸ / ۲۸۰ / ح ۱ ..

^{۲۷۸} (۳) - «... إِذْ لَكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِيَ عِبَادَهُ يُعَادِرُ فَأَتَّقُونَ» E\ زمر: ۱۶ ..

(۲). - نور: ۴۰.

(۳) - «... ذَا لِكَ يُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِيَ عِبَادَهُ يِعْبَادِ فَاتَّقُونِ» زمر:

.. ۱۶

سرای دیگر، ص: ۱۹۸

گوشها چه خوانده است که این طور خاطرشان جمع است که این عقوبتها راجع به آنها نیست».

به فرموده شیخ بهایی اعلی الله مقامه:

الله الله که چه

نه اشک روان نه رخ

بی دردی

زردی

پیوسته به لهو و لعب

از موطن اصلی

دلشاد

خودناری یاد

خلاصه، چه بترسی، چه نترسی باید از چنین ورطه هولناکی بگذری.^{۲۷۹} بلی، اگر راستی ترسیدی، خداوند

^{۲۷۹} (۱) - «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا» E\مریم: ۷۱ ..

وعده امن داده است؛ البته کسی که ترسید در صدد
علاج برمی آید. هر قطره اشکی، خدا داند چه مقدار از
این آتش را خاموش می کند.

شراره‌های آتش جهنم

راجع به «شراره آتش جهنم»؛ یعنی جرقه‌هایش که به
عدد ستارگان آسمان است. در قرآن مجید می فرماید:
«هر شراره‌اش به مانند قصری یا درختی بزرگ است و از
دور مانند شتری زرد رنگ است». ^{۲۸۰} از حدّ ادراک ما
افزون است و جز از راه وحی، قابل ادراک نیست.
هر چه هم که خیال کنی از آن برتر است.

(۱) - «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا»
مریم: ۷۱ ..

(۲) - «إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَلَتٌ صُفْرٌ»
مرسلات: ۳۲ - ۳۳ ..

^{۲۸۰} (۲) - i\ «إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَلَتٌ صُفْرٌ» E\ مرسلات: ۳۲ - ۳۳ ..

شیخ شوشتری در مواعظش گوید: «نَارٌ حَامِيَةٌ»^{۲۸۱} آتش دوزخ گرم است، آتش دنیا در برابرش گرم نیست».

همچنین «حمیم»؛ یعنی آب جوش. در دنیا آب جوش در مقابل حمیم نیست. همان طوری که در روایت رسیده: «اگر یک قطره حمیم در این دنیا بیاید، تمام عالم را آتش می‌زند و اگر یک حلقه از حلقه‌های عذاب جهنم را در این دنیا روی کوهی بگذارند، تا قعر زمین را می‌سوزاند. اگر یک قطره زقوم در دریا‌های زمین ریخته گردد، همه را گندیده می‌کند».

راستی که تا آدمی یقین نکند که از این عذابها در امان است، باید آرام نگیرد. راحتی را بر خود حرام کند و تا ساعت مرگ، استغفار را از دست ندهد.

انواع عذاب اهل جهنم

^{۲۸۱} (۱) - قاره: ۱۱ ..

حدیث شریفی در کتاب کفایة الموحدین در شرح آیه شریفه:

«وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ»^{۲۸۲} نقل فرموده است. ترجمه آیه شریفه چنین است:

«همانا دوزخ وعده گاه همه ایشان است که دارای هفت در است، برای هر دری از ایشان پاره‌ای قسمت کرده شده است.»

می‌فرماید: «در نزد هر دری از درهایش، هفتاد هزار کوه و در هر کوهی، هفتاد هزار شعب؛ یعنی شکاف است و در هر شعبی، هفتاد هزار وادی است و در هر وادی، هفتاد هزار خانه و در هر خانه‌ای، هفتاد هزار

(۱) - قارعه: ۱۱ ..

(۲) - حجر: ۴۳ - ۴۴.

^{۲۸۲} (۲) - حجر: ۴۳ - ۴۴.

مار که طول هر مار سه روز راه است و نیش مارها و عقربها به اندازه طول نخل است.»

در آن جا رودخانه‌هایی است که در آن مس آب کرده شده جریان دارد. هنگامی که دوزخیان را عذاب می‌کنند، از شدت ناراحتی، خودشان را در یکی از این رودخانه‌ها می‌افکنند (چقدر ناراحتی می‌کشند که از نیش مارها و عقربها به مس آب شده پناه می‌برند).

تأثر پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب از آیه عذاب

علامه مجلسی رحمه الله در بحار نقل فرموده که: «هنگام نزول این آیه شریفه، رسول خدا صلی الله علیه و آله کاملاً پریشان و گریان و نالان بود و از حجره بیرون نیامد. اصحاب هم جرأت نداشتند سخن بگویند و علت را جویا شوند.

سلمان فارسی چاره را در ملاقات زهرا با پیغمبر صلی الله علیه و آله دید. به در خانه زهرا علیها السلام آمد و عرض کرد: پدرت مضطرب است و کسی را یارای سؤال نیست، اگر بشود شما سببش را جويا شوید.

زهرا علیها السلام چادر به سر کرد و بیرون آمد.

سلمان گوید: دوازده جای چادر وصله داشت، به قسمی که من گریان شدم. با دیدن زهرا علیها السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله شادمان گردید؛ زیرا با بوی بهشت می آمد. آنگاه زهرا علیها السلام احوالپرسی کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیه «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ»^{۲۸۳} نازل گردیده است.

(۱) - حجر: ۴۳ ..

سرای دیگر، ص: ۲۰۱

زهرا علیها السلام از شنیدن آیه عذاب، به رو افتاد و
گفت: وای بر کسی که در آن درآید!

سلمان فارسی گفت: ای کاش! مادر مرا نزاده بود و
چنین خبر موحشی را نشنیده بودم!

ابی ذر گفت: ای کاش! از پرندگان بودم و بشر نشده
بودم!

علی علیه السلام هم ناله می کرد که: **واقلة زاده**؛ ای وای
از کمی توشه!». ^{۲۸۴} اما من و شما از بی خبری، خود را از
این عذابها کنار می دانیم. آه از دل قساوت دارما!

(۱) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۸۷ - ۸۸ / ح ۹ ..

سرای دیگر، ص: ۲۰۲

جلسه بیست و پنجم: ^{۲۸۵} اقسام آب در دوزخ

^{۲۸۴} (۱) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۸۷ - ۸۸ / ح ۹ ..

^{۲۸۵} (۱) - شب دوشنبه ۱۷ / ۱۰ / ۱۳۳۵ هـ. ش ..

«وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ *
وَوَظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ * لَّبَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ * إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ
مُتْرَفِينَ * وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَىٰ الْحِنثِ الْعَظِيمِ». ^{۲۸۶}

سخن در عذاب جهنمیان و اصحاب شمال، به این آیات
شریف رسید:

«فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ».

«باد گرمی که از منافذ بدن، حرارتش به جوف می‌رسد؛
به طوری که کبد را می‌سوزاند، آن سموم است».

در دوزخ چند قسم آب است: غساق، غسلین، مهل، حمیم
صدید یا چنان که در قرآن مجید ذکر شده است. و
«حمیم» در نهایت درجه جوشش است. تعبیری که در
روایت رسیده: «اگر یک قطره‌اش روی کوهها ریخته

(۱) - شب دوشنبه ۱۷ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۴۱ - ۴۶.

سرای دیگر، ص: ۲۰۳

شود، تا هفت طبقه را آتش می‌زند.^{۲۸۷} وقتی نزدیک لب می‌آید، گوشت‌های صورت می‌گدازد و می‌ریزد^{۲۸۸} و هنگامی که داخل جوف بدن شد، احشا و امعا را قطعه قطعه می‌کند.

پس از این که جهنمیان از «سَمُومٍ وَحَمِيمٍ» سوخته و گداخته گردیدند، معلوم است که سوخته دنبال سایه می‌گردد، ناگاه دود سیاه جهنم به نظرشان جلوه می‌کند، می‌گویند: برویم زیر سایه، هنگامی که نزدیک می‌شوند (روایت می‌فرماید:) از آن دود سیاه به روی آنها آتش باریده می‌شود.

^{۲۸۷} (۱) - بحارالأنوار: ۸ / ۳۰۲ / ح ۶۱ ..

^{۲۸۸} (۲) - «... وَإِنْ يَسْتَعِينُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَأَلْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِفَسَنِ الشَّرَابِ وَسَاءَتْ مُرْتَفَعًا» E\ كهف: ۲۹ ..

بعضی نیز فرموده‌اند: «یحموم، کوه سیاهی از آتش در دوزخ است که دوزخیان در پناه آن قرار می‌گیرند».

«لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ».

«خنک نیست و نفعی ندارد».

در دنیا آدم گرما زده، دنبال سایه می‌گردد. بعضی سایه‌ها مثل سایه درخت‌های پر برگ، علاوه بر این که از گرما ننگه می‌دارد، خنک کننده نیز هست؛ مثل سایه درخت پید و افراق. بعضی از سایه‌ها تنها از گرما ننگه می‌دارد، ولی دیگر خنک نمی‌کند؛ مثلاً سایه داخل اطاق در روز فوق العاده گرم که خنک نمی‌کند؛ ولی بهتر از حرارت آفتاب است و از اشعه آن، شخص را ننگه می‌دارد؛ این سایه «بارد» و خنک نیست؛ ولی کریم و

(۱) - بحار الأنوار: ۸ / ۳۰۲ / ح ۶۱ ..

(۲) - «... وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ
بُسِّ الشَّرَابِ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا» کهف: ۲۹ ..

سرای دیگر، ص: ۲۰۴

نافع هست.

در دوزخ سایه هست؛ ولی سایه‌ای که نه خنک است و نه
از گرما نکه می‌دارد: «لَبَّارِدٍ وَلَا حَرِيمٍ». به علاوه،
آتشباران هم می‌کند جرقه‌هایی که چون صاعقه از آن
جدا می‌شود و بر آتششان افزوده می‌گردد. چرا چنین
عقوبتهایی برای اصحاب شمال است؟ علت آن را در آیه
بعد بیان می‌فرماید:

«إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ».

«زیرا ایشان پیش از این در خوشیها فرو رفته بودند».

«مترف» از ماده «ترفه» به معنای تنعم و فرو رفتن در ناز و
نعمت است؛ یعنی علت این گونه عذابها، فرو رفتن
دوزخیان است در دنیا در خوشیها و شهوات دنیوی، به

قسمی که قیامت را حکایتی پنداشتند و دنیا برایشان
حقیقت شد، حزن و شادیشان وسعیشان دنیا شد، وقتی که
از خواب بیدار می‌شوند تا دوباره به خواب بروند، در
فکر مال و جاه و خوشی دنیا بودند.

«مترف»، کسی است که می‌خواهد در دنیا خوش باشد،
دیگر کار به حلال و حرام ندارد، خوراکش از چه راه
تهیه شود، از راه تدلیس یا رباخواری، مال مظلوم و وقف،
مال یتیم و غیره باشد، او می‌خواهد شکمی از عزا
درآورد، از هر جا که باشد و همچنین سایر محرمات.
بهشت و دوزخ برایش قصه‌ای بیش نیست، مگر می‌شود
اسم مرگ را پیش او برد.

ولی اهل ایمان، ضدّ مترفین هستند، به راستی فهمیده‌اند
خوشی دنیا

سرای دیگر، ص: ۲۰۵

زایل و بالعرض است، لجام دین را به نفس خود زده خود را مقید کرده‌اند به قیودات الهی، خوشیها را برای قبر و برزخ و بهشت گذاشته‌اند. دنیا کوچکتر از آن است که بتواند دل صاحب همت را صید کند. بچه صفتها هستند که گرفتار خوشیهای دنیا می‌شوند و گرنه مردان می‌فهمند که مرگ به زودی می‌رسد، لباس تقوا را که لازم دارد تهیه نکرده است. می‌فهمد او را به زور در گودال قبر می‌کنند. آری، دیگر اختیاری نیست.^{۲۸۹} بردنی است نه رفتنی؛ لذا پیش از این که وقت بگذرد، فکر بار سفر است.

سخنانی از عیسی مسیح علیه السلام درباره خوشیهای دنیا

عجیب این جاست که خوشی دنیا با ناملایمات همراه است. هزاران نکبت و کثافت به دنبال دارد. هر نوشی با نیشها همراه است.

به تعبیر حضرت مسیح علیه السلام: «روی مزبله زندگی کردن و نان خشکی خوردن و از گیاه صحرا استفاده

^{۲۸۹} (۱) - و انزلوا فیها غیر نازلین (نحج البلاغه صبحی صالح/ خ ۱۸۸) ..

نمودن، بهتر است تا در تنعم فرو رود و با این حال بمیرد
(و از یاد خدا و آخرت غافل باشد و گرفتار عذاب مترفین
گردد)».

اصل روایتش شنیدنی است.

در روایتی که در بحار الأنوار نقل نموده: «حضرت عیسی
علیه السلام با حواریین در سیر و حرکت بود. رسیدند به
شهری که خراب شده بود:

«... **خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا**...»^{۲۹۰} مثل این که در اثر آمدن
بلا، خانه‌ها به

(۱) - و انزلوا فيها غير نازلين (نهج البلاغه صبحی صالح / خ
.. (۱۸۸

(۲) - بقره: ۲۵۹ ..

سرای دیگر، ص: ۲۰۶

^{۲۹۰} (۲) - بقره: ۲۵۹ ..

سرشان خراب شده و همه هلاک شده بودند.

حضرت مسیح علیه السلام رو به حواریین کرد و فرمود:
«معلوم می شود اهل این قریه در اثر بلای الهی همگی
هلاک شده اند و یکی - یکی نمرده اند و گرنه یکدیگر را
دفن می کردند.»

یکی از حواریین از حضرت روح الله درخواست نمود تا
از خدا بخواهد یکی از آنان زنده شود و از او پرسشهایی
بکنند.

حضرت مسیح علیه السلام دعا کرد و یکی از آنان زنده
شد، حضرت از او احوال اهالی آن قریه را پرسید.

عرض کرد: شب کردیم در کمال خوشی و خرمی با
کمال امن؛ اما صبح هنگام بلا آمد و شهر زیرورو شد و در
عذاب الهی قرار گرفتیم.

حضرت مسیح علیه السلام از علت عذاب پرسید.

گفت: دنیا دوستی. ما به قدری به دنیا علاقه داشتیم که مانند علاقه بچه شیرخوار به پستان مادر بود.»

(مؤلف گوید: مکرر عرض کرده‌ام: بچه در هر زحمتی که باشد، پستان مادر که به دهانش برسد آرام می‌گیرد، تنها دلخوشی‌اش پستان مادر است.)

مترفین هم نسبت به خوشیهای دنیا چنین‌اند. غصه بهشت و جهنم ندارند بلکه خوشی و ناله آنان تنها به خاطر دنیاست. خنده و گریه‌اش برای مادّیات است. بگذرم و بقیه روایت را ذکر کنم.)

عرض کرد: جرم دیگرمان «**عبادًا لطّافوت**» بود. «طّافوت» مبالغه در «طاغی» است؛ یعنی گردنکش و نافرمان. حکام و رؤسای گردنکش را که بر ما حکومت می‌کردند، پیروی می‌کردیم.

سرای دیگر، ص: ۲۰۷

حضرت مسیح علیه السلام پرسید: چه شد که در میان
ایشان تو پاسخ مرا دادی؟

عرض کرد: من داخل اینها بودم؛ ولی عملم مثل آنها نبود
و من به مویی از بدنم آویزانم تا روز قیامت، آن روز خدا
چه خواهد.

شاید سبب ابتلایش این بوده که نهی از منکر نمی کرده
است که خودش گناهی است کبیره.

حضرت مسیح علیه السلام رو به حواریین کرد و فرمود:
«خوردن نان خشک و سبزی صحرا و زندگی در مزبله‌ها
بہتر است از تنعمی که عاقبتش چنین باشد». ^{۲۹۱} نتیجه
خوشی دنیا دل بستن به آن است. دنبال لذت دنیا رفتن هم
عاقبتش این گونه گرفتاری دنیوی و عذاب اخروی است.
ای کاش! علف صحرا خورده بود و از حمیم و زقوم
جهنم دور بود «مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است».

^{۲۹۱} (۱) - بحار الأنوار: ۷۳ / ۱۰ / ح ۳ ..

راستی که گناه، چشم حقیقت بین را کور می کند. امر به این واضحی؛ یعنی ناپایداری دنیا و لذّات آن را نمی بیند.

نمونه کامل از مترفین، یزید پلید است. دلش را به سلطنت سه ساله خوش کرد. از یزید گذشت، از ابی عبدالله الحسین علیه السلام هم گذشت؛ اما معلوم است: «**إلا لعنة الله على القوم الظالمين**».

(۱) - بحار الأنوار: ۷۳ / ۱۰ / ح ۳ ..

سرای دیگر، ص: ۲۰۸

جلسه بیست و ششم: ^{۲۹۲} لزوم پرهیز از پیروی نفس

«**إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ**». ^{۲۹۳}

^{۲۹۲} (۱) - شب سه شنبه ۱۸ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۲۹۳} (۲) - واقعه: ۴۵ ..

محقق طبرسی رحمه الله می فرماید: «مترف کسی است که از انجام واجبات و از محرمات دوری می کند، برای خوشگذرانی».^{۲۹۴} مثلاً خواب صبح بین الطلوعین خیلی شیرین است و نماز صبح هم واجب است؛ اما کسی که مترف است، از این خواب شیرین صرف نظر نمی کند. یا مثلاً حج خانه خدا واجب است و هوای عربستان گرم، حاضر نیست گرما را به خاطر انجام واجب الهی تحمل نماید.

پس هر ترک کننده واجب و بجا آورنده حرام به خاطر خوشی دنیا، مترف است، نفس پرور است، هدف منحصر به دنیا و خوشی آن می گردد.

(۱) - شب سه شنبه ۱۸ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۴۵ ..

(۳) - مجمع البیان: ۲۲۱ / ۹ ..

^{۲۹۴} (۳) - مجمع البیان: ۲۲۱ / ۹ ..

خوشگذرانی منشأ قساوت قلب

از آثار مسلم خوشگذرانی، به غفلت افتادن و در نتیجه قساوت قلب است. هر قدر بیشتر پیروی نفس کند، کورتر می شود؛ لذا روش همه پیغمبران و خوبان؛ یعنی کسانی که درد دین داشتند این بود که از تنعمات نفس جلوگیری می نمودند چون غفلت آور و در نتیجه موجب سختی دل می شود؛ مثلاً خوراک چرب و شیرین، حلال و مباح است؛ اما خودداری کن تا با میل نفست مبارزه کنی، نه این که بیشتر بخوری تا نفست را تقویت نمایی.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه همام در صفت پرهیزگاران می فرماید:

«نفس خود را به خاطر آخرت در زحمت می اندازد».^{۲۹۵}
در جلد ششم بحار الأنوار در حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را ذکر نموده است:

^{۲۹۵} (۱) - اتعب نفسه لآخرته (نحج البلاغه صبحی صالح/ خ ۱۹۳) (همام) ..

«در فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله پارچه‌ای بود که آن را دو تا روی هم می‌انداختند و پیغمبر روی آن استراحت می‌فرمود: در اواخر عمرش که بدن شریفش ضعیف شده، سنش از شصت گذشته و مخصوصاً پس از نازل شدن سوره‌هایی چون هود و واقعه (همین سوره مورد بحث) اثر پیری بیشتر در حضرت آشکار گردید. همسران رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند:

پیغمبر صلی الله علیه و آله ضعیف شده، پارچه را چهار تا کردند. آن شب رسول خدا صلی الله علیه و آله دیرتر از خواب برخاست. متوجه شد بر اثر نرمی زیر بدنش بوده (نرمی نسبت به شبهای قبل و گرنه چهار تا پارچه معلوم است که نرمی چندانی

(۱) - اتعب نفسه لآخرته (نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۳ (همام) ..

سرای دیگر، ص: ۲۱۰

ندارد) فرمود: کی این ظلم را درباره من مرتکب شده است؟ همان دو تا بهتر است.»

غرض، روش پیغمبران و ائمه علیهم السلام است.

پاسخ امام صادق علیه السلام به یک پرسش

مروی است: «وقتی یک نفر به حضرت صادق علیه السلام اعتراض می کند که چگونه جبّه خز (جامه گرانبه) پوشیده‌اید؟

حضرت به او فرمود: نزدیک بیا! یقه پیراهن را باز کرد، لباس زیرین را به او نشان داد. پارچه زبری به بدن حضرت چسبیده بود، فرمود: آن را برای خدا پوشیده‌ام و این لباس را برای تو و امثال تو پوشیده‌ام (برای حفظ آبرو و مقام ظاهری که به حضرتش اهانت نشود).»^{۲۹۶}

البته کسی نمی گوید بهره‌مندی از خوشیهای دنیا اگر از حلال باشد، حرام است. قرآن مجید می فرماید:

^{۲۹۶} (۱) - وسائل الشیعه: ۳ / ۳۵۱ / احکام الملابس / باب ۸ / ح ۰۱

«بگو کی زینت خدایی را که برای مردمان فراهم فرموده، حرام کرده است».^{۲۹۷} بلکه صحبت در این است که در خوشی فرو رفتن و به میل و هوای نفس در مباحات رفتار کردن، موجب غفلت از آخرت و در نتیجه، قساوت قلب می‌شود و کار به جایی می‌رسد که امور آخرتی نزد او کم اهمّیت و خدای نکرده بی‌ارزش می‌گردد.

(۱) - وسائل الشیعه: ۳ / ۳۵۱ / احکام الملابس / باب ۸ / ح ۱ ..

(۲) - «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...» اعراف: ۳۲ ..

سرای دیگر، ص: ۲۱۱

هنگام دلبستن به یاد دل کردن باش

^{۲۹۷} (۲) - «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...» اعراف: ۳۲ ..

موجب حیرت است که همه به دنبال خوشی دنیا می‌گردند و به آن نمی‌رسند و یا اگر برسند با زحمات فراوانی که همراه دارد، زودگذر است.

زود از آن سیر می‌شود. راستی سرابی است که مشتاقان و تشنه کامانش را محروم رها می‌سازد. آیا نرسیده وقت آن که فکر آخرش را بکنیم که باید بگذاریم و بگذریم؟ یک عمر دلبستن، چقدر دل‌کندن از آن سخت است.

چه خوش سروده:

که شیرین زندگی
سخت میرد

جهان آن به که عاقل
سخت گیرد

هر کس بیشتر خوش بگذراند، سخت‌تر دل می‌کند. قطع نظر از عواقب آخرتی آن. پس راستی ارزش ندارد. مگر عمر چقدر است و چند سال دیگر از آن باقی است؟ برای

شکمی که به هر چه در او بریزی پرمی شود و رفع حاجت می‌گردد، چرا خود را به درد سر همیشگی بیندازی؟

تدبیر هوشمندانه سلطان چین در جلوگیری از خونریزی

در کتاب *حیوة الحیوان*، دمیری حکایت عجیبی درباره اسکندر و رفتنش به چین ذکر کرده است:

«پس از آن که اسکندر هند را مسخر کرد، رو به چین آمد. نزدیک مرز، خیمه‌ها را بر پا کردند. شب هنگام پاسبان در خیمه به اسکندر گفت:

فرستاده سلطان چین می‌خواهد خدمت شما برسد.

گفت: بگو داخل شود.

سرای دیگر، ص: ۲۱۲

وقتی وارد شد گفت: عرض خصوصی است. اسکندر دستور داد همه بیرون روند جز حاجب (دربان).

گفت: او هم نباید باشد.

اسکندر گفت: نخست او را تفتیش کنید اسلحه‌ای همراه نداشته باشد.

پس از تفتیش گفتند: چیزی همراه ندارد، آن وقت اسلحه خودش را برگرفت و آماده دفاع احتمالی شد. وقتی تنها شدند، آن شخص گفت: من خودم سلطان چین هستم نه قاصدش. اسکندر گفت: به چه جرأتی تنها بدون اسلحه آمدی؟

گفت: جرأت‌م در این بود که من با تو سابقه دشمنی نداشتم و شنیده‌ام که تو مرد عاقل و دانشمندی هستی، پس مرا بی‌جا نمی‌کشی و بر فرض هم بکشی، یک نفر دیگر سر جای من نصب می‌شود و با تو می‌جنگد و دیگر آن که اگر مرا بکشی جز بدنامی و بدگویی برای تو چیزی نیست.

اسکندر گفت: بسیار خوب! غرضت از آمدن چیست؟

گفت: آمده‌ام پرسه مملکت مرا برای چه می‌خواهی و چرا می‌خواهی جنگ کنی؟

اسکندر گفت: باید نقداً مالیات شش سال مملکت چین را بدهی و بعد هم هر سال نصف مالیات را به من بپردازی.

گفت: چنین مبلغی را اگر بپردازیم دولت ضعیف می‌شود و از نظر داخل و خارجی به زحمت می‌افتد.

اسکندر گفت: مالیات دو سال را بده، سلطان چین گفت: به آن اندازه در زحمت نمی‌افتیم ولی باز زیاد است، بالأخره به مالیات یک سال توافق

سرای دیگر، ص: ۲۱۳

کردند.

آنگاه سلطان چین گفت: اینک که کار به مذاکره و صلح انجامید، سزاوار نیست بدون مهمانی کردن، شما و لشکریانتان از این جا بروید. فردا خود شما و همه لشکریانتان میهمان ما هستید، اسکندر هم پذیرفت.

فردا که در جای موعود وارد شدند، دیدند صحرا را
لشکریان چین پر کرده‌اند که تعدادشان به مراتب بیش از
لشکر اسکندر است.

اسکندر اول خیال کرد او را فریفته است؛ لذا به لشکرش
آماده باش داد؛ اما مشاهده کرد که سلطان چین سوار
فیل خودش نزد اسکندر آمد و خضوع و ادب کرد.

اسکندر گفت: آیا ما را فریفتی که با لشکرت به سوی ما
آمدی؟

گفت: نه؛ ولی خواستم به تو بفهمانم دیشب که آمدم و از
در صلح وارد شدم نه برای عجز و ضعف بود بلکه خواستم
خونریزی نشود و عده‌ای بی‌گناه از طرفین کشته نشوند.
چیزی که به پول یا جواهر می‌شود آن را درست کرد،
چرا خونریزی شود؟

اسکندر گفت: این همه ممالک را که فتح کردم، سلطانی
عاقلتر از تو ندیدم.

بالأخره هنگامی که خواستند خوراک بخورند، برای اسکندر و خودش سفره مخصوصی انداختند و ظرفهای مرصع سرپوشیده را در آن سفره قرار دادند. اسکندر سرپوش از یک ظرف برداشت، دید پر از یاقوت است، سرپوش دیگری را برداشت، دید زبرجد و همچنین زمرد و طلا و خلاصه انواع جواهرات که در کمتر جایی پیدا می‌شود، جلو اسکندر

سرای دیگر، ص: ۲۱۴

گذاشته بود.

سلطان چین گفت: چرا میل نمی‌فرمایید؟

اسکندر گفت: اینها که خوراکی نیست چه چیز بخورم؟

گفت: عجب! مگر خوراک شما جواهرات نایاب نیست؟

اسکندر گفت: نه من هم مانند دیگران خوراک

می‌خورم.

سلطان چین گفت: عجب! من خیال کردم خوراکتان جواهرات نایاب است که از آن طرف دنیا (یونان) به این جا آمده‌اید. اسکندر شرمسار گردید و نتوانست پاسخی بدهد».

نوع خلق در گنجی هستند، که میلیون هم گذاشته؛ آیا می‌خواهی پول بخوری؟ مگر از عمرت چقدر مانده است. اصلاً تنعم گنج کننده است، ادراک را ضعیف می‌کند، غفلتشان قساوت می‌آورد، دیگر عبرت نمی‌گیرند. به فرموده علی علیه السلام:

«ما اکثر العبر و اقل الاعتبار».^{۲۹۸}

«اسباب عبرت زیاد است ولی عبرت گرفتن کم است».

یزید بدبخت دید پدرش که با علی علیه السلام جنگید و حسن را شهید کرد، به کجا رفت و چه نتیجه‌ای از عمر و کارش دید؛ اما عبرت نگرفت که دیگر خودش قاتل حسین علیه السلام نشود. از این شگفت‌تر به وصیت پدرش

^{۲۹۸} (۱) - نصح البلاغه صبحی صالح/ حکمت ۲۹۷ ..

نیز رفتار نکرد که به خاطر حفظ سلطنت و خلافتش به او سفارش کرده بود متعرض ابی عبدالله الحسین علیه السلام نشود.

(۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / حکمت ۲۹۷ ..

سرای دیگر، ص: ۲۱۵

جلسه بیست و هفتم: ^{۲۹۹} اقسام مردم در دنیا

«إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَالِكَ مُتْرَفِينَ * وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَىٰ
لُحْنَةٍ لَّعَظِيمٍ».^{۳۰۰}

وجه دیگری هم بعضی از مفسرین ذکر فرموده‌اند که نیاز به دقت بیشتری دارد. مردم در دنیا سه دسته‌اند:

^{۲۹۹} (۱) - شب چهارشنبه ۱۹ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۳۰۰} (۲) - واقعه: ۴۵ - ۴۶.

گروه اول: کسانی هستند که شیفته و فریفته ظاهر دنیا و دلربایی اش شده‌اند و تمام همّت آنان شهوات و لذّات دنیا گردیده است، دیگر کاری به حرام و حلال ندارند. خوشی، مورد نظر آنان است. ادراکشان در خوراک خوب، لباس زیبا، مسکن جالب و شهوت جنسی است.^{۳۰۱} اینها اصحاب شمالند که از آخرت بی‌خبرانند.^{۳۰۲} مترف به چنین اشخاصی می‌گویند و

(۱) - شب چهارشنبه ۱۹ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۴۵ - ۴۶.

(۳) - «... وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَنُوا بِهَا...» یونس: ۷

..

(۴) - «... وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ» روم: ۷ ..

سرای دیگر، ص: ۲۱۶

^{۳۰۱} (۳) - i\ «... وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَنُوا بِهَا...» E\ یونس: ۷ ..

^{۳۰۲} (۴) - i\ «... وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ» E\ روم: ۷ ..

خلاصه، مترف کسی است که در ناز و نعمت فرو رفته و حبّ دنیا در دلش، به جای حبّ خدا و آخرت جا گرفته است.

در مجمع البیان، معنای مترف را چنین بیان می‌کند: «الذی یصنع ما یشاء؛ یعنی کسی که هر چه دلش بخواهد می‌کند».

و در قاموس اللغه هم همین طور معنا کرده است: «کسی که بی باک است، نمی‌شود به او گفت این کار حرام و خلاف شرع است».

گروه دوّم: کسانی هستند که به وضع این عالم پی برده‌اند که بی صاحب نیست. خود به خود ساخته نشده است و باور دارند که دست درازی به مال غیر، بدون اجازه صاحبش غلط است؛ لذا جز با اجازه صاحب عالم، دست به سوی چیزی دراز نمی‌کنند. خلاصه، کارهایشان به اذن شرع مقدّس است. ایشانند که اصحاب یمین هستند که در چشم و گوش، دست و پا و زبان بلکه فکر و اندیشه پیرو

حدودی هستند که خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله
نماینده ربّ العالمین برایشان معین فرموده است و حبّ
خدا و آخرت در دلشان جا گرفته است.

گروه سوّم: کسانی هستند که علاوه بر شناختن دنیا - که
ملک خداوند است - از نعمتها پی به منعم برده‌اند. کمال
و علم و قدرت صاحب این عالم را به مقدار ظرفیت
خودشان درک نموده‌اند، چنان در این معانی فرو
رفته‌اند که دیگر ذره‌ای علاقه به دنیا و نعمتهایش ندارند
بلکه منعم را می‌بینند: «**یا من له القدرة و الکمال یا من له
العظمة و الجمال**» دوستی صاحب نعمت، او را به خود
سرگرم کرده است و دیگر جایی برای علاقه به غیر خدا
باقی نگذاشته است؛ ایشانند سابقین.

سرای دیگر، ص: ۲۱۷

کیفیت جان دادن مترفین و اصحاب یمین

هنگام جان دادن هم اصحاب شمال - که مترفین بودند -
با اصحاب یمین فرق دارند. کسی که یک عمر مال جمع
کرده و به آن دلبسته، می بیند می خواهند از او بگیرند.
عریانش کنند و ببرند. می فهمد حالا موقع فراق است. پناه
بر خدا! با دشمنی خدا می میرد.

اما اصحاب یمین که هرگز به نظر مالکانه به چیزی نگاه
نمی کرده و همه چیز را مال خدا می دانسته و به اذن او
تصرف می کرده اند، باور داشتند که:

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^{۳۰۳}... «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ
وَ الْأَرْضِ...»^{۳۰۴}

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^{۳۰۵}

آن وقتی که احساس کند صاحب حقیقی آن می خواهد
پس بگیرد، بدون این که اعتراضی داشته باشد، با دل
خوش تقدیم می کند.^{۳۰۶}

^{۳۰۳} (۱) - مائده: ۱۲۰ ..

^{۳۰۴} (۲) - حدید: ۱

^{۳۰۵} (۳) - آل عمران: ۱۸۹

روزی رخس بینم و
تسلیم وی کنم

آن جان عاریت که به
حافظ سپرده دوست

اصحاب یمین دعوی انانیت و تفرعن نداشتند که بگویند:
«من مالکم»

(۱) - مائده: ۱۲۰ ..

(۲) - حدید: ۱.

(۳) - آل عمران: ۱۸۹.

(۴) - قال رسول الله صلى الله عليه و آله: جاء الموت بما
فيه، جاء بالروح و الراحة و الكرّة المباركة الى جنّة عالية
لأهل دار الخلود الذين كان لها سعيهم و فيها رغبتهم و
جاء الموت بما فيه، جاء بالشقوة و الندامة و الكرّة الخاسرة

۳۰۶ (۴) - قال رسول الله صلى الله عليه و آله: جاء الموت بما فيه، جاء بالروح و الراحة و الكرّة المباركة الى جنّة عالية لأهل دار الخلود الذين كان لها سعيهم و فيها رغبتهم و الندامة و الكرّة الخاسرة الى نار حامية لأهل دار الغرور الذين كان لها سعيهم و فيها رغبتهم (بحار الأنوار: ۶ / ۱۲۶ / ح ۴) ..

الی نار حامیه لأهل دار الغرور الذین کان لها سعیهم و فیها
رغبتهم (بحار الأنوار: ۶ / ۱۲۶ / ح ۴) ..

سرای دیگر، ص: ۲۱۸

همان طوری که فرعون گفت: «آیا برای من ملک مصر
نیست؟»^{۳۰۷} فرعون بدبخت برای ملک مصر ادّعی
مالکیت مستقل و انانیت نمود. من و تو برای یک خانه
خراب یا فرش کهنه. اگر فرعون به خاطر این که مصریان
فریش را خوردند و از روی ترس او را به خدایی
پذیرفتند، گاهی بعضی از افراد برای زن و فرزندشان
دعوی خدایی دارند و شاید خودشان هم متوجه نباشند؛
لذا همان طوری که به واسطه گفتن فرعون:

«... أْنَا رَبُّكُمْ اَلْأَعْلَى»؛^{۳۰۸} «من پروردگار برتر شما هستم»
لجن به دهانش زدند، چنین کسانی هم منتظر چنین
عقوبتی باشند.

تعجب هارون از سخن فرعون

^{۳۰۷} (۱) - «... أَلَيْسَ لِي مُلْكٌ مِّمَّنْ...» E\ زحرف: ۵۱ ..

^{۳۰۸} (۲) - نازعات: ۲۴.

هارون خلیفه عبّاسی - که مصر، استانی از امپراتوری او به شمار می‌رفت - وقتی در قرآن مجید خواند از قول فرعون که: «آیا من مالک مصر نیستم؟». تعجب کرد و به وزیرش گفت: «پست‌ترین افراد را برای من احضار کن». وزیرش رفت و در خرابه‌ای، ژولیده‌ای را که با توله سگی بازی می‌کرد یافت و آورد.

خلیفه گفت: «اگر تو را حکمران مصر کنم می‌توانی اداره کنی؟».

گفت: «آری».

هارون گفت: «به واسطه ادّعای خدایی کردن فرعون به سبب حکومت مصر، من تو را حاکم مصر قرار دادم تا بیشتر اسباب شرمساری او

(۱) - «... أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ...» زخرف: ۵۱ ..

(۲) - نازعات: ۲۴.

شود». و پس از او پسرش نیز حکومت مصر یافت.

کسی نبود به هارون بگوید تو اگر چه به زبانت ادّعی خدایی نمی کردی؛ ولی به عملت و اندیشهات کمتر از فرعون هم نبودی. شواهد این مطلب بسیار است؛ ولی از بحث خارج می شویم.

درجات بهشت و تفضل الهی

بعضی از مفسّرین در این آیه نکته‌ای را متذکر شده‌اند و آن این که:

«خداوند درباره نعمتهایی که برای اصحاب یمین است علّتش را ذکر نفرمود، ولی درباره اصحاب شمال عذابهایی که به آنان می‌رسد، فرمود که به واسطه بی‌بندوباری و بی‌خبری آنها بود. چرا علّت بهشت رفتن خوبان ذکر نشده در حالی که علّت جهنّم رفتن بدان ذکر شده است؟»

پاسخ آن است که: شکی نیست درجات و مقامات بهشت همه تفضل الهی است. درست است ایمان و عمل و تقوا دارد؛ اما همه برگشتش به فضل خداست که به او توفیق داد و یاری اش کرد.

از این گذشته، مگر مزد عمل تو چقدر است؟ اگر بخواهی کارت را مقابل پول قرار دهی، چقدر باید بگیری؟ یک ساعت نماز خواندی، یک شب احیا داشتی.

صاحب عدّه الداعی، لطیف می فرماید: «این پاسبانهای که به اصطلاح شب پا هستند و شبها نمی خوابند، برای یک شب بی خوابی چقدر مزد می گیرند؟ تو هم به اندازه آنها یا دو برابر یا چند برابر آنها».

سرای دیگر، ص: ۲۲۰

یا مثلاً ده هزار تومان انفاق کرده‌ای، از کجا آورده بودی؟ کی تو را موفق داشت؟ چه بسا افرادی که از تو دارا ترند اما بخل می ورزند. خلاصه همه اش برگشت به

فضل خدا دارد و گرنه کسی استحقاق این همه نعمت و مقام را نخواهد داشت.

سخنی ماندگار از رسول خدا صلی الله علیه و آله

در اخبار رسیده نسبت به یکی از عابدها که هفتاد سال؛ روزها روزه و شبها برای افطارش، دو دانه انار از درختی در نزدیکی اش استفاده می نمود و در این هفتاد سال سرگرم عبادت بود و خیلی هم به عمل خودش خوشبین بود، خیال می کرد خیلی از خدا طلبکار است، لذا حساب اجرش را کردند، معلوم شد در مقابل دو دانه انار که خداوند بدون زحمتی برایش فراهم می آورد، اعمالش برابر نیست.

بلکه در روایت دارد: «وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه به فضل خدا به بهشت می روند»، عرض کردند: «حتی شما؟».

حضرت فرمود: «بلی حتی من».

آری، فضل خداست که بشر را از خاک، بلند می کند و به فوق افلاک می رساند؛ لذا به ما دستور رسیده که از فضل خدا بخواهید^{۳۰۹} و در دعا می گویی: «خدا یا! به فضلت با من معامله کن نه با عدلت»^{۳۱۰} اگر پای

(۱) - «... وَ سَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» نساء: ۳۲ ..

(۲) - الهی عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک (نور البراهین: ۳۹ / ۱) ..

سرای دیگر، ص: ۲۲۱

حساب و عدل در کار بیاید، انسان هیچ ندارد.

بنابر این، نسبت به بهشت و اصحاب یمین، سبب نعمتها را ذکر نفرمود؛ چون همه فضل الهی است؛ اما راجع به اصحاب شمال و عذابهایشان، عدل است و استحقاق

^{۳۰۹} (۱) - «... وَ سَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» E\ نساء: ۳۲ ..

^{۳۱۰} (۲) - الهی عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک (نور البراهین: ۳۹ / ۱) ..

خودشان. هر کس که بدی کرد جزایش بدی است؛^{۳۱۱}
بنابر این، بدی آنها ذکر می‌شود تا سبب عقوبتشان
آشکارتر گردد.

در دعای جوشن کبیر ضمن اسماء الله الحسنى
می‌خوانید:

«ای کسی که ترسیده نمی‌شود مگر از عدل او».^{۳۱۲}
راستی باید بترسیم از این که خدا با ما با عدلش رفتار
فرماید.

«وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَىٰ الْحِنثِ الْعَظِيمِ».

«و اصرار می‌ورزیدند بر گناه بزرگ».

دومین سبب از اسباب عقوبت اصحاب شمال

دومین سبب برای عقوبت‌های اصحاب شمال را چنین بیان
می‌فرماید:

^{۳۱۱} (۱) - «وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَىٰ الْحِنثِ الْعَظِيمِ...» E\ شوری: ۴۰ ..

^{۳۱۲} (۲) - یا من لا یخاف الا عدله (مفاتیح الجنان/ دعای جوشن کبیر/ ش ۲۰) ..

«اینها کسانی بودند که در دنیا بر گناه بزرگ، مداومت، می نمودند».

«حنت» به معنای گناه است؛ یعنی بر اثر بی‌اعتنایی، مکرر در مکرر از

(۱) - «وَجَزَاُ وَا سَيِّئَةً مِّثْلَهَا...» شوری: ۴۰ ..

(۲) - یا من لا یخاف الا عدله (مفاتیح الجنان / دعای جوشن کبیر / ش ۲۰) ..

سرای دیگر، ص: ۲۲۲

آنها گناه سر می‌زد. برای «حنت عظیم» سه وجه ذکر شده است:

وجه اول: شرک به خدا، شرک آشکار مانند بت پرستی یا بشر - پرستی یا شرک پنهان مانند هواپرستی و نفس پرستی که دشمن‌ترین معبودی که در زمین پرستیده

می‌گردد «هوای نفس» است.^{۳۱۳} هر چه میل خودش باشد می‌کند به حکم خدا اعتنایی ندارد.

از جمله شرک‌ورزی، ریاست. عملش را به خاطر دیدن مردم و مدح و ستایش آنان بجا می‌آورد.^{۳۱۴} **وجه دوّم:** مراد به «حنت عظیم»، قسم دروغ باشد. از گناهایی که اثر وضعی دنیوی و عقوبتهای اخروی دارد، سوگند دروغ است که در دنیا صاحبش را بی‌خانمان می‌کند. از صفات کفار بی‌باکی در قسم دروغ است و گرنه کسی که خداوند را حاضر و ناظر می‌داند، کجا به خداوند سوگند دروغ می‌خورد. و شاید اشاره باشد به سوگند کفار بر این که قیامت نیست:

«... لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ ...».^{۳۱۵} **وجه سوّم:** «حنت

عظیم»، مطلق گناهان کبیره است؛ یعنی هر گناه کبیره‌ای را شامل می‌گردد: دروغ، غیبت، تهمت، زنا، کم

^{۳۱۳} (۱) - ابغض معبود عبد فی الأرض الهوی (تفسیر قرطبی: ۱۶ / ۱۶۷) ..

^{۳۱۴} (۲) - برای شرح مطلب به کتابهای گناهان کبیره «بحث شرک و کتاب قلب سلیم» بخش عقاید از آثار حضرت مؤلف مراجعه فرمایید ..

^{۳۱۵} (۳) - نحل: ۳۸ ..

فروشی و غیره. هر گناهی که پیش می آید مرتکب می شوند.

ضمناً گناه صغیره با اصرار، کبیره می شود. شیخ بهایی و شهید ثانی علیهما الرحمه مثال زده اند به این که: «لباس حریر برای مرد حرام است،

(۱) - ابغض معبود عبد فی الأرض الهوی (تفسیر قرطبی: ۱۶ / ۱۶۷) ..

(۲) - برای شرح مطلب به کتابهای گناهان کبیره «بحث شرک و کتاب قلب سلیم» بخش عقاید از آثار حضرت مؤلف مراجعه فرمایید ..

(۳) - نحل: ۳۸ ..

سرای دیگر، ص: ۲۲۳

اگر یک بار بپوشد گناه صغیره کرده؛ ولی دوبار و سه بار یا دو روز و سه روز، کبیره می شود. یا مثلاً انگشتر طلا

برای مرد بار اول اگر صغیره باشد، با تکرار آن، کبیره می‌گردد».

در قرآن مجید هم می‌فرماید: « (شرط آمرزش گناه صغیره این است که:) اصرار بر آنچه بجا می‌آورند نداشته باشند».^{۳۱۶} سید جزایری رحمه الله در این باره مثال جالبی می‌زند، می‌فرماید: «هرگاه سنگی زیر ناودان باشد و قطره قطره از بالا آب روی آن بچکد، از صبح تا شام یک دلو آب بیشتر نشده؛ اما زیر این قطره‌های آب، آن سنگ سوراخ می‌شود و حال آن که اگر یک دلو آب یک دفعه روی آن سنگ می‌ریخت آن را سوراخ نمی‌کرد».

می‌فرماید: «کسی که یک دفعه گناه کبیره‌ای از او سر زد؛ مثلاً در اثر جوانی و غفلت و جهل، زنا کرد و توبه نمود، خدا او را می‌آمرزد؛ اما اگر مداومت بر گناه کوچکی مثل کلمه تندی به پدر یا مادر گفتن داشت، یا

^{۳۱۶} (۱) «... وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلٰی مَا فَعَلُوا...» E آل عمران: ۱۳۵ ..

رو ترش کردن نسبت به پدر و مادر (در صورتی که اینها گناه صغیره باشد) با چندین مرتبه تکرار و مداومت از آن گناه کذایی شدیدتر است.

یا مثلاً مداومت بر استعمال ظروف طلا و نقره اگر صغیره هم باشد، با تکرار، کبیره می‌شود. و خلاصه، گناه به هر کوچکی که باشد با تکرار و مداومت، دیگر صغیره نیست؛ چنان که گناه کبیره هم با استغفار، دیگر

(۱) - «... وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا...» آل عمران: ۱۳۵ ..

سرای دیگر، ص: ۲۲۴

کبیره نیست و قابل عفو است.^{۳۱۷} به مناسبت آیه «...
يُصِرُّونَ عَلَىٰ الْحِنثِ الْعَظِيمِ» این نکته را که شهید ثانی و
دیگران فرموده‌اند متذکر گردم.

اصرار بر صغیره ممکن است شامل یک نوع یا دو نوع، یا
هر دو گردد؛ مثلاً صبح در روی مادرش ترشروی کرد و

^{۳۱۷} (۱) - لا صغیره مع الاصرار و لا کبیره مع الاستغفار (وسائل الشیعه: ۱۱ / ۲۶۸ / ح ۳) ..

بعد در ظرف نقره غذا خورد، از خانه هم که بیرون رفت نگاه به زن نامحرم کرد. سه گناه صغیره از سه نوع پشت سرهم بدون انجام توبه، مرتکب شده و کبیره است. یا از یک نوع باشد؛ مثلاً دو مرتبه یا سه مرتبه نگاه به اجنبیه نمود.

همچنین کوچک شمردن گناه، آن را کبیره می‌کند، هر چند در اصل صغیره باشد؛ همان طوری که خشنودی به گناه آن را کبیره می‌کند؛ مثلاً حرف زشتی از طرف شنیده چندین برابر به او گفته و خوشحال است و می‌گوید: «چه خوب شد از او نخوردم و ده تا جوابش را دادم!».

ضمناً کسانی که در اجتماع مورد اعتنا هستند؛ مثلاً اهل علم و کاسبهای ظاهر الصلاح، گناه صغیره آنها در حکم کبیره دیگران است؛ چون موجب سستی عقیده مردمان و بی‌اعتنایی آنها به احکام الهی می‌گردد. می‌گوید: «این

که اهل نماز و جماعت است، این طور است، پس مهم نیست، ما هم هر کاری کردیم مانعی ندارد!»^{۳۱۸}.

(۱) - لا صغيرة مع الاصرار و لا كبيرة مع الاستغفار (وسائل الشیعه: ۱۱ / ۲۶۸ / ح ۳) ..

(۲) - برای شرح کامل به کتاب «گناهان کبیره» مراجعه شود ..

سرای دیگر، ص: ۲۲۵

ترک توبه و اصرار بر گناه

در روایتی در اصول کافی، حضرت باقر علیه السلام در معنای اصرار می فرماید: «مثل این که شخص گناهی می کند اما تصمیم بر ترک آن نداشته باشد و بنای توبه کردن ندارد»^{۳۱۹}. بنابر این، چاره اصرار بر گناه، توبه است؛ لذا برخی از فقها این طور استفاده فرموده اند که

^{۳۱۸} (۲) - برای شرح کامل به کتاب «گناهان کبیره» مراجعه شود ..

^{۳۱۹} (۱) - الإصرار هو ان یذنب الذنب فلا یستغفر الله و لا یحدّث نفسه بتوبة فذلک الإصرار (اصول کافی: ۲ / ۲۸۸ / ح ۲) ..

توبه واجب فوری است. و به فرموده شیخ بهایی: «هر چند تأخیر بیفتد ترک واجب بیشتر شده و مستوجب عقوبت زیادتری است، هر چند اگر بنده به درگاه حق باز گردد، خداوند همه گناهان او را خواهد بخشید».

مروی است که: «وقتی بنده گناهی کرد و توبه نمود و دوباره بازگشت و توبه کرد و برای سوّمین مرتبه تکرار نمود، ندا می‌رسد: ای ملائکه! ببینید بنده ما چگونه در خانه ما را رها نمی‌کند، دانسته است که غیر از ما پناهی ندارد».^{۳۲۱۳۲۰}

-
- (۱) - الإصرار هو ان يذنب الذنب فلا يستغفر الله و لا يحدث نفسه بتوبة فذلك الإصرار (اصول کافی: ۲ / ۲۸۸ / ح ۲) ..
- (۲) - «... وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ...» آل عمران: ۱۳۵ ..
- (۳) - اصول کافی: ۲ / ۴۳۴ / ح ۶ ..

^{۳۲۱} (۲) - «... وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ...» آل عمران: ۱۳۵ ..

^{۳۲۱} (۳) - اصول کافی: ۲ / ۴۳۴ / ح ۶ ..

جلسه بیست و هشتم: ^{۳۲۲} لزوم تکیه بر خداوند و پرهیز از هر گونه شرک

«وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَىٰ الْحِنثِ الْعَظِيمِ».^{۳۲۳}

صفت دوّم این گروه را چنین ذکر می‌فرماید: «و بر گناه بزرگ اصرار می‌ورزیدند». مصداق «حنث عظیم» شرک است، بر شرک مداومت داشتند تا مردند.

کسی که تکیه‌اش در اموری که برایش پیش می‌آید غیر خدا باشد، مبتلا به مرتبه‌ای از مراتب شرک است. مؤمن باید تنها تکیه‌اش خدا باشد ^{۳۲۴} «یا من علیه معولی؛ ای خدایی که تکیه من بر توست». بنابر این، اکثر خلق به مرتبه‌ای از شرک مبتلایند، هر چند گوینده «لا اله الاّ

^{۳۲۲} (۱) - شب شنبه ۲۲ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۳۲۳} (۲) - واقعه: ۴۶.

^{۳۲۴} (۳) - «... وَعَلَىٰ اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّكُمْ مُّؤْمِنُونَ» E مانده: ۲۳ ..

اللَّهُ» هم باشند؛ چنان که در سوره یوسف تذکر
می فرماید:

(۱) - شب شنبه ۲۲ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۴۶.

(۳) - «... وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» مائده: ۲۳ ..

سرای دیگر، ص: ۲۲۷

«و ایمان نیاوردند بیشتر ایشان مگر این که مشرکند».^{۳۲۵}
شُرک پنهان که نمونه اش تکیه بر غیر خداست.

یکی از علما رحمه الله مکرر می فرمود: «حاجت من این
است که مشرک نمیرم و به کسانی که برای زیارت عتبات
یا حج مشرف می شدند، التماس می کرد از خدا بخواهید
من با شرک نمیرم».

^{۳۲۵} (۱) - «i\» وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» E\ یوسف: ۱۰۶ ..

و راستی پاک شدن از شرک پنهان، بسیار سخت است. کارش برسد به جایی که جز به خدا تکیه نداشته باشد و بیم و امیدش منحصرأً به خدا باشد؛ حتی اگر کسی هم به او احسانی کرد، از خدا بخواهد عوضش دهد.

اگر کسی او را ناراحت کرد، شکایتش را به خدا ببرد: «یا **من الیه شکوت احوالی**». یا مثلاً کارش به جایی برسد که اگر مالک دنیا باشد و صبح کند در حالی که همه از کفش رفته باشد، مثل پر کاهی باشد که از دوشش افتاده است؛ چنان که مضمون روایت در معرفی مؤمن است.

می بینید دلگرمی بچه و بیم و امیدش به مادر است، تقصیر هم ندارد، حدّ ادراکش فعلاً همین است؛ اما وقتی نور عقل آمد و فهمید که مادر هم مسخر پروردگار عالم است، خدا او را معین فرموده و مهر فرزند را به دلش افکنده. مهربانی مادر رشحه‌ای است از رحمت خداوند. آن وقت همان وضعی که بچه نسبت به مادر دارد، به مراتب بیشتر نسبت به خداوند پیدا می‌کند.

(۱) - «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» یوسف:

.. ۱۰۶

سرای دیگر، ص: ۲۲۸

پرهیز مؤمن از سوگند دروغ

بعضی فرموده‌اند: «حنث عظیم» سوگند دروغ است؛ البته باور کردنی نیست کسی ایمان به خدا داشته باشد، آنگاه به او قسم دروغ بخورد. معلوم می‌شود ایمانی نبوده وگرنه اگر کسی خداوند عالم را شناخت، او را حاضر و ناظر و علیم و قدیر دانست، کجا به او سوگند دروغ می‌خورد؟

بعضی نیز فرموده‌اند: «مقصود از «حنث عظیم» مطلق گناهان کبیره است». و فرق مؤمن و کافر در اصرار بر گناه است. مؤمن اگر لغزشی از او سرزد، پشیمان و ناراحت می‌شود و اما کافر چون اعتقادی به آخرت

ندارد، ثواب و عقابی قایل نیست، بر گناه مداومت می کند و اصلاً باکی ندارد.

منکران قیامت و پاسخ قرآن به آنان

اشاره‌ای هم به آیه بعد بکنم:

«وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَأَنْتَا لَمَبْعُوثُونَ»^{۳۲۶}.

از صفات اصحاب شمال این است که در دنیا تا اسم آخرت و حساب و کتاب پیش می آمد، از روی عناد و بهانه گیری می گفتند:

«آیا کسی که مرد و خاک شد و پوسید، دوباره زنده می شود و این خاک به صورت بشر در می آید؟».

این اشکالی بود که از خیلی پیش از اسلام هم می کردند و پاسخش هم از همان اوقات داده شده و در قرآن مجید نیز خداوند متعال مکرراً به

^{۳۲۶} (۱) - واقعه: ۴۷ ..

سرای دیگر، ص: ۲۲۹

بیانهای گوناگون پاسخ فرموده است.

اگر انصاف بدهند چه فرقی است بین این که نطفه به صورت بدن در بیاید، یا یک مشت خاک بدن شود؟ بلی، چون نسبت به نطفه عادت بر آن قرار گرفته و زیاد دیده شده شگفتی ندارد؛ اما نسبت به خاک، چون عادت بر آن نشده تعجب می کنند. همان دست قدرتی که نطفه را بدن کرد، همان هم بدن پوسیده شده را می تواند دوباره به حال نخستین آن بر گرداند.

قبیح پا نهادن بر فطرت خویش

کسی هست خوابش برده، او را می شود با صدا زدن یا تکان دادن بالأخره بیدار کرد؛ اما کسی هست که خودش

را به خواب زده است با صدای دهل هم بلند نمی‌شود؛
چون بنا ندارد بلند شود.

کسانی که منکر معادند، پا روی فهم و فطرت خودشان
می‌گذارند صرف استعجاب و بهانه‌گیری است نه این که
دلیلی بر ادّعای خود داشته باشند، یا راستی بخواهند
مطلب را دریابند؛ لذا می‌گویند: «آیا وقتی مُردیم و
استخوان و خاک شدیم دوباره برانگیخته می‌شویم؟».
اگر وحی الهی هم نبود، عقل درک می‌کرد که دار
جزایی باید باشد.

دیگر آن که به گفته حکما «اقوا دلیل امکان، وقوع
است» خداوند عالم به دست بعضی از پیغمبران،
مرده‌هایی را زنده فرمود و آن را معجزه ایشان قرار داد.
مخصوصاً نسبت به حضرت مسیح علیه السلام که شهرت
عالمگیر پیدا کرد و در قرآن مجید از آن خبر داده
است.^{۳۲۷} مکرراً عیسی علیه السلام

۳۲۷ (۱) «... وَأَخِي الْمَوْئِي يَأْذِنُ اللَّهُ...» E آل عمران: ۴۹ ..

(۱) - «... وَأُخِي اَلْمَوْتِي بِإِذْنِ اللَّهِ...» آل عمران: ۴۹ ..

سرای دیگر، ص: ۲۳۰

مرده‌های قدیم و جدید را زنده می‌کرد که هم معجزه او باشد و هم دلیلی برای معاد تا دیگر کسی استعجاب ننماید.

حضرت مسیح علیه السلام بر سر قبر پسرزاده هام بن سام بن نوح آمد، پس از چندین هزار سال که مرگش می‌گذشت، او را زنده فرمود و در حضور جمع، از او درباره کشتی نوح پرسشهایی فرمود که او هم پاسخ داد.

همچنین نسبت به حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله چندین مرتبه احیای موتی واقع گردید که نمونه‌ای از آن برای تبرک از جلد ششم بحار الأنوار نقل می‌شود.

زنده شدن دختر جان باخته با اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله

در اوایل بعثت، یکی از مسلمانان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و از حالات زمان جاهلیت خود و دیگران سخن می گفت. از آن جمله گفت:

«به مسافرت رفته بودم. وقتی برگشتم دیدم دختر زیبای پنج ساله‌ای مشغول تنظیف خانه است. به همسرم گفتم: این دختر کیست؟ گفت: دختر تو است. پنج سال قبل که مسافرت بودی این دختر متولد شد و من از ترس این که مبادا او را بکشی دایه‌ای گرفتم و او را بزرگ نمود، حالا می بینی که چقدر دختر دلربایی شده حتماً او را دوست خواهی داشت و نمی کشی.»

وقتی فهمیدم دختر من است، خشم خودم را اظهار نکردم و پس از مدتی گفتم: می خواهم دخترم را به مهمانی ببرم. او را آرایش کرد و لباس زیبایی بر تنش نمود، او را به صحرا آوردم و گودالی حفر کردم و دختر را در آن انداخته و رویش خاک ریختم!!».

سرای دیگر، ص: ۲۳۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا جای گورش را می‌شناسی؟».

عرض کرد: «آری». به اتفاق به آن جا آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را به دعا بلند کرد و سپس خطاب به دختر فرمود: «به اذن خدا بایست!». خاکها عقب رفت و دختر با همان وضع زنده به گور شده‌اش بیرون آمد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «پدر و مادرت مسلمان شده‌اند، اگر مایل هستی می‌توانی نزد آنها بروی و اگر مایل نیستی می‌توانی برگردی».

گفت: «پروردگرم از پدر و مادر به من مهربانتر است (یعنی مایلم به سوی پروردگرم برگردم) لذا با اشاره پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشت».^{۳۲۸}

زنده شدن بانوی بلخی با اشاره امام سجّاد علیه السلام

^{۳۲۸} (۱) - قالت لا حاجة فيهما وجدت الله خيراً لي منهما (سفينة البحار: ۱ / ۳۶۶) ..

نسبت به ائمه ما نیز احیای موتی در معجزاتشان رسیده،
برای نمونه حکایت آن زن بلخی را مختصراً یاد آوری
می کنم که: «شوهرش هر ساله هدایایی خدمت حضرت
سجاد علیه السلام می آورد.

زنش گفت: من آرزو دارم امام را زیارت کنم. شوهرش
او را از بلخ به مدینه آورد؛ اما در یک منزلی مدینه مرد.
شوهرش بیچاره وار خودش را خدمت حضرت سجاد علیه
السلام رسانید و عرض کرد: همسرم مشتاق زیارت شما
بود، این همه راه با تحمل زحمتها او را آوردم و در این
نزدیکی مرد.

(۱) - قالت لا حاجة فيهما وجدت الله خيراً لي منهما
(سفينة البحار: ۱ / ۳۶۶) ..

سرای دیگر، ص: ۲۳۲

حضرت فرمود: برگرد که خدا او را زنده گردانید.
برگشت دید زنش سالم نشسته است. زن گفت: پس از آن

که روح مرا به آسمانها بردند بزرگواری را دیدم فرمود:
او را برگردانید و مرا برگرداندند.

پس از آن که او را خدمت حضرت سجّاد علیه السلام
آورد، زن گفت: به خدا سوگند! همین آقا بود که فرمان
داد روح مرا به بدنم برگرداندند».^{۳۲۹}

(۱) - سفینه البحار: ۱ / ۳۶۶ ..

سرای دیگر، ص: ۲۳۳

جلسه بیست و نهم: ^{۳۳۰} آفرینش نخستین سخت تر از
آفرینش مجدد

«وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَعِنَّا لَمَبْعُوثُونَ*
أَوْ آبَاؤُنَا أَلأُولُونَ* قُلْ إِنْ أَلأُولِينَ وَآلأَخِرِينَ*

^{۳۲۹} (۱) - سفینه البحار: ۱ / ۳۶۶ ..

^{۳۳۰} (۱) - شب يك شنبه ۲۳ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ * ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ ا
لْمُكَذِّبُونَ * لَأَكُونَنَّ مِنْ شَجَرٍ مِّن زُقُومٍ».^{۳۳۱}

کلام در این آیات شریفه بود که کفار از روی استعجاب و انکار می گویند: «هنگامی که مردیم و خاک و استخوان پوسیده شدیم، آیا دوباره برانگیخته می شویم؟ آیا پدران پیشین ما نیز برانگیخته می شوند (در حالی که صدها هزار سال پیش مرده اند)».

این، خلاصه اشکال منکرین معاد و اما پاسخ در آیات بعد و همچنین جاهای دیگر ذکر فرموده است.

خلاصه پاسخ این است که: آفرینش نخستین که حالت سابقه ای

(۱) - شب یک شنبه ۲۳ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - . واقعه: ۴۷ - ۵۲.

^{۳۳۱} (۲) - . واقعه: ۴۷ - ۵۲.

سرای دیگر، ص: ۲۳۴

نداشته؛ یعنی ابتدا بیافریند و ایجاد کند که مشکل تر است تا پس از این که استخوان یا خاک باشد و آن را دوباره بیافریند. حالا که مشت خاکی یا استخوانی هست؛ قبلاً که هیچ نبود و خلاصه اعاده شیئی آسانتر از انشا و ایجاد اولیّه است؛ چنانچه در قرآن مجید فرمود. ^{۳۳۲} اشکال دیگری در کیفیت بعث و نشور می کنند به این که چگونه می شود اجزای خاک که پراکنده شده است و هر کدام دگرگونیهای پیدا نموده دوباره جمع گردد؟

پاسخش نیز واضح است: همین بدن در این دنیا چند مرتبه پخش بود و دست قدرت آن را جمع فرمود و آن را به این صورت در آورد؛ خدا داند هر ذره‌ای از ذرات بدن در کجا بوده است.

مرتبه نخستین - هنگامی که اراده الهی بر تکوین نطفه قرار گرفت :-

^{۳۳۲} (۱) - «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ...» E\ روم: ۲۷ ..

از خوراکیهایی که پدر مصرف نمود، نطفه در بدن تشکیل می‌یابد.^{۳۳۳} بنا به گفته قدما که چهار مرحله هضم داریم، تتمه هضم چهارم ماده، نطفه می‌شود که ماده منویه جهت تولید مثل است.

همان گندم و برنج و میوه و آب در زمین است که دست قدرت آنها را جمع می‌کند که همه آنها هم از خاک و زمین پیدا می‌شود. یک دانه گندم در زمین می‌کاری صد دانه و بیشتر برداشت می‌کنی. یک دانه تخمک هندوانه بیشتر نکاشتی؛ اما چندین هندوانه برداشت می‌کنی.

(۱) - «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ

...» روم: ۲۷ ..

(۲) - «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ

وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» یس: ۳۶ ..

^{۳۳۳} (۲) - «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» E\ یس: ۳۶ ..

سرای دیگر، ص: ۲۳۵

غرض، ذرات پراکنده‌ای از خاک است که خداوند آنها را جمع می‌فرماید.

مرتبۀ دوّم: وقتی که خوراک به بدن پدر رسید و در معده هضم گردید، مقداری از آن که برای استفاده بدن به کار رفته، در تمام بدن پخش می‌شود. همه اجزای بدن از مغز سر تا نوک پا همه بهره‌مند می‌شوند. آنگاه هنگام انعقاد نطفه، دوباره دست قدرت از تمام اجزای بدن می‌گیرد و در اوعیه منی جمع می‌کند، وقتی که هیجان شهوت می‌شود، این ذرات را از سرتاسر بدن می‌گیرد؛ لذا اولاد از همه بدن پدر و مادر است و معمولاً شکل آنهاست و همچنین لزوم شستن تمام بدن؛ یعنی غسل شاید از این جهت نیز باشد که منی از همه بدن گرفته شده است.^{۳۳۴} برای سوّمین بار هم در قیامت وقتی اسرافیل در صور می‌دمد و ندا می‌کند: «ای استخوانهای

^{۳۳۴} (۱) - علل شرایع: ۱ / ۲۸۱ / ح ۱ ..

پوسیده! و ای گوشت‌های ریز ریز شده! ای موهای
پراکنده! همه جمع شوید (مانند جمع شدن نطفه از
سراسر بدن بدون معطلی) ذرات پراکنده هر بدنی - که
در علم خدا محفوظ است - فوراً گرد هم جمع شده و
بدن انسانی را تشکیل می‌دهند؛ در جنب قدرت خدا هر
مشکلی حلّ است.

در آخر سوره «یس» داستان «ابی» را ذکر می‌فرماید.
وقتی که ابی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله
می‌آید و استخوان پوسیده را به هم مالیده و می‌گوید:
«کی اینها را زنده می‌کند، در حالی که پوسیده است؟»،
پاسخش می‌دهد که:

«همان کس که نخست آن را ایجاد فرمود، دوباره
تواناست بر زنده کردنش

(۱) - علل شرایع: ۱ / ۲۸۱ / ح ۱ ..

سرای دیگر، ص: ۲۳۶

و او بر هر چیزی تواناست.»

غالباً شیطان مطالبی بر زبان اهل جهل جاری می کند و می گوید:

«پدران و اجداد ما که پانصد سال، هزار سال و بیشتر پیش از این بودند، آیا باز هم می شود زنده شوند؟»
پاسخشان را خداوند فرموده است:

«قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ».

«بگو همه از گذشتگان و آیندگان (بدون استثنا) همه جمع شوند گانند برای زمان معین».

وقتی را که برای کاری معین می کنند، «میقات» گویند. زمان معینی که قیامت است، آخر دنیا و اول آخرت است، نزد خداوند مشخص و معین است، هر چند نزد دیگران مجهول باشد: «... عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ...».^{۳۳۵}

^{۳۳۵} (۱) - لقمان: ۳۴ ..

علم به قیامت ویژه خداوند

از علوم مختص پروردگار عالم، «علم قیامت» است. هیچ کس جز خداوند زمان بر پا شدن قیامت را نمی‌داند؛ چنان که در قرآن مجید می‌فرماید:

«از تو از قیامت می‌پرسند کی بر پا می‌شود، بگو دانش آن نزد پروردگار من است، آشکار نمی‌سازد وقتش را جز او؛ از تو می‌پرسند مثل این که تو به آن بسیار دانا هستی
...»^{۳۳۶}.

(۱) - لقمان: ۳۴ ..

(۲) - «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلٍ - هَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» اعراف: ۱۸۷ ..

^{۳۳۶} (۲) - «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلٍ - هَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» E\ اعراف: ۱۸۷ ..

همان طوری که علم به زمان ظهور ولیّ عصر - عجل الله تعالی فرجه - را نیز از علوم ویژه خداوند شمرده‌اند؛ لذا برخی خوابنامه درست می‌کنند که در فلان وقت، امام ظاهر می‌شود، غلط است و کسی نباید به این خرافات ترتیب اثر دهد.

در آیه بعد می‌فرماید: «ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ لَمُكذَّبُونَ*
لَأَكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِّن زُقُومٍ».

«سپس شما ای کسانی که گمراهانید! ای تکذیب‌کنندگان قیامت! ای کسانی که از راه هدایت گم‌گشته‌اید و می‌گویید قیامت کجاست! (با این همه شواهد و آیات که به برخی اشاره شد) پس سزای شما هر آینه خورندگانید از درخت زقوم».

زقوم، درختی ترسناک و بد بو در جهنّم

بنا به روایتی که از حضرت باقر العلوم علیه السلام رسیده
حضرت می‌فرماید:

«زقوم، درختی است خیلی مهیب و عفن؛ یعنی هم
وحشتناک است و هم بد بو، به قسمی که از لاشه مردار،
بد بوتر است و از لحاظ طعم، در تلخی از حنظل تلخ‌تر
است و از حیث حرارت، از آب جوش گرم‌تر و میوه‌اش
از آتش است».^{۳۳۷} پس از آن که پیغمبر صلی الله علیه و
آله راجع به درخت زقوم خبر داد، مشرکین از روی
مسخره گفتند: «جهنم را با درخت چکار؟ اگر دوزخ پر از
آتش است،

(۱) - کفایة الموحّدین: ۴ / ۴۰۸ ..

سرای دیگر، ص: ۲۳۸

^{۳۳۷} (۱) - کفایة الموحّدین: ۴ / ۴۰۸ ..

پس چگونه در آتش درخت می‌روید؟ آتش که درخت را می‌سوزاند و از بین می‌برد!»، لذا خدای عالم در سوره صافات پاسخشان را فرموده است:

«إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ»^{۳۳۸} «إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ»^{۳۳۹}.

«درخت زقوم از بیخ آتش دوزخ بیرون می‌آید؛ زقوم را سبب ابتلا و امتحان برای ستمگران قرار دادیم تا انکار آنان سبب شدت عذابشان شود».

مگر مثل درخت دنیوی است که با آتش نسازد و آتش آن را بسوزاند، خودش درختی آتشین است. از این گذشته، وقتی حساب قدرت خداوند در کار بیاید، همان طوری که هم اکنون گفتیم، همه چیز آسان است. چه مانعی دارد که خداوند درختی را در آتش نگه دارد؛ چنان که نمونه‌ای از آن را در دنیا برایتان قرار داد به این شرح.

^{۳۳۸} (۱) - صافات: ۶۴ ..

^{۳۳۹} (۲) - صافات: ۶۳ ..

سمندر؛ حیوانی در اوج شگفتی

در همین دنیا خدای تعالی حیوانی را در میان آتش نگه می‌دارد. در کتاب حیات الحیوان «سمندل» و برخی دیگر «سمندر» و بعضی دیگر «سندل» گویند. نوشته‌اند: «حیوانی است پرنده در نواحی چین و هند که خصایص شگفتی دارد. اوّلًا: خوراکش یک نوع گیاهی است به نام **بیش**، در حالی که هنوز سبز است، آن را می‌خورد؛ ولی اهالی چین وقتی خشک شد آن را می‌خورند. و اگر این گیاه را از چین بیرون ببرند، کسی تحمل خوردن آن را ندارد و از بین می‌رود.

(۱) - صافّات: ۶۴ ..

(۲) - صافّات: ۶۳.

سرای دیگر، ص: ۲۳۹

سمندل، شیفته آتش است؛ مثل مرغابی و آب. هر وقت کثیف می‌شود وسط آتش می‌رود و استحمام می‌کند. شگفت‌تر آن که در آتش تخمگذاری می‌کند و بچه‌اش در آتش متولد می‌شود».

نوشته‌اند: از کرک سمندر دستمالی می‌سازند که خیلی قیمتی است و آتش آن را نمی‌سوزاند و هر وقت کثیف شود، آن را در آتش می‌اندازند، سفید و پاک می‌شود. خدایی که در دنیا این گونه قدرت نمایی می‌کند، آیا قادر نیست درخت در وسط آتش قرار دهد و نگهدارد؟ و حال آن که شما نشأه اولی و دار دنیا را دیدید، پس چرا متذکر نمی‌شوید؟».^{۳۴۰}

فشار گرسنگی، عذابی بدتر

زقوم جهنم، میوه‌ای است که پس از خوردن، در دل به جوش می‌آید.

^{۳۴۰} (۱) - «i» وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَتَذَكَّرُونَ» E\ واقعه: ۶۲ ..

گرسنگی چه خبر است و چه فشاری دارد که برای راحتی از آن ناچار است از این میوه تلخ و بدبو و داغ بخورد.

در دعا می خوانید: «پروردگارا! از زقوم و ضریع به ما نخوران». ^{۳۴۱} خدایا! نکند خوراک ما «غسلین» شود. غسلین خارج شده از جوف جهنمیان است. «ضریع» هم یک قسم طعام جهنمی است؛ میوه‌ای است تلخ و سوزنده و گندیده. **لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم.**

(۱) - «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ» **واقعه: ۶۲**

..

(۲) - **و من الزقوم و الضریع فلا تطعمنا (مفاتیح الجنان / دعای شبهای ماه رمضان) ..**

سرای دیگر، ص: ۲۴۰

^{۳۴۱} (۲) - و من الزقوم و الضریع فلا تطعمنا (مفاتیح الجنان/ دعای شبهای ماه رمضان) ..

جلسه سی ام: ^{۳۴۲} میوه درخت زقوم، طعام منکران معاد

« ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ ا لْمُكذِّبُونَ * لَأَكُونَنَّ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زُقُومٍ * فَمَأْلُونَهَا ا لْبُطُونُ ».^{۳۴۳}

ظاهر این آیات عذاب؛ راجع به مکذبین و کفار است. پس اگر کسی تکذیب نمی کند و قیامت را انکار ندارد، این عذابهای شدید برای او نیست، هر چند اگر گنهگار بی توبه از دنیا برود. عذابهای دیگری ممکن است داشته باشد و در روایت رسیده که: «امت پیغمبر آخر الزمان که گنهگار و بی توبه از دنیا می روند، جایشان در طبقه اول جهنم است»؛ یعنی کمترین عقوبتها برای آنان است؛ چنان که منافقین دارای بدترین عذابها؛ چون در طبقه زیرین دوزخ جای دارند.^{۳۴۴}

^{۳۴۲} (۱) - شب سه شنبه ۱۵ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۳۴۳} (۲) -. واقعه: ۵۱ - ۵۳ ..

^{۳۴۴} (۳) - «إِنَّ ا لْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ ا لأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ...» E\ نساء: ۱۴۵ ..

(۱) - شب سه شنبه ۱۵ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۵۱ - ۵۳.

(۳) - «إِنَّ الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...» نساء:

۱۴۵ ..

سرای دیگر، ص: ۲۴۱

انکار، ویژه عالم است

«انکار» مخصوص عالم است؛ چون از روی علم حاصل می شود؛ یعنی یقین به عدم پیدا می کند و معتقد می شود که نیست؛ اما کسی که جاهل است، به تمام معنا جهل دارد. به چه جرأتی ادعا می کند قیامت نیست و جزا و ثوابی نیست؟! کسی که نمی داند چند مو یا رگ در بدنش هست، کسی که نمی داند فردا چه پیش می آید، چگونه منکر اصل معاد می شود؟!

حضرت صادق علیه السلام به زندقی که منکر خدا و آخرت بود فرمود: «آیا به آسمانها رفته‌ای؟ گفت: نه، فرمود: از عرش خبر داری؟ گفت: نه، فرمود:

از شرق، از غرب، از زیر زمین؟ گفت: نه، فرمود: (مضمون روایت شریفه) کسی که جاهل به اطراف خودش هست، چگونه چنین ادّعای بزرگی می‌نماید؟»^{۳۴۵} لذا گفته‌اند: «هر کس جاهل تر است، جرأتش بیشتر است». بگذریم. ترجمه این دو آیه چنین شد:

«ای کسانی که گمراه و تکذیب کننده‌اید! هر آینه از درخت زقوم خورندگانید، پس پر کننده‌اید از این زقوم شکمها را».

خوراک زقوم اختیاری نیست که تا دید تلخ است، مثل دنیا آن را رها کند. همان طوری که دیشب گفتیم: به قدری درد گرسنگی فشار می‌آورد که خودش به ناچار آن را می‌خورد. همان طوری که در دنیا خدای نکرده

^{۳۴۵} (۱) - اصول کافی: ۱ / ۷۲ - ۷۳ / ح ۱ ..

اگر مبتلا به پاره‌ای امراض صعب‌العلاج گردد، حاضر
است دست یا پایش را

(۱) - اصول کافی: ۱ / ۷۲ - ۷۳ / ح ۱ ..

سرای دیگر، ص: ۲۴۲

ببرند و تلخ‌ترین دوا را بخورد و سخت‌ترین معالجات را
تحمل نماید.

در روایت دارد که: «نزد مالک جهنم می‌آیند و از فشار
گرسنگی شکایت می‌کنند، مالک آنها را به زقوم حواله
می‌دهد. آنان نیز از فشار گرسنگی آن قدر از زقوم
می‌خورند که شکمهایشان پر می‌شود.^{۳۴۶} «فَمَأْوَنَ مِنْهَا ا
لْبُطُونُ»».

رفع تشنگی از زقوم با حمیم

^{۳۴۶} (۱) - لعل الأخبار: ۵ / ۱۳۴ ..

از خصایص «زقوم» آن است که در شکم به جوش می‌آید: «کغلی الحمیم؛ مانند جوش آمدن آب جوشان». شدت حرارت بیشتر می‌شود.

می‌خواستند از گرسنگی رهایی یابند، از زقوم خوردند، اندرونشان را می‌گدازد. نزد مالک می‌آیند و از تشنگی شکایت می‌برند. مالک آنان را به حمیم جهنم نشانه می‌دهد. این چه عطشی است که حاضر است برای تخفیف آن از حمیم - که خود در اعلی درجه گرمی است - بیاشامد؟

این خبرها سزاوار است گوشها را پر کند و دلها را بلرزاند. ما که ندانیم عاقبتمان چه می‌شود، آیا امانی داریم یا نه؟ به حکم عقل سزاوار است تا انسان ایمن نشود، راحت نگیرد. تحصیل امانی کنید و آن تحصیل ایمانی است که ثابت در دل باشد.^{۳۴۷}

^{۳۴۷} (۲) - اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تَبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي (مفاتیح الجنان/ دعای ابو حمزه ثمالی) ..

(۱) - لئالی الأخبار: ۱۳۴ / ۵ ..

(۲) - اللَّهُمَّ اِنِّي اسئَلُكَ اِيْمَانًا تَبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي (مفاتيح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی) ..

سرای دیگر، ص: ۲۴۳

در قرآن مجید فرموده است: «امنیت برای کسانی است که ایمانی داشته باشند که از هر شرکی پاک باشد».^{۳۴۸}

سخنی ارجمند از حضرت اباذر رحمه الله

ابوذر غفاری را که همه کم و بیش شناخته‌اید؛ این صحابی عظیم الشان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره‌اش فرمود: «آسمان سایه نیفکنده و زمین در برنگرفته راستگوتر از ابوذر را»،^{۳۴۹} در حالاتش مرحوم مجلسی - اعلی الله مقامه - می‌نویسد:

^{۳۴۸} (۱) - «الَّذِينَ آمَنُوا وَهُمْ لَا يَسْتَوْفُونَ اِيْمَانًا تَبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَهُمْ مُتَّقُونَ» E\ انعام: ۸۲ ..

^{۳۴۹} (۲) - ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء على ذی لهجة أصدق من ابی ذر (بحار الأنوار: ۲۲ / ۳۲۹ / ح ۳۸) ..

«از بیم دوزخ و شوق به بهشت آنقدر گریه کرد که چشمانش مجروح شد. دخترش یا دیگری به او گفت: چشمت را معالجه کن. گفت: دو چیز بزرگ مرا سرگرم کرده که به علاج چشمم نمی‌رسم و آن بهشت و دوزخ است».^{۳۵۰} یعنی تا ایمن نگردم از آتش و خاطر جمع نگردم که در بهشت جایگزین هستم، به کار دیگری نمی‌توانم پردازم. معلوم می‌شود کار ما بر عکس شده، خبرهای دنیا دل ما را پر کرده، جایی برای اخبار آخرت باقی نگذاشته است؛ دست و پای کنید که اسباب امان از این عقوبتها پیدا کنید.

(۱) - «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَنَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» انعام: ۸۲ ..

(۲) - ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء على ذی لهجة أصدق من ابی ذر (بحار الأنوار: ۲۲ / ۳۲۹ / ح ۳۸) ..

^{۳۵۰} (۳) - شغلتي العظیمتان الحنة و التار (بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۳۱ / ح ۴۰) ..

(۳) - شغلتنی العظیمتان الجنّة و النار (بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۳۱ / ح ۴۰) ..

سرای دیگر، ص: ۲۴۴

در نهج البلاغه می فرماید: «شغل من الجنّة و النار
امامه». ^{۳۵۱}

یعنی «بازداشته شده و سرگرم شده کسی که بهشت و
دوزخ در پیش اوست».

چنین کسی سزاوار است از خوشیهای دنیا خوش نشود و
از ناراحتیهایش دلتنگ و افسرده نگردد؛ چون حواسش
جای دیگر است.

خوشی بزرگتر و باقی و همچنین ناراحتی سخت تر و
جاودانی او را سرگرم کرده. به تعبیر دیگر، مار گزیده را
از نیش پشه باکی نیست.

^{۳۵۱} (۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۶ ..

حضرت زین العابدین علیه السلام هم در دعای ابو حمزه می‌نالد که: «من چرا این قدر بی‌باکم. غافلیم. عمرم رو به نیستی می‌رود. مواقف سختی در پیش دارم. چرا دنبال اسباب امنی نمی‌روم؟!».

لذا مؤمن به هر خیری که احتمال می‌دهد اسباب امن از آتش برایش شود دست می‌زند. مخصوصاً «صدقه پنهان» که در روایات رسیده **الصَّدَقَةُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ**؛^{۳۵۲} سپری است در برابر آتش همچین «روزه» که درباره آن نیز **«الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ»**^{۳۵۳} رسیده است.

علامه مجلسی رحمه الله در بحار از جناب سلیمان اعمش - که از بزرگان شیعه و نزد همه مسلمین محترم و مورد اعتماد است - نقل می‌نماید: «در کوفه، شبی همسایه‌ام در خانه من بود. در اثنای صحبت، فضیلت زیارت حسین علیه السلام را در شب جمعه ذکر نمودم. همسایه منکر بود. بعد از مدتی

^{۳۵۲} (۲) - وسائل الشیعه: ۶ / ۲۵۸ ..

^{۳۵۳} (۳) - همان: ۷ / ۲۸۹ / ح ۱.

(۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۶ ..

(۲) - وسائل الشیعه: ۶ / ۲۵۸ ..

(۳) - همان: ۲ / ۲۸۹ / ح ۱.

سرای دیگر، ص: ۲۴۵

اعمش و چند نفر دیگر برای کربلا رفتند. همسایه را دیدند که زودتر از آنها گریان آمده است. پس از آن که از او علت را می‌پرسند، می‌گوید: پس از آن که خوابیدم، دیدم قیامت بر پا شده، هودجی سیاه پوش از آسمان نازل و در آن مخدره دو عالم فاطمه زهرا علیها السلام است. همه دستها رو به هودج دراز است و تقاضای شفاعت دارند. رقعه‌هایی به دست اشخاص داده می‌شود، نگاه کردم دیدم در آن نوشته:

امان من النار لزوار قبر الحسين فی لیلة الجمعة.

امان و راحتی از آتش است برای زیارت کنندگان قبر
حسین علیه السلام در شب جمعه.

گفتم: ای بی بی عالم! به من هم لطف بفرما که سخت به
آن نیازمندم.

فرمود: مگر نه تو منکر فضیلت زیارت فرزندم بودی؟!^{۳۵۴}.

(۱) - بحار الأنوار: ۴۵ / ۴۰۱ - ۴۰۲ / ح ۱۲ ..

سرای دیگر، ص: ۲۴۶

جلسه سی و یکم:^{۳۵۵} اهل جهنم و خوردن زقوم و حمیم

«فَشْرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ * فَشْرِبُونَ شُرْبًا لَهِيمٍ * هَذَا
نَزَّلَهُمْ يَوْمَ الدِّينِ * نَحْنُ خَلَقْنَكُمْ فَلَوْلَا تَصَدَّقُونَ».^{۳۵۶} کلام

^{۳۵۴} (۱) - بحار الأنوار: ۴۵ / ۴۰۱ - ۴۰۲ / ح ۱۲ ..

^{۳۵۵} (۱) - شب چهارشنبه ۲۶ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۳۵۶} (۲) - واقعه: ۵۴ - ۵۷.

در این آیات مبارکه بود که جهنمیان به واسطه فشار درد
گرسنگی، ناچار می‌شوند از زقوم جهنم بخورند، هر چند
از شدت گرما روده‌ها و امعایشان را پاره پاره می‌کند: «...
فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ».^{۳۵۷}

بعضی از مفسرین احتمال داده‌اند که مأمورین جهنم آنها
را به خوردن زقوم مجبور می‌کنند. «خوردنی که
شکمهایشان را از آن پر کنند گانند».

گفتیم که زقوم در شکم به جوش می‌آید؛ لذا درد تشنگی
به آنها فشار

(۱) - شب چهارشنبه ۲۶ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۵۴ - ۵۷.

(۳) - محمد: ۱۵ ..

سرای دیگر، ص: ۲۴۷

می آورد، فریاد واعطشا! را بلند می کنند و از شدت ناراحتی به مالک دوزخ پناه می برند. مالک اشاره می کند به حمیم که رودی در دوزخ جاری است.

«فَشْرَبُونَ عَلَيْهِ مِنْ اَلْحَمِيمِ».

«پس آشامند گانند بر آن زقوم از حمیم».

تا نزدیک دهانشان می آورند، گوشتهای صورتشان می ریزد از شدت حرارت؛ ولی باز هم ناچارند از آن بیاشامند.

«فَشْرَبُونَ شُرْبًا اَلْهِيمِ».

«پس آشامند گانند از آن حمیم مانند آشامیدن هیم».

در عربی، وقتی که شتر به تشنگی و بیماری استسقا مبتلا می شود، او را «هیم» می خوانند که در اصل «هیام» و وصفش «اهیم» است. از خصوصیت‌های این بیماری این است که فشار تشنگی به قدری بر حیوان بیچاره فشار می آورد که با آن صبری که شتر در تحمل عطش دارد، و

در میان حیوانات بی نظیر است - که تا دو هفته بلکه هیچ‌ده روز نیز گفته‌اند بر تشنگی بردباری می‌کند - اما وقتی به این بیماری مبتلا می‌شود، هر چه هم آب می‌خورد، عطشش فرو نمی‌نشیند و بالأخره آن قدر آب می‌خورد تا می‌میرد.

این جا پروردگار عالم خطاب به مکذبین می‌فرماید: «کار شما در جهنم به جایی می‌رسد که مانند شتر مبتلا به استسقا از حمیم جهنم می‌خورید. انسان تا چیزی را خورد، دید تلخ یا داغ است آن را رها می‌کند؛ ولی حمیم جهنم را مثل شتر مبتلا به هیام، آنقدر می‌خورد که اندرونش

سرای دیگر، ص: ۲۴۸

پاره پاره می‌گردد و دوباره زنده می‌شود.

زقوم و حمیم نخستین پذیرایی از جهنمیان

«هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ».

«نزل» به معنای پیش کش و پذیرایی مختصر و ابتدایی است که از میهمان می‌کنند. میهمانی که وارد بر صاحبخانه می‌شود، آنچه موجود دارد نخست نزد او می‌گذارد و از او به اصطلاح به چای و شربت پذیرایی می‌کند و سپس در تهیه پذیرایی‌های بیشتر و مهمتر می‌باشد.

آنچه پذیرایی سردستی و ماحضر و نخستین است، آن را «نزل» گویند.

می‌فرماید: «این زقوم و حمیم، پذیرایی سردستی و اولیّه است، عقوبت‌های عمده و اصلی در پی است».

نکته جالبی در آیه شریفه در تشبیه به «شتر عطشان» است. دوزخیان فطرت انسانی خود را از کف داده به صورت حیوانی در آمده‌اند و فردای قیامت باطنشان چون ظاهرشان می‌شود. همان طوری که مکرر این روایت را تذکر داده‌ام که:

«مردمان بر صورتهایی محشور می‌شوند که بوزینه‌ها و خوکها نزد آن صورتها زیبا هستند».^{۳۵۸} همان صورت زشت و کریه شیاطین را دارا می‌شوند که در قرآن

(۱) - يحشر بعض الناس على صورة تحسن عندها القرده و الخنازير (شرح اصول کافی / مازندرانی: ۱ / ۱۲۹) ..

سرای دیگر، ص: ۲۴۹

مجیدهر دو را با هم ذکر می‌کند بلکه شیطانهای انسی را پیش از شیطانهای جنّی می‌شمارد^{۳۵۹} و در روایتی تعبیر می‌کند که ظاهرشان آدمی و دل‌هایشان شیطان است.^{۳۶۰} خلاصه، اینها همان حیواناتند و تعبیر و تشبیه از آنها به شتر تشنه شده، چون از حد حیوانی تجاوز نکرده‌اند؛ لذا جهنّم مالک دارد؛ یعنی یک مشت خر و گاو هستند که سرپرست آنها مالکشان است. اینها حیوان حقیقی‌اند و در

^{۳۵۸} (۱) - يحشر بعض الناس على صورة تحسن عندها القرده و الخنازير (شرح اصول کافی / مازندرانی: ۱ / ۱۲۹) ..

^{۳۵۹} (۱) - «... شیطین الإنس و الجنّ...» E\انعام: ۱۱۲ ..

^{۳۶۰} (۲) - يأتي على الناس زمان وجوههم وجوه الادميين و قلوبهم قلوب الشياطين (سفينة البحار: ۱ / ۵۵۶) ..

روایت دارد که: «جهنمیان چون سگ عوعو می کنند». ^{۳۶۱} آیه بعد: «نَحْنُ خَلَقْنٰكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ».

«ما شما را آفریدیم پس چرا تصدیق نمی کنید؟».

پس از آن که پروردگار عالم، عذاب اصحاب شمال و مکذبین را ذکر فرمود، اینک شروع می فرماید به اقامه برهان بر معاد جسمانی و خلاصه این آیات، بیان و توجه دادن به یک امر بدیهی است.

سخنی با منکران معاد

ای کسی که منکر معاد هستی! بگو کی تو را آفرید؟ آیا تو خودت، خودت را آفریدی؟ هر کس مختصر عقلی داشته باشد، یقین می کند که مخلوق است. نبوده و پیدا شده. آیا این ساختمان عجیب و ترکیبهای

(۱) - «... شَيْطَانِ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ...» انعام: ۱۱۲ ..

^{۳۶۱} (۳) - «i\ قَالَ اخشوا فيها ولا تكلمون» E\ مومن: ۱۰۸ ..

(۲) - یأتی علی الناس زمان وجوههم وجوه الادمیین و قلوبهم قلوب الشیاطین (سفینه البحار: ۱ / ۵۵۶) ..

(۳) - «قال اخسوا فیها ولا تکلمون» مؤمنون: ۱۰۸ ..

سرای دیگر، ص: ۲۵۰

غریبی که در بدن است، خودش به خودی خود پیدا شده؟ این را هم که عقل نمی پذیرد. یک کوزه گلی را هیچ عاقلی نمی پذیرد خودش ایجاد شده باشد، آن هم با این نظم و ترتیب که هر چیزی به جای خودش برقرار است.

در بدن انسان ۲۴۸ قطعه استخوان به هم ترکیب شده که اگر یکی از اینها نباشد، بدن ناقص است. در دست ۳۳ قطعه استخوان است که اگر یکی نباشد، حرکت آسان دست فراهم نیست. برای نمونه عرض کردم، هر قسمتی که ملاحظه شود همین است. از رگها و پیه تا کبد و معده و قلب و سلسله اعصاب و غیره بنا بر این، با یک نظر

اجمالی، شکی در مخلوق و مصنوع بودن خودت
نخواهی داشت.

اگر تو را خالق است دانا و توانا که نخست تو را آفریده،
پس همان هم تواناست که دوباره تو را بیافریند: «نَحْنُ
خَلَقْنٰكُمْ» ما که خدای عالمیم و شما را آفریدیم؛ یعنی آیا
نمی توانیم دوباره شما را ایجاد کنیم؟

«فَلَوْ لَا تُصَدِّقُونَ»؛ «پس چرا تصدیق نمی کنید (و چرا به
لوازم تصدیق عمل نمی کنید؟)».

بعضی از مفسرین فرموده اند؛ یعنی «فَلَوْ لَا تُصَدِّقُونَ بِالْقَوْلِ
و الْعَمَلِ».

بعضی به زبان تصدیق می کنند؛ ولی عملشان عمل بی بند
و باری است، این را تصدیق کننده نمی گویند؛ به قول
مصدق؛ ولی به فعل، مکذب است.

علت به کار بردن کلمه جمع (نحن) به جای مفرد

این جا نکته‌ای در تعبیر به «نحن» است. گوینده، ذات مقدّس ربوبی - جلّ و علیّ - است که واحد و یکتاست. به جای «انا»، «نحن» یعنی به جای

سرای دیگر، ص: ۲۵۱

«من»، «ما» ذکر فرموده است، حتماً نکته‌ای دارد. هر گاه به ذات مقدّس خودش بفرماید، مفرد تعبیر می‌فرماید؛ مثل «... إِنِّي أَنَا اللَّهُ...»؛^{۳۶۲} «به درستی که من خدایم». و هر گاه در مقام اظهار فعل و صنع است؛ چون حکمتش اقتضا کرده که کارها به دست ایادی قدرت انجام بگیرد و خودش این سنت و روش را مقرر فرموده، این جا به طور جمع ذکر می‌فرماید.

در آفرینش بشر، ملک مأمور اوست؛ حتی ملک مصوّر که صورت بندی انسان را در رحم مادر عهده‌دار است، معین است. ملکی که مقدرات بچّه را در شکم مادر معین می‌کند. همچنین ملکی که هنگام وضع حمل مأمور است

^{۳۶۲} (۱) - قصص: ۳۰.

بچه را از رحم بیرون آورد، بچه را وارونه کند و از سر به دنیا بیاید و خلاصه، ملائکه مجاری قدرت کبریایی اویند و این افعال به دست آنها ظاهر می شود؛ لذا چون مجاری فعل متعدّد است تعبیر به «ما» می فرماید.

در مثال ظاهری وقتی سلطان لشکرش را به شهری می فرستد و آن جا را می گیرند، می گوید: «ما چنین کردیم»، به اعتبار نفوذ امر و لشکریان و ایادی اش. این جا هم «ربّ العالمین» که افعالش را به دست ملائکه انجام می دهد، می فرماید: «نَحْنُ خَلَقْنَكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ». «ما شما را آفریدیم، پس چرا تصدیق نمی کنید؟!».

نطفه؛ خمیر مایه انسان

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ». ^{۳۶۳}

(۱) - قصص: ۳۰.

سرای دیگر، ص: ۲۵۲

«آیا پس دیدید آنچه را می ریزید (از منی در رحم زنها) آیا شما او را آفریدید، یا ما آفریدگاریم؟».

اگر از مخلوق بودن در شک هستی، نظری به حال نخستین خود کن بین چه بودی؟ آیا دیدید آنچه در رحم مادرها می اندازید، آن قطره آبی که متصل به یکدیگر و مشابه الأجزاء و سست و رخوه است که اگر بر زمین ریخته شود، پهن می گردد، آن وقت از آن، چه استخوانهای محکمی و چه نقش بندی عجیبی و چه قوای ظاهری و باطنی ایجاد می فرماید. این همه مادر حرکت می کند، جست و خیز می کند، از او خارج نمی شود. جاذبه‌ای که به رحم داده است که نطفه در آن قرار می گیرد، از اطراف رحم آن را می کشد؛ لذا در وسط حقیقی رحم قرار می گیرد: «فی قرار مکین». بعد پوست

ضحیمی مثل خمیر که به دیوار تنور می‌زنند، در اثر حرارت رحم تولید می‌شود و ...

«عَأْنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أُمَّ نَحْنُ الْخَلْقُونَ».

«آیا شما او را آفریدید، یا ما که خدای عالمیم؟».

شماها تصویر و تقدیر می‌کنید این نطفه را در ظلمات ثلاث: مشیمه و رحم و شکم، یا خدا بیرون می‌آورد؟ نقش و نگار زیبایی از چشم و ابرو، کی چشم و گوش و بینی را سوراخ کرد و هر کدام را به حلق راه داد؟

لزوم ذکر نعمت در دعای سجده

مستحبّ است مؤمن که به سجده می‌رود، قبل از شروع در ذکر سجده، این دعا را بخواند:

سرای دیگر، ص: ۲۵۳

«اللّهُمَّ لَكَ سَجْدَتُ وَ لَكَ اسْلَمْتُ وَ بَكَ اَمْنْتُ سَجْدَ وَجْهِی لِذِی خَلَقَهُ وَ شَقَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ تَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ

الخالقین و الحمد لله رب العالمین، سبحان ربی الاعلی و بحمدہ».

یعنی: «خدایا! برای تو سجده کردم و برای تو تسلیم هستم و به تو ایمان آوردم، صورت به خاک افتاد برای کسی که آن را آفرید و گوش و چشمش را باز کرد. بزرگ است خداوندی که بهترین آفرینندگان است».

اگر این دعای شریف، در نماز واجب میسر نشود، در نمازهای نافله ترک نشود. این نعمتهای بزرگ الهی را یاد کنید که گوش و چشم و بینی را باز نمود. اگر کسی کور مادرزاد را ببیند، معلوم می شود که چشم چه نعمتی است.

تدبیر حکیمانه در ساختمان بدن

آیا شما این دستگاه را ایجاد کردید؟ استخوان ساق پا محکمترین استخوان در بدن است، زیرا سنگینی بدن روی آن است. عجیبت، دستگاه روغنکاری آن است. دستگاههای کارخانه زنگ می زند. سست می شود.

در اثر به هم خوردن ساییده می‌شود، چربی و روغنکاری لازم دارد.

خداوند در این استخوانهای بدن - که دائماً در حرکت است - دستگاه روغن کاری اتوماتیک و خود کار قرار داده است. وسط استخوانها سوراخ و دارای چربی است؛ مغز استخوان خواص متعدّد دارد. از آن جمله، مفصلها که به هم متصل است، باید نرم باشد تا بتواند به آسانی حرکت کند. از حالی به حالت دیگر منتقل گردد. بتواند به آسانی رکوع رود. سر از رکوع

سرای دیگر، ص: ۲۵۴

بردارد. به خاک بیفتد. بنشیند. بخوابد، راه برود. گاهی یک کمر درد، انسان را از کار می‌اندازد، نمی‌تواند به رکوع و سجود برود. تا بدن سالم است، باید قدردانی کرد و حداکثر استفاده را از آن نمود.

سخنی از گفتار فخر رازی پیرامون نطفه

فخر رازی در تفسیر کبیرش این نکته را متذکر شده است:

«در قرآن مجید نزدیک هفتاد جا اسم نطفه را برده است. آن وقت خاصیتی برای هر موردی ذکر می کند. یکی این است که انسان را یادآوری فرماید به عجز مطلق خودش تا آن را فراموش نکند و بگوید: «من همان نطفه هستم» تا جمادی که نه دانش، نه توانایی و نه فهم داشت، دیگر با خدای خودش نجنگد و دعوی خدایی نکند؛ چنان که آخر کارت هم همین هستی، مشت خاکی که باز به حالت جمادی برمی گردی. در این میان خدا این کارخانه را به کار انداخته است.»

راستی اگر کسی به این دو فکر، مداومت کند؛ یعنی اوّل و آخرش را فراموش ننماید، دیگر فساد از او سر نمی زند. کبر و غرور و حسد، حرص و طمع ندارد.

سرای دیگر، ص: ۲۵۵

جلسه سی و دوم: ^{۳۶۴} مخلوق بودن انسان، برهانی بر معاد

«أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ *
نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ أَلْمُوتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» ^{۳۶۵}.

برای استدلال معاد، قبول مخلوقیت و مصنوعیت خویش کافی است؛ یعنی اگر کسی یقین پیدا کرد مخلوق و مصنوع است، قیامت را نیز قبول خواهد داشت. آفریدگاری که از یک قطره آب چنین هیكلی ساخته، با قوای ظاهری و باطنی، همان که ساخته می‌تواند دوباره نیز بسازد.

همه انبیا هم دعوت به مبدأ و معاد می‌کردند؛ ولی اشکال در این جاست که برخی بی‌خردان هنوز مخلوق بودن خود را باور نکرده‌اند و هنوز در شکند. این جاست که با

^{۳۶۴} (۱) - شب شنبه ۲۹ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۳۶۵} (۲) - واقعه: ۵۸ - ۶۰.

این دو آیه اگر انصاف بدهند، هیچ گونه شکی در مخلوق بودن خود و دیگران برایشان باقی نمی ماند.

«أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ».

(۱) - شب شنبه ۲۹ / ۱۰ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۵۸ - ۶۰.

سرای دیگر، ص: ۲۵۶

«آیا دیدید آنچه در رحم می افکنید؟!».

یعنی قطره آبی را که منشأ تکوین شماست، ملاحظه کرده اید؟

«أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ».

«آیا شما او را می سازید یا ما میم خالق آن؟!».

اگر کسی بگوید: این نطفه خود به خود درست شده که هیچ عاقلی از او نمی پذیرد. مکرر عرض کرده ام اگر

کسی یک کوزه شکسته‌ای را بگوید باران آمده، سیل آمده، شل‌ها (گِل‌ها) را جمع کرده، بعد آفتاب خورده و خشک شده و این کوزه درست شده است، هیچ کس از او نمی‌پذیرد بلکه عقل می‌گوید: صانعی برای غرضی این کوزه را به این کیفیت ساخته است.

جایی که یک کوزه را نمی‌پذیری خودش درست شده باشد، چگونه از نطفه، خود به خود این دستگاه‌های عجیب و حیرت‌آور ساخته شده است.

رگهای اصلی و فرعی قلب، کبد، معده، روده‌ها و چشم و گوش و سایر حواس ظاهری و همچنین واهمه، متفکره، متخیله و حافظه از قوای باطنی، آیا اینها خودش درست شده؟ از این نطفه، انسانی که درک می‌شود، درست شده است، آیا نطفه که بی‌شعور است آن را می‌سازد؟ پس:

ذات نیافته از هستی کی تواند که شود

بخش هستی بخش؟

خشک ابری که بود ز ناید از وی صفت آب

نطفه که شعور ندارد کجا از او کاری شعور آمیز برمی آید؟
می گویند: انتخاب طبیعت است! با این که طبیعت،
بی شعور و

سرای دیگر، ص: ۲۵۷

انتخاب، کاری است که از شعور برمی خیزد، این تناقض
است. اگر انتخاب است پس باید از با شعور سرزند،
طبیعت که خودتان می گوید شعور ندارد.

آیا پدر یا مادر، بچه را می سازند؟ آنها که از طفل خبر
ندارند. آیا می شود آفریننده از مخلوق خودش بی خبر
باشد؟^{۳۶۶} «أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ».

^{۳۶۶} (۱) - «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ...» E\ملك: ۱۴ ..

«یا آفریننده‌اش ما هستیم که خدای عالمیم (دست قدرت ماست که نطفه را در مراحل گوناگون می‌کشانیم تا بشر کامل گردد)».

استدلال برای مخلوقیت هم در آیه بعد ذکر شده است. اگر کسی دقت کند، شکی برایش باقی نمی‌ماند که مخلوق است.

مرگ نشانه مخلوق بودن انسان

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ اَلْمَوْتَ» «ما تقدیر می‌کنیم بین شما مرگ را».

اگر تو مخلوق و مصنوع و مربوط نیستی، مدبری با تو نیست، پس اگر می‌توانی، مرگ را از خودت دور کن، ما مرگ را میان شما تقسیم کرده‌ایم (تقدیر به معنای تقسیم و تحدید و اندازه‌گیری است).

کسی باید در جوانی و دیگری در پیری و سومی در طفولیت بمیرد، بدون این که برای احدی در این زمینه

اختیاری باشد. هیچ کس تاکنون موفق نشده مرگ را از خود یا دیگری دور کند. با این همه پیشرفت علم، حتی سلاطین مقتدر با رعایت حفظ الصحه و بهداشت، موفق نشده‌اند یک

(۱) - «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ...» **ملک: ۱۴** ..

سرای دیگر، ص: ۲۵۸

ساعت مرگ را به تأخیر بیندازند.^{۳۶۷} البته منافاتی با مطالبی که در محلّ خودش بحث شده ندارد. **اجل حتمی و معلق**؛ همچنین زیاد شدن عمر در اجل معلق، به واسطه صدقه یا صلّه رحم، یا کم شدن آن در نتیجه قطع رحم و عقوق والدین یا قسم دروغ و خلاصه به سبب گناهان است تا جایی که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

^{۳۶۷} (۱) - «... فَإِذَا جَاءَ أَحْلَهُمْ لَا يَسْتَأْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» E\ اعراف: ۳۴ ..

« کسانی که به واسطه گناهان می‌میرند بیشترند تا کسانی که به واسطه اجل و مرگ طبیعی می‌میرند». ^{۳۶۸} و خلاصه، اجل حتمی است که قابل دگرگونی نیست و وقتی که آمد یک ساعت کم و زیاد ندارد؛ اما اجل معلق بر چیزهایی مترتب است که به بعضی هم اکنون اشاره شد.

زنده ماندن یا مردن هر دو به دست خداوند

محدث جزائری در انوار نعمانیه می‌فرماید: «در مسافرت دریا در کشتی نشسته بودم. کشتیبان برایم تعریف کرد که در سفری یک نفر از مسافرین کشتی برای قضای حاجت به محلّ مخصوص رفت (در کشتیهای بادی، جای مخصوصی که کنار کشتی است برای این منظور معین نموده‌اند) ناگهان موج بزرگی به پایش زد و او را در دریا انداخت. مسافر بیچاره به زیر آب فرو رفت. من به شاگردانم - که در شنا مهارت فوق العاده دارند - گفتم: زود خودتان را به او برسانید

^{۳۶۸} (۲) - من يموت بالذنوب اكثر ممن يموت بالاحمال (سفينة البحار: ۱ / ۴۸۸) ..

(۱) - «... فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»

اعراف: ۳۴ ..

(۲) - من يموت بالذنوب اكثر ممن يموت بالاجال

(سفينة البحار: ۱ / ۴۸۸) ..

سرای دیگر، ص: ۲۵۹

و نجاتش دهید.

پس از مدتی یکی از شاگردان او را برگرداند. همه خوشحال شدیم.

رویش حوله‌ای انداختیم و به اصطلاح گرمش کردیم. پس از مدتی که به حال آمد، رویش را عقب زدیم، دیدیم همسفر ما نیست بلکه شخص دیگری است.

پرسیدیم: تو کیستی؟

گفت: یک هفته قبل در ضمن سفر دریا کشتی ما غرق شد و قطعه لوحی به دست آوردم و این چند روز را در دریا

با آن لوح می‌گذراندم تا حال که از هوش رفتم و دیگر ندانستم چه شد.»

معلوم گردید که آن مسافر، اجل حتمی‌اش رسیده و این یکی که یک هفته پیش به دریا افتاده، اجلش باقیمانده و باید نجات یابد و باید دانست اجل حتمی و معلق هر دو به تقدیر خداوند است.

عَلَّتْ مَخْفَى بُوْدُنِ وَقْتِ مَرگ

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ اَلْمَوْتَ».

«ما مرگ را در میان شما معین کردیم» و هیچ اختیاری برای شماها نیست و هیچ کس از هنگام مرگش با خبر نمی‌باشد. چرا چنین است؟ هر وقت احتمال مرگ هست؛ از بچگی تا پیری، سالم یا بیمار.

یکی از اسرارش آن است که انسان همیشه از مرگ بترسد و به فکر آن باشد تا منحرف نشود. مرتکب گناه نگردد.

واجبی از او فوت نشود. اعتمادش به جوانی و سلامتی
نباشد. چه بسا از او سالمتر

سرای دیگر، ص: ۲۶۰

و جوانتر که مردند.

البته اسرار دیگری هم دارد از آن جمله، اگر از وقت
دقیق مرگ کسی با خبر می‌شد، دیگر زندگی برایش
لذتی نداشت و خلاصه زندگی میسر نمی‌شد و مرگ
تدریجی بود.

ظهور قدرت خدا هنگام مرگ

هر چند در تمام اجزای عالم آفرینش قدرت خداوند
آشکار است؛ اما در یک مورد خیلی ظهور دارد و آن
مرگ است؛ به طوری که در اسماء الله در ضمن دعای
جوشن کبیر می‌خوانیم:

«یا من فی الممات قدرته».

«ای خداوندی که در مرگ، قدرت تو (آشکارا) است».

خوب، معلوم است که قدرت از آن کیست. هر قدرتی این جا مقهور قدرت خداوند است، چه چیزهای سنگینی را که بلند می کرد، زبان چقدر به راحتی می جنبید، دست و پا به آسانی حرکت می کرد و چشم هر گونه می خواست، می چرخید؛ اما ساعت مرگ هیچ کدام کاری نمی توانند انجام دهند. معلوم می شود این شخص، قدرتی نداشت بلکه قدرت مال دیگری بود «**لا حول و لا قوّة الا بالله**».

ای کسی که منکر معاد هستی! آیا می توانی قدرت خدا را انکار کنی؛ قدرتی که در هنگام مرگ ظهور پیدا می کند؟

سرای دیگر، ص: ۲۶۱

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که می فرماید: «هر وقت خواستی دلت رقیق شود، یاد کن هنگام مرگ خودت را». ^{۳۶۹} لذا عادت اهل ایمان، عمل کردن به این

^{۳۶۹} (۱) - منازل الآخرة: ۳۸ - ۳۹ ..

مستحبّ بود که هفته‌ای دو روز، جمعه و پنجشنبه به قبرستان می‌رفتند تا بیشتر به یاد مرگ خودشان باشند.

رو به گورستان دمی
خاموش نشین
آن سخن گویان
خاموش را بین

(۱) - منازل الآخرة: ۳۸ - ۳۹ ..

سرای دیگر، ص: ۲۶۲

جلسه سی و سوم: ۳۷۰ مرگ، یا عدم الحیاء

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ أَلْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَى أَنْ
تُبَدَّلَ أَمْثَلَكُمْ وَنُنشِكُمْ فِي مَالَا تَعْلَمُونَ».^{۳۷۱}

^{۳۷۰} (۱) - شب دوشنبه ۱/۱۱/۱۳۳۵ ه. ش.

^{۳۷۱} (۲) - واقعه: ۶۰ - ۶۱ ..

بعضی خیال کرده‌اند موت امر عدمی است، حیات؛ یعنی هستی و موت به معنای نیستی است، آن وقت به این اشکال برخورد می‌کنند که نیستی چگونه مقدر می‌شود.

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ اَلْمَوْتَ».

«ما مرگ را بین شما تقدیر کردیم»، نیستی که بر آن تقدیر واقع نمی‌شود.

اشکال دیگر آن که: نیستی که مخلوق نمی‌شود، اگر موت عدم باشد، چگونه خدا آن را آفرید؟

(۱) - شب دوشنبه ۱ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۶۰ - ۶۱ ..

سرای دیگر، ص: ۲۶۳

«الَّذِي خَلَقَ اَلْمَوْتَ وَ اَلْحَيَوَةَ...»^{۳۷۲} «خداوندی که مرگ و زندگی را آفرید».

^{۳۷۲} (۱) - ملك: ۲ ..

محققین در این باره فرمایشاتی دارند. بعضی می‌گویند:
موت عدم مطلق نیست بلکه عدم ملکه است، اضافه به
«موجود» است. به تعبیر دیگر، موت؛ یعنی عدم الحیاء نه
عدم مطلق.

هر چند شرح مطلب برای عموم قابل استفاده نیست و ما
سعی می‌کنیم طوری صحبت کنیم که برای همه قابل
استفاده باشد؛ ولی ناچار به یک جمله اشاره کرده و
می‌گذریم:

عدم و ملکه در موضع قابل می‌آید؛ مثلاً به این دیوار نه
کور گفته می‌شود و نه بینا. بلی به انسانی که چشم ندارد،
کور گفته می‌شود؛ چون این شخص صلاحیت چشم
داشتن را دارد. پس کور به هر چیز گفته نمی‌شود.

«موت» هم به جایی اطلاق می‌شود که صلاحیت حیات
داشته باشد. پس «موت» عدم محض نیست بلکه «عدم
الحیاء» است. به این اعتبار موت یک نحوه وجود به خود
می‌گیرد و رفع اشکال می‌شود.

موت و حیات دو امر وجودی و ضدّ هم

برخی طور دیگر می گویند و خلاصه این است که: «موت و حیات دو امر وجودی و ضدّین هستند؛ مانند روز و شب که با هم جمع نمی شوند.

موت عدم نیست؛ چنان که برخی خیال کرده اند و عدم ملکه هم نیست

(۱) - ملک: ۲ ..

سرای دیگر، ص: ۲۶۴

بلکه امر وجودی است و از مخلوقات پروردگار عالم است.»

و روایتی هم در این مورد از حضرت صادق علیه السلام رسیده که می فرماید:

«زندگی و مرگ دو مخلوق خداوندند». ^{۳۷۳} حالا چگونه
«موت» امر وجودی است، دقت زیادی لازم دارد.

حقیقت موت عبارت است از جا به جا شدن روح.

روح که به منزله چراغی است روشن و نوری است الهی
که به برکت آن از روزنه‌های چشم و گوش و دهان و
حواس باطنی نورافشانی و احساس ایجاد می‌شود:
می‌بیند، می‌بوید، می‌شنود و انواع کارها از او سر می‌زند؛
مرگ یعنی جا به جا شدن این چراغ.

کلبه گلی را در نظر بیاورید که تنها چند روزنه داشته
باشد، چراغ پر نوری را در شب تاریکی اگر در وسط این
روزنه قرار دهید، از این منافذ نورافشانی می‌نماید، اگر
جای چراغ را تغییر دهید تاریکی بر آن منافذ حکمفرما
می‌شود.

چراغ را به منزله روح نسبت به بدن بگیرید و مرگ به
منزله جا به جا کردن چراغ است. هیچ گونه عدمی در

^{۳۷۳} (۱) - الحیاة و الموت خلقان من خلق اللہ (بخارالأنوار: ۶ / ۱۱۷ / ح ۲) ..

کار نیست. نیستی معنا ندارد و «عدم الحیاء» هم نیست.
لازمه‌اش «عدم الحیاء» از بدن است و حقیقتش امر
وجودی مستقل در مقابل حیات است؛ مانند روز و شب و
در حقیقت «عدم الحیاء» نسبت به بدن است.

(۱) - الحیاء و الموت خلقان من خلق الله (بحار الأنوار: ۶/
۱۱۷ / ح ۲) ..

سرای دیگر، ص: ۲۶۵

مرگ؛ خوابی سنگین و طولانی

لازمه جا به جا شدن روح؛ یعنی قطع علاقه از این بدن،
این است که بدن در حکم جماد است و دیگر مشاعر کار
نمی‌کند. می‌شود گفت: مرگ به منزله خوابی به مراتب
سنگین‌تر و طولانی‌تر است. در خواب قسمت عمده‌ای از
مشاعر از کار می‌افتد: نمی‌بیند، نمی‌شنود، نمی‌بوید و
غیره و تنها جهاز تنفس و هاضمه باقی است. مرگ قطع
علاقه کلی از این بدن است.

وقت غروب آفتاب، هوا هنوز روشن است لیکن پس از یکی دو ساعت، کاملاً تاریک می‌شود. خواب به منزله غروب آفتاب و مرگ به منزله شب است.

بعضی که از مرگ می‌ترسند چون آن را امر عدمی پنداشته‌اند، در حالی که بر عکس است. کاملتر شدن و قوی‌تر شدن در احساس است. از قفس و محدودیت بیرون می‌آید، در دنیا و زندان تن که بود فقط از دو سوراخ چشم می‌دید؛ لذا محدود بود تا یک فرسخ مثلاً بیشتر نمی‌دید. از پشت دیوار یا حایل، دیگر نمی‌دید؛ اما پس از مرگ دیگر حجابی برای دیدنش نیست، آن چشم برزخی زیر زمین و فوق آسمان برایش یکسان است.

به عبارت دیگر، موت مکمل روح و خلاص کننده آن است. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «موت نسبت به اهل ایمان، روح را بیرون می‌آورد، همچون گوهری که از صندوق بیرون آورد یا مرغی که از قفس بیرون بیاید.»

چنین قفس نه سزای

چون من خوش

الحانی است

روم به گلشن رضوان

که مرغ آن چمنم^{۳۷۴}

لذا علی علیه السلام مشتاق مرگ است بلکه سوگند یاد می کند که: «به مرگ مأنوس تر و خوش تر است از انس و خوشی بچه شیرخوار به پستانهای مادر».^{۳۷۵} چگونه علی علیه السلام مشتاق امر عدمی می شود؟ علی علیه السلام حقیقت مرگ را شناخته که مشتاق آن است. مسافرتی است به ملکوت اعلا، ادراک بیشتر، شهود زیاده تر، نجات از ناملایمات و مزاحمتهای دنیا و راستی شکر خدای را که مرگ را آفرید.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ». اشاره ای هم از

آیه بعد کنیم:

^{۳۷۴} (۱) - دیوان حافظ: ۳۳۳.

^{۳۷۵} (۲) - واللّٰه لابن ابيطالب [عليه السلام] انس بالموت من الطّفل بئدٰى اّمه (نَجْمُ الْبَلَاغَةِ صَبْحِي صَالِح / خ ۵) ..

«وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَىٰ أَنْ نُبَدَّلَ أَمْثَلَكُمْ».

«مسبوق»؛ یعنی عقب افتاده، ضعیف و ناتوان؛ مثلاً دو نفر که با هم حرکت می‌کنند، آن کس که ضعیفتر است عقب می‌افتد؛ به آن کسی که جلو افتاده، سابق و به دیگری مسبوق گویند.

پروردگار عالم می‌فرماید: «ما مسبوق و ضعیف نیستیم که نتوانیم بلکه می‌توانیم: «عَلَىٰ أَنْ نُبَدَّلَ أَمْثَلَكُمْ»؛ بر این که عده‌ای را به جای شما بیاوریم». همیشه کار خدا چنین است. عده‌ای را می‌برد و عده‌ای را

(۱) - دیوان حافظ: ۳۳۳.

(۲) - وَاللَّهِ لِابْنِ أَبِيطَالِبٍ [عَلَيْهِ السَّلَام] أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بَثْدَىٰ أُمَّهُ (نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۵) ..

سرای دیگر، ص: ۲۶۷

جایگزین آنها می کند. شما مردها جای پدرهایتان و
پسرهایتان جای شمایند. در این تبدیل پیشینان به
بازماندگان، هیچ گونه عجزی در خداوند راه ندارد.
وقتی اجل کسی را مقدر کردیم، همه جمع شوند که
نگذارند بمیرد، ساعتی او را نگهدارند، نتوانند بلکه از
بردن آن شخص و آوردن دیگری، هیچ گونه عجزی در
ما نیست.

شیخ الرئیس ابوعلی سینا، استاد مسلم در علم طب - که
کتاب قانونش مورد استفاده طبیبان روزگار بوده و
هست - در سن ۴۹ سالگی می میرد.

چه پیرمردها که نه علم طب داشتند و نه مسائل بهداشتی
را رعایت می نمودند، چند برابر شیخ الرئیس عمر کردند.

خلاصه، چیزی جلو قدرت و مشیت حتمی حق را
نمی گیرد و مقهور و مغلوب کسی واقع نمی شود. سنت

حق بر این قرار گرفته که مرتباً عده‌ای بروند و عده‌ای
بیایند و جای آنها را بگیرند.

ورود به گردنه‌های هولناک

«وَنُنشِئُكُمْ فِي مَالًا تَعْلَمُونَ».

«و شما را درمی‌آوریم در جایی که نمی‌دانید».

عوالمی که به خیالتان هم نمی‌گذشته که پس از مرگ
کجا می‌روید، چه منزلها و عقبه‌ها و مراحل در پیش
دارید.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «پس از مرگ در
قیامت پنجاه گردنه

سرای دیگر، ص: ۲۶۸

است و هر گردنه هزار سال است (البته طول وقوف به
اعتبار گرفتاریهای شخصی است)». ^{۳۷۶} در هر عقبه‌ای چه
وضعی خواهیم داشت؟ شنیده‌اید حضرت امام حسن

^{۳۷۶} (۱) - قال جعفر بن محمد عليهما السلام: الا فحاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا، فانّ في القيامة خمسين موقفاً كلّ موقف مثل الف سنة مما تعدون (بحار الأنوار: ۷ / ۱۲۶ / ح ۳) ..

مجتبی علیه السلام هنگام مرگ می گریست. علت گریه اش را جویا شدند، فرمود: «دوری از دوستان و هول مطلع». ^{۳۷۷} هول مطلع چیست؟

ابن اثیر در کتاب «نهایة اللغه» و همچنین در «مجمع» بیان کرده‌اند:

«هو الاشراف من موضع عال الی انحدار»؛ مثلاً از بلندی یک دفعه اوضاع تازه و ناراحت کننده‌ای را مشاهده کند، در آن هنگام ترس فوق العاده به او دست می‌دهد پس هول مطلع؛ یعنی ترس کسی که آگاه می‌شود از امور ناراحت کننده.

آن ساعتی که پرده عقب می‌رود، بهشت و بهشتیان، ملائکه رحمت و احسانهای پروردگار را می‌بیند و دوزخ و دوزخیان را مشاهده می‌کند، چه ولوله‌ای دارد؟ دلهره و اضطراب فوق العاده برای چنین وقتی است.

^{۳۷۷} (۲) - أما ابکی لخصلتین: هول المطلع و فراق الأختیة (بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۳۲ / ح ۲) ..

(۱) - قال جعفر بن محمد عليهما السلام: الا فحاسبوا
انفسكم قبل ان تحاسبوا، فان في القيامة خمسين موقفاً كل
موقف مثل الف سنة مما تعدون (بحار الأنوار: ۷ / ۱۲۶ / ح
۳) ..

(۲) - انما ابكى لخصلتين: لهول المطلع و فراق الأحبّة
(بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۳۲ / ح ۲) ..

سرای دیگر، ص: ۲۶۹

جلسه سی و چهارم: ^{۳۷۸} استكمال و تكامل بودن مرگ

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ»^{۳۷۹}.

در این آیات، مخاطب، منکرین معاد هستند؛ کسانی که
بعید می‌پندارند پس از مرگ، عالم دیگری باشد. برای

^{۳۷۸} (۱) - شب چهارشنبه ۳ / ۱۱ / ۱۳۳۵ هـ. ش.

^{۳۷۹} (۲) - واقعه: ۶۲ ..

پاسخ آنان آیات قبل ذکر شد، اینک برای رفع استبعاد، نظیری ذکر می‌فرماید:

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ».

«هر آینه شما عالم دنیا را دانستید پس چرا متذکر و آگاه نمی‌شوید».

همان طوری که مشروحاً گذشت، از یک قطره منی، این دستگاه را آفریدیم، چرا با خبر نمی‌شوید که می‌توانیم دوباره شما را زنده گردانیم.

بعضی از مفسرین فرموده‌اند: «مراد، تمام وجوه عبرت است؛ یعنی دنیا از چند جهت موجب تذکر و تنبّه می‌باشد:

۱- یکی از آن جهات، **استکمال** است. می‌بینی هر چیزی که در این

(۱) - شب چهارشنبه ۳ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش.

سرای دیگر، ص: ۲۷۰

دنیا پیدا می‌شود، رو به کمال می‌رود. جماد جزء نبات و نبات جزء حیوان و انسان می‌گردد و انسان هم رو به کمال است، پس از مرگ نیز رو به کمال می‌رود، ساکن نیست (بلی اگر کسی همتش را در غیر امور صحیح انداخت، به همان جهت رو به کمال می‌رود؛ یعنی رو به سفل) نعمتهای الهی بر بهشتیان هر روز افزوده می‌گردد «... **وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ**»^{۳۸۰} لذا می‌فرماید: شما که دانستید کار ما در دنیا استکمال موجودات است، چرا آگاه نمی‌شوید که بدانید مرگ هم استکمال است».

۲- وجه دیگر برای عبرت: در رحم مادر که بودیم اگر در آن حال به ما می‌گفتند بیرون از این محیط فضای وسیعی است که قابل مقایسه با این مکان ضیق نیست و در آن، انواع خوراکیها و نوشیدنیها پیدا می‌شود که با آنچه

از ناف به تو می‌رسد، قابل مقایسه نیست، آیا می‌توانستیم این مطالب را درک کنیم؟ حالا هم بدانید و متذکر شوید که در عالم برزخ وضع شما چون عالم دنیا است نسبت به شکم مادر. وقتی از رحم این عالم زاییده و بیرون شوی، وارد می‌شوی در عالمی که نه چشمت دیده، نه گوشت شنیده و نه حتی به دلت گذشته است. نور در نور و لذت در لذت است، از هر طرف آثار جمال مشاهده می‌گردد.

۳- از جمله وجوه عبرت، **بیداری پس از خواب** است. شما که منکر معاد هستید چگونه انکار می‌کنید و حال آن که شبانه روزی یک یا چند مرتبه مردن و زنده شدن دارید. خواب، برادر مرگ است. شبیه آن است.

(۱) - ق: ۳۵ ..

سرای دیگر، ص: ۲۷۱

بسیاری از قوا هنگام خواب کار نمی‌کند.

کسی که می خوابد، اگر عمرش باقی باشد، خدا او را بیدار می کند و گرنه خوابش سنگین تر و طولانی تر می شود؛ یعنی می میرد.^{۳۸۱} وقتی شخصی در خواب است، روح، قطع علاقه جزئی از بدن کرده، اگر عمرش باقی باشد علاقه اش برمی گردد؛ یعنی بیدار می گردد و اگر اجلس رسیده باشد، قطع علاقه جزئی، کلی می گردد؛ لذا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله شب می خوابید و سحر بیدار می شد، سر به سجده می گذاشت و می گفت: «شکر خدایی را که مرا زنده کرد پس از آن که مرا میرانید و به سوی او بازگشت می باشد».^{۳۸۲} از سخنان لقمان حکیم هم نقل شده که فرمود: «تعجب می کنم از کسی که قیامت را منکر است و حال آن که می خوابد و بیدار می شود».

در تفسیر برهان و غیر آن از حضرت سجّاد علیه السلام نقل نموده که می فرماید: «شگفتی تمام شگفتی از کسی

^{۳۸۱} (۱) «اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...» E\ زمر: ۴۲ ..

^{۳۸۲} (۲) - الحمد لله الذي احياي بعد ما اماتني و اليه التمشور الحمد لله الذي رد علي روحي لاحمده و اعبده (حاشيه مفاتيح الجنان/ كيفيت نماز شب) ..

که آخرت را منکر است و حال آن که اوضاع دنیا را مشاهده می کند و شگفتی تمام شگفتی از کسی که آخرت را باور دارد در حالی که به دنیا- که سرای فریب است- سرگرم است». ۳۸۳

(۱) - «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ...» زمر: ۴۲ ..

(۲) - الحمد لله الذي احياني بعد ما اماتني و اليه النشور الحمد لله الذي ردّ عليّ روحى لأحمده و اعبده (حاشيه مفاتيح الجنان / كيفيت نماز شب) ..

(۳) - العجب كلّ العجب ممّن انكر النشأة الاخرة و هو يرى النشأة الاولى و العجب كلّ العجب ممّن صدّق بالنشأة الاخرة و هو يشتغل بدار الغرور (تفسير برهان: ۴ / ۱۴ ح ۶ - با اندكى اختلاف) / ۴

۳۸۳ - العجب كلّ العجب ممّن انكر النشأة الاخرة و هو يرى النشأة الاولى و العجب كلّ العجب ممّن صدّق بالنشأة الاخرة و هو يشتغل بدار الغرور (تفسير برهان: ۴ / ۱۴ ح ۶ - با اندكى اختلاف) ..

سرای دیگر، ص: ۲۷۲

و راستی شگفت از کسی که منکر قیامت است و حال آن
که در و دیوار عالم دنیا موت و حیات است. درختها در
فصل خزان در چه حالند؟

حال موت، یا اسمش را خواب بگذارید. اوّل بهار، حیات
تازه‌ای در آنها پدیدار می‌شود. بیدار می‌گردند. زمین را
پس از مردنش زنده می‌گرداند^{۳۸۴} سپس می‌میرد. خشک
می‌شود. بعد دو مرتبه زنده می‌شود. آیا نمی‌بینی؟

پس چگونه منکر زنده شدن پس از مرگ می‌شوی؟!!

جمله دوّم حضرت سجّاد علیه السلام را به عنوان موعظه
یاد آور می‌شوم:

«شگفتی! تمام شگفتی! از کسی که تصدیق می‌کند
آخرت را، ایمان آورده می‌گوید: **اشهد انّ الموت حقّ
والبعث حقّ ...** آیا اینها را راستی باور داری؟ پس چرا

^{۳۸۴} (۱) - «i\» فانظر إلى آثار رحمت الله كيف يحيي الأرض بعد موتها ... E\ روم: ۵۰ ..

این طور به این زندگی دو روزه دنیا دل بسته‌ای و تمام هم و غمت برای دنیاست؟».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دنیا سرای بی خانمانها و ثروت بی عقلهاست».^{۳۸۵} آنها که برای آخرتشان جایی تهیه ندیده‌اند و ثروتی نیندوخته‌اند، دنیا برای آنها تمام همت است؛ اما مؤمن بزرگتر از آن است که همش صرف دنیا گردد.

(۱) - «فَانظُرْ إِلَىٰ ءَاثِرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...» روم: ۵۰ ..

(۲) - و دار من لا دار له و لها يجمع من لا عقل له (سفینه البحار: ۱ / ۵۷۲) ..

سرای دیگر، ص: ۲۷۳

شیخ بهایی نقل فرموده: «یک نفر خدمت حضرت مجتبی علیه السلام آمد و عرض کرد: چه شده که ما از مرگ

^{۳۸۵} (۲) - و دار من لا دار له و لها يجمع من لا عقل له (سفینه البحار: ۱ / ۵۷۲) ..

بدمان می آید؟ فرمود: شما دنیایتان را آباد کردید؛ یعنی هیچ کس مایل نیست از آبادی به خرابی برود، اگر کسی آخرتش را آباد کرده باشد، مشتاق مرگ است».

ضمناً این بشارت را هم در خاتمه عرایض بگویم:

در کتاب معالم الزلفی است: «یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام شکایت حالش را به امام کرد و گفت: ما از مرگ ترسناکیم، چطور می میریم؟»

حضرت به او مژده داد و فرمود: وقتی ملک الموت برای گرفتن جان شیعیان ما می آید به او می گوید: بالای سرت نگاه کن، انوار طیبه محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را مشاهده و بوی طیب آنان را استشمام می کند. آرزو می کند زودتر جانش گرفته شود و به جوار ایشان برسد».

آری، کسی که با حسین علیه السلام سر و کار داشت، یک عمر در خانه اهل بیت را رها نمی کرد، ایشان هم در سختیهای او را رها نخواهند فرمود.

سرای دیگر، ص: ۲۷۴

جلسه سی و پنجم: ^{۳۸۶} رویاندن دانه از معجزات خداوند

«أَفْرَاءَ يُتِمُّ مَا تَحْرُثُونَ * ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ *
لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ * إِنَّا لَمُعْرِمُونَ * بَلْ
نَحْنُ مَخْرُومُونَ».^{۳۸۷}

از شواهد قدرت الهی «زرع» است که در این آیات یاد آور می شود.

می فرماید:

^{۳۸۶} (۱) - شب پنجشنبه ۴ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۳۸۷} (۲) - . واقعه: ۶۳ - ۶۷ .

«أَفْرَاءَ يَتِمُّ مَا تَحْرُثُونَ».

«آیا دیدید آنچه بذر کاشتید؟».

«حرث» به معنای ریختن بذر است و حارث به معنای برزگر است و «زرع» به معنای رویاندن و رشد دادن است. می‌فرماید: «ای برزگرها و دهقانها و کشاورزها! پیش چشم شماست تخمی که در زمین می‌کارید».

«ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ».

«آیا شما آن را رشد می‌دهید، سبزش می‌کنید، بارورش می‌کنید یا ما؟».

(۱) - شب پنج شنبه ۴ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۶۳ - ۶۷.

سرای دیگر، ص: ۲۷۵

یک دانه، ده تا، صدتا، هزار برابرش می کند. یک دانه هندوانه یا خربزه، هزاران دانه پس می دهد، آیا این کار خودت هست؟ هر کس می داند کار خودش نیست.

ممکن است گفته شود: طبیعت زمین این اقتضا را دارد، این حرف هم دروغ است؛ زیرا طبیعت خاک این طور است که اگر چیزی را به او سپردند، آن را به شکل خودش در می آورد. می بینید مرده پس از گذشتن سالیان چندی به صورت خاک در می آید؛ بنابراین طبع اوّلیه خاک را که خدا این طور قرار داده، باید دانه را فاسد و به صورت خاک در آورد؛ بنابراین، قوه دیگری باید به او اضافه شود که جهات مختلفی در آن باشد، به این شرح:

زارع حقیقی کیست؟

مثلاً هسته خرما را که به زمین سپردند می جنبند، قسمت می شود، نصفش رو به پایین و نصفش رو به بالا حرکت می کند. در همین حرکت دانه دقت شود. طبیعت خاک

ساکن کننده است. نگهدارنده است. این حرکت و تقسیم بر خلاف طبیعت خاک است. چه قوه‌ای روحانی همراه این دانه بوده که در زمین به این سختی در این تنگنا به حرکت در آمد.

نیروی که با این دانه است به قدری قوی است که گاهی سنگ را جا به جا می کند.

شکی نیست که هر متحرکی را محرکی و هر جنبنده‌ای را جنباننده‌ای است. یکی از نامهای الهی «فالق»؛ یعنی شکافنده است:

سرای دیگر، ص: ۲۷۶

«یا فالق الحبّ و النّوی!».

«ای خدایی که تو شکافنده دانه‌ای».

شکافتن دانه و دو نیم کردنش، نیمی رو به پایین و تشکیل ریشه و نیمی رو به بالا و تشکیل ساقه می دهند.

هسته خرما که مثال زدم، با آهن یا سنگ به سختی خرد می‌شود. این چه نیرویی است که به سادگی در زیر خاک، آن را نصف می‌کند؟!!

دیگر آن که دو حرکت متضاد رو به بالا و پایین شگفت‌آور است، طبیعت جز حرکت واحد را اقتضا نمی‌کند، از این گذشته، طبیعت میل به سفلی و هبوط دارد، نه صعود و بالا رفتن.

نیرویی که خدا به همین دانه داده است که تحت شرایط معین تولید مثل می‌کند، از یک دانه چندین دانه ایجاد می‌کند؛ لذا زارع خداست نه غیر او.

در روایتی رسیده است که حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی نگوید من زارعم بلکه بگوید: من حارث هستم».^{۳۸۸} زارع خداست و بس.

هر چند بعضی گفته‌اند: «گفتن زارع به دهقان و کشاورز به اعتبار مقدماتش که حرث؛ یعنی دانه کاشتن باشد،

^{۳۸۸} (۱) - روی عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ زَرَعًا وَ لِيَقُلْ حَرْثًا (تفسیر مجمع البیان: ۹/ ۲۲۳) ..

مانعی ندارد». و بالأخره می توان گفت مکروه است به کشاورز، زارع گفته شود.

لزوم کشت و زراعت بر زمین

در روایت دیگری رسیده: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خارج مدینه،

(۱) - روی عن النبی صلی الله علیه و آله: لا یقولن احدکم زرعاً و لیقل حرثاً (تفسیر مجمع البیان: ۹/ ۲۲۳) ..

سرای دیگر، ص: ۲۷۷

عبورش به زمین بعضی از انصار افتاد که زراعت نشده بود، حضرت پرسید:

چرا این جا چیزی نکاشتید؟ گفتند: از بی آبی، آب جاری که ندارد، آب باران هم که اعتباری ندارد، ممکن است بیاید و ممکن است نیاید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله متأثر شد و فرمود: به درستی که خدا زارع است. اگر خواست با آب و اگر خواست با باد زراعت می کند».^{۳۸۹} یعنی با رطوبتهایی که باد با خودش می آورد، زراعت آبیاری می شود و خدا آن را می رویاند و تربیت می کند؛ لذا از این قبیل روایات به خوبی استفاده می شود که نباید زمین را معطل گذاشت بلکه شخم زد و دانه کاشت به امید زارع حقیقی. همان طوری که در معنا نیز همین است. نگو عمل من چه هست، لایق این درگاه نیست، تو به امید خدا نیمه شب برخیز و تخم عمل بکار، شاید یک یا رب و یا الله! تو گرفت و کارت اصلاح شد.

«یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر!».

«خدایا! به فضلت با ما معامله فرما».

از بین رفتن زراعت با اراده خداوند

«لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَهُ حُطْمًا».

^{۳۸۹} (۱) - ان الله هو الزارع ان شاء يزرع بالماء و ان شاء يزرع بالريح (تفسیر نورالثقلین: ۵/ ۲۲۴) ..

«اگر بخواهیم آن را (در اثر معصیت و استحقاق صاحب زرع) حطام قرار می‌دهیم».

حطام؛ یعنی گیاه خرد شده، درهم شکسته شده، یا کاه بی‌ثمر، مثل

(۱) - انّ الله هو الزّارع ان شاء يزرع بالماء و ان شاء يزرع بالريّح (تفسیر نورالثقلین: ۵ / ۲۲۴) ..

سرای دیگر، ص: ۲۷۸

زراعت سم زده که به کلی از استفاده ساقط می‌شود.

«فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ».

«و شما دور هم می‌نشینید و ناله سر می‌دهید» که: «**أَنَا** لَمُعْرَمُونَ».

«هر آینه ما غرامت کشیده شدیم»، ضرر کردیم، چند ماه زحمت کشیدیم، شخم زدیم، آبیاری کردیم همه ضایع شد.

«بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ».

«بلکه ما بی بهره ایم» ما از روزی، بهره نداریم.

شکی نیست که ظلم و گناه، در زراعت تأثیر می‌گذارد، علاوه بر روایات، تجربه افراد هم گواه است.^{۳۹۰} مثل زراعت معنوی و عمل صالح است؛ اگر کسی در زمین دلش، تخم عمل صالح بکارد، در صورتی که خار و خاشاک گناه را دور کند، آفتاب عنایت رشدش می‌دهد و گرنه تیرگی گناه آن را محو می‌کند.

دستوری برای حفظ زراعت

در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام مروی است که:

«اگر کشاورز می‌خواهد زراعتش خراب نشود، آفات سماوی و ارضی آن را از بین نبرد، هنگام پاشیدن تخم، بذر را در دست گرفته سه مرتبه این آیات شریفه را رو به قبله بخواند:

^{۳۹۰} (۱) - در این باره داستانهای چندی در کتاب داستانهای شگفت به چاپ رسیده، طالبین به آن جا مراجعه نمایند ..

«أَفْرَاءَ يُتِمُّ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ*
لَوْ نَشَاءُ

(۱) - در این باره داستانهای چندی در کتاب داستانهای شگفت به چاپ رسیده، طالبین به آن جا مراجعه نمایند ..

سرای دیگر، ص: ۲۷۹

لَجَعَلْنَاهُ حُطَمًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ * إِنَّا لَمُعْرَمُونَ * بَلْ نَحْنُ
مَخْرُومُونَ».

و بعد سه مرتبه صلوات بر محمد و آل بفرستد و سه مرتبه بگوید:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الزَّارِعُ».^{۳۹۱} در زراعت معنوی هم همین است. هنگام نماز هم نخست می گویی:

«اعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ ربنا عليك توكلنا و اليك
انبنا و اليك المصير».

^{۳۹۱} (۱) - تفسیر برهان: ۴ / ۲۸۲ ..

من عمل بی سر و تهی انجام می‌دهم؛ صورتش با من و ترتیب اثر دادن به آن و حقیقتش با تو است.

آب باران گوارا و پر برکت

«أَفْرَاءَ يُتِمُّ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * وَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنْ أَلْمُزْنِ
أَمْ نَحْنُ أَلْمُنزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَاجًا فَلَوْلَا
تَشْكُرُونَ». ۳۹۲

از شواهد قدرت الهی، آب باران گوارا و شیرین است. مخصوصاً در جزیره العرب که چشمه‌های آب، کم بلکه نایاب است و آب آشامیدنی معمولی آنها آب باران بوده است.

«مزن» یعنی ابر. بعضی هم فرموده‌اند: «یعنی ابر سفید»؛ چون بارانی که از ابر سفید می‌بارد، شیرین تر است.

می‌فرماید: «آیا آن آبی که می‌آشامید، دیدید؟ (در آن دقت و توجه نمودید) آیا شما آن را از ابر (دانه دانه) فرو می‌فرستید یا ماییم فرو فرستنده؟».

(۱) - تفسیر برهان: ۴ / ۲۸۲ ..

(۲) - واقعه: ۶۸ - ۷۰ ..

سرای دیگر، ص: ۲۸۰

در توحید مفضل است که حضرت صادق علیه السلام
می فرماید:

«ای مفضل! نگاه کن به ابر چگونه قرار داده است که
قطره قطره ببارد نه یک دفعه که بدون زحمت و صدمه،
زراعتها سیراب شوند. اگر رگبار بیاید به فاصله مختصری،
سیلاب جاری می شود تا چه رسد که یک دفعه ریزش
کند.»

«أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ»

«یا این که ما ایم فرستنده باران.»

ابر، مسخر اراده ما است.

آیا کسی هست که در این مطلب شکی داشته باشد که ابر
مسخرّ اراده اوست؟ مکرّر دیده‌اید ابرهای متعدّدی
می‌آید از بالای سر ما رد می‌شوند، یک قطره نمی‌بارد.
این ابرهای کوه پیکر، خدا داند مأمور کدام منطقه‌اند و
یک دفعه ابری از راه می‌رسد و می‌بارد.

«لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَاجًا».

«اگر خواستیم آن را شور و تلخش می‌کنیم».

همین آب گوارا و شیرین را ناگوار و شور می‌کنیم.

«فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ».

«پس چرا سپاسگزاری نمی‌کنید؟».

آب شیرین و گوارا می‌خوری و گناه می‌کنی به جای
شکرگزاری!

اگر بخواهیم، آب شیرین باران را تلخ می‌کنیم؛ همان
طوری که آب نیل را به فرعونیان خون کرد تا فرعونیان

برمی داشتند خون می شد. از عطش ناله می کردند. از بنی اسرائیل می خواستند آنها برایشان آب بردارند.

سرای دیگر، ص: ۲۸۱

تا در دست بنی اسرائیل بود، آب بود، همین که به دست فرعونیان داده می شد، خون می شد. می گفتند: شما در دهان ما بریزید، تا در دهان فرعونیان ریخته می شد خون می گردید». ^{۳۹۳} لذا به ناچار خدمت حضرت موسی علیه السلام آمدند و از او خواستند که بلا را از آنها دور کند، ولی باز ایمان نیاوردند.

انسان ضعیف مقهور اراده پروردگار، ^{۳۹۴} آن وقت این قدر بی حیا که از مهلت دادن خدا سوء استفاده می نماید، حالا که او را به عقوبت گناه نگرفته، گردن کلفتی هم می کند.

«فلك الحمد على حلمك بعد علمك و على عفوك بعد قدرتك».

^{۳۹۳} (۱) - برای اطلاع بیشتر، به کتاب «حقایق از قرآن» تفسیر سوره شریفه «قمر»، از بیانات حضرت مؤلف مراجعه شود ..

^{۳۹۴} (۲) - «وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ...» E\انعام: ۱۸ ..

«سپاس تو را بر بردباریت، پس از آن که دانستی و برگذشت کردنت، پس از این که می توانستی بگیری».

راستی شکر نعمت مهلت دادن خدا را فراموش نکنید، با این که هر لحظه سزاواریم از ما انتقام بگیرد.

«خیرک الینا نازل و شرنا الیک صاعد».

(۱) - برای اطلاع بیشتر، به کتاب «حقایق از قرآن» تفسیر سوره شریفه «قمر»، از بیانات حضرت مؤلف مراجعه شود ..

(۲) - «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ...» انعام: ۱۸ ..

سرای دیگر، ص: ۲۸۲

جلسه سی و ششم: ^{۳۹۵} لزوم شکر منعم

^{۳۹۵} (۱) - شب يك شنبه ۱۱ / ۷ / ۱۳۳۵ ه. ش.

«أَفْرَاءَ يُتْمُ النَّارِ الَّتِي تُورُونَ * وَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ أَلْمُنْشُونَ * نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَنَمْتًا لِلْمُقْوِينَ».^{۳۹۶}

در بقیه عرایض دیشب، در بحار الأنوار است که: «وقتی باران می آمد مولا امیرالمؤمنین علیه السلام زیر باران قرار می گرفت و سر مبارکش را برهنه می کرد تا قطرات بر سر و رویش بریزد و دست بر سر و صورت می کشید و می فرمود: این باران رحمت الهی است و در آن شفاست».

مطلب دیگر در شکر منعم بود که می فرماید:

«فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ».

«چرا سپاسگزاری نمی کنید از نعمت باران، آب گوارا و شیرین».

ممکن است جاهلی بگوید: «آب باران برای عربستان لازم است؛ ولی ما چشمه و چاه داریم!».

^{۳۹۶} (۲) - واقعاً: ۷۱ - ۷۳ ..

(۱) - شب یک شنبه ۷ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۷۱ - ۷۳ ..

سرای دیگر، ص: ۲۸۳

این دیگر غافل است از این که: «هر کجا خواهد خدا دوزخ کند». اگر خدا خواست آب چشمه را نیز شور و تلخ می کند یا می خشکاند.

نظیر آن جاهلی که وقتی آیه آخر سوره تبارک را شنید: «اگر آب شما بخشد کیست که برایتان آب گوارا بیاورد»،^{۳۹۷} گفت: «با وسایل، چاه حفر می کنیم و آب را از چاه بیرون می آوریم!» دیگر غافل بود که اگر خدا خواست چاه را نیز می خشکاند.

صبح که از خواب بلند شد، خداوند آب دو چشمش را خشکاند، چشمش باز بود ولی نمی دید. به او گفتند: قدرت خدا را دیدی؟ اگر خدا خواست آب چشمه ها و

^{۳۹۷} (۱) - «إِنَّ أَرْضَكُمْ إِنَّمَا أُصْبِحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مُّعِينٍ» E\ ملك: ۳۰ ..

چاه‌ها را نیز می‌خشکاند؛ چنانچه آب چشمه چشم تو را خشکاند.

تولید آتش از آب!

از جمله آیات عظیم الهی که گواه بر کمال قدرتش می‌باشد و لذا می‌تواند مردگان را دوباره زنده کند، پس شاهد معاد است، ایجاد آتش از آب و چیز مرطوب است که در این آیات تذکر می‌فرماید:

«أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ».

«آیا دیدید آتشی که برافروختید».

قبلاً باید شرح مختصری عرض شود: در شبه جزیره عربستان آتش را از درخت «مَرْخ» و «عقّار» می‌گرفتند. این دو درخت به حد وفور در اکثر نقاط عربستان موجود بوده است. این دو درخت نر و ماده و همیشه سبز و

(۱) - «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ
مَّعِينٍ» **ملک: ۳۰** ..

سرای دیگر، ص: ۲۸۴

خرم است. اگر چوبی از درخت مرخ و چوبی از درخت
عقار بگیرند و بر هم زنند، آتش شعله‌ور می‌شود؛ مانند
سنگ چخماق که از آتش آن برای روشن کردن استفاده
می‌نمایند، از این دو درخت سبز که میانش آب است،
آتش می‌جهد.

البتّه همه درختها آتش دارد و همه چوب درختها
می‌سوزد و قدرت خدا در جمع بین آب و آتش؛ یعنی
میان اضداد الفت انداخته؛ اما در خصوص این دو
درخت، آیت عجیبه‌ای است که با برخورد با یکدیگر
آتش از آنها برمی‌خیزد.

درخت زیتون، سبز و دارای آب است. اگر آن را بفشارند
آب از آن می‌آید؛ اما روغن آن آتش‌زا و موجب آتش

افروزی است. وقتی آن را گرم کند، سوزش و روشنایی دارد. قدرت نمایی است که آتش را در آن درخت مرطوب نگه داشته است. قدرت نمایی در این است که در نوع اجسام آتش و آب موجود است بدون این که مغلوب دیگری گردد.

در آخر سوره «یس» نیز از این دو درخت آتش‌زا یاد فرموده و آن را از نعمتهای خود و آیت قدرتش بر معاد می‌شمارد.^{۳۹۸} این جا نیز می‌فرماید: «آیا آتشی که بر می‌افروزید، دیدید؟».

«عَأْنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشُونَ».

«آیا این درخت را شما ایجاد کردید یا ما؟».

غرض دنیوی از ایجاد درخت آتش‌زا معلوم است که بشر به وسیله آن

^{۳۹۸} (۱) - «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ» E\ یس: ۸۰ ..

(۱) - «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ
مِنْهُ تُوقِدُونَ» یس: ۸۰..

سرای دیگر، ص: ۲۸۵

رفع احتیاجاتش را بنماید؛ اما عمده نتیجه باقی که مهمتر
است و آن را نخست ذکر می فرماید:

«نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً».

«ما این درخت را سبب یادآوری قرار دادیم».

«ای مردم! بدانید ما می توانیم از میان آب، آتش بیرون
بیاوریم، برای شما تذکره است».

یعنی یادآوری به این که ما می توانیم شما را دو مرتبه
بیافرینیم. و دیگر آن که یادآوری باشد برای آن آتش
اصلی که در جهنم است. این آتش خیر و اسباب نفع
دنیوی است. نفع اصلی این است که از این آتش، به
آتش اصلی - که از قهر و غضب خدا برخاسته است - پی

ببرید. این آتش دنیوی که در تحت هزارها حجاب است
و مجاور کثافات، این طور می سوزاند.

جرقه‌ای که فوراً خاموش می شود. روی دستتان بیفتد،
فریادتان را بلند می کند و اثرش مدّتی می ماند. این آتش
مرکب و کثیف چنین است. وای از آتشی که بسیط و
لطیف و اصل آتش است! غرض، «تذکر» است.

شدّت حرارت آتش جهنّم از زبان رسول خدا صلی الله
علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در لیلۃ المعراج،
هر ملکی که به من رسید خندان بود، به ملکی رسیدم که
عبوس و گرفته بود و بر روی من نخندید. از جبرئیل
پرسیدم او کیست؟ گفت: او مالک دوزخ است، از وقتی
که آفریده شده تاکنون همین طور است، بر روی کسی
نخندیده است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به جبرئیل گفتم: به او بگو سرپوش از جهنم بردارد. فرمود: گوشه‌ای از سرپوش جهنم را عقب زدند دیدم شراره آن رو

سرای دیگر، ص: ۲۸۶

به بالا فوران زد به طوری که ترسیدم مرا هم فرا گیرد. گفتم: آن را بگیرد.

پیغمبر می گفت و می گریست. و آن گاه فرمود: این آتش دنیا هفتاد مرتبه از آتش آخرت نازل تر است. هفتاد برابر این آتش دنیا آتش دوزخ است.^{۳۹۹} دعای صحیفه سجّادیه را در سحرها پس از نماز شب بخوانید و ببینید حضرت سجّاد علیه السلام چه می گوید:

«واعوذ بک من نار نورها ظلمة».

«خدایا! به تو پنا می برم از آتشی که روشنایی اش تاریکی است».

^{۳۹۹} (۱) - بحارالأنوار: ۸ / ۲۸۴ / ح ۹ ..

اشاره به این است که این آتش غیر آن است، آتش دنیا
روشنایی دارد؛ ولی آتش آخرت می‌سوزاند و تاریک
است و تاریکی آور است.

روایتی در این زمینه چنین می‌فرماید: «آتش دوزخ را
هزار سال دمیدند تا سفید شد و هزار سال دیگر دمیدند
قرمز شد و هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و فعلاً سیاه
است.»^{۴۰۰}

جمله دیگر صحیفه چنین است: «و من نار یا کل بعضها
بعض.»

«خدایا! به تو پناه می‌برم از آتشی که برخی از آن برخی
دیگر را می‌خورد.»

«و من نار تذر العظام رمیما، ... و من نار لا تبقی علی من
تضرع الیها.»

«و از آتشی که استخوانها را می‌پوساند و از بین می‌برد.»

^{۴۰۰} (۲) - همان: ۲۸۰ / ح ۱.

«و اعوذ بك من عقاربها الفاغرة افواها و حياتها الصالقة بانباها».

(۱) - بحار الأنوار: ۸ / ۲۸۴ / ح ۹ ..

(۲) - همان: ۲۸۰ / ح ۱.

سرای دیگر، ص: ۲۸۷

«خدایا! به تو پناه می برم از عقربها و مارها که با نیش های زهری خود جهنمیان را می گزند». ^{۴۰۱} «نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً».

«ما این آتش را اسباب یادآوری آتش آخرت قرار دادیم (خدا کند که شخص عبرت گیر شود)».

حضرت علی و امام جواد علیهما السلام به یاد آتش جهنم

در بحار الأنوار در حالات حضرت جواد الأئمة علیه السلام ذکر نموده که:

^{۴۰۱} (۱) - صحیفه سجّادیه / دعای ۳۲ / فراز ۲۹ - ۳۱ ..

«یک روز در سفره حضرت، ظرف آبگوشتی گذاشته بودند که خیلی گرم بود. حضرت دست به آن زد، دید جوش است. فرمود: **اعوذ بالله من النار**؛ به خدا پناه می‌برم از آتش! (یعنی من که طاقت گرمی این حرارت را ندارم، چگونه تاب آتش دوزخ را دارم؟)».

نظیر آن را در داستان مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم وقتی که برای زنی که دارای یتیمان بود نان می‌پخت، تابش آتش به چهره مبارکش، او را متذکر آتش دوزخ کرد؛ چنان که می‌دانید.

در دعای کمیل هم هر شب جمعه به ما تعلیم داده و می‌خوانیم:

«این آتش (دوزخ) چیزی است که آسمانها و زمین تاب مقاومت در برابر آن را ندارند، پس با من چه می‌گذرد و حال آن که من بنده ضعیف ناتوان، ذلیل و بی‌مقدار نیازمند توأم.»

(۱) - صحیفه سجّادیه / دعای ۳۲ / فراز ۲۹ - ۳۱ ..

سرای دیگر، ص: ۲۸۸

جلسه سی و هفتم: ^{۴۰۲} افاضه حیات و شگفتی اندیشمندان

«نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَامْتَعًا لِلْمُقْوِينَ * فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ».^{۴۰۳}

طنطاوی دانشمند مصری از قول یکی از دانشمندان آمریکایی پس از تحقیقات زیاد نقل می کند:

«چیزی که بشر را کاملاً خاضع می کند، **حیات** است؛ یعنی هر چیزی را ممکن است به وسیله علوم فیزیک و شیمی، تجزیه و ترکیب کرد و ایجاد نمود، ولی حیات از کجا افاضه می شود؟ بذری که کاشته می شود یک دفعه به

^{۴۰۲} (۱) - شب دوشنبه ۸ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۴۰۳} (۲) - واقعه: ۷۳ - ۷۴.

حرکت در می آید، حیات نباتی پیدا می کند، هیچ علت مادی بر آن تصوّر نمی شود؛ لذا اهل عقل در برابر مسأله حیات تسلیم می شوند و باید هم بشوند».

قرآن مجید می فرماید: «اگر همه کسانی را که جز خدا می خوانید، با

(۱) - شب دوشنبه ۸ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۷۳ - ۷۴.

سرای دیگر، ص: ۲۸۹

هم جمع گردند، نتوانند پشهای بیافرینند».^{۴۰۴} حالا که چنین است پس ما، درخت مرخ و عقار را اسباب یادآوری قرار دادیم که آثار عجیب حیات از آن دو مشاهده می گردد.

قدرت خداوند در جمع تضاد

^{۴۰۴} (۱) - «... إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ...» E\ حج: ۷۳ ..

طبیعت آتش، صعود است؛ یعنی رو به بالا می‌رود؛ اما آب بر عکس است، رو به هبوط؛ یعنی رو به پایین است. آنگاه چه دست قدرتی هر دو را در این چوب نگاه داشته، در حالی که آتش مطابق طبعش می‌خواهد رو به بالا فرار کند و آب رو به پایین آید.

دیگر آن که هر دو در مقام تدافع هستند؛ یعنی آب، آتش را از بین می‌برد و آتش آب را بخار کرده از بین می‌برد؛ اما دست قدرت، هر دو را نگه داشته با هم یک جا قرار می‌گیرند؛ آب سرد و تر با آتش گرم و خشک را با هم نگه می‌دارد.

آتش لطیف و نورانی است، آب نسبت به آن کثیف و ظلمانی است؛ نور و ظلمت را در یک جا جمع فرموده است. اینها موارد تذکره و یادآوری است.

عنایت خداوند به بندگان

از جمله موارد تذکره و یادآوری، توجه به عنایت
پروردگار است به

(۱) - «... إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا
وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ...» حج: ۷۳ ..

سرای دیگر، ص: ۲۹۰

مخلوق خود؛ یعنی انسان، تا با آفریدن این دو درخت،
مردمان بدانند خداوند چیزی فرو گذار نفرموده و هر
گونه احتیاج بندگانش را برطرف فرموده است؛ حتی در
مسافرت، آن هم در قدیم که مسافرها در راه نیاز به آتش
داشتند و در بیابانها می خواستند خوراک بپزند. کبریت
امروز هم که در سابق نبوده، خداوند این دو درخت را
آفرید تا از چوب آن آتش تهیه نمایند.

یکی از مفسرین این نکته را نیز متذکر شده که تذکره و
یادآوری از آتش است. از جمله آتشها «شیطان» است که
گفت: «مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک»؛ یعنی

آتش برتر است. علو و کبر ورزید و رانده شده این درگاه گردید. یادآوری وضع او موجب تنبه می‌شود که دیگر شخص علو نورزد و کبر نکند.

همچنین آتش نفس وقتی هیجان می‌کند در حال خشم، بدن گرم می‌شود، چشمها سرخ می‌گردد؛ هیجان حرص و غیره را متذکر شو که اگر آنها را مهار نکنی چون آتش خارجی تو را می‌سوزاند.

درخت آتش‌زا برای مسافرین

«وَمَتَّعًا لِّلْمُقْوِينَ».

«و بهره‌برداری برای صحرا کردها».

یکی از معانی «اقوی» یعنی رفت رو به صحرا و «مقوین» یعنی کسانی که در بیابانها حرکت می‌کنند.

نیازی که مسافرین صحرا به آتش دارند، از شهرها به مراتب بیشتر

سرای دیگر، ص: ۲۹۱

است. خصوصاً در جزیرهٔ العرب که بیابانهای بسیار طولانی دارد و آبادیها از هم زیاد فاصله دارند، نیاز به آتش از جاهای دیگر بیشتر است؛ لذا به خصوص نام بیابانگردها را می‌برد «وَمَتَعًا لِّلْمُقْوِينَ» و برای بهره‌مند شدن مسافرین صحرا (هر چند دیگران هم بهره می‌برند)؛ بنا بر این، دو منفعت برای این درختها ذکر می‌فرماید: یکی منفعت اخروی که همان تذکر و یادآوری باشد و دیگر منفعت دنیوی که استفاده آتش مخصوصاً برای صحراگردها باشد.

صاحب مجمع می‌فرماید: «مقوین به معنای اضداد است و به مناسبت به معنای اغنیا و فقر است لذا معنای دیگری استفاده می‌شود و ما آن را برای بهره‌برداری ثروتمند و تهیدست قرار دادیم چه در شهرها و چه در بیابان و نیز در سرما از گرمی آن و در تاریکی از روشنایی آن بهره‌مند می‌شوند».

آخرت؛ هدف اصلی

غرض اصلی برای آخرت است و بهره‌مندی دو روزه دنیا بالتبع است؛ لذا فرمود: «این درخت آتش‌زا برای تذکره و یادآوری است که منفعت اخروی باشد و ضمناً بهره‌ای برای زندگی دو روزه دنیاست».

حال که چنین است و افعال خدا را دانستید، از خلقت خودتان از نطفه و سپس پیدایش باران از ابر و همچنین آتش افروزی از درخت‌تر، این مطالب ذکر شده از قدرت خداوند را دانستید: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ».

سرای دیگر، ص: ۲۹۲

«پس تسبیح کن به نام پروردگار بزرگت».

بگو: «سبحان ربّی العظیم و بحمده - سبحان الّذی خلق السّموات و الأرض - سبحان الّذی سخر الشّمس و القمر - سبحان المنشئ السّحاب الثقال».

نکته‌ای که ضمن بیانات چندین مرتبه تکرار شد «فاء»
تفریع است بر آنچه گذشت، پس از شناسایی خداوند و
افعال پر حکمتش؛ بنابر این، خداست سزاوار تسبیح و بس.

نتیجه دستگاه آفرینش همین است که مؤمن با معرفتی
پیدا شود و قدرت و حکمت خدا را دریابد و بگوید:
«سبحان الله»؛ البته خودش بزرگ می‌شود و بهره می‌برد.

حکایتی جالب از حضرت سلیمان و برزگر

در بحار الأنوار است: «وقتی که سلیمان بر بساط بود و باد
بساطش را حرکت می‌داد، برزگری نگاه به بالا کرد و
چشمش به بساط عجیب سلیمان افتاد، از روی شگفتی
گفت: **سبحان الله!** خدا به پسر داوود چه ملک عظیمی
داده است.

باد صدایش را به گوش سلیمان رسانید. دستور داد بساط
را پایین آوردند و نزد برزگر فرود آمد و فرمود: یک

سبحان الله که خداوند قبول فرماید، بهتر از این ملکی
است که خدا به من داده است».^{۴۰۵}

(۱) - بحار الأنوار: ۹۳ / ۱۸۴ / ح ۲۶ ..

سرای دیگر، ص: ۲۹۳

رازش نیز معلوم است حالا ملک سلیمان کجاست؟ اما
«سبحان الله» آن مؤمن، ثابت و نورش موجود است؛ لذا
در قرآن مجید همچنین در روایت رسیده از پیغمبر و
اهل بیت علیهم السلام مکرر امر به تسبیح شده است.

تسبیح حضرت زهرا علیها السلام هدیه‌ای از پیغمبر برای
امت

تسبیح بامداد و پسین بلکه در هر حال مورد مدح است
مخصوصاً مروی است:

^{۴۰۵} (۱) - بحار الأنوار: ۹۳ / ۱۸۴ / ح ۲۶ ..

«کسی که هنگام خوابیدن تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام را بخواند، جزء **ذاکرین الله کثیراً** حساب می‌شود که مورد امر پروردگار است (می‌فرماید:) یاد کنید خدا را یاد کردن زیاد». ^{۴۰۶} کسی که تسبیح مزبور را هنگام خواب بخواند، اهل این آیه شمرده می‌شود.

امام می‌فرماید: «پس از هر نماز، تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را بخوانید بهتر است از هزار نماز بدون آن تسبیح». ^{۴۰۷} و راستی تسبیح حضرت زهرا علیها السلام هدیه‌ای است از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امتش تا از برکت حضرت زهرا علیها السلام دیگران هم بهره‌مند گردند.

آثار و برکات تسبیحات اربعه در تعقیب نماز

مروی است از امیرالمؤمنین علیه السلام: «کسی که هر روز سی مرتبه

^{۴۰۶} (۱) - «يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» E\ احزاب: ۴۱ ..

^{۴۰۷} (۲) - سفينة البحار: ۱ / ۵۹۳ ..

(۱) - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» احزاب:

.. ۴۱

(۲) - سفينة البحار: ۱ / ۵۹۳ ..

سرای دیگر، ص: ۲۹۴

تسبیحات اربعه را بخواند: (سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر) خدای تعالی او را از هفتاد بلا دور می کند که سهل ترین آنها فقر است». از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده: «کسی که سی مرتبه بعد از نماز تسبیحات را بخواند، خدا او را از سوختن و خراب شدن ساختمان بر او و غرق شدن نگه می دارد و عاقبت به شر نمی شود و از بد مردن نجات می یابد». ^{۴۰۸} در بحار الأنوار از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که:

^{۴۰۸} (۱) - سفينة البحار: ۱ / ۴۸۴ ..

«پنج چیز است که در کفه حسنات خیلی سنگین است:
سبحان الله - الحمد لله - لا اله الا الله - الله اكبر و
پنجمین، صبر بر مرگ اولاد صالح است».^{۴۰۹} یعنی اگر
کسی جوانی صالح داشته باشد و در جوانی بمیرد و برای
خدا صبر کند، اجرش کفه حسناتش را سنگین می کند.

در روایت دیگری - که از حضرت صادق علیه السلام
رسیده - می فرماید:

«آموزیده شده است، صبر بکند یا نکند؛ البته خدا رحیم
است، دلی که برای جوانش داغدار گردید، مرحم لطف
الهی بر آن گذارده می شود».

(۱) - سفینه البحار: ۱ / ۴۸۴ ..

(۲) - خمسة ما اقلهن في الميزان: سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اكبر و الولد الصالح يتوفى لمسلم
فيصبر (سفینه البحار: ۱ / ۴۸۴) ..

^{۴۰۹} (۲) - خمسة ما اقلهن في الميزان: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و الولد الصالح يتوفى لمسلم فيصبر (سفینه البحار: ۱ / ۴۸۴) ..

جلسه سی و هشتم: ^{۴۱۰} لزوم مداومت در تسبیح خداوند

«فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ». ^{۴۱۱}

در تفسیر مجمع البیان می‌فرماید: «پس از نزول این آیه شریفه، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرمود: در رکوع بگویند: سبحان ربی العظیم و بحمده و در سجود به جای العظیم، الاعلی ذکر نمایند». ^{۴۱۲} درباره «تسبیح»، امر اکید شده و در روایات، تأکید بسیار شده که بر آن مداومت شود. برای تبرک نمونه‌هایی از روایات را ذکر می‌نمایم:

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اوّل زمستان منادی ندا می‌کند: ای مردم! روزها کوتاه شده، برای

^{۴۱۰} (۱) - شب سه شنبه ۹ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۴۱۱} (۲) - واقعه: ۷۴.

^{۴۱۲} (۳) - تفسیر مجمع البیان: ۹ / ۲۲۴ ..

روزه خوب وقتی است. شبها بلند شده، برای بیداری شب و نماز، خوب وقتی است».

بعد فرمود: «اگر نتوانید روزه روزها و بیداری شبها را به عبادت

(۱) - شب سه شنبه ۹ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۷۴.

(۳) - تفسیر مجمع البیان: ۹ / ۲۲۴ ..

سرای دیگر، ص: ۲۹۶

پیردازید، پس بسیار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر بگویند».^{۴۱۳} ۲ - حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «اگر از انفاق بخل می کنید و در شب زنده داری مسامحه می نمایید، پس در گفتن: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر بخل نکنید».^{۴۱۴} ۳ -

^{۴۱۳} (۱) - یا اهل العراق قد طال اللیل لصلوتکم و قصر النهار لصیامکم فان کتمتم لا تقدروا علی اللیل ان تکابوه و لا علی العدوان ان تجاهدوه و یختمن بالمال ان تنفقوه فاکثروا ذکر الله عزّ و جلّ (سفینة البحار: ۱)

.. (۴۸۴)

^{۴۱۴} (۲) - سفینة البحار: ۱ / ۴۸۴ ..

رسول خدا صلی الله علیه و آله به مزرعه شخصی گذشت
که سرگرم درختکاری بود، رسول خدا صلی الله علیه و
آله فرمود:

« آیا نشانت بدهم درختی را که از این درخت تو دوامش
بیشتر است و میوه‌اش از بین رفتنی نیست؟ (به خلاف این
درخت که میوه‌اش موعده مخصوص و موقتی است)
عرض کرد: بفرمایید. فرمود: هر گاه بگویی:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر برایت

ده درخت در بهشت غرس می کنند که همیشه ثمر
دارد». ^{۴۱۵} ۴- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: « کسی که
سبحان الله بگوید، همه ملائکه بر او صلوات
می فرستند». ^{۴۱۶}

(۱) - یا اهل العراق قد طال اللیل لصلوتکم و قصر النهار
لصیامکم فان کتم لا تقدرُوا علی اللیل ان تکابدوه و لا

^{۴۱۵} (۳) - الا ادلک علی غرس اثبت اصلا و اسرع اینعا و اطیب ثمرا و ابقی (عدّة الداعی: ۲۴۸) ..

^{۴۱۶} (۴) - سبحان الله قال هو تعظیم جلال الله عزوجل و تنزیهه عما قال فیہ کلّ مشرک فاذا قاله العبد صلی علیہ کلّ ملک (سفینة البحار: ۱/ ۴۸۴) ..

على العدوان ان تجاهدوه و بخلتم بالمال ان تنفقوه
فاكثروا ذكر الله عزّ و جلّ (سفينة البحار: ١ / ٤٨٤) ..

(٢) - سفينة البحار: ١ / ٤٨٤ ..

(٣) - الا ادلك على غرس اثبت اصلا و اسرع ايناعا و
اطيب ثمرا و ابقى (عدّة الداعي: ٢٤٨) ..

(٤) - سبحان الله قال هو تعظيم جلال الله عزّ و جلّ و
تنزيهه عمّا قال فيه كلّ مشرك فاذا قاله العبد صلّى عليه
كلّ ملك (سفينة البحار: ١ / ٤٨٤) ..

سرای دیگر، ص: ٢٩٧

ارزشمند بودن سبحان الله حقیقی نه لفظی

عمده، فهمیدن تسبیح و بزرگی این ذکر مبارک است.
خدا کند یک بار «سبحان الله» حقیقی گفته باشیم؛ البته
لقلقه زبان این اثرها را ندارد؛ ولی آن هم خوب است؛
اما توقع نداشته باش که هر چه ملائکه هست با یک
«سبحان الله» گفتن تو، بر تو صلوات بفرستند. این مقام

برای تسبیح حقیقی است که حقیقتش را باید از سرور
موحدین امیر مؤمنان علیه السلام پرسید.

بنابر خبری که در بحار الأنوار است: «در زمان خلافت
عمر، یک نفر به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و
به خلیفه گفت: تو که جای رسول خدا صلی الله علیه و
آله هستی به من بفهمان معنای سبحان الله را که در نماز
امر شده ایم مکرر آن را بخوانیم.

عمر طبق معمول در این قبیل موارد اشاره به خانه
امیر المؤمنین علیه السلام کرد و گفت: در این جا مردی
است که هر چه از او پرسی به تو پاسخ می دهد. آن
شخص خدمت حضرت آمد و عرض کرد: عمر پاسخ
سؤال مرا به شما واگذار کرده است. حضرت هم در دو
جمله حق مطلب را ادا فرمود:

تعظیم الله جل جلاله و تنزیهه عما قال فیه کلّ مشرک.^{۴۱۷}

^{۴۱۷} (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۵ / ۲۹۷ ..

سبحان الله بزرگ داشتن ربّ العالمین است. سلطان
ظاهری را چگونه احترام می‌کنید؟ خاک بر سر بنده‌ای
که برای ربّ العالمین کمتر از سلطان تعظیم کند و منزّه
نداند پروردگارش را از آنچه لایق کبریایی او

(۱) - تفسیر نور الثقلین: ۵ / ۲۹۷ ..

سرای دیگر، ص: ۲۹۸

نیست از آنچه اهل شرک گفته‌اند.»

«سبحان الله» به معنای پاک دانستن است خدا را از این
که خلاف حکمتی از او سرزند. پاک بداند از این که
لغوی در کارش باشد؛ خواه از حکمت کارش سر در
بیاوری یا نه. پاک است از این که ظلمی از او سرزند، هر
کاری کند عین صلاح است.

پس کسی که به زبان «سبحان الله» می‌گوید؛ ولی وقتی
فرزندش می‌میرد، اعتراض به قضا و قدر الهی دارد، این

شخص «سبحان الله» حقیقی نگفته است. او هنوز خدا را پاک ندانسته از این که کار بیهوده‌ای کند.

هر کسی را هر چه	آن که هفت اقلیم عالم
لایق بود داد	را نهاد
تخم گنجشک از زمین	گربه مسکین اگر پر
برداشتی	داشتی
آدمی را نزد خود	آن دو شاخ گاو اگر
نگذاشتی	خر داشتی

لازمه اعتقاد به تسبیح، رضا و تسلیم است. شیخ شوشتری رحمه الله در مواعظش می‌فرماید: «ای مؤمن! در عمرت یک لا اله الا الله درست گفته‌ای یا نه؟ آن وقت شرح می‌دهد به قسمی که واضح می‌کند کمتر کسی یک لا اله الا الله حقیقی گفته است نوعاً مردمان پول پرست، مقام پرست، شهوت پرست هستند. کمتر کسی است که راستی معبودش خدای واحد احد باشد.»

بنده هم عرض می‌کنم «سبحان الله» هم همین طور. اگر «سبحان الله» حقیقی است پس توکل تو کو؟ «سبحان الله»؛ یعنی خدا پاک است از این که هر گونه عجزی به او راه یابد. اگر راست می‌گویی پس چرا توکلت به پول دفترچہات در بانک است؟ تکیہات به قوہ و کمال و دارائیت است یا به خدایت؟ دلخوشی‌ات به چیست؟ اگر امتحان پیش آید معلوم می‌شود که یک عمر دروغ و مجاز بوده است.

در دعای کمیل می‌خوانید: «و لا تفضحنی بخیّ ما اطلعت علیہ من سرّی».

«خدایا! به آنچه از درونم آگاهی، مرا رسوا نفرما».
خدا دروغ و مجاز را خوب می‌داند؛ ولی به لطفش می‌پوشاند.

دلخوشی غلام به ثروت مولا

در کتاب لوامع البينات در حالات یکی از بزرگان، سبب انقلاب و دگرگونی حالش را چنین نوشته است که:

«در سالی، قحطی سختی شده بود و قطعه نانی به زحمت به دست می آمد. در دکان نانوايي صدای ناله بلند بود.

در آن نزدیکی دیدم غلامی شادمان، می گوید و می خندد. گفتم: ای غلام! می بینی که مردم چه می کشند، مگر تو از آنها نیستی، پس چرا این طور شادمانی؟ گفت: من دلخوشم به مولایم؛ چون خزینة اش پر است تا بخواهی گندم دارد.

گوید: تا این را شنیدم به خودم خطاب کردم: آیا در تمام مدت عمرت

سرای دیگر، ص: ۳۰۰

از روی صدق یک لحظه دلخوشی به خدای خودت داشتی؟ همچنین سایر شؤون که لازمه عبودیت است.»

لازمه «سبحان الله» پرهیز از جمیع انواع شرک است. بیم و امیدش تنها به خدا و تکیه‌اش منحصرأً پروردگارش باشد.

آری! اگر از روی صدق و اخلاص یک مرتبه «سبحان الله» بگوید، درختهای بهشتی برایش غرس می‌شود و بر او همه ملائکه درود می‌فرستند.

سرای دیگر، ص: ۳۰۱

جلسه سی و نهم: ^{۴۱۸}عظیم بودن خداوند و مخلوقات

«فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ». ^{۴۱۹}

در علم بلاغت ذکر شده که برای اهمیت مطلب، تأکید می‌کنند و هر اندازه مطلب مهمتر باشد، تأکید هم بیشتر

^{۴۱۸} (۱) - شب چهارشنبه ۱۰ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۴۱۹} (۲) - واقعه: ۷۵.

می شود. تأکید هم انواع مختلف دارد. مرتبه آخر آن سوگند است تا در طرف تأثیر بیشتری نماید.

پس از آن که پروردگار عالم، درباره معاد، مطالبی بیان فرمود و آیات و شواهد متعدّد ذکر فرمود، از آب آشامیدنی و آتشی که کار سازی می کنند و اصل آفرینش انسان سخن گفت، اینک برای تأکید کامل، سوگند هم می خورد:

«فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ».

«پس سوگند می خورم به جاهایی که ستارگان قرار دارند».

مشهور از مفسّرین قایلند که «لا» این جا زایده است «لا اقسام» به

(۱) - شب چهارشنبه ۱۰ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۷۵.

معنای «اقسم» است؛ یعنی قسم می خورم بلکه تأکید است؛
یعنی حتماً قسم می خورم.

فخر رازی احتمال داده که: «الف» در «لا» از فتحه
اشباع شده و در اصل «لاقسم» بوده؛ یعنی هر آینه سوگند
می خورم و نیازی به ذکر احتمالات دیگر نیست.^{۴۲۰}

سوگند خداوند به مصنوعات خویش

مکرّر ذکر شده که آیات قرآن مجید چند هدف را دنبال
می کند؛ مثلاً در همین سوگند خوردن، هم تأکید مطلب
را می رساند و هم بزرگی «مقسم به»؛ یعنی چیزی که به
آن سوگند خورده شده را نیز می رساند؛ چون چیزی که
بزرگ است به آن سوگند می خورند؛ مثلاً در محاورات
به طرف می گویی به جان خودت قسم! یعنی جان تو در
نزد من عزیز است که به آن قسم می خورم.

^{۴۲۰} (۱) - تفسیر الکبیر: ۲۹ / ۱۸۷ ..

پروردگار عالم هم برای این که بزرگی صنع خودش را برساند، به آنها سوگند می خورد.

«مواقع» جمع «موقع»؛ یعنی محل وقوع و جای قرار گرفتن ستارگان آسمانها. و به تعبیر دیگر، مدار و سیر حرکت ستارگان؛ ستارگانی که آسمانها را پر کرده اند، نوعاً بزرگتر از زمین ما بلکه بعضی هزارها و میلیونها بار بزرگتر از زمین ما هستند. آنگاه چه علم و قدرت لایزالی است که برای هر کدام، خط سیر معین و مشخصی قرار داده است که هیچ گاه در این

(۱) - تفسیر الکبیر: ۱۸۷ / ۲۹ ..

سرای دیگر، ص: ۳۰۳

فضای بیکران به یکدیگر برخورد نمایند. «... کُلٌّ فِي فَلَکٍ يَسْبَحُونَ»^{۴۲۱} اگر دو تا به یکدیگر بخورند، چه می شود؟ عالم دنیا خراب می گردد.

^{۴۲۱} (۱) - انبیاء: ۳۳ ..

هنگام بر پا شدن قیامت بهم می‌خورند، کره‌های به این عظمت متلاشی می‌شوند، عمر همه سر می‌آید، قیامت کبراست.

پس خلاصه سخن این شد که منازل و مدارهای ستارگان کاملاً مورد اعتنا و توجه است که به آن سوگند می‌خورد.

طلوع و غروب ستارگان از شگفتیهای آفرینش

وجه دیگر «موقع» را به معنای «غروب» گرفته‌اند. غروب هر ستاره از نصف شب شروع می‌شود؛ البته به حسب حس، ما این طور مشاهده می‌کنیم و برای ما غروب ستاره شروع می‌شود. هر چند به حسب واقع، در نتیجه حرکت وضعی کره زمین است که این طور مشاهده می‌نماییم. اوّل شب، ستارگان در طلوعند تا نصف شب ستارگان رو به صعودند.

از نصف شب که می‌گذرد، رو به هبوط می‌روند تا نزدیکیهای سحر، یکی پس از دیگری غروب می‌نمایند.

نکته‌ای که بعضی از مفسّرین متعرضند این است که: از
وجوه عظمت ساعت غروب کواکب، این است که دلالت
بر فنا و زوال آنها می‌کند؛ همان طوری که در قرآن
مجید ضمن احتجاج حضرت ابراهیم ذکر فرموده است؛
لذا می‌رساند که اینها سزاوار پرستش نیستند بلکه
آفریدگار آنها سزاوار پرستش است و بس.

(۱) - انبیاء: ۳۳ ..

سرای دیگر، ص: ۳۰۴

ثلث آخر شب وقت سحر که هنگام غروب ستارگان
است، هنگامی است که درهای رحمت الهی باز است و
بندگان باید حدّا کثر استفاده را از آن بنمایند. به قدری
مهمّ است که در ضمن وصیّتهای پیغمبر صلی الله علیه و
آله به علی علیه السلام است که می‌فرماید:

«ای علی! بر تو باد به نماز شب، هر چند به اندازه دوشیدن شیر گوسفندی باشد».^{۴۲۲} یعنی نماز شب و مناجات و رو به درگاه خدا آوردن هنگام سحر را ترک نکن، هر چند مختصر باشد، هر چند ده دقیقه و ربع ساعت باشد.

آنگاه فرمود: «دعا در آن ساعت رد نمی‌شود». آن ساعت، ساعتی است که حضرت یعقوب به فرزندانش وعده داد که برایشان استغفار نماید (پس از آن که برادران یوسف رسوا شدند، از پدر خواهش کردند که برایشان از درگاه خداوند آمرزش بجوید به آنها وعده داد:

«قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي...».^{۴۲۳} «به زودی برای شما از پروردگارم طلب آمرزش می‌نمایم».

^{۴۲۲} (۱) - یا علی صلِّ من اللیل و لو کحلب شاة (تالی الأخبار: ۴/ ۶۸) ..

^{۴۲۳} (۲) - یوسف: ۹۸.

رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره به این آیه شریفه می‌فرماید که منظور یعقوب، وقت سحر بوده که استغفار در آن پذیرفته است).

منادی حق برای سحرخیزان

در بحار الأنوار روایات متعددی^{۴۲۴} ذکر کرده که: «هر شب وقت

(۱) - یا علیّ صلّ من اللیل و لو کحلب شاء (لئالی الأخبار: ۶۸ / ۴) ..

(۲) - یوسف: ۹۸.

(۳) - بحار الأنوار: ۹۳ / ۳۴۸ / ح ۱۵ ..

سرای دیگر، ص: ۳۰۵

سحر؛ یعنی ثلث آخر شب، منادی ندا می‌کند از طرف خداوند عالم که آیا کسی هست که جویای رحمت حق

^{۴۲۴} (۳) - بحار الأنوار: ۹۳ / ۳۴۸ / ح ۱۵ ..

باشد. پس به او بدهم؟ آیا پوزش جوینده‌ای هست که او را بیمارزم؟ ای جویای نیکی! روی آور به آن. و ای طالب بدی! روی گردان از آن».^{۴۲۵} مستفاد از بعضی روایات چنین است که وقت سحر، دعا مستجاب است هر چند بعضی از شرایط استجاب دعا هم نباشد؛ چون زمان، مساعد است. ساعتی است که خدا دوست دارد او را یاد کنند.

در روایتی می‌فرماید: «مغبون کسی است که سحر، خواب باشد.

راستی فریب خورده و بی‌بهره است! خداوند سحرخیزان و استغفار کنندگان در سحر را می‌ستاید».^{۴۲۶}

صحت بدن و امنیت از فقر

مطابق روایتی که از حضرت صادق علیه السلام رسیده: «سحر خیزی موجب صحت بدن و سلامتی روح و

^{۴۲۵} (۱) - هل من سائل فأعطيه سؤله هل من مستغفر فاغفر له؟ یا طالب الخیر اقبل یا طالب الشر اقصر (عمدة الداعي: ۴۰) ..

^{۴۲۶} (۲) - «... وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَشْحَارِ» E آل عمران: ۱۷.

- «وَبِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» E ذاریات: ۱۸ ..

زیادتی روزی است بلکه سوگند می خورد که دروغ
می گوید کسی که در شب نماز شب بخواند و روز بگوید
معظم^{۴۲۷}. گدایی نزد حضرت صادق علیه السلام اظهار
پریشانی کرد. حضرت به او فرمود: «شب برخیز و نماز
شب بخوان تا محتاج نشوی».

(۱) - هل من سائل فأعطيه سؤاله هل من مستغفر فأغفر له؟
يا طالب الخير اقبل يا طالب الشر اقصر (عدّة الداعي: ۴۰)
..

(۲) - «... وَ اَلْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْاَسْحَارِ» آل عمران: ۱۷.

- «وَبِالْاَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» ذاریات: ۱۸ ..

(۳) - لئالی الأخبار: ۴ / ۶۷ ..

سرای دیگر، ص: ۳۰۶

به دروغ عرض کرد: «نماز شب هم می خوانم».

^{۴۲۷} (۳) - لئالی الأخبار: ۴ / ۶۷ ..

حضرت فرمود: «این طور نیست که کسی شب برخیزد رو به درگاه خدا آورد و روز معطل شود».

«نماز شب نوری است در قبر و میزان».^{۴۲۸} برای پیرها که ناتوانند، ذکر خدا را در بستر ترک نمایند؛ چنان که مضمون روایت از حضرت صادق علیه السلام است که می‌فرماید: «در بستر که این دست و آن دست می‌شوی، **یا رب، یا الله بگو**».^{۴۲۹}

تو یاد خدا را ترک نکن هر چند به همین اختصار باشد. مخصوصاً استغفار را که عرض کردم فراموش نکنید.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که یک سال مداومت کند بر نماز شب و در قنوت وتر هفتاد مرتبه بگوید: **استغفر الله ربی و اتوب الیه**، این شخص از مستغفرین در سحرهاست که مورد مدح پروردگار عالم است».^{۴۳۰} خدایا! خودت موفق بدار که از عمرمان بهره

^{۴۲۸} (۱) - لئالی الأخبار: ۴ / ۶۸ ..

^{۴۲۹} (۲) - همان.

^{۴۳۰} (۳) - عن ابی عبد الله علیه السلام: من قال فی آخر الوتر فی السحر استغفر الله ربی و اتوب الیه سبعین مرّة و دام علی ذلك سنة كتبه الله من المستغفرین فی الأسحار (تفسیر برهان: ۱ / ۲۷۳ / ح ۳ / ذیل آیه ۱۷)

بیریم. زینب علیها السلام نماز شبش ترک نشد؛ حتی در
خرابه شام و در میان راه. حسین علیه السلام هم به او
سفارش کرد که سحرها که برمی خیزی یادی هم از من
بکن.^{۴۳۱}

(۱) - لئالی الأخبار: ۶۸ / ۴ ..

(۲) - همان.

(۳) - عن ابی عبد الله علیه السلام: من قال فی آخر الوتر
فی السحر استغفر الله ربی و اتوب الیه سبعین مره و دام
علی ذلك سنه كتبه الله من المستغفرین فی الأسحار
(تفسیر برهان: ۱ / ۲۷۳ / ح ۳ / ذیل آیه ۱۷) ..

(۴) - ریاحین الشریعه: ۶۱ / ۳ ..

سرای دیگر، ص: ۳۰۷

^{۴۳۱} (۴) - ریاحین الشریعه: ۶۱ / ۳ ..

جلسه چهارم: ^{۴۳۲} سوگند خداوند به محل افتادن ستارگان

«فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ». ^{۴۳۳}

وجه دیگر برای «فَلَا أُقْسِمُ» این است که «لا» نفی باشد؛ ولی متعلقش ذکر نشده. «فلا»؛ یعنی نه چنین است آنچه شما خیال کردید.

آنگاه می‌فرماید: «أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ»؛ «سوگند می‌خورم! به جای افتادن ستارگان»؛ بنابر این، «فلا» مربوط به قبل می‌شود و «اقسم» جمله مستقل است.

وجه دیگر این است که نفی مربوط به بعد باشد؛ یعنی سوگند نمی‌خورم به محل غروب ستارگان؛ چون مطلب از این واضح‌تر است که نیاز به سوگند داشته باشد. در محاورات خودمان هم هست که می‌گوییم:

^{۴۳۲} (۱) - شب پنجشنبه ۱۱/۱۱/۱۳۳۵ ه. ش. ..

^{۴۳۳} (۲) - واقعه: ۷۵-۷۶.

این که دیگر قسم خوردن ندارد؛ یعنی از بس آشکار است.

(۱) - شب پنج شنبه ۱۱ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۷۵ - ۷۶.

سرای دیگر، ص: ۳۰۸

مواقع نجوم هم گفتیم؛ یعنی مساقط، جای افتادن؛ یعنی غروب ستارگان.

شیخ طوسی و شیخ طبرسی - علیهما الرحمه - احتمال داده‌اند که مراد از مواقع نجوم، «قیامت» باشد.

«وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوُتَّعْلَمُونَ عَظِيمٌ».

«این سوگندی که یاد کردیم اگر بدانید سوگند بزرگی است!».

برای شما به مواقع نجوم سوگند خوردیم که سوگند
بزرگی است.

«لَوْ تَعْلَمُونَ». احتمال دارد جمله معترضه باشد و جوابش
محدوف یا متروک شده باشد، پس معنا چنین می‌شود:
«سوگند بزرگی است، اگر می‌دانستید، بهره می‌بردید و
زیر بار می‌رفتید».

احتمال هم دارد مطابق ظاهر آیه باشد و چیزی حذف
نشده باشد.

«اگر بدانید، بزرگ است (ولی شما که نمی‌دانید)».

سوگند به مواقع نجوم، راستی بزرگ است، قدرت‌نمایی
حق تعالی - که مکرر اشاره گردید - میلیونها ستاره در
فضای بیکران، هر کدام مدار معینی و طلوع و غروب
خاصی داشته باشند بدون این که دو تا به یکدیگر
بخورند.

همچنین یادآور شدیم که قرآن مجید، کلامی است جامع که دارای مصادیق بسیار است و در روایت تعبیر از «هفتاد بطن» شده است.

در این آیه شریفه نیز نجوم، مصادیق متعدّد دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

سرای دیگر، ص: ۳۰۹

نزول قرآن بر قلب محمد صلی الله علیه و آله

از مصادیق «النجوم» آیات قرآن است. قرآن کوکب حقیقی است که نوربخش دلهاست. علم و معرفت در دلها می‌تابد، مواقع آن کجاست؟

شریفترین مکانهای عالم وجود که اوّلین و آخرین، به آن پی‌برده‌اند، قلب شریف خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه و آله است که در سوره «شعراء» به آن تصریح

می‌فرماید.^{۴۳۴} مرتبه دوّم از «مواقع النجوم» دلهای اهل ایمان است که با خواندن پیغمبر صلی الله علیه و آله بر

^{۴۳۴} (۱) «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» E\ شعراء: ۱۹۳-۱۹۴ ..

آنها خاشع و متأثر می‌گردند و ایمانشان افزوده می‌گردد.^{۴۳۵}

اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نجوم حقیقی

از مصادیق «نجوم» دودمان طاهره محمد صلی الله علیه و آله؛ یعنی دوازده نور پاکند که در این باره متجاوز از بیست حدیث در بحار الأنوار نقل نموده که مراد از نجوم، «اهل بیت» هستند.^{۴۳۶} در تفسیر آیه: «وَعَلَّمَتِ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»^{۴۳۷} نیز رسیده که مقصود از علامات، علی علیه السلام و یازده فرزندان او و مراد از «النجم» محمد صلی الله علیه و آله است؛ چنان که در تفسیر سوره «شمس» رسیده: «والشمس»؛

(۱) - «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» شعراء: ۱۹۳ - ۱۹۴ ..

^{۴۳۵} (۲) - «... وَإِذَا تَلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَحْمَةٍ يُتَوَكَّلُونَ» E انفال: ۲ ..

^{۴۳۶} (۳) - بحار الأنوار: ۲۴ / باب ۳۰ / ۶۷ - ۸۲ ..

^{۴۳۷} (۴) - نحل: ۱۶ ..

(۲) - «... وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» انفال: ۲ ..

(۳) - بحار الأنوار: ۲۴ / باب ۳۰ / ۶۷ - ۸۲.

(۴) - نحل: ۱۶ ..

سرای دیگر، ص: ۳۱۰

یعنی محمد صلی الله علیه و آله و «القمر»؛ یعنی علی علیه السلام.

از طریق عامّه هم روایاتی نقل شده که مضمونش این است که اهل بیت در آسمان نبوت، کواکبند.

حدیثی جالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله

در امالی شیخ طوسی، سند را به جابر بن عبدالله انصاری می‌رساند که گفت: «نماز صبح را با رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندیم، پس از پایان نماز فرمود:

هر گاه آفتاب را نیافتید، از نور ماهتاب بهره ببرید. و هر گاه ماه را نیافتید، بر شما باد فرقدین؛ یعنی از دو ستاره بزرگ نورانی استفاده کنید.

جابر گوید: بلند شدم، عرض کردم: مراد شما به آفتاب چیست؟

فرمود: منظورم از آفتاب، خودم می باشم. خداوند تعالی ما را که آفرید، به منزله ستارگان قرار داد. یکی از ستاره ها که غروب می کند، دیگری ظاهر می شود؛ یعنی هیچ وقت فضا خالی نیست، من که رفتم از ماه استفاده کنید.

عرض کردم: ماه کیست؟

فرمود: برادرم و جانشینم علی بن ابی طالب علیه السلام است.

عرض کردم: فرقدان کیانند؟

فرمود: حسن و حسین علیهما السلام سپس اندکی درنگ کرد و بعد فرمود ایشان و فاطمه علیها السلام عترت من هستند و از قرآن جدا نمی‌شوند تا نزد حوض کوثر بر من وارد شوند».^{۴۳۸}

(۱) - اذا فقدتم الشمس فعليكم بالقمر فاذا فقدتم القمر فعليكم بالفرقدين. ان الله تبارك و تعالی قد خلقنا بمنزلة النجم كلما غرب نجم طلع نجم آخر فاذا ذهب بی فعليكم بالقمر.

هوآء و فاطمة و هی الزهراء اهل بیتی

تلو القرآن لا یفترقان حتی یردا علی الحوض

(بحار الأنوار: ۲۴ / ۷۵ / باب ۳۰ - با اندکی تفاوت) ..

سرای دیگر، ص: ۳۱۱

^{۴۳۸} (۱) - اذا فقدتم الشمس فعليكم بالقمر فاذا فقدتم القمر فعليكم بالفرقدين. ان الله تبارك و تعالی قد خلقنا بمنزلة النجم كلما غرب نجم طلع نجم آخر فاذا ذهب بی فعليكم بالقمر.

هوآء و فاطمة و هی الزهراء اهل بیتی

تلو القرآن لا یفترقان حتی یردا علی الحوض

(بحار الأنوار: ۲۴ / ۷۵ / باب ۳۰ - با اندکی تفاوت) ..

تشبیهی که برای اهل بیت به نجوم به نظر می‌رسد، این است که نجوم راهنمای بشرند. مسافران به برکت ستاره‌ها راه را پیدا می‌کنند. برای دریانوردها و بیابانگردها نشانه‌هاست. علاوه بر این که بر زمین نورافشانی می‌کند که از تاریکی شبهای ابری به خوبی معلوم می‌شود که چقدر ستاره‌ها بر زمین نورافشانی دارند که حالا که ابر جلو نورافشانیشان را گرفته این طور تاریکی همه جا را فراگرفته است؛ نشانه‌های حقیقی برای هدایت مردمان، آل محمد صلی الله علیه و آله هستند، پس ایشان نجوم حقیقی‌اند.

مواقع نجوم کجاست؟ سوگند به محل وقوع این چهارده نور پاک، مواقع نزولشان یک مرتبه‌اش بدنهای شریفشان است.

از جمله مواقع نجوم هدایت، قلوب شیعیان آنهاست که از روز روشن تر است.

مواقع ارواح طیبه ایشان، عرش عظیم الهی است که در روایتی فرمود:

«جدم حسین علیه السلام در یمین عرش است و نظرش به مجلس عزا و زوار قبرش می باشد».

از موارد مواقع نجوم، قبور ائمه علیهم السلام است. جاهایی که این ستارگان عالم هدایت فرود آمدند، هر نقطه‌ای از زمین که بدن معصومی را در

سرای دیگر، ص: ۳۱۲

برگرفته، از اشرف بقاع زمین به شمار می رود و مخصوصاً نسبت به کربلا رسیده که از کعبه در شرافت برتر است. خداوند پناهگاهش قرار داده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همیشه کربلا محلّ تردد ملائکه است».

شگفت تر آن که حیوانات هم این معنا را تا حدّی احساس می نمایند.

داستان‌های مکرری از پناهندگی حیوانات به قبور ائمه کم و بیش شنیده‌اید.

آری، قطعه‌هایی از زمین که مورد نظر **ربّ العالمین** بوده^{۴۳۹} بلکه برخی توسط پیغمبران گذشته از پیش آماده شده؛ چنان که در قضیه دفن امیرالمؤمنین با سابقه‌اید. در ضمن وصایای آقا به فرزندش حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «عقب تابوت مرا تو و حسین بلند کنید. جلو آن را جبرئیل و میکائیل می‌برند. هر جا پایین آمد همان جا مرا دفن کنید».

وقتی تابوت پایین آمد، تا کلنگی زدند، قبری از پیش ساخته و آماده شده آشکار گردید.^{۴۴۰}

(۱) - «فِي بُيُوتِ أذنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» نور: ۳۶ ..

^{۴۳۹} (۱) - «فِي بُيُوتِ أذنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» E\ نور: ۳۶ ..

^{۴۴۰} (۲) - بحارالأنوار: ۴۲ / ۲۱۷ / ح ۱۹ ..

سرای دیگر، ص: ۳۱۳

جلسه چهل و یکم: ^{۴۴۱} نزول قرآن کریم از سوی خدای کریم

«إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ»^{۴۴۲}

سوگندهایی که یاد شد، برای مطلب مهم درباره قرآن مجید است که اثبات رسالت خاتم الأنبياء و آنچه از معارف و احکام در آن است می باشد. اینک به «مقسم به» توجه شود: «إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ»؛ «به درستی که این قرآن گرامی است»، آن را کوچک نگیرید. علاوه بر این که قرآن از طرف خدای کریم است، یکی از صفات خودش

^{۴۴۱} (۱) - شب پنجشنبه ۱۸ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۴۴۲} (۲) - واقعه: ۷۷.

نیز « کریم » است؛ البتّه از کرم خدا، کریم است و مرتبه‌ای از کرم در آن ظهور کرده است.

از خصوصیات کریم آن است که هیچ کس را (که رو به او می‌آورد) ناامید و مأیوس نمی‌کند و به وجهی بهره‌مند می‌کند، هر کس را در حدّ خودش و استعدادش. بعضی هستند که نیازهای مادی دارند برای سیر شدن شکم یا پوشیده شدن یا سرمایه. سوره‌هایی از قرآن مجید برای اصلاح امور

(۱) - شب پنج شنبه ۱۸ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۷۷.

سرای دیگر، ص: ۳۱۴

دنیوی نافع و مجرب است؛ مثلاً همین سوره «واقعه» که مورد بحث است، برای توسعه رزق مؤثر است. هر چند شأن قرآن بالاتر از این است که برای امور مادی به آن

متمسک شوند. کرم اصلی سوره «واقعہ»، معارف الہی است. اصلاح روح است. ضمناً بالتبع امر دنیوی را نیز اصلاح می کند.

یا مثلاً سوره «الحمد» - که مجمل قرآن در آن است - برای شفای بیماری بسیار مؤثر است. اگر هفت یا هفتاد مرتبه آن را بر بالین مریض بخوانند، خوب می شود؛ البتہ اگر شخص مؤمن معتقد بخواند و متوجّہ عظمت قرآن باشد و خلاصہ اگر اثر نکند علّتش در خوانندہ است؛ یا مرض حتمی و اجل قطعی است کہ قابل تغییر نیست.

داستانی جالب از کرم قرآن مجید

در کتاب فرج بعدالشدۀ از قول یکی از موثّقین گوید کہ: «من زندانی بودم. یادم آمد کہ بہ من یاد داده بودند اگر زندانی سوره واللیل و والضحی را هفت مرتبه بخواند، در خواب راه فرج او را نشان می دهند (بعضی ہم هفت شب گفته اند) آن را خواندم، در خواب بہ من

گفتند: فرج تو به دست فلان شخص ابراهیم نام (که او را می‌شناختم) می‌باشد و بالأخره با وساطت او آزاد شدم. پس از مدتی مریض شدم به قسمی که از حیات خودم قطع امید کردم.

گفتم: چه بهتر که توسّل به قرآن مجید پیدا کنم. آن سوره شریف را خواندم. دو روح مجسّد را در خواب دیدم؛ یکی از پا به بالا دست کشید تا رسید به جایی از سرم. گفت این جا را باید حجامت کنی. دوّمی گفت: هر

سرای دیگر، ص: ۳۱۵

وقت خواستی این دو سوره را بخوانی والتین را نیز اضافه کن. بیدار شدم دیدم همه جای بدنم خوب شده مگر همان جایی که گفته بود باید حجامت کنم.»

ضعف اعتقادی به قرآن

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «اگر مرضی را
سوره حمد شفا ندهد، چه چیز شفا می دهد؟».^{۴۴۳} عقیده
مردم ضعیف است. آن قدر که به دوا اعتقاد دارند، به
قرآن و توسل و صدقه اعتقاد ندارند. تملّقی که به دکتر
می گویند آیا نسبت به قرآن هم دارند؟

از خصوصیات کریم این است که دوست دارد به او
رجوع شود و از او خواسته گردد تا عنایت کند و دشمن
دارد او را رها کند و از او روی گردانند. قرآن مجید،
کریم است. هر کس دست به سوی آن دراز کند، به هر
حاجتی که باشد به غرضش می رسد. یأس در درگاهش
نیست. نمونه‌ای از کرم قرآن در ثواب خواندن آن است.

اگر قرآن را برای ثواب می خواند به آن می رسد. اگر
بدون وضو باشد، به هر حرفی دوازده حسنه و اگر با وضو
باشد، به هر حرفی ۲۵ حسنه و اگر در نماز نشسته بخواند،
به هر حرفی پنجاه و در نماز ایستاده یک صد حسنه دارد.

^{۴۴۳} (۱) - من لم یرأه الحمد لم یرأه شیء (لنالی الأخبار: ۳ / ۳۵۱) ..

(۱) - من لم يبرأه الحمد لم يبرأه شيء (لئالی الأخبار: ۳/ ۳۵۱) ..

سرای دیگر، ص: ۳۱۶

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «برای (هر) حرف، این ثواب است نه کلمه»؛^{۴۴۴} مثلاً «الم» سه حرف است.

اگر شخص طالب هدایت است به آن می رسد. درباره اخلاق و احکام و معارف، آداب معاشرت و معامله، موعظه و غیره.

«قرآن کتابی است که اگر بر کوهها خوانده شود (و کوه شعور بشر را داشته باشد) نرم می گردد».^{۴۴۵} شفای دلها به برکت قرآن است. شفای بیماری و توسعه رزق و رهایی از دست دشمنان و دیگر امور جزئی که مهم نیست، به برکت قرآن فراهم می گردد.

^{۴۴۴} (۱) - لا اقول بكل آية و لكن بكل حرف (اصول کافی: ۲/ ۶۱۲) ..

^{۴۴۵} (۲) - «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ هَشِيمًا مُمْتَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...» E\ حشر: ۲۱ ..

آثار پر برکت «آیه الکرسی»

برای نمونه «آیه الکرسی» را توجّه کنید! هر کس به مقدار همت و هدفش از آن بهره می برد. مروی است: «اگر کسی به قصد محفوظ ماندن بخواند، خداوند ملکی را حافظ او قرار می دهد. اگر از درد می ترسد یا از درنده و گزنده بیمناک است، ملکی مأمور حفظش می شود. اگر دو مرتبه بخواند، دو ملک مأمور حفظش می شوند و اگر پنج مرتبه بخواند ندا می رسد: ای ملائکه! بنده ما را به خودمان واگذارید که ما خود حافظ او

(۱) - لا اقول بکلّ آیه و لكن بکلّ حرف (اصول کافی: ۲/ ۶۱۲) ..

(۲) - «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا لَقُرْءَانَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...» حشر: ۲۱ ..

سرای دیگر، ص: ۳۱۷

هستیم «... فَاللَّهُ خَيْرٌ حِفْظًا...»^{۴۴۶} برای ایمنی از دزد، خواندن در شب هنگام خواب کاملاً مؤثر است؛ چنان که اگر غرضش حفظ از شیطان و جن باشد، هنگام خروج و دخول منزل برای این غرضها نیز نافع است.»

اگر غرض از خواندن «آیه الكرسي» ثواب باشد، حدیث شریفی در تفسیر منهج را یادآوری می‌کنم. می‌فرماید:

«اگر کسی در قبرستان برود و آیه الكرسي را بخواند و ثوابش را به مرده‌ها هدیه کند، نمی‌ماند قبر مؤمن یا مؤمنه‌ای در مشرق و مغرب، مگر نوری در قبرش وارد می‌شود و به میت گویند: این هدیه فلان شخص است و برای خودش به هر حرفی از آیه الكرسي - که ۷۵ حرف است - خداوند ملکی می‌آفریند که تا روز قیامت خدا را تسبیح می‌کند و ثوابش برای آن خواننده است.»

اینها نمونه‌هایی از کرم قرآن است. خدا کند انسان امور معنویه را طالب باشد: علم، معرفت و ایمان. اثر عمده

^{۴۴۶} (۱) - یوسف: ۶۴ ..

قرآن برای زنده‌ها است نه این که منحصرأً بر سر قبرها و در مجالس ختمها خوانده گردد.

نمونه‌هایی از استشفا به قرآن کریم

شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: «مدتی است مبتلا به تب هستم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: بند گریبان را باز کن، سر در گریبان کرده و پس از گفتن اذان و اقامه، هفت مرتبه سوره حمد را بخوان و بدم، شفا

(۱) - یوسف: ۶۴ ..

سرای دیگر، ص: ۳۱۸

می‌یابی. همین کار را کرد و شفا یافت».^{۴۴۷} سید جزایری نوشته: «وقتی مأمون برای روم حرکت کرد، سر درد عجیبی گرفت. طبیبهایی که همراهش بودند معالجاتشان مؤثر واقع نشد.

^{۴۴۷} (۱) - قال الصادق علیه السلام من نالته علة فليقرء في جبينه الحمد سبع مرات فان ذهب العلة و آلا فليقرأها سبعين مرة و انا الضامن له العافية (لنالی الأخبار: ۳ / ۳۵۱) ..

نزد قیصر روم فرستاد که آیا عاجی نزد شما یافت می‌شود؟ قیصر کلاهی برایش فرستاد.

مأمون ترسید شاید سمی مخصوص داخل کلاه کرده باشند که با تماس با پوست سر، او را بکشد. کلاه را بر سر آورنده‌اش گذاشت، دید طوری نشد. بعد برای امتحان بر سر یک نفر که مبتلا به سردرد بود گذاشت، فوراً خوب شد، پس از آن که مطمئن گردید، بر سر خودش گذاشت، فوراً سردردش برطرف گردید. حیران شد که درون کلاه چه هست که این خاصیت را دارد؟ امر کرد آن را شکافتند در وسطش رقعهای یافتند که بر آن نوشته بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ لِّلَّهِ فِي عَرَقِ سَاكِنِ
حَمْسِقٍ لَا يَصَدِّعُونَ عَنْهَا وَلَا يَنْزِفُونَ مِنْ كَلَامِ الرَّحْمَنِ
خِدْمَتِ النَّيْرَانِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. ٤٤٨

٤٤٨ (٢) - در حاشیه مفاتیح الجنان/ تعویذات دردرس ..

آنگاه دانست اثر از «بِسْمِ اللَّهِ» است. عمده، اعتقاد و اعتماد نویسندگان و توجه به عظمت گوینده آن است که اثر می‌کند.

(۱) - قال الصادق عليه السلام من نالته علة فليقرء في جبينه الحمد سبع مرات فان ذهب العلة و الا فليقرأها سبعين مرة و انا الضامن له العافية (لئالی الأخبار: ۳ / ۳۵۱) ..

(۲) - در حاشیه مفاتیح الجنان / تعویذات در دسر ..

سرای دیگر، ص: ۳۱۹

در حالات سید مرتضی نوشته‌اند: «شاگردی داشت از بغداد برای درس سید به کاظمین می‌آمد. روزی به سید گله کرد که به واسطه این که وسیله گذشتن از آب دجله دیر می‌رسد، من به تمام درس شما نمی‌رسم. سید رقعهای نوشت و به او داد و فرمود: از فردا صبح به آب بزن و بیا. فردا پا روی آب گذاشت و از روی آب گذشت. روز

دیگر متوجه شد این کار عیسی بن مریم است. خیلی مهم است، بینم سید در این رقعہ چه نوشته است؟!

رقعہ را گشود دید نوشته: **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**. با خود گفت:

عجب! این همان **بِسْمِ اللّٰهِ** خودمان است!

وقتی خواست از آب رد شود، دید پایش فرو می رود، دانست که تأثیر آیات قرآن مشروط به این است که عظمت آن و گوینده اش را متوجه باشد».

سرای دیگر، ص: ۳۲۰

جلسه چهل و دوم: ^{۴۴۹} قرآن؛ کتابی محفوظ و دست نخورده

«فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْأَمْطَرُونَ»^{۴۵۰}.

^{۴۴۹} (۱) - شب يك شنبه ۲۱ / ۱۱ / ۱۳۳۵ هـ. ش ..

دومین صفتی که برای قرآن ذکر می‌فرماید: «فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» است. «مکنون»؛ یعنی محفوظ و دست نخورده، چیزی که در دسترس همگی نیست.

یک وجه برای مکنون، «لوح محفوظ» است؛ یعنی پیش از نزول قرآن، نخست در لوح محفوظ ثبت بوده سپس در مدت ۲۳ سال به تدریج بر خاتم الأنبياء نازل گردید. پس قرآن در کتاب محفوظ و بازداشته شده از اطلاع دیگران بوده است.

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».

«مس نمی‌کند آن لوح محفوظ را جز پاکان از ملائکه».

همه ملائکه پاکند ولی مقربین و پاکترین آنها به لوح محفوظ

(۱) - شب یک شنبه ۲۱ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

سرای دیگر، ص: ۳۲۱

راه دارند.

وجه دوّم: همین مصحف و همین خطوط ثبت شده است. قرآن کتابی است که دست خیانتی به آن دراز نشده و نخواهد شد؛ یعنی نتواند در آن زیادتی وارد نماید و این از معجزات قرآن مجید است که از اوّل نزول تا کنون، هیچ دست خیانتی در آن نیفزوده است:^{۴۵۱} «مس نمی کند این کتاب را مگر افرادی که با طهارتند».

هر چند جمله به نحو خبر ذکر شده و نفی است لیکن جمهور بر این هستند که نهی است. نظیر آیه: «و زنه‌ای طلاق داده شده، خود را به حیض از شوهر کردن نگه می‌دارند»؛^{۴۵۲} یعنی باید نگه دارند و به اصطلاح در عدّه باشند. در این آیه شریفه هم می‌فرماید: «مس نمی کند

^{۴۵۱} (۱) - «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحٰفِظُونَ» E\ حجر: ۹ ..

^{۴۵۲} (۲) - «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ...» E\ بقره: ۲۲۸ ..

قرآن را (اگر مقصود همین قرآن و خطوط آن باشد) مگر کسانی که با طهارتند و محدث نیستند».

ظاهر و باطن قرآن

چنان که قرآن مجید ظاهری دارد که همین حروف و الفاظش باشد، خطوط و نقوش آن که تلفظ می‌شود، باطنی دارد که مطابق روایت، هفت یا هفتاد بطن است. در هر جمله‌ای معانی مختلفی نهفته است. همچنین انسان هم ظاهری دارد و باطنی، ظاهرش که همین بدن باشد، بدون طهارت ظاهری؛ یعنی بدون این که با وضو، یا غسل، یا تیمم باشد، حق ندارد خط

(۱) - «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» حجر: ۹ ..

(۲) - «وَأَلْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ...» بقره:

.. ۲۲۸

سرای دیگر، ص: ۳۲۲

قرآن را مس نماید. باطنش که نفس و روح اوست، اگر طهارت معنوی نداشته باشد، از معانی و بطون قرآن نیز بی بهره است. انواری که در حقایق قرآن نهفته، برای پاکان واقعی است. کسی که قذارت و کثافت معنوی دارد، محدث حقیقی که رذایل اخلاقی دارد، سر تا پایش به کبر و حرص و نفاق، بخل و حسد آلوده است، به حقیقت قرآن راهی ندارد.

لزوم احترام قرآن

از نظر فقهی، مس کردن خط قرآن بدون وضو حرام است؛ خواه با دست گذاشتن باشد یا بوسیدن یا رساندن جایی از بدن. و نسبت به مثل مو یا ناخن که حیات ندارند نیز احتیاط، ترک آن است. اگر در اثنای مس، محدث شد؛ مثلاً دست روی خط قرآن گذاشته بود و خوابش برد، تا بیدار شد واجب است دستش را بردارد؛ اما مس کردن ترجمه و تفسیر قرآن عیبی ندارد مگر

نسبت به اسمای خداوند که به هر زبانی باشد، مس کردن بدون وضو ممنوع است.

نسبت به جلد و حاشیه و لا بلای خطوط قرآن، مس کردنش حرام نیست؛ ولی مکروه و خلاف ادب است. اصلاً حمل کردن و برداشتن قرآن بدون طهارت مکروه است. در مکانی که سزاوار نیست، اگر هتک باشد، حرام و اگر هتک نباشد، مکروه است؛ مثلاً قرآن را در بغل دارد، نباید به مستراح برود. مسلمانان احترام قرآن را در هر حال باید متذکر باشند. اگر خدای نکرده قرآن همراهش بود و در مستراح افتاد، به هر قیمتی است باید آن را بیرون بیاورد و اگر ممکن نباشد، باید آن را پوشانند و جای دیگر

سرای دیگر، ص: ۳۲۳

تخلیه گردد.

بچه‌ای که ممیز نباشد؛ مثلاً دو سه ساله، نباید قرآن را به دستش داد و به دست بچه ممیز مانعی ندارد و مس کردن بدون وضو، برای او چون مکلف نیست مانعی ندارد مخصوصاً اگر شخص مکلف، سبب این کار نبوده باشد - و رسمی که از سابق بود، مطلوب است که سرخطی با کاغذ درست می‌کردند تا بچه به دست بگیرد و نیازی نداشته باشد خط قرآن را مس کند و به این کار عادت نماید.

ضمناً اگر کاغذ نازک یا شیشه روی قرآن بگذارند به قسمی که خط قرآن از زیر آن خوانده بشود، مس کردن آن مانعی ندارد؛ چون مس قرآن نشده است.

سخنی از شیخ شوشتری درباره تشابه قرآن و امام حسین
علیه السلام

شیخ شوشتری در کتاب خصائص می‌فرماید: «همان طوری که قرآن را خصوصیات است، حسین علیه السلام را نیز خصوصیات است».

آن وقت تطبیقهای جالبی می‌فرماید. از آن جمله: «همان طوری که قرآن مجید زیاد خواندنش ملال نمی‌آورد، یک عمر قرآن می‌خواند و کهنه نمی‌شود، نام حسین علیه السلام و ذکر مصیبتش هم کهنه شدنی نیست. همه ساله محرم و صفر یا ایام سال و به خصوص شبهای جمعه، مجالس یاد حسین علیه السلام بر پا می‌شود و ملال آور نیست.»

همان طوری که دست خیانت به قرآن راه ندارد، به آثار حسین علیه السلام نیز چنین است؛ چه دستهای خیانتکار بنی‌امیه و بنی‌عبّاس و دیگران که

سرای دیگر، ص: ۳۲۴

خواستند قبر حسین علیه السلام را محو کنند، یا مجلس عزای حسین علیه السلام را جلوگیری نمایند، ولی نتوانستند.^{۴۵۳} در حالات هارون الرشید خلیفه عبّاسی نوشته‌اند که: «در آن وقت، قبر حسین علیه السلام

^{۴۵۳} (۱) - پیرمردها به خاطر دارند که چگونه رضاخان بر پایی مجالس عزاداری حسین علیه السلام را ممنوع کرد لیکن ناکام، در به در و به درك واصل شد ..

بارگاهی نداشت. کنار قبر درخت سدری بود که زایرین قبر حسین علیه السلام به آن نشانی، خود را به کنار قبر حسین علیه السلام می‌رساندند. این موضوع را به گوش هارون رساندند، دستور داد آن درخت را ببرند. آن گاه معنای فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله واضح شد که فرموده بود: خدا برنده درخت سدر را لعنت فرماید.^{۴۵۴} اما نور حسین علیه السلام را نتوانست خاموش کند و بهتر از درخت سدر برای نشانی قبر حسین علیه السلام ایجاد گردید.

نسبت به بدن حسین علیه السلام شیخ نکته‌ای جالب متذکر شده، می‌فرماید:

«دستور درباره قرآن **لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**» جز پاکان از حدت، نباید قرآن را لمس نمایند؛ اما نسبت به بدن حسین علیه السلام بر عکس شد، چه دستهای نجسی که به بدن و سر مقدس ابی عبدالله علیه السلام رسید.»

^{۴۵۴} (۲) - لعن الله قاطع السدره (سفينة البحار: ۱ / ۶۱۱) ..

(۱) - پیرمردها به خاطر دارند که چگونه رضاخان بر پایی مجالس عزاداری حسین علیه السلام را ممنوع کرد لیکن ناکام، در به در و به درک واصل شد ..

(۲) - لعن الله قاطع السدره (سفینه البحار: ۱ / ۶۱۱) ..

سرای دیگر، ص: ۳۲۵

جلسه چهل و سوم: ^{۴۵۵} طهارت؛ نصف ایمان

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^{۴۵۶}

به مناسبت این آیه شریفه، مقداری راجع به «طهارت» بحث شود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود:

«الطَّهْرُ نِصْفُ الْإِيمَانِ»^{۴۵۷}

^{۴۵۵} (۱) - شب سه شنبه ۲۳ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۴۵۶} (۲) - واقعه: ۷۹.

«طهارت» به معنای پاکی است، نزاهت و پاکی از هر چیز کثیفی است؛ لذا دارای معنای عامی است که دارای مراتب متعدد است. کسی که همه مراتبش را دارا باشد، به تمام معنا مزگی گردیده است.

دستورات شرح مقدّس اسلام نتیجه‌اش طهارت است، همان طوری که در قرآن مجید می‌فرماید: «خداوند می‌خواهد شما را پاکیزه گرداند»^{۴۵۸} به

(۱) - شب سه شنبه ۲۳ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۷۹.

(۳) - عوالی اللئالی: ۱ / ۱۱۵ ..

(۴) - «... وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ...» مائده: ۶ ..

سرای دیگر، ص: ۳۲۶

^{۴۵۷} (۳) - عوالی اللئالی: ۱ / ۱۱۵ ..

^{۴۵۸} (۴) - «... وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ...» E مائده: ۶ ..

واسطه واجبات و مستحبات و ترک محرّمات و مکروهات. کسی که کثیف و قدر باطنی است، جایش در دوزخ است. کسی که این جا تزکیه شد، به بهشت می رود.

از وظایف و برنامه های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز تزکیه ذکر شده بلکه آن را بر تعلیم مقدّم داشته است.^{۴۵۹} نخست امتش را پاک می کند و سپس یاد می دهد. در سوره «و الشمس» نیز پس از چهارده سوگند که می خورد، متذکّر می شود که: «هر کس نفس خود را تزکیه کرد، رستگار گردید». ^{۴۶۰} بنا بر این، باید معنای «طهارت» روشن گردد بلکه بتوانیم بهره ای از آن ببریم.

کبر، فخر و هوا از نجاسات باطنی

نجاسات ظاهری را همه آگاهید و در رساله های عملی ذکر شده و نیازی به یادآوری ندارد. عمده، نجاسات باطنی است. جایی که بدن و لباس - که مورد نظر حق تعالی نیست - باید پاک باشد، آنگاه دل که مورد نظر

^{۴۵۹} (۱) -i «... وَتَزَكِيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» E\ آل عمران: ۱۶۴ ..

^{۴۶۰} (۲) -i «فَذُفِّلِحْ مَنْ رَزَّلَ - هَا» E\ شمس: ۹ ..

خداست، چقدر باید پاک باشد؟! ^{۴۶۱} لذا برای طهارت قلب، باید نخست نجاسات آن را دانست و آنگاه آنها را برطرف نمود.

(۱) - «... وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» آل عمران: ۱۶۴ ..

(۲) - «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّى - هَا» شمس: ۹ ..

(۳) - انّ الله ينظر الى قلوبكم لا الى صوركم (بحار الأنوار: ۲۴۸ / ۷۰) ..

سرای دیگر، ص: ۳۲۷

نخستین نجاست باطنی، «کبر و فخر و هوا» است. اگر ذره‌ای کبر در دلی باشد، صاحبش به این درگاه راه ندارد. شیطان را به واسطه کبرش راندند؛ ^{۴۶۲} چون خود را بزرگ دید، کوچک حقیقی شد.

^{۴۶۱} (۳) - انّ الله ينظر الى قلوبكم لا الى صوركم (بحار الأنوار: ۲۴۸ / ۷۰) ..

^{۴۶۲} (۱) - «... فما يكون لك أن تتكبر فيها فأخزج إليك من الصغرين» E\اعراف: ۱۳ ..

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در خطبه نهج البلاغه فرمایشاتی به این مضمون دارد که: «چگونه خداوند بشری را با کبر در بهشت جا می‌دهد که ملکی را به واسطه آن از بهشت بیرون نمود.»^{۴۶۳} فخر نمودن بر یکدیگر نیز ناشی از جهل و تاریکی است. قلم من، مال من، جمال من، نطق من، اینها موهومات است. نعمت خدا را از آن خود دیدن است: «و خداوند هر متکبر بسیار فخر کننده‌ای را دوست نمی‌دارد.»^{۴۶۴} هواپرستی هم که ضدّ خداپرستی است و در قرآن سرزنش می‌کند کسی را که هوایش را خدایش گرفته است.^{۴۶۵} و این سه نجاست باطنی، مانند سگ و خوک و کافر از نجاسات ظاهری است که وجوه تطبیق متعدّد دارد.

کینه، حسد و دشمنی؛ بیماریهای دل

^{۴۶۳} (۲) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۲ (قاصعه) ..

^{۴۶۴} (۳) - i\... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ\ E لقمان: ۱۸ ..

^{۴۶۵} (۴) - i\... أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوًى - هُ... E\ فرقان: ۴۳ ..

«الحقد و الحسد و العداوة»؛ کینه و حسد و دشمنی به منزله لاشه مردار است. هر دلی که در آن کینه، یا حسد، یا دشمنی با مسلمانی باشد،

(۱) - «... فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّغِيرِينَ» اعراف: ۱۳ ..

(۲) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۲ (قاصه) ..

(۳) - «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» لقمان: ۱۸ ..

(۴) - «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوًى - هُ...» فرقان: ۴۳ ..

سرای دیگر، ص: ۳۲۸

موجب مرگ آن دل می‌شود. روحانیت از آن می‌رود؛ چون هر کدام از این نجاسات باطنی، سبب غیبت و تهمت و انواع سمتها می‌شود که به نصّ قرآن مجید کمترین آن که غیبت است در حکم لاشخوری است؛^{۴۶۶}

^{۴۶۶} (۱) - «... وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أُخِيهِ مَيْتًا فَكْرَهُمْ...» E\حجرات: ۱۲ ..

چرا غیبت می‌کند؟ چون حسد دارد، کینه توزی
می‌کند.^{۴۶۷}

شهوترانی و رغبت به نجاست

سوّم از نجاسات قلبی، «میل به شهوات» است که در حکم
بول و غایط، از نجاسات ظاهری است. روایتی در این
زمینه از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که
می‌فرماید:

«کسی که همتش همین است که چیزی در شکم کند،
ارزش او نیز چیزی است که از شکم بیرون می‌شود».^{۴۶۸}
یعنی کسی که هم و غمی ندارد جز شکم، دیگر حلال و
حرام نمی‌فهمد، مراعات اسراف و تبذیر نمی‌کند؛ حتی
ملاحظه سلامتی بدن خودش را نیز نمی‌نماید، قیمتش
غذایی هضم شده است. پس دلی که در آن حبّ شهوات
است، شهوات شکم و فرج است بلکه حبّ دنیا که اساس
هر نجاستی است، کجا به روحانیت راه پیدا می‌کند؟

^{۴۶۷} (۲) - برای دانستن شرح مطلب به کتاب «آدابی از قرآن» و «قلب سلیم» اثر مؤلف محترم، مراجعه شود ..

^{۴۶۸} (۳) - من کانت همته ما یدخل فی بطنه کانت قیمته ما ینخرج منه (میزان الحکمه: ۸ / ۳۴۷۲ ..)

(۱) - «... وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ...» حجرات: ۱۲ ..

(۲) - برای دانستن شرح مطلب به کتاب «آدابی از قرآن» و «قلب سلیم» اثر مؤلف محترم، مراجعه شود ..

(۳) - من كانت همته ما يدخل في بطنه كانت قيمته ما يخرج منه (میزان الحکمه: ۸ / ۳۴۷۲ ..

سرای دیگر، ص: ۳۲۹

انسان مست و عروس شیطان

از عمده نجاسات که می شود آن را منشأ بسیاری از انحرافات دانست، «غفلت از یاد خدا» است که در تطبیق با نجاسات ظاهری، با خمر تشبیه می شود. شراب نجس است؛ چون عقل را از بین می برد. آدم مست، خوب و بد نمی فهمد، کثافتکاری می کند، بدبختی هم که از یاد خدا غافل است، بازیچه شیطان است: «السکران عروس

الشَّيْطَانُ».^{٤٦٩} در قرآن مجید از شخص غافل به سختی مذمت شده و می‌فرماید:

«پیروی مکن کسی را که دلش را از یادمان بی‌خبر کردیم و هوای خودش را پیروی کرد و کارش هدر رفته است».^{٤٧٠} همان طوری که شخص مست را هر گونه خطری تهدید می‌کند، زمین بخورد، سرش به دیوار بخورد، در چاه بیفتد، حیوان او را بدرد، یا بگذرد، یا سخته کند و آثار سوء دیگر مستی، همین طور هم دلی که غافل است، هزاران فتنه و فساد و گناه او را تهدید می‌کند بلکه هر گناهی، ناشی از «غفلت» است.

تفاوت انسان غافل و هوشیار

در شرح روایت شریف در اصول کافی که می‌فرماید:
«زنا کننده زنا

^{٤٦٩} (١) - ما من احد بیبت سکراناً الا کان للشیطان عروساً (مستدرک الوسائل: ١/ ٤٨٨) ..

^{٤٧٠} (٢) - «... وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوْلًا - هُوَ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» E\ كهف: ٢٨ ..

(۱) - ما من احد يبيت سكراناً الاّ كان للشيطان عروساً
(مستدرک الوسائل: ۱ / ۴۸۸) ..

(۲) - «... وَلَا تَطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوْلَهُ - وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» كهف: ۲۸ ..

سرای دیگر، ص: ۳۳۰

نمی کند در حالی که مؤمن است و دزد، دزدی نمی کند
در حالی که مؤمن است»،^{۴۷۱} علامه مجلسی و دیگران
فرموده اند: «اگر مؤمن حاضر الایمان است، محال است
از او گناه سربزند. کسی که متوجه است که خدا او را
می بیند، اعمالش را آگاه است، ملائکه هم ثبت می کنند.
کی گناه می کند؟

مؤمن است». راستی عقیده به علم و قدرت حق دارد؛ اما
دلی که غافل باشد، در معرض گناه واقع می شود.^{۴۷۲} دل

^{۴۷۱} (۱) - لا یزنی الزانی و هو مؤمن و لا یسرق السارق و هو مؤمن (اصول کافی: ۲ / ۲۸۵ / ح ۲۲) ..

^{۴۷۲} (۲) - لکن خطیبه عرضت و سؤلت لی نفسی و غلبی هوای و اعاننی علیهاشقوقتی (مفاتیح الجنان/ دعای ابی حمزه ثمالی) ..

غافل، بی ارزش است؛ چنان که از آیه شریفه استفاده می گردد:

«ایشان مانند چهارپایانند یا پست تر، ایشانند غافلان».^{۴۷۳}

(۱) - لا یزنی الزّانی و هو مؤمن و لا یسرق السّارق و هو مؤمن (اصول کافی: ۲ / ۲۸۵ / ح ۲۲) ..

(۲) - لکن خطیئه عرضت و سوّلت لی نفسی و غلبنی هوای و اعاننی علیهاشقوتی (مفاتیح الجنان / دعای ابی حمزه ثمالی) ..

(۳) - «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغٰفِلُونَ» اعراف: ۱۷۹ ..

سرای دیگر، ص: ۳۳۱

^{۴۷۳} (۳) - «i\» وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغٰفِلُونَ» E\ اعراف: ۱۷۹ ..

جلسه چهل و چهارم: ^{۴۷۴}مطهّرات قلبی

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا اَلْمُطَهَّرُونَ»^{۴۷۵}

در شب گذشته، اصول نجاسات قلبی ذکر شد. چون بحث مهمی است و کمتر هم مذاکره می‌گردد، امشب درباره «مطهّرات قلبی» صحبت می‌کنیم.

همان طوری که نجاسات ظاهری را مطهّراتی است، آب، خاک، آفتاب، اسلام، استحاله، انتقال و غیره، برای نجاسات قلبی نیز مطهّراتی است که باید اهل ایمان آنها را بدانند و به کار برند.

درباره نجاسات ظاهری در شرع مقدّس خیلی تکلیف آسان گرفته شده.

^{۴۷۴} (۱) - شب چهارشنبه ۲۴ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۴۷۵} (۲) - واقعه: ۷۹.

تا علم به نجاست پیدا نشود، حکم به نجاست نمی‌شود؛ اما برای نجاسات باطنی، تا یقین به برطرف شدن آن نکنی نباید آرام‌بگیری. در حالی که وضع مردمان معمولاً بر عکس شده است. به نجاسات ظاهری خیلی بیشتر اهمیّت می‌دهند تا جایی که به وسوسه می‌افتند که خود دام شیطان است.

(۱) - شب چهارشنبه ۲۴ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۷۹.

سرای دیگر، ص: ۳۳۲

تواضع درمان تکبر

از نجاسات قلبی «کبر» بود که گفته شد برای زایل کردنش آب دریا - به اصطلاح - کافی نیست بلکه پاک کننده آن «تواضع» است. با خدا و اولیای خدا و بندگان خدا کوچکی کند؛ مثلاً به کسی برخورد می‌کند که سنّش

از او بیشتر است، بگوید او عبادتش از من زیادتر است، او را محترم بدارد و خودش را کوچک بگیرد. یا به کسی برخورد می کند که سنّش از او کمتر است، بگوید او گناهش از من کمتر است.^{۴۷۶} همیشه اصل خودش را فراموش نکند. خاک بود و خاک خواهد شد.

کمی نزدیکتر بیاید، اصلش نطفه و آخرش جیفه است. کسی که وضعش چنین است، برای این دو روزه به چه چیز فخر می کند؟!

به هر حال، چاره کبر، به ضدّ آن؛ یعنی فروتنی است؛ مثلاً در مجلس، پایین تر از مقام و شأن خودش بنشیند، اگر احترامش نکردند بدش نیاید، جلو پایش بلند نشدند، بگوید من کی هستم که به من احترام کنند؟!

تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله سر مشقی برای همه

^{۴۷۶} (۱) - و اگر به کسی برخورد کرد که سنّش با او مساوی و برابر است بگوید: من در گناه او شک دارم؛ اما در گناه خود مطمئن هستم، پس باز او از من بهتر است ..

در این زمینه باید روش پیغمبر گرامی، دستور العمل همه
ما باشد که فرمود:

«چند خصلت را تا آخر عمر از دست نمی‌دهم: خاک
نشینی و ابتدا به

(۱) - و اگر به کسی برخورد کرد که سنش با او مساوی و
برابر است بگویند: من در گناه او شک دارم؛ اما در گناه
خود مطمئن هستم، پس باز او از من بهتر است ..

سرای دیگر، ص: ۳۳۳

سلام کردن؛ حتی به کوچکتر از خود. و دیگر ردیف قرار
دادن (یعنی وقتی سوار می‌شد، حاضر نمی‌شد کسی
همراهش پیاده حرکت کند) با دست خود لباسش را
وصله کردن، کار خانه را انجام دادن، جاروب کردن و
شیر دوشیدن».

تذلل با پروردگار نیز بسیار مؤثر است که صحیفه کامله سجّادیه دستور العمل برای این جهت می‌باشد.

یقین، کینه و عداوت را می‌برد

از نجاسات قلبی، حقد و حسد و عداوت بود. مطهرش خیلی عزیز الوجود و راستی کمیاب است. علی علیه السلام می‌فرماید: «هیچ چیز کمتر از آن نیست و آن یقین است»؛ یقین به این که همه کارها به دست خداست، پس دیگر سوز و گداز و ناراحتی از پیشرفت رقیب برای چه؟ و تا شخص به حدّی نرسد که باورش شود همه چیزها کوچک و بزرگ مقدر است،^{۴۷۷} نافع و ضار، اوست و اگر خدا اراده خیری به او کند، کسی جلوگیری نمی‌کند و اگر بخواهد ضرری به او برساند، باز دارنده‌ای ندارد،^{۴۷۸} کجا کینه و دشمنی‌اش به افراد برطرف می‌شود؟

چون رقیبش جلو افتاده، حسد می‌ورزد، آتش می‌گیرد، می‌سوزد و

^{۴۷۷} (۱) - و یقیناً صادقاً حتى اعلم انه لن یصیبی الا ما کتبت لی (مفاتیح الجنان/ دعای ابی حمزه ثمالی) ..

^{۴۷۸} (۲) - «i» وَإِنْ مَسَسَكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ» E یونس: ۱۰۷ ..

(۱) - و یقیناً صادقاً حتی اعلم انه لن یصیبنی الا ما کتبت لی (مفاتیح الجنان / دعای ابی حمزه ثمالی) ..

(۲) - «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ» یونس: ۱۰۷ ..

سرای دیگر، ص: ۳۳۴

می‌گدازد؛ زیرا اسباب را کارهای می‌داند، به خیالش با حسد ورزی چاره می‌شود.

ظلم و بغی از نجاسات قلبی

از نجاسات قلبی، «ظلم و بغی» است به اعتبار منشأش که اراده علو در زمین است و کمتر کسی هم هست که در او نباشد. مایل است لباس و فرش و مغازه یا مقام و شهرتش بیش از دیگران باشد. بیشتر ظلم و بغی‌ها از همین ناشی است و گرنه اگر برتری را نخواهد، چکار دیگری دارد؟

علی علیه السلام فرمود: «اگر سلطنت هفت اقلیم را به من بدهند که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای به ستم بگیرم، نخواهم پذیرفت».^{۴۷۹}

بهشت مأوای متواضعان

در آیه شریفه: «این سرای آخرت (بهشت جاودان) را برای کسانی قرار دادیم که برتری را در زمین نخواهند و نه فساد را و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است»،^{۴۸۰} در کتاب معالم الغیب حاجی نوری رحمه الله در دو سه صفحه شرح این آیه را ذکر می‌فرماید. نکته‌ای که همه را به فکر وامی‌دارد این است که تعبیر به «لا یریدون»؛ یعنی «نخواهند» می‌فرماید: اصلاً

(۱) - وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطٰتِ الْاَقَالِیْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا عَلٰی اَنْ اَعْصٰی اللّٰهُ فِی نَمَلَةٍ اَسْلَبَهَا جَلْبَ شَعِیْرَةٍ مَا فَعَلْتَهُ (نَهْجُ الْبَلَاغَةِ صَبْحٰی صَالِحٍ / خ ۲۲۴) ..

^{۴۷۹} (۱) - وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطٰتِ الْاَقَالِیْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا عَلٰی اَنْ اَعْصٰی اللّٰهُ فِی نَمَلَةٍ اَسْلَبَهَا جَلْبَ شَعِیْرَةٍ مَا فَعَلْتَهُ (نَهْجُ الْبَلَاغَةِ صَبْحٰی صَالِحٍ / خ ۲۲۴) ..

^{۴۸۰} (۲) - «اِنَّ تِلْكَ الدَّائِرَةَ الَّتِي تَجْعَلُهَا لِلَّذِيْنَ لَا يُرِيْدُوْنَ غُلُوًّا فِی الْاَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَقِيْبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ» E\ قصص: ۸۳ ..

(۲) - «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعِيبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» قصص: ۸۳ ..

سرای دیگر، ص: ۳۳۵

اراده برتری جویی هم نباید داشته باشد؛ چون عمل ناشی از اراده است، اصلاً خیال علو هم نداشته باشد.

مطهر این نجاست، علم به فنای دنیاست و نسبت به یقین که قبلاً ذکر شد آسانتر است؛ البته به ممارست و تمرین، این علم پیدا می‌شود. از آنچه گذشته عبرت بگیرد. جمشید و فرعون و پهلوی کجا رفتند؟ داراییها چه شد؟ آنها که برتری می‌خواستند (مثل هیتلر) کارشان به کجا رسید؟ آخر همه مقام طلبها چیست؟ پایان ثروت اندوزی چه هست؟ و

روزه خاموش کننده شهوات

از جمله نجاسات قلبی، «دوستی شهوات» بود با اقسامش که در سوره شریفه آل عمران ذکر شده است^{۴۸۱} که

^{۴۸۱} (۱) - «رِيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْبُ ذَا لِكَ مَتَعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَادِ» E آل عمران: ۱۴ ..

انسان را به هلاکت ابدی می کشاند.^{۴۸۲} چاره‌اش روزه است که در فرو نشانیدن شهوت کاملاً مؤثر است؛ البته به شرطی که دو وعده خوراک که می خورد، دو برابر نخورد بلکه بعضی فرموده‌اند: «روزه وقتی نافع است که خوراک شخص نصف شود».

لذا طرفهای عصر ملاحظه می کنید که آدم روزه‌دار معمولاً شهوت ندارد؛ حتی شهوت نطق و گاهی شهوت خوراک هم ندارد. معلوم می شود

(۱) - «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ ابْنِينَ وَ اقْنَطِيرٍ اَوْ لَمُقَنْطَرَةٍ مِنَ الذَّهَبِ وَ اْلْفِضَّةِ وَ اْلخَيْلِ اَوْ لِمُسْوَمَةٍ وَ اْلانْعَمِ وَ اْلحَرْتِ ذَا لِكَ مَتَعُ اْلحَيَوَةِ الدُّنْيَا وَ اَللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ اْلَمَآبِ» آل عمران: ۱۴ ..

(۲) - «... وَ اتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» مریم: ۵۹ ..

سرای دیگر، ص: ۳۳۶

^{۴۸۲} (۲) - «... وَ اتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» E\مریم: ۵۹ ..

که فریاد شکم بی خود است و نباید شخص خودش را این طور اسیرش کند.

«گرسنگی» را موت ایض نامیده‌اند؛ چون سفید کننده دل است.

مخصوصاً جوانان مجرد برای جلوگیری از شهوت، با روزه عفت بورزند.^{۴۸۳}

نماز مصداقی از مصادیق ذکر

از نجاسات قلبی، «غفلت» بود و چاره‌اش «یاد خدا» است. یاد خدا نزد حلال و حرام، در بازار و خانه و خیابان، دلش بیدار باشد، زبانش هم مشغول باشد چه بهتر؛ ولی عمده، التفات است. ذکر؛ یعنی یاد- اگر حواس این طرف و آن طرف باشد که ذکر نیست.

یکی از مصادیق قطعی ذکر، «نماز» است: «... فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ...»^{۴۸۴} اگر نماز شخص، نماز شد، معراجش

^{۴۸۳} (۱) «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا...» E\ نور: ۳۳ ..

^{۴۸۴} (۲) - جمعه: ۹ ..

می شود: «الصلاة معراج المؤمن»؛ ولی آیا با نجاسات باطنی می توان به معراج رفت؟ نمازی که اسباب تقرب هر پرهیزگاری است؛ «قربان کل تقی» می باشد؛ لذا باید از اساس، کار را درست کرد و نجاسات را زدود تا با یاد خدا و نماز، به جایی رسید.

یکی از علمای اخلاق درباره نجاسات باطنی و چاره آن، اشعار جالبی سروده است:

(۱) - «وَلَيْسَتَعْفِیَ الدِّینَ لَا یَجِدُونَ نِکَاحًا ...» نور: ۳۳ ..

(۲) - جمعه: ۹ ..

سرای دیگر، ص: ۳۳۸

درون خانه دل نایدت

نور

طهارت کردن از آن

موانع تا نگردانی ز

خود دور

موانع چون در این

هم چهار است
دوم، از معصیت و از
شر و سواس
که با وی هست آدم
چون بهیمه
که این جا منتهی
می گرددت سیر
شود بی شک سزاوار
مناجات
نمازت گردد آنگه
قره العین^{۴۸۵}

عالم چهار است
نخستین، پاکی از
احداث و انجاس
سیم پاکی ز اخلاق
ذمیمه
چهارم پاکی سراسر است
از غیر
هر آن کو کرد حاصل
این طهارات
چو ذات پاک گردد
از همه شین

جلسه چهل و پنجم:^{۴۸۶} بهره مندی پاکان از قرآن

^{۴۸۵} (۱) - شب شنبه ۲۷ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۴۸۶} (۱) - شب شنبه ۲۷ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * أَفَبِهَذَا
لُحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ * وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ
تُكَذِّبُونَ». ٤٨٧

شکی نیست که قرآن مجید کلام رب العالمین، خدای پاک است که پاکی هر موجودی از پاکی اوست و «مطهر» یکی از اسمای الهی است. خدا پاک و کلامش نیز پاک و بر قلب پاک حضرت ختمی مرتبت نیز نازل شده و واسطه‌اش نیز جبرئیل روح الامین، ملک پاک الهی است؛ بنابراین، هر کس بخواهد از حقیقت و معنای قرآن بهره‌مند گردد موقوف به پاکی و مناسبت داشتن اوست و گرنه کسانی که ملوث و آلوده به کثافات هستند، حبّ دنیا دارند، بهره‌ای از معانی قرآن نخواهند داشت «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» هر کس چشم دلش روشن تر است، از قرآن بیشتر استفاده می‌کند: «مس نمی‌کند حقایق قرآن را مگر آن کسانی که پاک شده‌اند» از

(۱) - شب شنبه ۲۷ / ۱۱ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۷۹ - ۸۲.

سرای دیگر، ص: ۳۳۹

حبّ دنیا که اساس کثافات است. آمال و آرزوها
حجابهایی است که بر دل می‌نشیند و جلوی فهم آن را
می‌گیرد. وهم و خیال جلو ادراک را می‌گیرد؛ لذا در
قرآن مجید بی‌اعتباری و فنای دنیا را به عبارتهای
گوناگون بیان فرموده است:

«دنیا بازیچه‌ای بیش نیست».^{۴۸۸} ای پیرمردها! عمرتان چه
بود؟

می‌گویی مثل یک خواب طلایی یا به تشبیه قرآن مجید:
«مانند بارانی که می‌بارد، زمین سبز می‌شود، گیاه رشد
می‌کند، آنگاه خزان، آن را زرد و خشک می‌کند، مثل

^{۴۸۸} (۱) - «اعلموا أنّما الحیاة الدُّنیا لعبٌ وهو...» E\ حدید: ۲۰.

این که اصلاً چیزی نبوده است».^{۴۸۹} چنین مطلب آشکاری برای کسی که غرق شهوات است، واضح نیست؛ چون جلو ادراک چشم باطنش گرفته شده است. آیا در فَنای دنیا شکی است! ولی می‌بینیم که بیشتر مردمان زیر بار نمی‌روند.

کوچکترین گناه پرده‌ای جلو چشم و مانع ادراک معارف می‌شود؛ چنان که هر قطره اشکی که از روی پشیمانی بریزد، پرده‌ای را عقب می‌زند. اخلاص در عبادت، نورانیت را زیاد می‌کند. چه خوب گفته:

چشم آلوده نظر از رخ بر رخ او نظر از آینه
جانان دور است پاک انداز

(۱) - «اعْلَمُوا أَنَّمَا اَلْحَيَاةُ اَلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ...» **حدید:**
۲۰.

^{۴۸۹} (۲) - «واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کما ینزلنه من السماء فاختلط بوی نبات الأرض فأصبح هشیما تذروه الريح وكان الله علی کل شیءٍ مُّتَدبراً» E\ كهف: ۴۵.

(۲) - «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا لِّحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا آتَيْنَاهُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَخَتْ بِهٖ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا» **کهف: ۴۵.**

سرای دیگر، ص: ۳۴۰

یا سنائی که سروده:

عروس حضرت قرآن	که دارالملک ایمان را
نقاب آنگه براندازد	مجرد بیند از غوغا
عجب نبود گر از قرآن	که از خورشید جز
نصیبت نیست جز نقشی	گرمی نبیند چشم نابینا

انسان پیش خودش خیال می کند پاک است. حسابایی است که وقتی برقی جستن کند و تاریکیهای وهم و خیال بر طرف شود، می فهمد همه اش اشتباه بوده است. در قرآن مجید می فرماید:

«و آشکار می شود برایشان از طرف خداوند چیزی را که گمان نمی کردند». ^{۴۹۰} اشاره‌ای هم از آیه بعد شود:

«تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ».

«فرو فرستاده شده از طرف پروردگار عالَمیان است».

عظمت متکلم و عظمت کلام او

از صفات قرآن مجید این است که نازل شده از طرف ربّ العالمین است. عظمت کلام به اعتبار عظمت متکلم است. به عبارت دیگر، کلام مرتبه نازل و وجودی متکلم است. «الكلام صفة المتكلم». عظمتی که در گوینده است، به کلام نیز سرایت می نماید.

«تنزیل»، مصدر و به معنای «منزل» است. قرآن کلام ربّ العالمین است که به هر زمینه مناسبی برخورد کند، اثر مطلوب را می بخشد؛ البتّه

^{۴۹۰} (۱) -i «... وَتَدَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ» E\ زمر: ۴۷ ..

(۱) - «... وَبَدَأَ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ مَالِمٌ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ» زمر: ۴۷

..

سرای دیگر، ص: ۳۴۱

زمینه در دلهای سخت تر از سنگ و تاریکتر از ظلمات، از بین رفته است.

شنیده‌اید هر وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن می‌خواند، مشرکین گوششان را می‌گرفتند تا نشنوند.

غرض «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ».

«فرو فرستاده شده از جانب پروردگار عالمیان است».

این را هم عرض کنم که بزرگ، عظمت بزرگ را درک می‌کند و هر پست و خرد و کوچکی نتواند عظمت بزرگ را بفهمد. تا خود شخص بزرگ نشود، عظمت قرآن را درک نمی‌کند.

عادت مؤمنین، احترام به قرآن بوده. رعایت ادب نسبت به آن بوده.

قرآن را ببوسید، بر سر بگذارید. بهترین و محترمتین جاها جا دهید. مبادا پا را رو به قرآن دراز کنید یا چیزی بر روی آن قرار دهید.

مشرکین و سبک گرفتن قرآن!

خداوند بعد در مقام توبیخ مشرکین، می فرماید: «**أَفَبِهَذَا** ا
لْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ».

مقصود از «حدیث» در این آیه، قرآن مجید است و تعبیر از «حدیث» به این مناسبت شده که وقایع امور در آن ذکر شده است.

«مدهنون» هم از «مداهنه»؛ یعنی سهل انگاری و بی‌اعتنایی است، «مداهنه» ضدّ «جدیّت» است. کسی که مؤمن است قرآن نزد او عظیم است؛ چون فرستاده ربّ

العالمین است؛ اما منافقان و کافران قرآن را سرسری می‌گیرند و بی‌اعتنا می‌گذرند.

سرای دیگر، ص: ۳۴۲

«أَفْبِهَذَا...» آیا به این قرآنی که از طرف خداوند عالمیان فرستاده شده، بی‌اعتنایی می‌کنید؟

تکذیب، بهره‌کافران از قرآن!

«وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ».

«و قرار می‌دهید نصیب و روزی خود را از قرآن، این که آن را تکذیب کنید».

این وجه اوّل در آیه شریفه می‌باشد که مطابق ظاهر است. دنباله اعتراض و تویخ مشرکین در آیه قبل است که به جای این که به قرآن ایمان بیاورید و بهره‌ببرید و علم و عملتان را زیاد کند، بهره‌تان از آن، «تکذیب قرآن» است!

وجه دوّم، مطابق روایات کثیره‌ای است که از طریق اهل بیت رسیده که این آیه شریفه اشاره به مطلق رزق است که از طرف خداوند به بشر می‌رسد؛ چه روحانی و چه جسمانی، قرآن هم رزق روح و عقل است.

مطابق این وجه «شکر» در تقدیر است؛ یعنی «و تجعلون شکر رزقکم انکم تکذّبون» قرار می‌دهید شکر و سپاسگزاری روزیهای بی‌نهایت خداوند؛ چه جسمانی چه روحانی را تکذیب کردنتان قرآن را؛ مثلاً به جای شکر باران، قرآن را تکذیب می‌کنید؟!!

شرح قضیه انواء

در روایات اهل بیت است که این آیه، اشاره به زمان جاهلیت و

سرای دیگر، ص: ۳۴۳

قضیه «انواء» است که نیاز به شرح دارد. می‌فرماید: سه چیز از عمل جاهلیت است (یعنی زمان قبل از نور اسلام).
اوّل: طعن در حسب است.

حسب؛ یعنی حرفه و پیشه؛ مثلاً به پینه دوزیا حمّال طعنه می‌زنند که این شخص پدرش پینه دوز بود، حالا چه ادعاهایی که دارد و از این قبیل.

دوّم: فخر به نسبهاست؛ پدر من فلان الدوله بود و جدّم بهمان السلطنه. اینها هم از موهومات و عادات زمان جاهلیت بوده است؛ نظیر آن مشرک بدبختی که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و تا پنج پشت پدران خودش را شمرد. خیال می‌کرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله احترامی پیدا می‌کند! پیغمبر صلی الله علیه و آله هم فرمود: «تو ششمی آنها در دوزخ هستی». بیچاره کسی است که به مشرک؛ یعنی کسی که جایش در آتش است افتخار کند.

پس از مرگ همه اینها ملغاست. شاهزاده باشی یا حمال،
به زیر خاک می‌روی و پس از مدتی هر دو می‌پوسید
مثل هم.

سوّم: که شاهد و مورد نظر ماست، استسقای به «انواء»
است. رئیس‌المحدثین شیخ صدوق می‌فرماید: «آنچه از
تحقیق قول منجمین به دست آمده ۲۸ ستاره هستند که
هر سیزده شبی، یکی هنگام طلوع فجر غروب می‌کند و
در همان وقت ستاره رو به روی آن طلوع می‌نماید و در
تمام ایّام سال این موضوع ادامه دارد». ^{۴۹۱} در زمان
جاهلیّت آمدن باد و باران را به این ستاره‌ها نسبت
می‌دادند؛

(۱) - عن الباقر علیه السلام: ثلاثة من عمل الجاهلیّة: الفخر
بالأنساب و الطّعن بالأحساب و الإستسقاء بالأنواء (سفینه البحار: ۶۱۴ / ۲) ..
البحار: ۲ / ۶۱۴) ..

^{۴۹۱} (۱) - عن الباقر علیه السلام: ثلاثة من عمل الجاهلیّة: الفخر بالأحساب و الطّعن بالأنساب و الإستسقاء بالأنواء (سفینه البحار: ۶۱۴ / ۲) ..

مثلاً وقتی که باران می‌آمد، می‌گفتند: «امطرنا بالثریّا-
امطرنا بالسّمّاك».

«باران داده شدیم به واسطه ستاره ثریا یا سمّاك».

اینها کفر و زندقه است که باران را به واسطه افلاک و
ستاره‌ها دانسته و این امور را مستقل در تأثیر بدانند.

در تفسیر منهج الصادقین است که: «در یکی از غزوات،
لشکر اسلام به کمی آب مبتلا شدند. خدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله عرض کردند: آب قحط است، دعا
بفرمایید خداوند باران رحمتش را نازل بفرماید.

حضرت فرمود: می‌ترسم دعا کنم و شما آمدن باران را به
انواء (ستاره‌ها) نسبت دهید.

عرض کردند: یا رسول الله! حالا موقع آن ستاره نیست
(که باران را به آن نسبت می‌دادند).

رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشه‌ای ایستاد، دو رکعت نماز به جای آورد و دستها را به دعا بلند کرد و استسقا فرمود. فوراً ابری ظاهر شد و شروع به باریدن کرد. لشکریان ظرفها و مشکها را پر کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشه و کنار گردش می‌فرمود. در این اثنا ملاحظه نمود یکی از همین لشکریان می‌گوید به برکت فلان ستاره آب داده شدیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من می‌دانستم که در بین شما هستند کسانی که چنین می‌گویند».

نسبت دادن این امور، مثل باران را به افلاک، در روایات کثیری حکم به کفرش شده و فتوای بسیاری از علما نیز بر آن است و قدر مسلم آن است

سرای دیگر، ص: ۳۴۵

که اگر کسی ستاره‌ای را مستقل در تأثیر بداند کافر است؛ ولی اگر حرکات و طلوع و غروب و جای

مخصوص قرار گرفتشان را دلیل و شاهد بگیرد یا حساب کردن زمان کسوف و خسوف - که روی میزان صحیحی است - مانعی ندارد.

در بحار الأنوار مروی است که: «یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد پس از نماز عشا نشسته بودند. نوری آشکار گردید و ستاره‌ای نزول کرد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در جاهلیت (پیش از اسلام) اگر ستاره‌ای نزول می کرد چه می گفتید؟ گفتند: می گفتیم یا بزرگی متولد می شود یا می میرد. فرمود:

هر دو غلط است (یعنی ربطی میان سقوط ستاره و مرگ فلان شخص نیست)».

مرحوم سیّد در وسیله هم حرمت تنجیم را منوط به مستقل در تأثیر دانستن آن می داند؛ همان طوری که ما تذکر دادیم.

سرای دیگر، ص: ۳۴۶

جلسه چهل و ششم: ^{۴۹۲}شکر منعم واجب عقلی

«وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ».^{۴۹۳}

عقل و وجدان بر هر صاحب عقلی، حکم می کند که شکر منعم واجب است. اگر کسی به شما احسان کرد، باید از او سپاسگزاری کنید. این حکم عقل است و فطرت هم همین حکم را می کند؛ بنابر این، به حکم عقل باید منعم را شناخت تا از او سپاسگزاری کرد، خصوصاً با خطراتی که در ترک شکر منعم است؛ چون کسی که کفران می کند سزاوار است نعمت از او گرفته شود و به علاوه عقوبت گردد. پس عقل می گوید برای جلوگیری از ضرر، باید منعم را شناخت و از او سپاسگزاری کرد.

^{۴۹۲} (۱) - شب سه شنبه ۳۰/۱۱/۱۳۳۵ ه. ش. ..

^{۴۹۳} (۲) - واقعه: ۸۲.

قرآن مجید ہم می فرماید: «اگر سپاسگزاری کردید (نعمتہم را بر شما) زیاد می گردانم و اگر کفران نمودید، ہر آینہ عذاب من سخت است».^{۴۹۴}

(۱) - شب سه شنبہ ۳۰ / ۱۱ / ۱۳۳۵ هـ. ش ..

(۲) - واقعه: ۸۲.

(۳) - «... لَبِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَبِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» ابراهیم: ۷ ..

سرای دیگر، ص: ۳۴۷

در روایتی حضرت صادق علیہ السلام یکی از موجبات فشار قبر را «ضایع کردن نعمت» می داند؛^{۴۹۵} بنابر این، استفادہ می شود کہ اگر شخصی شاکر بود، از این جهت فشار قبر ندارد.

رزق چیست و شکر آن چگونه است؟

^{۴۹۴} (۳) - «... لَبِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَبِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» E\ ابراهیم: ۷ ..

^{۴۹۵} (۱) - قال رسول الله صلى الله عليه وآله ضغطة القبر للمؤمن كقارة لما كان منه من تضييع النعم (سفينة البحار: ۱ / ۷۱۰) ..

شیخ بهایی رحمه الله در کلمه «رزق» می فرماید: «آنچه سبب بهره‌برداری شخص زنده است رزق است؛ چه خوراک باشد یا لباس یا مسکن یا عوارض. رزق منحصر به خوراک نیست بلکه یک مرتبه از رزق است.

قوای بدن از چشم و گوش و دست و پا بلکه هر رگ و استخوانی، اینها رزق خداست. مسکن که از سنگ و خاک و آهن و درخت و غیره تشکیل شده، همه رزق خداست که ما را از سرما و گرما نگه می‌دارد.»

حالا بینیم «شکر رزق» به چیست؟ بنابر خبری که مجلسی رحمه الله از کشف حقایق، جعفر بن محمد صادق علیه السلام نقل می‌فرماید: «بر هر نفسی که می‌کشی، شکری واجب است بلکه هزار شکر یا بیشتر».^{۴۹۶} چون هر نفسی مربوط می‌شود به چند دستگاه از بدن، از دهان یا بینی هوا وارد ریه‌ها می‌شود، مجراهایی که در کار هستند و

^{۴۹۶} (۲) - فی کل نفس من انفاسک شکر لازم لك بل الف و اکثر (سفینة البحار: ۱ / ۷۱۰) ..

همچنین خاصیتش که به همه ذات بدن خون تصفیه شده می‌رساند.

(۱) - قال رسول الله صلى الله عليه وآله ضغطة القبر للمؤمن كفارة لما كان منه من تضييع النعم (سفينة البحار: ۷۱۰ / ۱) ..

(۲) - في كل نفس من انفاك شكر لازم لك بل الف و اكثر (سفينة البحار: ۷۱۰ / ۱) ..

سرای دیگر، ص: ۳۴۸

بهترین عبارات فارسی در این باره، گفته شیخ سعدی در اول گلستان است:

«هر نفسی که فرو می‌رود ممدّ حیات است و چون برمی‌گردد مفرّح ذات (اگر نفس پایین نرود که هلاک می‌شود، اگر هم برنگشت، مسموم و خفه می‌شود) پس در

هر نفسی دو نعمت موجود (که پایین رفته و برگشته است)
و بر هر نعمتی، شکر لازم است.

عذر به درگاه خدای	بنده همان به که ز
آورد	تقصیر خویش
کس نتواند که به جای	ورنه سزاوار
آورد	خداوندی اش

آن گاه حضرت چگونگی شکر را بیان می فرماید که:
«پایین ترین و کمترین مرتبه سپاسگزاری این است که
نعمت را تنها از خدا بداند نه از اسباب، بدون این که دل
به سببی از اسباب بسته شود».^{۴۹۷} این است عبادت قلبی؛
مثلاً مریض می شود، نزد طبیب می رود و دوا می کند.
خوب که می شود دلش متوجه طبیب و دوا می گردد؛ چه
داروی خوبی بود! چه طبیب حاذقی بود. اینها کفر نعمت
شافی بودن خداست؛ باید بگویی خداوند چقدر لطف

^{۴۹۷} (۱) - و ادنی الشکر رؤية التعمه من الله من غير علة يتعلق القلب بما دون الله (سفينة البحار: ۱ / ۷۱۰) ..

فرمود که مرا توسط فلان طبیب یا دارو شفا داد. چه بسا همین داروها اثر نمی کند و طبیبها هم اشتباه می نمایند.

حکایت حضرت موسی علیه السلام و درد دندان

در کتاب لوامع البینات است که: «موسی بن عمران به دندان درد مبتلا

(۱) - و ادنی الشکر رؤیة النعمة من الله من غیر علّة یتعلق القلب بها دون الله (سفینه البحار: ۱ / ۷۱۰) ..

سرای دیگر، ص: ۳۴۹

گردید. به پروردگار شکایت کرد. خداوند به او دستور فرمود: فلان گیاه را به کار بر. دندانش خوب شد. مرتبه دیگر دندانش درد گرفت، رفت همان گیاه را به کار برد، خوب نشد، عرض کرد: پروردگارا! چه شد؟ بار اول این گیاه اثر کرد ولی حالا اثر نکرد؟

ندا رسید: دفعه قبل به امید ما رفتی؛ اما این بار به امید گیاه و دوا رفتی و از ما غافل شدی.»

البته منافاتی با شکر واسطه ندارد. از طیب هم باید سپاسگزار بود؛ اما نه این که شخص مشرک شود و شفا را از او ببیند.

«و الرّضا بما اعطی» سپس فرمود: «خشنودی به آنچه داده شده است»؛ یعنی مرحله دوم شکر نعمت آن است که به آن نعمت دلخوش باشد. شاد باشد که عطای پروردگار اوست. حرص نزند که آنچه را دارا است، ندیده بگیرد و در نتیجه کفران کند. نگاه بالا دست نکند. اگر خدا خانه کوچکی به او عنایت فرمود، نگاه به کسی که باغچه و پارک دارد نکند بلکه نگاه به کسی کند که خانه‌اش اجاره‌ای است.

در شرح این جمله، بهترین تعبیر، حدیثی است که در ضمن حکایت ذکر شده است.

رفیق حضرت داوود علیه السلام در بهشت

در بحار الأنوار است که: «وقتی حضرت داوود پیغمبر در مناجاتش از خداوند خواست همنشین او را در بهشت به او معرفی نماید، به او گفته شد: فردا بیرون دروازه شهر، به نخستین کسی که برخورد کردی، همنشین

سرای دیگر، ص: ۳۵۰

تو در بهشت است. حضرت داوود علیه السلام به اتفاق پسرش حضرت سلیمان رفتند و بالأخره با جناب متی پدر یونس پیغمبر برخورد کردند در حالی که پشته هیزمی از کوه پایین آورده بود که بفروشد. در دروازه صدا زد: کیست هیزم بخواهد؟ یک نفر پیدا شد و آن را از او خرید.

حضرت داوود پیش رفت و سلام نمود و گفت: ممکن است ما را میهمانی کنی؟ گفت: آری. از همین پولی که خدا رسانده گندم خرید، آرد کرد و نان پخت. سه قرص

نان را برای هر کدام درست نمود. ابتدای هر لقمه **بسم**
الله و بعد **الحمد لله** می گفت و در آخر دستش را بلند
کرد و گفت:

پروردگارا! هیزمی که فروختم درختش را تو کاشتی. آن
را تو خشک کردی. نیرو به من دادی تا آن را بکنم.
مشری را تو فرستادی. این گندم را که خوردیم، بذرش
از تو است. وسایل آرد و نان شدنش هم از تو است. در
برابر این نعمتها من چه کرده‌ام؟ اشکهایش جاری شد».^{۴۹۸}
حضرت داوود علیه السلام نگاه معنا داری به سلیمان کرد؛
یعنی همین است علت این که با پیغمبران محشور است.
کسی که این طور با معرفت است که هر نعمتی را تنها از
خدا می داند و قانع است، به همین نانی که خدا عنایت
کرده، مگر کم نعمتی است. اگر خدای نکرده قحطی
بشود، آن وقت ارزشش معلوم می شود.

^{۴۹۸} (۱) - بحار الأنوار: ۱۴/۴۰۲/ح ۱۶ ..

دیگر آن که به آنچه خدا داده خشنود است و خود را در انجام سپاسگزاری، مقصّر می‌داند.

(۱) - بحار الأنوار: ۱۴ / ۴۰۲ / ح ۱۶ ..

سرای دیگر، ص: ۳۵۱

جلسه چهل و هفتم: ^{۴۹۹} لزوم توجه به نعمتهای عمومی
خداوند

گفتیم که مرحله نخست از شکر نعمت، آن است که شخص، نعمت را تنها از خدا ببیند؛ البته گفتنش آسان است؛ ولی این علم، راستی کمیاب است. بیشتر مردم **اَوَّلًا**: نعمت نمی‌بینند و **ثانیاً**: از غیر خدا می‌بینند: «... **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ**». ^{۵۰۰} «تنها کمی از بندگانم سپاسگزارند».

^{۴۹۹} (۱) - شب چهارشنبه ۱/۱۲/۱۳۳۵ ه. ش.

^{۵۰۰} (۲) - سبأ: ۱۳ ..

یکی از رشته‌های نعمتهای الهی، نعمتهای عمومی است که به کوچک و بزرگ، صالح و طالح داده شده و کمتر متوجه نعمت بودن آن می‌باشند، از قبیل نعمت آب و هوا؛ چون فراوان و مستمر است. آن را نعمت نمی‌بینند، در حالی که یک دسته اسکناس که به دستشان رسید آن را نعمت می‌دانند.

بلی، اگر در جایی گرفتار شد که از نبودن یا کمبود هوا می‌خواهد خفه شود، یا در مسافرت با بی‌آبی مواجه گردید، وقتی که به او هوا یا آب

(۱) - شب چهارشنبه ۱ / ۱۲ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - سبأ: ۱۳ ..

سرای دیگر، ص: ۳۵۲

رسید، خوب می‌فهمد که چه نعمت بزرگی بود. آن وقت با زین العابدین علیه السلام همصدا می‌شود که:

«منم آن گرسنه‌ای که سیرم کردی و تشنه‌ای که سیرا بزم کردی». ^{۵۰۱} دیگر آن که اگر نعمت را ببینند، از وسایط می‌بینند نه از پروردگار.

رفع تشنگی را از آب و رفع گرسنگی را از نان می‌بینند و رفع سرما را از لباس و خلاصه: «بیشتر مردمان را سپاسگزار نمی‌یابی». ^{۵۰۲} سبب را می‌بینند و از سبب ساز غافلند؛ لذا نوبت به سپاسگزاری از او نمی‌رسد. باید بداند سیر کننده خداست و گرنه با بیماری گرسنگی (داء الجوع) هر چه هم بخورد سیر نمی‌شود. یا با بیماری استسقا هر چه آب بخورد سیراب نمی‌شود. پس معلوم می‌شود با اراده دیگری سیر می‌گردید و سیراب می‌شد.

رکن دوّم شکر نعمت، خشنودی به آن است: «**وَالرِّضَا بَمَا أُعْطِيَ**» دلخوش باشد به آنچه خداوند به او عنایت فرموده است. و راستی در اثر شناختن نعمت، در او فرح و انبساط پیدا می‌شود. تذکر به این معنا که بنده خاکی

^{۵۰۱} (۱) - و الجائع الّذی اشبعته و العطشان الّذی ارويته (اقبال الأعمال: ۱ / ۱۶۵) ..

^{۵۰۲} (۲) - «... وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (اعراف: ۱۷) ..

چگونه مورد عنایت ربّ العالمین قرار گرفته که او را غرق احسانها و نعمتهای خود فرموده است؛ لذا از رشته‌های دعا، شمردن نعمت است و شمردن نعمت، سپاس نعمت به حساب می‌آید و در قرآن مجید حدیث

(۱) - و الجائع الذی اشبعته و العطشان الذی ارويته (اقبال الأعمال: ۱ / ۱۶۵) ..

(۲) - «... وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» اعراف: ۱۷ ..

سرای دیگر، ص: ۳۵۳

نعمت مورد امر خداست.^{۵۰۳}

اقسام شادمانی برای نعمتهای الهی

«فرح» به نعمت هم سه قسم است که خالی از دقت نیست:

^{۵۰۳} (۱) - «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» E\ضحی: ۱۱ ..

اوّل: گاهی انسان به خود نعمت «بما هی هی» از جهت خودش دلخوش می‌شود؛ مثلاً به اولاد پسر دلخوش می‌شود از جهت این که عصا کشش هست. اسمش گم نمی‌شود و از این قبیل. این دلخوشی نفس و هوای محض است و فرحناک به خود نعمت است، ارزشی ندارد و هیچ گونه استفاده معنوی از این نعمت نکرده بلکه کفران نعمت است؛ یعنی نعمت دهنده را نمی‌بیند. یا مثلاً خانه‌ای دارد، دلخوش است به این که اجاره نمی‌دهد، ربطی به شکر نعمت خدا ندارد. به نعمت سرگرم شدن و از منعم بازماندن است و اکثر خلق چنین‌اند؛ لذا در قرآن مجید بندگان سپاسگزار را کم شمرده. و همچنین می‌فرماید: «بیشتر آنان را سپاسگزار نمی‌یابی».

دوّم: خوشحال به نعمت است از این که خدای تعالی او را یاد فرموده و به او عنایت کرده است. این قسم بوی شکر می‌دهد؛ ولی ناقص است.

قسم سوّم: - که کمیاب است - آن است که تنها جهت موصل بودن نعمت موجب دلخوشی او می شود نه خود نعمت؛ مثلاً چون این مرکب او را به محبوبش می رساند، از این نظر به آن دلخوش است. در حقیقت محبوب را دوست می دارد و وصال او را و هیچ گونه نظر استقلالی به

(۱) - «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» **ضحی: ۱۱** ..

سرای دیگر، ص: ۳۵۴

مرکب ندارد؛ اما چون وسیله شده، به تبع موجب خرسندی او می شود؛ به طور صریح، چون خدا را دوست می دارد، نعمتهایش را نیز دوست می دارد، اوست هدف اصلی.

به همه نعمتها دلخوش است؛ چون وسیله ای هستند که او را به یاد محبوب می اندازند. مقرب اویند. به مال دلخوش است؛ چون می تواند به این وسیله تحصیل رضای خدا

کند. به اولاد علاقه دارد؛ چون نعمت خداست و با تربیت او اثر خیری از خودش باقی می‌گذارد که او هم یاد محبوبش کند و رو به درگاه خدا آورد.

خلاصه، شکر حقیقی و کامل آن است که در نعمت گیر نکند و نماند بلکه از نعمت به منعم برسد. و خوشحال به نعمت بودن؛ یعنی چون وسیله رسیدن و توجّه به محبوب اوست. و در یک جمله خلاصه می‌شود:

دلخوش به نعمت؛ یعنی به منعم.

سعدی شیرازی در این زمینه شعری جالبی دارد که یک مصرعش این است: «ز منعم به نعمت نپر داختم».

بنابر این، سپاسگزار حقیقی کسی است که نعمت را به واسطه مقرب شدن به خدا بخواند. آیا نشانه‌ای برای چنین شخصی هست؟

علامت چنین شاکری این است که از نعمتی که او را از خدا باز می‌دارد، فرار می‌کند. اگر مالی او را از نماز

جماعت باز می‌دارد، از مال می‌گذرد و یاد خدا را مقدم می‌دارد. مگر نه خداوند سفارش می‌فرماید:

سرای دیگر، ص: ۳۵۵

«شما را مالها و اولادهایتان از یاد خدا باز ندارد». ^{۵۰۴} پس اگر جاه و مقام، عنوان و ریاست سدّ راه شد، مؤمن کامل هرگز حاضر نیست آن را بپذیرد.

لزوم مصرف کردن نعمتهای خداوند در مورد خود

به اصل روایت برگردیم. حضرت صادق علیه السلام آنگاه می‌فرماید:

«و اَلَّا تَخَالَفَهُ وَ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ».

«از شکر نعمت آن است که خداوند را به آن نعمتی که به تو داده است، مخالفت و معصیت ننمایی».

بعضی از بزرگان در شرح حدیث فرموده‌اند: «صرف العبد جميع ما انعم الله في ما خلق لاجله».

^{۵۰۴} (۱) - «يَأْتِيهَا الدِّينَ ءَامِنُونَ لَا تُلْهِكُمُ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» E\ منافقون: ۹ ..

«هر چه خدا داده برای غرضی داده، آن را در همان غرض صرف نماید و گرنه کفران می‌شود».

مثلاً چشم، نعمت خداست، برای برطرف کردن حاجتهای بدن و تحصیل آخرت است؛ مثلاً با این چشم آفات بدن را ببیند. از آنها دوری کند و راه را از چاه تشخیص دهد و احتیاجاتش را برآورد. همچنین با این چشم، نگاه به قرآن کند و بخواند. نظر عبرت به موجودات و نشانه‌های خدا کند و معرفتی تحصیل نماید. نعمت خدا را ببیند و سپاسگزاری نماید.

اما اگر با این چشم، نگاه به نامحرم کرد! نگاه به در خانه مردم نمود!

(۱) - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ»
منافقون: ۹ ..

سرای دیگر، ص: ۳۵۶

تجسس کرد! اینها صرف کردن نعمت است در غیر آنچه
برایش آفریده شده است.

یا گوش را خداوند برای شنیدن آنچه مورد نیاز مادی
اوست آفریده و همچنین برای استماع قرآن و مواعظ و
خلاصه، معارف آفریده است.

اگر صرف گوش دادن به موسیقی و آوازه خوانی یا
شنیدن دروغ و غیبت و تهمت و هتک مؤمن نمود، کفران
نعمت گوش کرده است.

یکی از علمای اخلاق بیان جالبی دارد، می‌فرماید: «ما
ادراکمان کوچکتر است از این که بفهمیم نعمت را در
چه موردی صرف کنیم تا سپاسگزاری از آن باشد و در
چه مورد صرف نکنیم، زیرا کفران آن است؛ لذا خداوند
نعمت بزرگتری که رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله
است به ما عنایت فرمود تا ما را فقه بیاموزد، علم حلال و
حرام، مستحب و مکروه و بیان معارف، نعمتهای الهی
است.

مثلاً نماز، تعیین مصرف زبان و سر و پا و دست است؛ چنان که هر حرامی که شخص مرتکب می‌شود، کفران نعمت است. اگر سیلی به صورت مظلومی نواخت، کفران نعمت دست کرده بلکه می‌شود گفت: هر مکروهی کفران نعمت است؛ البته در مرتبه پایین‌تر از حرام.

مثلاً از جمله مکروهات، آب دهان رو به قبله انداختن، یا زیرجامه رو به قبله پوشیدن است، خدا کعبه را شرف داد که کارهای عبادی را به این سمت به جای آورد. اگر کسی کارهای ناروا در عرف را رو به قبله به جای آورد، کفران نعمت قبله را نموده است. نظیر آن، آب دهان در مسجد انداختن است.

سرای دیگر، ص: ۳۵۷

بنابر این، باید سعی کنیم، مواظب باشیم هر مستحبی را تا بتوانیم انجام دهیم و هر مکروهی را ترک نماییم که خود مرتبه‌ای از شکر نعمت است.

سخنان حضرت سجّاد علیه السلام به خلیفه اموی

در بحار الأنوار نقل نموده که خلیفه اموی، حضرت سجّاد علیه السلام را احضار نمود. وضع ظاهری امام که مثل مشک، خشکیده و فوق العاده ضعیف شده بود، او را به شگفت آورد و گفت: «ای پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله شما خاندان رسالت اید، چرا این طور خود را در زحمت می اندازید؟»^{۱۰۰} حضرت فرمود: «به جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله هم ایراد کردند، فرمود: آیا بنده سپاسگزار نباشم؟ (آن گاه فرمود:) اگر از اوّل تا آخر دنیا عمر کنم و هر روز روزه بگیرم، به قسمی که پوست شکمم به پشت بچسبد و آن قدر گریه کنم که پلک و حدقه چشم من روی گونه هایم بیفتد و ... شکر یک دهم نعمت از یک نعمت از نعمتهای بی پایان پروردگارم را

^{۱۰۰} (۱) - بحار الأنوار: ۴۶/۵۶/ح ۱۰ ..

نموده‌ام».^{۵۰۶} در مناجاتش می‌گوید: «ای کسی که
بردباری من نزد بلایش اندک و

(۱) - بحار الأنوار: ۴۶ / ۵۶ / ح ۱۰ ..

(۲) - یا الهی! لو بکیت الیک حتی تسقط اشفار عینی،
وانتجت حتی ینقطع صوتی و قمت لک حتی تنتشر
قدمای، و رکعت لک حتی ینخلع صلی، و سجدت لک
حتى تنفقا حدقتای، و اکت تراب الأرض طول عمری، و
شربت ماء الرماد آخر دهري، و ذکرک فی خلال ذلك
حتى یکل لسانی، ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء
استحياء منك ما استوجبت بذلك، محو سيئة واحدة من
سيئاتی ... (صحیفه سجادیّه / دعای ۱۶ / فراز ۳۰) ..

سرای دیگر، ص: ۳۵۸

^{۵۰۶} (۲) - یا الهی! لو بکیت الیک حتی تسقط اشفار عینی، وانتجت حتى ینقطع صوتی و قمت لک حتى تنتشر قدمای، و رکعت لک حتى ینخلع صلی، و سجدت لک حتى تنفقا حدقتای، و اکت تراب الأرض طول عمری، و شربت ماء الرماد آخر دهري، و ذکرک فی خلال ذلك حتى یکل لسانی، ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحياء منك ما استوجبت بذلك، محو سيئة واحدة من سيئاتی ... (صحیفه سجادیّه / دعای ۱۶ / فراز ۳۰) ..

سپاسگزاری ام نزد نعمتهایش کم است».^{۵۰۷} «یا سپاس کدام یک از نعمتهایت را می توانم بکنم، از نعمت نیکیهایی که از من فاش نمودی، یا زشتیهایی که پوشانیدی و رسوا نفرمودی، یا از بلاهایی که عافیت دادی و نجات فرمودی».^{۵۰۸} «خداوند! مرا به خاطر کم سپاسی، از نعمت (خودت) محروم نفرما»^{۵۰۹} و توفیق شکر را نیز خودت عنایت فرما.

(۱) - یا من قلّ عند بلائه صبری و عند نعمائه شکری
(بحار الأنوار: ۹۴ / ۲۷۷) ..

(۲) - فما ندري ما نشكر اجمیل ما تنشر ام قبیح ما تسترام
عظیم ما ابلیت و اولیت ام کثیر ما منه نجیت و عافیت
(اقبال الأعمال: ۱ / ۱۶۱) ..

(۳) - فلا تحرمنی ... لقلّة شکری (صحیفه سجّادیه / دعای
۵۱ / فراز ۱۳) ..

^{۵۰۷} (۱) - یا من قلّ عند بلائه صبری و عند نعمائه شکری (بحار الأنوار: ۹۴ / ۲۷۷) ..

^{۵۰۸} (۲) - فما ندري ما نشكر اجمیل ما تنشر ام قبیح ما تسترام عظیم ما ابلیت و اولیت ام کثیر ما منه نجیت و عافیت (اقبال الأعمال: ۱ / ۱۶۱) ..

^{۵۰۹} (۳) - فلا تحرمنی ... لقلّة شکری (صحیفه سجّادیه / دعای ۵۱ / فراز ۱۳) ..

جلسه چهل و هشتم: ^{۵۱۰} لطف خداوند هنگام جان دادن
مسلمان

«وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ* فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْ
لِحْلُومَ* وَأَنْتُمْ حِيذٌ تَنْظُرُونَ». ^{۵۱۱}

این کفر است که کسی بگوید: من کار می‌کنم و از زور
بازویم کسب رزق می‌کنم؛ یعنی رازق را زور بازو و یا
نیرو، یا قلم، یا زبان خودش ببیند.

آیا در شکم مادر هم برای تحصیل روزی دست و پا
می‌کردی؟ وقتی به دنیا آمدی خودت شیر مادر را آماده
کردی؟ حالا خودت را فاعل ما یشاء می‌دانی و منعم را
نمی‌شناسی. حالا اگر راست می‌گویی در کارهایت

^{۵۱۰} (۱) - شب شنبه ۴/۱۲/۱۳۳۵ ه. ش ..

^{۵۱۱} (۲) - واقعه: ۸۲-۸۴.

مستقل هستی و منعم و سرپرستی نداری، «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْا
لْحُلُقُومَ» پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه رسیده،
کاری از تو نمی آید؟ پدر و مادر یا بستگان با آن علاقه ای
که به آنها داری، در حال نزع هستند و اگر می توانی و
قوه داری جانشان را برگردان.

(۱) - شب شنبه ۴ / ۱۲ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۸۲ - ۸۴.

سرای دیگر، ص: ۳۶۰

لطف حق در گرفتن جان

جان از پاها گرفته می شود به بالا، تا می رسد به حنجره.
بعضی از مفسرین نکته لطیفی در این باره متذکر شده اند:
«از لطف پروردگار عالم است که جان از پا گرفته شود.
عجز خودش را دریابد، تا هنوز نفس می رود و می آید،
توجهی عاجزانه به درگاه خدا داشته باشد.»

راستی وقتی است که شخص پی به عجز خود و دیگران می برد. کاری از هیچ کس بر نمی آید.^{۵۱۲} از روی کمال عجز «یا الله!» می گوید. گواهی به یکتایی خدایش می دهد.

شهید ثانی این حدیث را نقل فرموده: «کسی که آخرین سخنش **لا اله الا الله** باشد، بهشت بر او واجب است».^{۵۱۳} بدون شک کسی که با ایمان برود، آخرش اهل نجات است هر چند مدت‌ها در برزخ معذب باشد.

اگر زبان هم نمی جنبد، دلش کافی است و مستحب است دیگران که حاضرند او را تلقین کنند و به یاد خدا وادارند بلکه استفاد از روایتی از حضرت صادق علیه السلام این است که:

«باید به شهادت به رسالت؛ یعنی **اشهد ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله** اهتمام بیشتر بدهند؛ زیرا علاوه بر این که در شهادت به رسالت، گواهی به

^{۵۱۲} (۱) «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ* وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» E\قیامت: ۲۷-۲۸ ..

^{۵۱۳} (۲) - من كان آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة (شرح لمعه/ في احكام الاموات) ..

(۱) - «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» قیامت: ۲۷ - ۲۸

..

(۲) - من كان آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة (شرح لمعه / في احكام الاموات) ..

سرای دیگر، ص: ۳۶۱

وحدانیت خدا افتاده، به یاد محمد صلی الله علیه و آله می افتد و دوستی او نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله تازه می شود و می میرد». ^{۵۱۴} «وَأَنْتُمْ حِيذٌ تَنْظُرُونَ».

«و شما در این هنگام نگاه می کنید».

دلستان می سوزد. خیلی مایل هستید جانش را برگردانید ولی نمی توانید.

عجزتان به خوبی برایتان آشکار می گردد؛ چنان که قدرت قادر مطلق آشکار می گردد: «ای کسی که در

^{۵۱۴} (۱) - وسائل الشیعه: ۲ / ۶۶۳ ..

مردن، قدرت او آشکار می‌گردد». ^{۵۱۰} از طیب و دارو
کاری ساخته نیست؛ حتی دعا نیز کارگر نمی‌باشد.

خداوند؛ نزدیکترین کس به محتضر

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ». ^{۵۱۶}

«و ما به این محتضر از شما نزدیکتریم و لکن شما نمی‌بینید
(شما نزدیکی جسمانی دارید و ما روحانی)».

در تعبیرات قرآن مجید، هر فعلی که بلاواسطه از
پروردگار عالم سر می‌زند، تعبیر به متکلم وحده؛ یعنی
«انا» می‌فرماید و هر جا به وسایط است، تعبیر به متکلم مع
الغیر که «نحن» باشد می‌فرماید. در حال احتضار، ملائکه
حاضرند، اگر محتضر مؤمن است، ملائکه رحمت و اگر

(۱) - وسائل الشیعه: ۲ / ۶۶۳ ..

^{۵۱۰} (۲) - یا من فی الممات قدرته (مفاتیح الجنان/ دعای جوشن کبیر/ فراز ۴۳) ..

^{۵۱۶} (۳) - واقعه: ۸۵ ..

(۲) - یا من فی الممات قدرته (مفاتیح الجنان / دعای
جوشن کبیر / فراز ۴۳) ..

(۳) - واقعه: ۸۵ ..

سرای دیگر، ص: ۳۶۲

کافر است، ملائکه عذاب؛ چون ملائکه نیز حاضرند (در
فعل جان گرفتن) تعبیر به «نحن» می‌فرماید. عزرائیل و
اعوانش هم به او نزدیکترند از شما؛ ولی شما نمی‌بینید؛
چون چشم شما حیوانی و مادّی و ظاهر و جسم بین است،
یک قطعه پیه است، از دیدن مجردات ناتوان است.
بلی، موقع مرگ که چشم برزخی باز می‌شود، پرده عقب
می‌رود.

ملائکه و شیاطین را می‌بیند. انوار طیبه محمد و آل محمد
علیهم السلام را می‌بیند.

مؤمن با مشاهده جمال محبوبانش، با شوق جان می‌دهد.

خشنودی مؤمن از لقای رحمت خدا

یک نفر از حضرت صادق علیه السلام پرسید: «مشکلی دارم حل بفرمایید.

شما فرموده‌اید: هر کس از لقای رحمت حق خشنود باشد، خدا هم به لقای او خشنود است و کسی که لقای خدا را خوش ندارد، خداوند هم لقای او را خوش نخواهد داشت. ما می‌بینیم جان دادن نزد ما سخت است، از مرگ بدمان می‌آید، آیا ما از کسانی هستیم که لقای خدا را کراهت داریم؟»^{۱۷} مضمون پاسخ حضرت این است که فرمود: «هیچ کس از دوستان ما نیست مگر این که با دوستی لقای خدا از دار دنیا می‌رود؛ زیرا هنگام مرگ، جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و حسن و حسین علیهم السلام و علیّ بن الحسین و

(۱) - من احب لقاء الله احب لقاءه و من کره لقاء الله کره لقاءه
کره لقاءه (بحار الأنوار: ۶ / ۱۳۳ / ح ۳۲) ..

^{۱۷} (۱) - من احب لقاء الله احب لقاءه و من کره لقاء الله کره لقاءه (بحار الأنوار: ۶ / ۱۳۳ / ح ۳۲) ..

سرای دیگر، ص: ۳۶۳

محمد بن علی علیهم السلام را می بیند و مشتاق وصال انوار آنان می شود و در همان حال جانش را می گیرند.»

در روایت دیگر می فرماید: «بادی می وزد که دنیا و آنچه در آن است را فراموش می کند و متوجه بهشت و بهشتیان می گردد».^{۵۱۸} باز در روایت دیگر است که امام علیه السلام سوگند می خورد که: «نمی میرد شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله مگر این که از حوض کوثر به کام او می چشانند».

آن نفس آخر از حوض کوثر به او می چشانند؛ اما یک مورد اتفاق افتاد که به واسطه حکمتی، قبل از لحظه آخر به کامش چشانند و آن جوان حسین علیه السلام بود تا مرهمی بر جراحت دل پدر بگذارند. چون پیش از آن گفته بود: «ای پدر! تشنگی مرا از پا در آورد».

^{۵۱۸} (۱) - بحارالانوار: ۶ / ۱۵۳ / ح ۷ ..

(۱) - بحار الأنوار: ۶ / ۱۵۳ / ح ۷ ..

سرای دیگر، ص: ۳۶۴

جلسه چهل و نهم:^{۵۱۹} انسان و ادراک همه عوالم

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ».^{۵۲۰}

در شرح آیه شریفه: «وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ» دیشب عرایضی تقدیم شد، امشب هم برای تأیید آن عرایض، مقدمه‌ای ذکر شود.

خداوند، قوه ادراک جمیع عوالم را در انسان قرار داده است. عالم غیب و شهادت. ملک و ملکوت. دنیا و آخرت. این از خصوصیات انسان است؛ البته در هر عالمی که وارد می‌شود ادراکش نسبت به آن عالم بالفعل می‌شود و

^{۵۱۹} (۱) - شب يك شنبه ۵ / ۱۲ / ۱۳۳۵ ه. ش.

^{۵۲۰} (۲) - واقعه: ۸۵.

نسبت به عوالم بعد، بالقوّه است؛ مثلاً در رحم مادر همان یک وجب در یک وجب را ادراک می‌نماید و بالفعل از موجودات عالم خارج از رحم، بی‌اطلاع است؛ امّا استعداد و قوّه ادراک آن را دارد.

هسته خرما بالقوّه درخت نخل است؛ یعنی ممکن است عاقبتش چنین شود. بچه هم در شکم مادر بالقوّه شنیدنیها و دیدنیها و چشیدنیها و

(۱) - شب یک شنبه ۵ / ۱۲ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۸۵.

سرای دیگر، ص: ۳۶۵

غیره را درک می‌نماید؛ ولی نه بالفعل بلکه این قوّه و استعداد در او موجود است. به همین نسبت موجوداتی که در غیب این عالم هستند، قوّه ادراک آنها نیز در بشر هست؛ امّا بالفعل از ادراک آن عاجز است، از قبیل ملائکه

و بهشت و جهنم. وقتی ادراکش فعلیت پیدا می کند که از این قفس خارج گردد و از رحم عالم طبع بیرون آید. چه نسبت به نعمتها و چه نعمت‌هایش، هر دو لطیف بوده و از ادراک فعلی بشر بیرون است. اکنون اگر آن موجودات را دریابد قالب تهی می کند. از مواردی که خداوند میان شخص و قلبش حایل است همین مورد است.^{۵۲۱} برخی از افراد کوتاه نظر در اثر این که ادراک بالفعل نسبت به آن عوالم ندارند، منکر آن موجودات بلکه اصل آن عالم می گردند. نمی گوید من نمی فهمم و ادراک نمی نمایم بلکه می گوید نیست!!

معنای حرفش این است که هر چه من به چشم دیدم و به گوش شنیدم آن هست و گرنه نیست. در حالی که چه موجوداتی در همین عالم هست ولی حس، آن را درک نمی کند.

^{۵۲۱} (۱) - «... أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ...» E\ انفال: ۲۴ ..

به گفته یکی از بزرگان: «به او بگوید عقل داری یا نه؟
اگر بگوید ندارم که با او کاری نداریم و اگر بگوید دارم
باید آن را بینیم یا بشنویم یا ببوییم یا لمس کنیم و گرنه
نیست.»

انکار غیب در اثر کوچکی فکر

طنطاوی صاحب تفسیر مشهور، مثال جالبی درباره
کوچکی ادراک

(۱) - «... أَنْ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ...» انفال: ۲۴ ..

سرای دیگر، ص: ۳۶۶

ما نسبت به عوالم دیگر می‌زند. او می‌نویسد:

«مثل ما در این عالم، مثل مورچه‌ای است که از کنار
چوب تلگراف در بیابان رد می‌شود.

آیا مورچه می‌فهمد این چوب برای چه نصب شده است؟
چه خواص مهمی بر آن مترتب است؟ شهرها را به هم

متصل می کند. اطلاعات ما بنی آدم هم نسبت به عالم دیگر همین است. غیر از راه وحی چاره‌ای نیست؛ البته اصل آن به دلیل عقل ثابت است؛ ولی خصوصیات آن باید به وسیله پیغمبران و سفرای الهی به ما برسد».

آنان که منکر ملائکه و شیطان و جن و عالم دیگر هستند از کوچکی حد آنهاست؛ زیرا بدیهی است «عدم الوجدان لا يدل علی عدم الوجود؛ نیافتن، نشانه نبودن نیست»؛ مثلاً چون من در بانک پول ندارم؛ پس پول نیست بلکه:

«انّما يعرف عقل الرجل بكثره احتمالاته».

«هر آینه شناخته می شود عقل مرد به این که احتمالات زیاد بدهد».

وقتی که دلیل عقلی بر نبودن و نشدنش نباشد، باید بگویند: «شاید» و منکر نشود. آن وقت اگر راهی برای باور کردن پیدا کرد، باور کند.

«وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ».

این چشم که بینایی اش کم و محدود است، تا مسافتی می تواند جسم را دریابد؛ اما چشم برزخی و ملکوتی، تا اعماق را هم می بیند و همه اعمال گذشته اش را می بیند. ملکات و اخلاقش را در می یابد.

از خصوصیات عالم ملکوت آن است که موجوداتش تکرار ندارد.

سرای دیگر، ص: ۳۶۷

نعمت روی نعمت. تجلی فوق تجلی و رحمت بر رحمت و نور بر نور است؛ چنان که پناه بر خدا! اگر در ظلمات باشد، ظلمت تازه ای بر ظلمتش افزوده می گردد.^{۵۲۲} از امام علیه السلام می پرسند: «چطور شد که اصحاب حسین علیه السلام با اشتیاق فراوان رو به تیرها و شمشیرها و نیزه ها آوردند و از یکدیگر برای شهادت سبقت می گرفتند؟».

^{۵۲۲} (۱) - «فَدُوفُوا فَلَنْ نُبَدِّكُمْ إِلَّا عَذَابًا» E\ نبأ: ۳۰ ..

حضرت فرمود: «شب عاشورا، ابی عبدالله الحسین علیه السلام به اعجاز، پرده را از چشم برزخی آنان کنار زد و مقاماتشان را نشان داد؛ لذا مشتاق تر شدند که زودتر، از این قفس خلاص شوند^{۵۲۳} همان طوری که به یکدیگر می گفتند: فاصله ما و آن درجات، جز اندکی بیش نیست.»

«فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ»^{۵۲۴}

در آیه بعد، مجدداً استدلال می فرماید: «پس اگر شما جزا داده شونده نیستید، پس روح محتضر را برگردانید اگر راست می گوید.»

«مدینین» از «دین» به معنای «جزا» است: «مَالِكِ يَوْمِ
الدِّينِ»؛ «صاحب روز جزا». می فرماید: اگر شما جزا داده
نمی شوید؛ یعنی قیامتی نیست، پس نگذارید بمیرد، او را

^{۵۲۳} (۲) - بحار الأنوار: ۴۴ / ۲۹۸ / ح ۳.

^{۵۲۴} (۳) - واقعه: ۸۶ - ۸۷ ..

برگردانید، اگر شما بنده نیستید، مولا ندارید، خودسر هستید و مسؤولیتی ندارید، کار دست خودتان است. خلاصه «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می‌گویید در این ادعاهایتان،

(۱) - «فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» نبأ: ۳۰..

(۲) - بحار الأنوار: ۴۴ / ۲۹۸ / ح ۳.

(۳) - واقعه: ۸۶ - ۸۷..

سرای دیگر، ص: ۳۶۸

پس روح محتضر را برگردانید به بدنش و نگذارید بمیرد. مکرر عرض کرده‌ام، موهوم بودن هر نفوذی از هر کس، ساعت مرگ آشکار می‌شود. آن وقت معلوم می‌گردد که «لا حول و لا قوة الا بالله»، همیشه از هیچ کس کاری ساخته نیست؛ اما ظهور تماش هنگام مرگ است.

از جمله نامهای پروردگار - که در دعای جوشن کبیر می خوانید - این است: «ای خدایی که در مردن، توانایی اوست»؛ یعنی ظهور قدرت خدا هنگام مرگ افراد است که از دوست و قوم و عشیره کاری ساخته نیست. همه نظاره می کنند و می فهمند کار کن خداست و بس. آیا شنیده یا دیده اید کسی محتضری را برگردانده باشد؟ پس بدانید همه مقهور و بنده اند، خالق اوست و بقیّه همگی مخلوق و عاجز و محتاج اویند. سلاطین عالم با آن قدرت و نفوذ موهوم، آیا توانستند یک ساعت بر عمرشان بیفزایند؟ از طبیب های مخصوصشان هم کاری ساخته نبود. در میان سلاطین و خلفای عباسی هیچ کدام در توسعه ملک و نفوذ حکومت، به اندازه هارون الرشید نبودند. با آن همه وسایل می دانید عمرش چقدر بود؟ ۴۷ سال. اینها نمونه است که اگر مردم بدانند مقهورند آن لحظه واپسین، مطلب خوب روشن می شود.

کیفیت وفات حضرت سلیمان علیه السلام

در نهج البلاغه، مولا امیرالمؤمنین علیه السلام بیانات شیرینی دارد. در این

سرای دیگر، ص: ۳۶۹

زمینه می فرماید:

«اگر کسی می توانست از مرگ فرار بکند، می بایست او سلیمان بن داوود باشد (چون از اولین و آخرین، کسی نفوذ و سلطنتش مانند او نبوده و نخواهد بود. بر جن و وحش و همه حیوانات حکومت داشت). پس از آن که آخرین قطره آبی که روزی اش بود و آخرین لقمه خوراکش را خورد، نفس آخرینش تمام شد، کمان فنا تیر مرگ را به سوی او انداخت.»^{۵۲۵} کو سلیمان؟ کو ملک سلیمانی؟ بساطش معطل و دستگاهش از هم پاشید. جایی که سلیمان چنین است، شما حساب خودتان را بکنید.

^{۵۲۵} (۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۸۲ ..

در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام شرح مطلب را از حضرت رضا علیه السلام ذکر نموده است. مضمون روایت شریف این است که حضرت فرمود:

«جناب سلیمان گفت: فردا می‌خواهم استراحت کنم. کسی حق ندارد بر من وارد شود. آن گاه خودش تنها به پشت بام قصر رفت و به عصایش تکیه زد و تماشای ملکش را می‌نمود. ناگاه دید کسی وارد قصر شد. پرسید.

کی تو را راه داد؟ گفت: صاحب خانه؛ یعنی صاحب واقعی خانه که ربّ العالمین است.

سلیمان فوراً فهمید ملک الموت است. پرسید: برای چه آمدی؟

گفت: «برای گرفتن جان شما آمده‌ام؛ حتی اجازه نشستن و خوابیدن هم به او نداد، همان لحظه جانش را گرفت در حالی که ایستاده به عصایش تکیه زده بود. به همین وضع تا یک سال ماند و خشک شد. کسی هم

(۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۸۲ ..

سرای دیگر، ص: ۳۷۰

جرات نمی کرد پشت بام قصر برود ببیند چه شده؛ چون تا اجازه بعدی، ورود افراد را ممنوع کرده بود.

دستگاه سلیمانی تا یک سال در گردش بود. جنیان به دستوراتی که به آنها داده بود سرگرم بودند. پس از یک سال، ریشمیز (موریانه) عصای سلیمان را جوید.^{۵۲۶} عصا که افتاد، سلیمان هم افتاد. آن گاه دانستند مرده و آمدند جنازه اش را برداشته در بیت المقدس دفن کردند.»

لذا امیرالمؤمنین علیه السلام سلیمان را مثال می زند که: «اگر قرار بود کسی از مرگ گریزی داشته باشد، یا بنا باشد برای جان گرفتن از کسی اجازه بگیرند، آن سلیمان است که وضعش چنین مایه عبرت گردید.»

^{۵۲۶} (۱) - «... ما دَلَّهمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ...» E\ سیا: ۱۴ ..

(۱) - «... مَا دَلَّهِمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةٌ أَلْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَاتَهُ
...» سبأ: ۱۴ ..

سرای دیگر، ص: ۳۷۱

جلسه پنجاهم: ^{۵۲۷} نزول الطاف الهی بر مؤمن، تازه به تازه
نوبه نو

«فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ * فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتٌ نَعِيمٌ *
وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلْمٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ
الْيَمِينِ * وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزُلٌ مِّنْ
حَمِيمٍ * وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ».^{۵۲۸}

^{۵۲۷} (۱) - شب شنبه ۱۱ / ۱۲ / ۱۳۳۵ هـ. ش ..

^{۵۲۸} (۲) - . واقعه: ۸۸ - ۹۴ .

آیه شریفه کسانی را که معتقد به اسباب و منکر مسبب
الأسبابند، مخاطب قرار داد و فرمود: «اگر راستگویانید،
محتضر را به دنیا برگردانید».

کسانی که اگر دارویی در بهبودی بیمار مؤثر شد، دوا را
می بینند نه خدا را، اگر مال زیاد شد، به سعی خودش
می بینند، اگر زلزله بیاید از حبس بخار در زمین می بینند؛
ولی از مبدأ تعالی و از عالم غیب بی خبر است. ای طیبها!
ای استاد دانشگاهها! ای تشریح کننده‌ها! اگر شما مقهور
خدا نیستید، محتضر را برگردانید.

(۱) - شب شنبه ۱۱ / ۱۲ / ۱۳۳۵ ه. ش ..

(۲) - واقعه: ۸۸ - ۹۴.

سرای دیگر، ص: ۳۷۲

پس، از این مطلب، به مناسبت حال احتضار، این سوره
مبارکه را به کیفیت جان دادن - که بر سه قسم است -

ختم می فرماید؛ همان گونه که مردمان هم به سه دسته تقسیم شدند که اول سوره بیان شد: یا از سابقین هستند، یا اصحاب یمین، یا اصحاب شمال.

اگر از مقرّبین است که همان سابقین باشد پس راحتی مطلق برای اوست. «فروح» و به قرائتی «روح»، گورش حجله عروسی اوست. حجله بندی اش را ملائکه مقرّبین کرده اند.

«فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» پس اگر آن محتضر از خواصّ درگاه الهی است: «فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ».

«پس راحتی و (ریحان) بوی خوش (هنگام مرگ) و بهشت نعیم خداوند (روز قیامت) برای اوست».

کدام داماد به این عزّت به سوی حجله برده می شود که مقرّبین را می برند؟

مطابق روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است می فرماید: «هفتاد هزار ملائکه او را دنبال

می‌کنند، به دست هر یک دسته‌های گل بهشتی است».^{۵۲۹}
در برزخ دم به دم الطاف الهی به او افاضه می‌گردد،
تازه به تازه نو به نو، تکراری که ملال آور باشد نیست.
معنای دیگر برای روح این که از حیات است «ما به
الحیاء» را روح

(۱) - اذا مات المؤمن شیعه سبعون الف ملک ... (لئالی
الأخبار: ۴ / ۲۴۲) ..

سرای دیگر، ص: ۳۷۳

گویند. حیات حقیقی، اوّل جان دادن مؤمن خالص
است.

مادامی که در این بدن است گرفتار است. هر روز مبتلا
به آفات است. روح و حیات حقیقی که تجرّد از این عالم
و در نتیجه راحتی از شرور دنیا و رسیدن به لقای رحمت
حق است، هنگام مرگ مؤمن خالص است.

^{۵۲۹} (۱) - اذا مات المؤمن شیعه سبعون الف ملک ... (لئالی الأخبار: ۴ / ۲۴۲) ..

خوشحالی مؤمن از مغفرت و کرامت خداوند به او

چند حدیث در تفسیر برهان از اهل بیت علیهم السلام رسیده، مضمون آنها این است که: «وقتی مؤمن در حال احتضار و پس از آن، انوار خاص و الطاف الهی را در می‌یابد، اجازه می‌خواهد برگردد به مردمان خبر دهد».

در سوره یس هم از قول مؤمن آل یس نقل می‌فرماید که گفت:

«ای کاش! قوم من می‌دانستند که خدا با من چه معامله کرد؛ مرا آمرزید و از گرامی شدگان قرار داد». ^{۵۳۰} این طرز جان دادن مقرّین - که همان سابقین اند می‌باشد. شیعیان خاص علی علیه السلام پاکان عالم که از رجس شرک و گناه پاک شده‌اند و در دل آنان جز ایمان و نور ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله چیزی نیست، از کثافت‌های باطنی پاک شده‌اند، از حبّ دنیا، کینه، حسد و غیره رسته‌اند و در جهت

^{۵۳۰} (۱) - «... قَالَ يَلَيْتُ قَوْمِي يَعْلَمُونَ* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرِمِينَ» E\ یس: ۲۶-۲۷ ..

^{۵۳۱} (۲) - شرح مطلب در کتاب «قلب قرآن» تفسیر سوره شریفه یس از بیانات حضرت مؤلف به چاپ رسیده است ..

(۱) - «... قَالَ يَلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي
وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» یس: ۲۶- ۲۷ ..

(۲) - شرح مطلب در کتاب «قلب قرآن» تفسیر سوره
شریفه یس از بیانات حضرت مؤلف به چاپ رسیده است ..

سرای دیگر، ص: ۳۷۴

علم و معرفت به مقام علم الیقین بلکه حقّ الیقین
رسیده‌اند و در مقام عمل به حدّ اخلاص رسیده‌اند، چنین
جان می‌دهند.^{۵۳۲}

سلامتی اصحاب یمین هنگام مرگ

اگر کسی مقرب بود، جان‌کندش روح و ریحان است؛
اما اگر جزء مقرّبین نشده ولی حسناتش بیش از گناهانش
می‌باشد، او از اصحاب یمین است. یمین؛ یعنی اسدالله
الغالب علیّ بن ابی طالب علیه السلام.

^{۵۳۲} (۱) - «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» E\ حجر: ۴۰ ..

بہتر آن است کہ شرح این آیات، در ضمن حدیثی از خود مولا امیرالمؤمنین علیہ السلام بیان شود؛ می فرماید: «وضع مردمان ہنگام جان دادن بر سه قسم است: یا از ہنگام مرگ او را بہ نعمت جاودان مژدہ می دہند، یا بہ عذاب ہمیشگی او را می ترسانند، یا در ہول و ہراس است».^{۵۳۳} یعنی نہ مقرب درگاہ است و نہ کافر و معاند است کہ وضعش از خوبی یا بدی روشن باشد؛ ہم دوست علی علیہ السلام است و ہم دوستدار مال و مقام است؛ ہم عبادت می کند، ہم دروغ می گوید؛ چنین شخصی ہنگام مرگ، جز ہول و ترس برای او نیست.

اکثر ما برای خودمان سرگرمیہایی درست کردہ ایم و حاضر نیستیم بہ فکر مرگ خود بیفتیم تا پیش از این کہ وقت بگذرد تدارکی نماییم. در حالی کہ پاکان روزگار از ہنگام مرگ در اضطراب بودند.

^{۵۳۳} (۲) - بحارالانوار: ۶ / ۱۵۳ / ح ۹ ..

البته همان طور که مقرّبین، درجات مختلف دارند،
اصحاب یمین نیز

(۱) - «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» حجر: ۴۰ ..

(۲) - بحار الأنوار: ۶ / ۱۵۳ / ح ۹ ..

سرای دیگر، ص: ۳۷۵

در مراتب متعدّد هستند. مرتبه اعلاّی مقرّبین، آل محمّد
علیهم السلام اند که تمام روح (به ضم راء و فتح آن)
برای ایشان است.

عید حسین علیه السلام عاشورای اوست

سید بن طاووس رحمه الله در کتاب اقبال می فرماید:
«روز عاشورای حسین علیه السلام در حقیقت روز فرح و
سرور است؛ زیرا روزی است که سرور ما ابی عبدالله
الحسین علیه السلام به محبوب و مقصود خود رسید. روز
ظهور درجه حسین علیه السلام است و اگر امر به اقامه عزا

نبود، جای جشن و سرور بود لیکن چون جهت مصیبت در عالم دنیا خیلی عظیم است (و همچنین از نظر شعائر مذهبی و برکاتی که بر اقامه عزا مترتب است) لذا باید به عزاداری اهمّیت داد».

جداً روز عاشورا روز راحت شدن حسین علیه السلام است؛ چنان که اصحابش هم همین طور. هر کس مقرب و از سابقین بود، مرگ یا شهادتش اوّل روح و ریحان اوست، خلاصی از شرور عالم مادّه و طبع است. لذا علی علیه السلام می‌فرماید:

«به خدا سوگند! پسر ابی طالب به مرگ خوشتر است از خوشی بچه شیرخوار به پستانهای مادرش».^{۵۳۴} مرگ در کام علی علیه السلام چنین است. هر کس هم که شیعه علی علیه السلام و وابسته به او شد، او هم در حدّ خودش چنین است.

^{۵۳۴} (۱) - و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطّفّل بشدی امه (نحج البلاغه صبحی صالح/ خ ۵) ..

(۱) - و الله لابن ابي طالب انس بالموت من الطفل بشدي
امّه (نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۵) ..

سرای دیگر، ص: ۳۷۶

قیامت و جنت نعیم برای مقرّبین

«... وَرِيحَانٌ» - ریحان به معنای رزق بهشتی و همچنین
گل خوشبوی بهشتی هم آمده است. روح و ریحان برای
هنگام احتضار و مرگ و برزخ است و جنت نعیم مال
قیامت؛ لذا در روایت دارد که:

«جنزه شیعه علی علیه السلام را که حرکت می دهند،
هفتاد هزار ملک که به دست هر کدام دسته گلی است،
روح او را تشییع کرده به آسمانها و ملاً اعلی صعودش
می دهند، به هر آسمانی که می رسد، ملائکه آن آسمانها
گویند چقدر خوشبو است این روح مطهر، از آسمانها رد
شده، روح مؤمن را به عرش خدا می رسانند».^{۵۳۵} طایفه

^{۵۳۵} (۱) - لعلی الأخبار: ۴ / ۲۴۲ - ۲۴۴ ..

دوم، اصحاب یمین اند که به درجه مقرّین نرسیده، ولی اهل ایمان و عمل و تقوایند، عبادات و واجبات را بجا می آورند اما به مقام قرب نرسیده‌اند، خیرشان غالب و نامه عملشان به دست راستشان داده می‌شود، کفّه حسناتشان سنگین تر است، هر چند شیعه خالص علی علیه السلام نشده‌اند اما دوستدار او و آل اویند.

«فَسَلِّمْ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ».

«پس سلامت است برای تو از اصحاب یمین». بعضی گفته‌اند: «لك»، خطاب به محتضری است که از اصحاب یمین است»، پس سلام بر تو باد ای مؤمنی که از اصحاب یمین هستی! تو در سلامتی از مکاره و ناراحتیهای این عالم و در تخلص و رهایی هستی از شداید آن.

(۱) - لئالی الأخبار: ۴ / ۲۴۲ - ۲۴۴ ..

سرای دیگر، ص: ۳۷۷

سلامتی اصحاب یمین و رؤیای علامه حلی

از علامه حلی - اعلی الله مقامه - منقول است که این رؤیا را مشاهده و نقل فرموده است. می فرماید:

«در حله (که مرکز فعالیت و وطن ایشان است) روزی برای خواندن فاتحه به قبرستان رفته بودم. به قبری گذر کردم، دیدم بر آن نوشته فلان سید که از اهالی حله نبود. دوست داشتم او را بشناسم. از خدای تعالی مسئلت کردم، به من بفهماند صاحب قبر کیست و وضعیت چگونه است.

شب در عالم رؤیا سید جلیل القدری را دیدم، فرمود: مرا می شناسی؟

گفتم: نه. فرمود: من همان سید صاحب قبرم که از خداوند خواستی مرا بشناسی. من از اهالی هند بودم. برای تحصیل علم دین رو به عراق حرکت کردم. وارد حله شدم (در آن زمان حله مرکز علمای شیعه و حوزه

علمیه بوده است) در مدرسه علمیه حله سرگرم تحصیل
شدم و کسی از حال من خبر نداشت. مریض شدم، در
نهایت فقر و گرفتاری. بیماری هم به سراغ من آمد. تمام
بدنم به سختی درد می کرد. گوشه حجره به حالت اغما
افتاده بودم که ناگاه دیدم یک نفر نورانی وارد شد. از
دیدارش آرامشی در خود احساس نمودم. نزدیک آمد و
احوالم را پرسید، گفتم: در نهایت سختی هستم. گفت: آیا
طیب می خواهی؟ گفتم: آری. بلافاصله یک نفر دیگر
وارد شد. به قدری زیبا و خوشبو بود که درد خودم را
فراموش کردم. این طیب، دست به پایم کشید، درد پایم
خوب شد. دستش را بالاتر کشید، هر جا دستش می رسید،
درد من آرام می گرفت تا به ترقوه گردنم کشید و از سرم
گذشت، ناگهان خودم را بیرون از بدن دیدم، در حالی
که از درد کاملاً

سرای دیگر، ص: ۳۷۸

راحت شده بودم.

طلبه‌ای وارد حجره‌ام شد، فریاد بر آورد: ای وای! این سید مرد! مردم جمع شدند، بدنم را بلند کردند، غسل دادند و کفن کردند. هنگامی که بدنم را وارد قبر می‌کردند شدتی بر من غالب شد مثل وقتی که از کوه مرا پرتاب می‌کنند».

ناگفته نماند، شخص نورانی نخستین را که محضر مزبور مشاهده کرد، صورت ملکوتی عقاید و اعمالش بود و دوّمی جناب عزرائیل ملک الموت.

منظره عزرائیل نسبت به اشخاص

باید دانست که صورت «عزرائیل» نسبت به اشخاص مختلف است؛ چنان که از حدیث معروف گفتگوی او با حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام واضح می‌شود، حضرت ابراهیم به عزرائیل فرمود:

«میل دارم هیئت تو را در هنگام قبض روح کفار بینم. گفت: طاقت ندارید. اصرار فرمود، عزرائیل خودش را به

آن شکل نشان داد و ابراهیم غش کرد. آنگاه او، خودش را به شکل هنگامی که قبض روح مؤمن می کند در آورد. ابراهیم فرمود: اگر کافر را هیچ عذابی نبود جز ملاقات تو هنگام مرگ، او را بس بود و اگر مؤمن هیچ خوشی نداشت جز دیدار تو، او را نیز بس بود».^{۵۳۶}

(۱) - بحار الأنوار: ۶ / ۱۴۳ / ح ۸ ..

سرای دیگر، ص: ۳۷۹

برگردیم به اصل سخن. اگر از شیعه خاصّ علی علیه السلام نبود ولی دوست علی علیه السلام است و حسناتش بر گناهانش چربید، از اصحاب یمین است که سلام بر اوست، سلامتی از عذاب برزخ برای اوست.

دری از دوزخ برای پذیرایی نخستین

^{۵۳۶} (۱) - بحار الأنوار: ۶ / ۱۴۳ / ح ۸ ..

«وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ*
وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ».^{۵۳۷}

وای از دسته سوّم! اگر این محتضر از تکذیب کنندگان
گمراه باشد؛ کسانی که می گویند: چه کسی از آن عالم
آمده تا خبر آورده باشد، این حرفها کهنه شده، این
محتضر از گمراهان راه حق و از اصحاب شمال باشد که
البته آن هم مراتب دارد، مرتبه شدید اصحاب شمال،
کفارند؛ مراتب دیگرش را در مسلمانان بی باک از گناه و
خوردگان حرام می توان یافت.

خلاصه، اگر از چنین افرادی بود، پس «فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ»
(در برزخ) «وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ» (در قیامت) است.

«نزل» به معنای پیشکش و به وجه علی الحساب است،
تدارک و پذیرایی نخستین و ابتدایی است؛ مثلاً میهمانی
که برای ناهار یا شام دعوت شده، وقتی وارد می شود، از

^{۵۳۷} (۱) - واقعه: ۹۲-۹۴ ..

چای و شربت که از او پذیرایی می‌شود آن را «نزل» گویند.

نزل مکذّب و گمراه - که از اصحاب شمال است - در گورش حمیم - که

(۱) - واقعه: ۹۲ - ۹۴ ..

سرای دیگر، ص: ۳۸۰

دري از درهای دوزخ برزخی است - می‌باشد؛ چنان که نزل مؤمن، نسیم بهشتی است) قبرش را پر از آتش می‌کند. «وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ»؛ «و جاودان ماندن در دوزخ برای قیامتش».

«تصلیة» و «صلی» به معنای همیشه ماندن است. چنین افرادی که تکذیب معاد می‌کنند و بی‌ایمان می‌میرند، برای همیشه جایشان در دوزخ است.

سرای دیگر، ص: ۳۸۱

جلسه پنجاه و یکم: ^{۵۳۸} سه وجه در آیه: «فسلام لک...»

«وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلِّمْ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ
الْيَمِينِ * وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزِّلُ مِنْ
حَمِيمٍ * وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ». ^{۵۳۹}

در این آیه شریفه «فَسَلِّمْ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» سه
وجه احتمال داده می‌شود:

وجه اول: آن که «لک» خطاب به محتضر باشد و «من»
بیانیه، پس معنای آیه چنین می‌شود: اگر محتضر از
اصحاب یمین باشد، پس سلام بر تو باد ای محتضری که
از اصحاب یمین هستی! سلام؛ یعنی سلامتی از عذاب
الهی یا سلامتی از شداید دنیا.

^{۵۳۸} (۱) - شب چهارشنبه ۱۵/۱۲/۱۳۳۵ ه. ش.

^{۵۳۹} (۲) - . واقعه: ۹۰-۹۴ ..

وجه دوّم: آن که در «سلام لک»، «لک» خطاب سنجیه و «من» نشویه باشد و معنای آیه: «فَسَلِّمْ لَّكَ (حَاصِلًا) مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» ای

(۱) - شب چهارشنبه ۱۵ / ۱۲ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۹۰ - ۹۴ ..

سرای دیگر، ص: ۳۸۲

مؤمنی که خود را جزء اصحاب یمین نمودی، موقع مرگ، همه اصحاب یمین که سنخ تو هستند به تو سلام می کنند، جمیع اصحاب یمین هم به تو علاقه دارند.

در روایت معتبر رسیده که: «وقتی روح مؤمن را از دنیا می برند، ارواح مؤمنین از او احوال دنیا را می پرسند؛ فلانی هست و در چه حال است؟ اگر بگوید در دنیاست، خوشوقت می شوند که به آنها ملحق گردد و اگر گوید قبل از من از دنیا رفته، متوجّه می شوند که ساقط شده

وگرنه به آنها می‌رسید؛ لذا متأثر می‌گردند». ^{۴۰} غرض آن که: یکی از اصحاب یمین که از دنیا می‌رود ایشان به او تهنیت می‌گویند. از روح تازه وارد احوالپرسی می‌نمایند، احوال دیگران را می‌پرسند.

دیگر آن که: اصحاب یمین در برخورد با یکدیگر غیر از سلم نیستند، هیچ‌گونه نزاع و جدالی در آنها راه ندارد؛ لذا جایشان هم «دارالسلام» است.

وجه سوّم: در این آیه مبارک آن است که: کاف «لک» خطاب به مخاطب آن است؛ یعنی خطاب به خاتم الأنبياء محمد صلی الله علیه و آله است؛ یعنی اگر محتضر از اصحاب یمین است، پس سلام بر تو باد ای محمد صلی الله علیه و آله که این سلام از طرف اصحاب یمین است؛ زیرا هر کسی خوب و از اصحاب یمین شد، به برکت محمد صلی الله علیه و آله است. هر کس به هر مقامی رسید، به برکت

^{۴۰} (۱) - بحار الأنوار: ۶ / ۲۶۹ / ح ۱۲۳ ..

(۱) - بحار الأنوار: ۶ / ۲۶۹ / ح ۱۲۳ ..

سرای دیگر، ص: ۳۸۳

پیروی از آیین محمد صلی الله علیه و آله است. مقرب و اصحاب یمین شدن، جز به تبعیت خاتم الأنبياء میسر نیست.

هر بوی که از مشک و از قامت آن سنبل رعنا
قز نفل شنوی شنوی

یا آن که چون اصحاب یمین مجاور محمد صلی الله علیه و آله هستند؛ لذا به او سلام می کنند و با این ترتیب، به کنایه و استعاره، از حشر اصحاب یمین با خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله خبر می دهد و این خود مژده ای است به ایشان که با محمد صلی الله علیه و آله محشورند. و در روایات، بالاترین نعمتهای بهشتی را که از خود

بهشت مهتر است، در سه چیز دانسته که یکی از آنها همسایگی با محمد و آل او علیهم السلام است.

نفوس پاک رشته‌هایی از اصل محمد صلی الله علیه و آله

بیان دیگری برای وجه سوّم؛ «**فسلام لك يا محمد من اصحاب اليمين؛ سلام بر تو ای محمد از طرف اصحاب یمین**»؛ چون نفوس پاک و نیکان، شعبه‌های نفس کلی نبوی هستند که مستفاد از روایات شریفه می‌باشد که شجره طیبه محمد صلی الله علیه و آله و شاخه‌های دوازده‌گانه‌اش از علی علیه السلام تا حجة بن الحسن العسكري علیه السلام و اصحاب یمین بر گهای درخت‌اند.^{۵۴۱} اتباع محمد صلی الله علیه و آله اطرافش می‌باشند، سلامتی اصحاب یمین از سلامت محمد صلی الله علیه و آله است؛ لذا سلامی که برای خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله است، پیروانش نیز

^{۵۴۱} (۱) - بحار الأنوار: ۲۴ / ۱۳۷ ..

سرای دیگر، ص: ۳۸۴

از آن بهره می‌برند. و نیز سلامتی اصحاب یمین از آفات آخرتی برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که اصل شجره طیبه است.

چشاندن حمیم دوزخ به کافر

«وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزِلُ مِنْ حَمِيمٍ * وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ.»

اگر این نفس شقی از منکرین قیامت و گمراهان از راه حق باشد، پس پیشکش عذاب او از حمیم دوزخ است، هنگام مرگ و برزخش در روایت معتبر رسیده که:

«مؤمن از دنیا نمی‌رود تا به او از حوض کوثر نچشانند و کافر هم نمی‌میرد تا به او از حمیم دوزخ نچشانند. وقتی روح کافر را می‌برند، هفتاد هزار ملک به دست هر کدام

حربه آتشین است، او را با شکنجه می‌برند و مرتباً واویلا می‌گویند.^{۵۴۲} برای تکمیل بحث، ختم کنم به حدیث شریفی از امیرالمؤمنین علیه السلام در کیفیت جان دادن افراد مختلف.

مرگ، مژده به بهشت یا دوزخ

در بحارالأنوار از حضرت جواد علیه السلام و آن حضرت از پدران گرامی‌اش نقل نموده که به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض شد: مرگ را برای ما توصیف فرما. حضرت فرمود:

(۱) - تفسیر برهان: ۴ / ۲۸۴ / ح ۲ ..

سرای دیگر، ص: ۳۸۵

«بر شخص بسیار آگاهی وارد شدید (یعنی من خوب می‌دانم مرگ چگونه است) جان دادن بر سه قسم است: یا مژده به راحتی همیشگی است، یا به عذاب همیشگی و

^{۵۴۲} (۱) - تفسیر برهان: ۴ / ۲۸۴ / ح ۲ ..

الَّذِي لَا يَدْرِي مَا حَالُهُ وَهُوَ الْمُؤْمِنُ الْمَسْرُوفُ عَلَى نَفْسِهِ لَا
يَدْرِي مَا يُؤْوِلُ إِلَيْهِ حَالُهُ يَأْتِيهِ الْخَبْرُ مِثْلًا... (بحار الأنوار:
٦ / ١٥٣ / ح ٩) ..

سرای دیگر، ص: ٣٨٦

جلسه پنجاه و دوم: ^{٥٤٤} اهل یقین ثمره عالم وجودند

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ * فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ». ^{٥٤٥}

دستگاه عالم وجود برای پیدا شدن ایمان است. و به تعبیر
دیگر، مؤمن ثمره عالم وجود است. و در کتاب شریف
«کافی»، بابی است که اگر در زمین تنها یک نفر با ایمان
باشد، کافی است و غرض حاصل شده، از بس مؤمن عزیز
است.

^{٥٤٤} (١) - شب شنبه ١٨ / ١٢ / ١٣٣٥ هـ. ش.

^{٥٤٥} (٢) - واقعه: ٩٥ - ٩٦ ..

در قرآن مجید می‌فرماید: «خداوندی که آفرید
آسمانهای هفتگانه را و از زمین مثل آنها را، تا بدانید که
خداوند بر هر چیز تواناست و دانایی‌اش همه چیز را فرا
گرفته است».^{۴۶} در این آیه شریفه، غرض از آفرینش
آسمانها و زمین را دانا شدن به

(۱) - شب شنبه ۱۸ / ۱۲ / ۱۳۳۵ ه. ش.

(۲) - واقعه: ۹۵ - ۹۶ ..

(۳) - «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ
يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ
اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» طلاق: ۱۲ ..

سرای دیگر، ص: ۳۸۷

علم و قدرت بی‌نهایت خداوند دانسته است. اهل علم؛
یعنی اهل یقین و ایمان؛ یعنی تصدیق‌کنندگان از روی
اطمینان.

^{۴۶} (۳) - «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» E\ طلاق: ۱۲ ..

کسی به مقام یقین کامل می‌رسد که هیچ تزلزل و ریبی در او نباشد؛ با هیچ تشکیکی متزلزل نشود؛ وحدانیت خدا باورش شده به قسمی که برایش قابل تردید نباشد؛ مطمئن شده که بهشتی و دوزخی هست، به این معنا یقین پیدا کرده؛^{۵۴۷} راستی باورش شده که هموزن ذره‌ای از نیک و بد، بررسی و جزا داده می‌شود.^{۵۴۸} این معانی مثل روز روشن، برایش واضح است، هر چند سواد خواندن و نوشتن هم نداشته باشد؛ چون معنای یقین، علم اصطلاحی نیست، منور شدن دل به نوری است که هیچ گونه تاریکی شک و تردید و شرک با او همراه نباشد. این علمی است که در روایات این قدر درباره آن تأکید شده که می‌فرماید: «دانش را بجوید هر چند در چین باشد».^{۵۴۹} در آن زمانها دورترین نقاط از بلاد مسلمین، چین بود که آن را مثال می‌زند. یا مثلاً می‌فرماید: «مردمان بر سه دسته‌اند: یا عالم هستند، یا در کار عالم

^{۵۴۷} (۱) «... وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» E\ بقره: ۴ ..

^{۵۴۸} (۲) «... فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» E\ زلزال: ۷-۸ ..

^{۵۴۹} (۳) - اطلبوا العلم و لو بالصّين (بخاراالنوار: ۱ / ۱۷۷ / ح ۵۵) ..

شدن و دنبال علم رفتن می‌باشند، یا هیچ وضایع اند.»^{۵۰}
این جا اهل علم؛ یعنی اهل ایمان، که می‌فرماید: یا عالم
است؛ یعنی به

(۱) «... وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» بقره: ۴ ..

(۲) - «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» زلزال: ۷-۸ ..

(۳) - اطلبوا العلم و لو بالصّين (بحار الأنوار: ۱ / ۱۷۷ / ح ۵۵)

..

(۴) - الناس ثلاثة فعالم ربّانيّ، و متعلم على سبيل نجاه
وهمج رعاع (نهج البلاغه صبحی صالح / کلام ۱۴۷) ..

سرای دیگر، ص: ۳۸۸

^{۵۰} (۴) - الناس ثلاثة فعالم ربّانيّ، و متعلم على سبيل نجاه وهمج رعاع (نهج البلاغه صبحی صالح / کلام ۱۴۷) ..

مقام یقین رسیده؛ یا متعلم است؛ یعنی در صراط یقین است یا هیچ؛ کسانی که سر در هوا و پشت بر خدایند، تمام هوششان در شهوات دنیا است.

غرض آن که اهل یقین خیلی کمند «کالكبريت الاحمر». اگر یک نفر اهل یقین در شهری باشد، به برکت او برکات نازل و بلاها دفع می شود؛ چون غرض از ایجاد عالم چنین اشخاصی هستند، نمونه ای از آنها را یادآوری نمایم:

حضرت دانیال علیه السلام در چاه با شیر درنده

در حالات جناب دانیال است که بخت النصر او را گرفت و برای کشتنش با شکنجه، چاه عمیقی را معین نمود و شیر درنده ای را در چاه انداخت و سپس دانیال را نیز در چاه افکند و دستور داد سر چاه را بستند و فرمان عمومی کرد که هیچ کس حق ندارد نزدیک چاه بشود.

خداوند به پیغمبری وحی فرستاد که برای دانیال در فلان مکان خوراک ببر. آن پیغمبر وقتی نزد چاه رسید، در

چاه را عقب زد، ملاحظه کرد که در قعر چاه شیر با کمال
خضوع و ادب مقابل دانیال نشسته است.

وقتی خوراکش را به او رسانید، دانیال گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَنْسِي مِنْ شُكْرِهِ».^{۵۵۱} «سپاس خدایی را

که کسی را که او را سپاسگزاری می نماید فراموش
نمی فرماید».^{۵۵۲}

(۱) - در برخی منابع «ذکره» آمده است ..

(۲) - قصص الأنبياء: ۴۵۲ - ۴۵۳ ..

سرای دیگر، ص: ۳۸۹

اگر دانیال یقین به خدا نداشت، دیدن همان شیر
زهره‌اش را می برد و جانش بیرون می رفت اما اهل یقین
است، ایمان دارد که شیر هم مخلوق عاجزی از

^{۵۵۱} (۱) - در برخی منابع «ذکره» آمده است ..

^{۵۵۲} (۲) - قصص الأنبياء: ۴۵۲ - ۴۵۳ ..

مخلوقهای خداوندی است که بدون مشیت الهی حرکتی نمی‌کند.

آسان شدن سختیهای دنیا به نور یقین

در دعای شب نیمه شعبان می‌خوانید: «خدا یا! نور یقینی عنایت بفرما که به برکت آن، مصیبت‌های دنیا برای من آسان گردد».^{۵۵۳} وقتی نور یقین آمد، باورش می‌شود که هر چه برایش پیش آمده تقدیر خداوند است و تقدیر او عین خیر و صلاح می‌باشد. خود این معنا به شخص اطمینان و آرامش می‌دهد؛ لذا مصیبت‌های دنیا برایش آسان و قابل تحمل می‌گردد.

ضمناً از این فقره دعا نیز واضح می‌گردد که «ایمان و یقین» افاضه و بخشش خداوندی است. در کتاب شریف «کافی» بابی است تحت عنوان «باب فی انّ الایمان موهبة من الله» البته بر بنده واجب است در تحصیل

^{۵۵۳} (۱) - و من یقین ما یهون علینا به مصیبات الدنیا (مفاتیح الجنان) دعای نیمه شعبان ..

ایمان بکوشد تا خداوند افاضه بفرماید؛ یعنی باید از خدا خواست تا دل را به نور یقین روشن بفرماید.

مراتب ایمان در اشخاص

در بین علمای کلام، این بحث زیاد شده که آیا «ایمان» قابل زیاد و کم

(۱) - و من الیقین ما یهون علینا به مصیبات الدنیا (مفاتیح الجنان / دعای نیمه شعبان) ..

سرای دیگر، ص: ۳۹۰

شدن است یا نه؟ محققین بر این هستند که ظاهر آیات قرآن و روایات این است که قابل زیاد و کم شدن است از آن جمله آیه‌ای که می‌فرماید:

«هنگامی که بر آنان آیات خداوند خوانده می‌شود، ایمانشان زیاد می‌گردد»،^{۵۵۴} این آیه می‌رساند که ایمان قابل زیادتی است، پس قابل کم شدن نیز می‌باشد.

محقق طوسی رحمه الله می‌فرماید: «یقین به دو چیز تعلق می‌گیرد: یکی یقین به شیء و دیگر یقین به عدم خلاف آن، و روی هم رفته **انکشاف الشیء** است. انکشاف شیء؛ یعنی واضح شدن، مراتب دارد. شکی نیست که ایمان اشخاص عادی و ایمان جناب سلمان فارسی متفاوت است بلکه بنابر حدیثی که در کتابهای اخبار و همچنین شرح صحیفه سجّادیه علیه السلام و بحار الأنوار از حضرت صادق علیه السلام رسیده، حتی در انبیا هم، یقین ایشان مراتب دارد».

مراتب یقین در پیامبران علیهم السلام

به رسول خدا عرض کردند: عیسی بن مریم بر روی آب راه می‌رفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر

^{۵۵۴} (۱) «... وَإِذَا تُلِّیْتُ عَلَيْهِمْ ءَايَةُ رَبِّهِمْ زَادَتْهُمْ إِیْمَانًا...» E\انفال: ۲ ..

یقینش زیادتر بود، در هوا هم راه می‌رفت». ^{۵۵} یقین
محمدی صلی الله علیه و آله کجا و یقین سایر پیغمبران
کجا؟

حضرت ابراهیم عرض می‌کند: «پروردگارا! به من بنما
چگونه مرده‌ها را زنده می‌فرمایی؟ به او فرمود: آیا ایمان
نیاوردی؟ گفت: آری،

(۱) - «... وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا...» انفال: ۲

..

(۲) - مصباح الشریعه: ۱۷۷ ..

سرای دیگر، ص: ۳۹۱

ایمان آورده‌ام؛ ولی برای آرامش یافتن دل‌م مایل‌م
بینم». ^{۵۶} امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:
«اگر پرده عقب برود، بر یقین من چیزی افزوده

^{۵۵} (۲) - مصباح الشریعه: ۱۷۷ ..

^{۵۶} (۱) - «... رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُوْمَأْتُمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبُ...» E\ بقره: ۲۶۰ ..

نمی‌گردد».^{۵۷} حال تفاوت یقین حضرت ابراهیم و امیرالمؤمنین را دریافتیم.

امامان دوازده‌گانه ما از همه انبیا افضل‌اند، جز از خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله شاید یکی از وجوهش برتری یقین ایشان باشد.

بالجمله: ایمان و یقین مراتب دارد و قابل کم و زیاد شدن است، در تغییر و دگرگونی است، صبح یک‌طور و عصر ممکن است طور دیگر باشد.

گاهی رو به کمال و اشتداد است، به قسمی که ساعت آخر عمر، هیچ نفس سردی نمی‌تواند چراغ افروخته ایمانش را خاموش کند همان طوری که پناه بر خدا ممکن است رو به نقصان گذارد. حال چطور نور ایمان کم و زیاد می‌شود؟

نقش خیرات و گناه در ایمان

^{۵۷} (۲) - لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا (غرر الحکم: ۲/۶۰۳) ..

از چیزهایی که موجب زیادتی نور ایمان و یقین می‌شود، عبادت خالص است. مخصوصاً همنشینی با خوبان، اخیار و ابرار و صاحبان یقین.

و خلاصه، هر عمل خیری که خالص از شخص سرزند و جز خدا هیچ هدف و منظوری نداشته باشد؛ مانند: نماز، روزه، ذکر، قرآن، انفاق، قضا

(۱) - «... رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اُولَئِمُ تُوْمِنِ
قَالَ بَلَى وَّلٰكِن لَّيَطْمَئِنُّ قَلْبِي ...» بقره: ۲۶۰ ..

(۲) - لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا (غرر الحکم: ۲ / ۶۰۳)

..

سرای دیگر، ص: ۳۹۲

حوايج، به هر عمل خیری آن نور تقویت می‌شود.

بر عکس، با هر گناهی، آن نور تضعیف می‌گردد بلکه هر عمل مکروهی، تأثیری در آن نور می‌گذارد. بلی، بعضی

آن را درک می کنند و اکثراً نمی فهمند. در تأیید این مطلب شاهی از روایت به نظرم آمد، حکایتی که در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است.

در آخر داستان جناب یوسف پیغمبر که از پدرش یعقوب و برادرانش دعوت نمود که به مصر بیایند، یعقوب را در محملی نشانند و آوردند. یوسف هم برای تشریفات استقبال، تدارک دید و با بزرگان مصر تا چند فرسخی به استقبال پدر و برادرانش آمد تا وقتی که به یکدیگر نزدیک شدند. این جا سزاوار بود جناب یوسف رعایت احترام پیری پدرش را بنماید، نه عنوان و سلطنت ظاهری خودش را؛ اما جناب یوسف از مرکب پیاده نشد، این جا بود که ترک اولی کرد (نه حرام بلکه چیزی که بهتر بود آن را انجام دهد و نداد).

جبرئیل بر او نازل شد و گفت: «کف دستت را نگاه کن!» دید نوری از دستش بیرون جست. جبرئیل گفت: «به

واسطه این کار (ترک اولی)، نور نبوت از نسل تو خارج شد؛ لذا از نسل یوسف کسی پیغمبر نشد.^{۵۵۸}

(۱) - بحار الأنوار: ۱۲ / ۲۸۱ / ح ۵۹ (البته این روایت از سوی برخی از محققین تضعیف شده و چنین پاسخ داده‌اند که همه رفتار و کردارهای حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام به امر خداوند بود؛ چنان که سجده نمودن حضرت یعقوب و همسرش برای حضرت یوسف نیز امر خداوند بود و آلا چگونه حضرت یوسف اجازه داد پدر و مادرش در حضور مردم او را سجده کنند) ..

سرای دیگر، ص: ۳۹۳

جایی که یک ترک اولی این گونه اثر وضعی دارد، مکروه و حرام چه می‌کند؟ هر کس حساب خودش را بکند و بترسد، مبادا نور ایمانش کم شود و هنگام مرگ با یک نفس شیطان از بین برود، بلکه بر عکس باید باشد؛

^{۵۵۸} (۱) - بحار الأنوار: ۱۲ / ۲۸۱ / ح ۵۹ (البته این روایت از سوی برخی از محققین تضعیف شده و چنین پاسخ داده‌اند که همه رفتار و کردارهای حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام به امر خداوند بود؛ چنان که سجده نمودن حضرت یعقوب و همسرش برای حضرت یوسف نیز امر خداوند بود و آلا چگونه حضرت یوسف اجازه داد پدر و مادرش در حضور مردم او را سجده کنند) ..

یعنی نور شیطان را که هنگام مرگ می خواهد نزدیک شود، بزند و براند.

شاهد قرآنی برای مطلب، این آیه شریفه است: «سپس عاقبت کسانی که روی هم گناه می کنند، این است که آیات خدا را تکذیب کرده و آن را مسخره می کنند».^{۵۵۹} صریحاً می فرماید: «نتیجه زیادتی گناه و پی در پی، بدون توبه معصیت، بی ایمانی است».

«یا امان الخائفین! ای کسی که تو امان ترسناکها هستی!»
«یا ذالاً من والأمان!» به تو پناهنده می شویم. وقتی که انسان به یاد ساعت آخر عمرش می افتد در چه حالی است، دعای عدیله را با حال توجه بخواند، خدایا ایمانم را به تو می سپارم، هنگام مرگ به من برگردان و تو بهترین امانت داری «وانت خیر مستودع».

اجمالاً باید دردی پیدا شود تا دنبال دوا بگردد. «هر کجا دردی، دوا آن جا بود».

^{۵۵۹} (۱) - «يَمْ كَانَتْ عَقِيْبَةُ الدِّينِ اَسْوَأَ السُّوْاى اَنْ كَذَّبُوْا بِاَيِّ اللّٰهِ وَكَانُوْا بِمَآسِئِهِمْ زُوْجًا» E روم: ۱۰ ..

اگر خوفی پیدا شد، امن هم هست. دستگاه برای ظهور
کرم است منتها طالب آن کم است.

پایان

(۱) - «ثُمَّ كَانَ عَقِبَهُ الَّذِينَ أَسْوَأَ السُّوَأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ
اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ» روم: ۱۰ ..

سرای دیگر، ص: ۳۹۴

فهرست منابع و مآخذ

الف

۱- اصول کافی / کلینی / محمد بن یعقوب / دارصعب -
بیروت / چاپ چهارم / ۱۴۰۱ ه. ق.

۲- اقبال الأعمال / علی بن موسی بن جعفر بن طاووس /
مکتبه الاعلام الاسلامی - قم / چاپ دوّم / محقق: جواد
قیومی / ۱۴۱۸ ه. ق.

ب

۳- بحار الأنوار / علامه مجلسی / محمد باقر / مؤسسه الوفاء -
بیروت / چاپ سوّم / ۱۴۰۳ ه. ق.

ت

۴- تفسیر المیزان / علامه طباطبایی / محمد حسین / دفتر
انتشارات اسلامی - قم.

۵- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام / مدرسه الامام
المهدی - قم /

سرای دیگر، ص: ۳۹۵

چاپ اوّل / ۱۴۰۹ ه. ق.

۶- تفسیر برهان / بحرانی / سیّد هاشم / مؤسسه مطبوعاتی
اسماعیلیان - قم.

۷- تفسیر روح البیان / شیخ اسماعیل / دار احیاء التراث
العربی - بیروت.

۸- تفسیر قمی / علی بن ابراهیم / چاپ نجف / ۱۳۸۷ ه. ق.

۹- تفسیر کبیر / فخر رازی / دار الکتب العلمیّه - تهران /
چاپ دوّم.

۱۰- تفسیر منهج الصادقین / کاشانی / ملّا فتح الله / انتشارات
اسلامیّه - تهران / چاپ سوّم / ۱۳۴۶ ه. ش.

۱۱- تفسیر نور الثقلین / عروسی / عبد علی بن جمعه / چاپ علمیّه - قم.

۱۲- تهذیب الأحکام / طوسی / محمّد بن الحسن / دار الکتب الإسلامیّه - تهران / چاپ سوّم / ۱۳۹۰ ه.ق.

خ

۱۳- خصال / شیخ صدوق / محمّد بن علی بن الحسین / مکتبه الصدوق - تهران / ۱۳۸۹ ه.ق.

د

۱۴- دیوان حافظ / شمس الدین محمّد / مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج).

سرای دیگر، ص: ۳۹۶

ر

۱۵- ریاحین الشریعه / محلاتی / شیخ ذیح / دارالکتب
الاسلامی - تهران.

س

۱۶- سفینه البحار / قمی / شیخ عباس / مؤسسه انتشارات
فراهانی.

ع

۱۷- عدّه الداعی / حلی / احمد بن فهد / چاپ حکمت -
قم.

۱۸- علل الشرایع / شیخ صدوق / محمد بن علی بن
الحسین / چاپ حیدریه - نجف / چاپ دوّم / ۱۳۸۵ ه. ق.

۱۹- **عوالی اللالی** / ابن ابی جمهور محمد بن علی بن ابراهیم / چاپ سید الشهداء - قم / ۱۴۰۵ ه. ق.

غ

۲۰- **غرر الحکم** / مترجم: محمد علی انصاری.

ق

۲۱- **قصص الأنبياء** / ابن کثیر / اسماعیل بن عمر / دارالسلام - قاهره / چاپ اوّل / ۱۴۲۲ ه. ق.

ک

۲۲- **کشف الظنون** / حاجی خلیفه / مصطفی بن عبداللّه / مکتبه المثنی - بغداد.

سرای دیگر، ص: ۳۹۷

۲۳- کفایۃ المؤمنین / طبرسی نوری / سید اسماعیل /
انتشارات علمیہ اسلامیہ.

ل

۲۴- لئالی الأخبار / تویسرکانی / شیخ محمد / مکتبہ
المحمدی - قم.

م

۲۵- مجالس المؤمنین / شوشتری / سید نور اللہ / انتشارات
اسلامیہ - تهران / ۱۳۵۴ هـ. ش.

۲۶- مجمع البیان / شیخ طبرسی / ابی علی فضل بن
الحسن / مکتبۃ الاسلامیہ - تهران / ۱۳۹۰ هـ. ق.

۲۷- مستدرک الوسائل / نوری طبرسی / میرزا حسین /
مؤسسہ آل البيت - قم / چاپ اول / ۱۴۰۷ هـ. ق.

۲۸- مستدرک سفینه البحار / نمازی شاهرودی / شیخ علی /
دفتر انتشارات اسلامی - قم / ۱۴۱۹ ه. ق.

۲۹- مصباح الشریعه / امام جعفر صادق علیه السلام مؤسسه
الأعلمی - بیروت / چاپ اوّل / ۱۴۰۰ ه. ق.

۳۰- منازل الآخره / قمی / شیخ عباس / دفتر انتشارات
اسلامی - قم / چاپ دوّم / ۱۴۲۵ ه. ق.

۳۱- من لا یحضره الفقیه / شیخ صدوق / محمّد بن علی بن
الحسین / دفتر انتشارات اسلامی - قم / چاپ دوّم / ۱۳۶۳ ه.
ش.

سرای دیگر، ص: ۳۹۸

۳۲- میزان الحکمه / محمّدی ری شهری / دار الحدیث /
چاپ اوّل.

ن

۳۳- نهج البلاغه / صبحی صالح.

و

۳۴- وسائل الشیعه / شیخ حرّ عاملی / محمد بن الحسن /
مکتبه الاسلامیّه - تهران / چاپ پنجم / ۱۳۹۸ ه. ق.